

انتشارات مجمع عرفان

# سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر هجدهم



'Asr-i-Jadid Publisher  
Darmstadt, Germany

۱۷۲ بدیع - ۱۳۹۴ شمسی - ۲۰۱۵ میلادی

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادیا مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدّسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالتکالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

### نشانی مجمع عرفان:

'Irfán Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: 1(847) 733-3501  
Fax: 1(847) 733-3527  
E-mail: [contact@irfancoquium.org](mailto:contact@irfancoquium.org)

صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

انتشارات مجمع عرفان

**سفینه عرفان**

دفتر هجدهم

۱۷۲ بدیع - ۱۳۹۴ شمسی - ۲۰۱۵ میلادی

ISBN 978-3-942426-02-2

## سفینه عرفان : دفتر هجدهم

### فهرست مندرجات

- ۵ حلاوت بیان الهی  
۷ پیش‌گفتار

### نثالی عرفان

- ۱۲ منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ  
۱۵ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

### گلچین عرفان

- نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع  
(بخش اول)  
۲۴ مسعود کشاورز رهبر  
نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع  
(بخش دوم)  
۶۱ مسعود کشاورز رهبر  
۱۰۳ سهیل کمالی بحثی پیرامون رمز  
کوششی برای گشودن رمز لوح حوریه  
و کلمات عالیات  
۱۴۳ سهیل کمالی  
۲۰۰ روح الله طائفی جواهر کتب مقدسه در قمیص اختصار

		نظر اجمالی به توقعات حضرت شوقی ربّانی
۲۱۷	شاپور راسخ	مرحله دوم دوران ولایت (۱۹۲۹-۹۴۱)
		ظهور و بروز عنایات الهیه
۲۳۲	فاطمه زهرا هدایت	بواسطه تحملّ بلایا
۲۶۸	وحید رأفتی	قائم مقام فراهانی در آثار بهائی
۲۹۴	شاپور راسخ	صدمین سال جنگ اوّل جهانی
۳۱۶	فاروق ایزدی نیا	سلب نسبت حق با خلق
۳۴۱	ایرج ایمن	زیستن شناسی در آئین بهائی

### رشحات عرفان

۳۵۸	فاروق ایزدی نیا	ظلمات ثلاث
۳۶۳	فاروق ایزدی نیا	ذاکر و مذکور
۳۶۴	فاروق ایزدی نیا	عدد هشت
۳۶۸	فاروق ایزدی نیا	عمّه کیست
۳۷۶	فاروق ایزدی نیا	یوم جمعه یوم ظهور
۳۸۷	حسن ممتاز	کدر آشام

### شاخسار عرفان

۳۹۵	خسرو دهقانی	شمّه‌ای در انقلابات عالم
	عبدالحمید اشراق خاوری	توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش سوم)
۳۹۹	به اهتمام وحید رأفتی	

## یادنامهٔ عرفان

کامران اقبال

۴۴۱

### ضمائم

- ۴۴۶ کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری
- ۴۵۳ فهرست مقالات سفینهٔ عرفان - دفتر اول تا دفتر هفدهم
- ۴۶۹ انتشارات مجمع عرفان
- ۴۷۰ فروشندگان انتشارات مجمع عرفان
- ۴۷۱ آرمان و هدف‌ها و چگونگی مجامع عرفان ایرج ایمن
- ۴۷۲ صفحات انگلیسی

از آثار قلم اعلیٰ

## حلاوت بیان الهی

گویا ذائقه در عالم قطع شده و قوه ادراک مفقود، چه که اکثری از عباد حلاوت بیان حضرت رحمن را نیافته‌اند و آنچه از ملکوت قدرت ظاهر شد ادراک ننموده‌اند، به نفاق مشغولند و از نیر آفاق محجوب. از حق می‌طلبیم نفوسی که از بحر حیوان آسائیده‌اند و به ریح محطوم فائز گشته‌اند به کتاب الله و آیات مسمک شوند یعنی ملاحظه کنند و بنگرند مانند مردگان ارض را از نجات آن به حکمت و بیان زنده‌کنند.

به بصر خود در امر الهی نظر نمایند و به کوش خود آیتش را بشنوند. قسم به اسم اعظم هر نفسی الیوم حلاوت یک آیه از آیات منزل را بیاید و ادراک نماید از من فی السموات و الارض بگذرد و به شکر دوست توجه کند.

از حق می‌طلبیم عباد را مؤید فرماید بر ادراک حلاوت بیان، چه اگر حلاوت بیان را بیاند کلّ از ما عندهم به ما عنده مسمک نمایند. از حق می‌طلبیم نفوسی مبعوث فرماید که حلاوت امر و حلاوت بیان و عظمت یوم را بیاند و از عالم و عالمیان خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند.

(آیات الهی، جلد دوم)

## پیش‌گفتار

## حرمقدس از میان، سلطان امکان و ملک اکوان را سزا است<sup>۱</sup>

حضرت بهاءالله می‌فرماید "انسان بمثابه شجر است ... آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان" (آیات الهی، ج ۱، ص ۳۳) و نیز می‌فرماید "دریای بخشش و دهش خداوند پر جوش است. بشتابید و شنا نمائید و فرو روید و گوهر شاهوار آبدار برآرید" (یاران پارسی، ص ۱۰۱) مجمع عرفان کوششی است بمنظور ترویج و اجرای این توصیه و راهنمایی شارع امر بهائی. هدف و منظور اصلی این کوشش تشویق پژوهش و ژرف‌نگری در کلمات الهی و آثار مبارکه است. دفترهای سفینه عرفان مشتمل بر منتخباتی از حاصل این گونه مطالعات و ارائه آن گوهرهای شاهوار است که به همت و کوشش دانشوران گرامی بدست می‌آید.

بخش **لئالی عرفان** در صدر این دفتر شامل منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ و مکاتیب حضرت عبدالبهاء است که تا کنون طبع و نشر نشده و برای انتشار در سفینه عرفان از مرکز جهانی بهائی واصل گردیده است.

در بخش **گلچین عرفان** ابتدا مقاله **مروری بر مندرجات کتاب بدیع** از آثار قلم اعلیٰ درج شده. کتاب بدیع که در رفع شبهات اهل بیان نازل شده کمتر از سایر آثار حضرت بهاءالله که تا کنون انتشار یافته مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفته است. در این مقاله شأن نزول و سابقه تاریخی و مباحث و مضامین کتاب مزبور مطرح شده و شبهات اهل بیان طبقه‌بندی گردیده و شیوه استدلال حضرت بهاءالله در برابر شبهات مزبور ارائه شده است و نیز مطالب کتاب در دو بخش شامل موضوع‌های مرتبط با اصول اعتقادی و موضوع‌های مربوط به تاریخ امر تقسیم‌بندی شده است.

**کوششی برای گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات** در دو بخش مجزا درج شده که بخش اول بحثی پیرامون رمز و شرح جامع و آموزنده‌ای است در

<sup>۱</sup> آیات الهی، ج ۲، ص ۱۴۸

بارهٔ علل و موجبات استفاده از کلام رمزی در آثار الهی. بخش دوم کوششی است برای رمزگشایی از مندرجات لوح حوریّه با استفاده و بر مبنای رمزگشایی از مندرجات لوح کلمات عالیات. این مبحث در این دو مقاله با دو مقالهٔ دیگر در شرح برخی از عبارات و مضامین لوح حوریّه که در دفتر نوزدهم سفینهٔ عرفان درج خواهد شد تکمیل می‌گردد.

**نظر اجمالی به توقیعات حضرت شوقی ربانی** دومین مقاله از سلسله مقالاتی تحت همین عنوان کلی است. آثار و توقیعات دوران ولایت حضرت ولیّ امرالله را میتوان به سه مرحله تقسیم کرد. مقالهٔ اول که در دفتر شانزدهم آمده است مربوط به اقدامات حضرت شوقی افندی در دورهٔ اوّل تصدّی ولایت امر است که معطوف است به سه زمینهٔ اصلی تشریح و توضیح جنبهٔ اجرائی نظم اداری، ارائهٔ نظم جهانی حضرت بهاءالله و دفع و رفع مشکل نقض عهد و میثاق. مقالهٔ دوم که در این دفتر درج شده مربوط به مرحلهٔ دوم دوران ولایت است از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۴۱ که صدور چهار اثر عمده را معرفی و مورد بحث قرار می‌دهد. آثار مزبور عبارتند از "نظم جهانی حضرت بهاءالله"، "ظهور عدل الهی"، "روز موعود فرا رسید" و "قد ظهر یوم المیعاد".

مقالهٔ **ظهور و بروز عنایات الهیه بواسطهٔ تحمّل بلایا** بررسی و ارائهٔ منتخباتی از آثار مبارکه است پیرامون این بیان مبارک حضرت بهاءالله در کلمات مبارکهٔ مکنونهٔ عربی که می‌فرمایند: "بلائی عنایتی ظاهرهٔ ناژ و نغمهٔ و باطنهٔ نور و رحمة..."

**قائم مقام در آثار بهائی** شرح حال مختصری از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی، صدر اعظم ایران، و ارائهٔ چند منبع عمده در بارهٔ احوال و آثار او و صورت مطالعات و مقالاتی است که در کتب و انتشارات بهائی در بارهٔ او انتشار یافته و نیز شامل شمه‌ای از آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در بارهٔ مناقب و محامد و کمالات قائم‌مقام است، و همچنین نقل عباراتی از قائم‌مقام که در آثار مبارکهٔ بهائی نقل شده و یا به آنها استشهاد گردیده است.

**صدمین سال جنگ جهانی اول** جنبه‌های مهم و جالبی از جنگ جهانی اول و تبعات آن را مطرح می‌سازد: (۱) نخستین قدم بزرگ بسوی جهانی‌شدن امور عالم



بود. (۲) در خطابات حضرت عبدالبهاء صریحاً پیش‌بینی شده و عالم را از آن برحذر داشته بودند. (۳) زمینه‌ساز جنگ دوم جهانی شد، همان طور که حضرت عبدالبهاء صریحاً نتایج و عواقب مصیبت بار جنگ و مسابقه تسلیحاتی را پیش‌بینی فرموده بودند. (۴) پرزیدنت ویلسون، محتملاً با اطلاع از خطابات حضرت عبدالبهاء در باره محکمه کبری، اساس اول سازمان سیاسی بین‌المللی، یعنی جمعیت اتفاق ملل، را نهاد. (۵) تأثیرات و عواقب جنگ در خاورمیانه، از جمله تسریع سقوط سلطنت قاجار، پاشیده شدن امپراطوری عثمانی، قیمومت انگلستان بر فلسطین، و برخی نتایج و پیامدهای دیگر.

**سلب نسبت حق با خلق** مبحث حسّاس و مهمی در حیات روحانی است. در این مقاله نحوه و کیفیت ارتباط روحانی فرد با منشأ آفرینش از طریق شناختن و ایمان آوردن به مظهر ظهور الهی که در اصطلاح نسبت‌الله نامیده می‌شود و مسئله قطع و سلب این نسبت و ارتباط روحانی و ایمانی فرد با استناد به آثار اسلامی و بیانی و بهائی مورد بحث و مطالعه قرار گرفته است.

**جواهر کتب مقدسه در قمیص اختصار** تحقیقی است در باره بیان حضرت بهاء‌الله در کلمات مکنونه حاکی از آن که کلمات مکنونه جواهر آنچه بر انبیاء قبل نازل شده بود را بصورت اختصار در بر دارد. این مقاله کوششی است که نشان می‌دهد کدام فقره از کلمات مبارکه مکنونه عربی و فارسی جوهر و خلاصه چه آیه‌ای از آیات کتب مقدسه انجیل و قرآن و یا احادیث معتبره اسلامی است.

**زیستن‌شناسی در آئین بهائی** به مبحثی از اخلاقیات بهائی می‌پردازد که شامل تعالیم و رهنمودهائی برای نحوه رفتار و حیات بهائی است، و بویژه نحوه اجراء و عملی ساختن آن اخلاق و رفتار را مورد بحث و راه‌گشائی قرار می‌دهد و این نکته را شرح می‌دهد که تنها اطلاع بر آموزه‌های مزبور بکار بستن آنها را تضمین نمی‌کند، یعنی دانستن ضامن اجرای آن تعالیم نیست و بکار بستن هر رفتار آن طور که شایسته و منظور هست رویدادی نیست که یک‌دفعه واقع شود و به طور کامل تحقق یابد بلکه سیر تحوّل و تکاملی است که جریان می‌یابد و یکسان پیش نمی‌رود و بتدریج و بطور نسبی تبدیل به عادات مطلوب می‌شود.

بخش **رشحات عرفان** مشتمل بر توضیحاتی است در باره نکات و اصطلاحات و مطالبی که در آثار مبارکه بدانها برمی‌خوریم. در این دفتر مفاهیم "ظلمات ثلاث"، "ذاکر و مذکور" و "کدر آشام" شرح داده شده و سوابق و مقصد و منظور از "عدد هشت"، "یوم جمعه یوم ظهور" و "عمه" که در آثار مبارکه ذکر شده شرح داده شده است.

بخش **شاخسار عرفان** در این دفتر اختصاص به سومین قسمت توضیحاتی در باره کتاب **بدیع** دارد و شامل یادداشت‌های جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری است درباره معانی لغوی و شرح اعلام و بعضی از عبارات و اصطلاحات مندرج در **کتاب بدیع** که به همت و با ویراستاری جناب دکتر وحید رأفتی برای درج در سفینه عرفان آماده شده است. این بخش همچنین شامل مجموعه‌ای از نصوص مبارکه درباره **"انقلابات عالم"** است.

**یادنامه عرفان** در این دفتر به سپاس‌داری از همکاری زنده‌یاد **دکتر کامران اقبال** اختصاص یافته است. کامران اقبال استاد تاریخ و معارف اسلامی و از اولین همکاران باوفای مجمع عرفان بود که در سال ۲۰۱۴ جهان فانی را وداع گفت و جایش در جلسات مجمع عرفان خالی و نمایان خواهد ماند.

بخش **ضمائم** در پایان این دفتر متضمن معرفی اجمالی آرمان‌ها و هدف‌های مجمع عرفان و فهرست انتشارات عرفان و فهرست مقالات سفینه عرفان در هفده دفتر گذشته سفینه عرفان و کتاب‌شناسی و شناسائی عنوان‌های اختصاری مآخذ و مراجعی است که در متن مقالات ذکر شده است.

مجمع عرفان و انتشارات آن با پشتیبانی **صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند** پایه‌گذاری شده و اقدامات آن ادامه یافته و کمک‌های اهدائی دوستداران و پشتیبانان مجمع عرفان و همکاری ارزشمند دانش‌پژوهان گرامی ادامه منظم و مستمر اقدامات مجمع عرفان را در بیست سال گذشته امکان‌پذیر ساخته است. این مساعدت‌ها و همکاری‌ها مایه کمال امتنان مجریان و خادمان مجمع عرفان است.

لئالی عرفان

## از آثار قلم اعلى

## باسم ربنا العلى الأعلى

هذا كتاب ينطق بالحقّ و فيه ما يكفى الذين هم آمنوا بالله المهيمن القيوم ان يا امة الله قد حضر بين يدينا كتابك و فيه سطر ما يدلّ على حبك و كذلك فاشهدى بأنّ كلّ شىء يشهد يوم القيامة لصاحبه ليطمئنّ بذلك قلبك و قلوب الذين هم فى شاطئ القرب يوطنون و يسمعون نغمات الفردوس ثمّ عنها فى كلّ حين يستجذبون انّ الذين هم استبشروا ببشارة الرّوح فى ايام الله اولئك هم الذين فى طماطم ذكر الله يسبحون و يذكرون الله بقلوبهم و يعبدون الله بأركانهم و يوحدون الله بسرهم بحيث جواهر التوحيد يظهر من اعمالهم و اولئك من جند الله الا انّ جند الله هم الغالبون و ينصرون الله فى كلّ حين بأعمالهم و افعالهم و بكلّ ما يظهر منهم لو انتم فى اسرار النّصر بعين الله تنظرون

و انك انت يا امة الله فاشكرى بارئك فيما اعطاك بالحقّ و البسك من قميص قدس الذى به يعرفك اهل سرادق البقاء و يشيرنّ اليك بأناملهنّ فى غرفات عزّ مكنون و يجدنّ منك روايح الايمان كما انّ النّاس روايح العطر يجدون اذا فاجهدى لتكونى مستقرّاً فى حبك مولاك ثمّ احفظى نفسك لئلاّ ينزع الشيطان قميص القدس عن هيكلك و تبقى عربياً فى ملاء الفردوس حين الذى كلّ العيون اليك يوجهون كونى مستقيماً على امر الله و لا تلتفتى الى احد ولو يمنحك كلّ من فى الأرض قولى سبحان الله عمّا انتم تقولون فوالله لو تكشف عن وجه قلبك حجبات العرضيّة لتضعفين فى الحين عمّا تأخذك جذبات الشوق عن كلّ

الجهات بحيث تجدین نفسک فی مقام تنقطع عنه افئدة الذین هم فی خیام العزّ  
یسکنون اذاً قولى

سبحانک اللهم یا الهی انت الذی اکرمتنی بفضلک الذی ما سبقه احد من  
الممکنات و اعطیتنی بجدک ما لا یعرفه نفس من الموجودات بحيث عرفتنی  
نفسک الأعلیٰ و مظهر اسمائک الحسنیٰ فی اسمک العلیّ الأعلیٰ و اقمتنی  
علیٰ صراط الذی زلّت عنه اقدام الذین هم كانوا فی ایام عمرهم یرکعون اذاً یا  
الهی لما حشرتنی باسمک القیوم و بعثتنی عن تراث القبور و اقمتنی علیٰ اقامة  
حبک و مذقتنی حلاوة و ذک اسألک باسمک الذی به کشف الأسرار عن وجه  
الأبرار بأن تثبتنی علیٰ محبتک و ترزقنی لقائک و تشرفنی بزيارة جمالک و انک  
انت المقدر علیٰ ما تشاء و انک انت العزیز المحبوب ثم اقمنی یا الهی فی  
مشهد المقربین فی قیامة الآخریٰ حین الذی تشرق فیہ شمس الأحدیة عن جمال  
بدع محمود لأنّ هذا املیٰ بک و رجائی منک و انک انت المعطى المتعالیٰ  
القدّوس

## هو العلیّ

حمد خدا را که بشرافت کبریٰ فایز شدی و بعطیة عظمیٰ مفتخر گشتی پس تا  
وقت باقی است و بلبل قدسی بر سدره معنوی در تغنی است جهدی باید تا  
انشاءالله از خمر صافیہ و فواکه طیبه مرزوق و مشروب شوید هرگز حزن بخود راه  
مدهید که دنیا دار فانی است و برای شیء فانی حزن و غم جایز نه دل  
بجمال باقی بند تا در اقلیم بقا درائی این لوح را درست تعلیم گرفته تلاوت نمائید  
خصوص از اوّل مناجات

## هو الأرفع الأحسن الأقدس الأعلى

ای حسن ایام ایام امتحان کبری است و افتتان عظمیٰ بحبل عنایت متمسک شو و بذیل رحمت متشبث قلب را از صور سجینیّه ظلّیه مقدّس و طاهر نما و بفضای عزّ احدیه وارد شو جز حقّ معدوم دان و ماسوایش را مفقود شمر ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شو الیوم کلّ ابصار محجوب و کلّ انظار ممنوع مگر نفسیکه بعنایت الهی و بدایع مکرمت سبحانی حجبات را خرق نمودند و بسرادق ملیک اسماء و صفات وارد شوند بگو ای عباد حقّ بدونش معروف نبوده و نخواهد بود بلکه ماسوایش باو معروف بوده و هر نفسیکه از امرش اعراض نمود از اهل نار و سجین بین یدی الله مذکور ولو از اجلّه زمان باشد و هر نفسیکه بعرفانش فایز شده از اهل جنّ اعلیٰ و رضوان ابهی محسوب ولو از پست‌ترین خلق باشد این است فضل الهی و رحمت او بر دوستانش و البهآء علیک

ای دوست بشنو کلمه دوست را و بجان اصغا نما صعبت بر دوست مفارقت دوست ولکن دوست چنین خواسته دوست را چه لایق تسلیم و رضای دوست دوست میفرماید دوست من آنچه من دوست دارم البتّه دوست داری پس برضای دوست و آنچه از اوست راضی شو ای دوست علّت حرکت حرارت و سبب صعود خفّت انشاء الله نار حبّ الهی که در کلمات نظمیهات مودعست سبب صعود و علّت حرکت خواهد شد و دوستان را بدوستان ملحق خواهد ساخت

## از آثار حضرت عبدالبهاء

## هو الله

ای یاران باوفای جمال ابهی در این غوغا و ضوضا که بیخردان برپا نمودند در مشکلات عظیمه افتادید و بصدمات شدید مبتلا گشتید گروه ظلوم جهول برخاستند و جنگ و جدل خواستند و میدان ستم را بخیل و حشم طغیان آراستند کَلِّمُوا اَوْ قَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ اِطْفَاؤُا اللّٰهَ آنچه در قوه داشتند کم و کسر نگذاشتند و هر اذیت و جفائی روا داشتند الحمد لله نصرت الهی در آن میدان جلوه کرد نیران فتنه و فساد را خاموش نمود و نائره غضب درندگان را مخمود کرد عون و عنایت الهی حفظ و صیانت نمود و حراست و حمایت کرد تا حزب الهی منصور و مظفر شد و الهامات غیبیه قلوب اولیاء امور را متنبه و بیدار نمود تا عدل و انصاف مرعی دارند و ظلم و اعتساف را از میان بردارند و الطاف اعلی حضرت شهریاری و عدالت جناب صدارت پناهی مجسم گشت و حقانیت ظاهر و محقق شد حال ای یاران الهی با حزب ستمکار بعدوان مقابلی ننمائید و در دفع مضرت دست تطاول نگشائید جفا را بویفا مقابلی نمائید و در مقابل اذیت بمحبت رفتار کنید نهایت مهربانی و بردباری و صبر و تحمل و خوش رفتاری را مرعی و مجری دارید حزب طغیان آنچه کنند نتایج مضره اش بخود آنها راجع گردد مانند نفسی که سنگی را بخط مستقیم رو باسمان بمرغ بیگناهی بیندازد آن سنگ از هوا بر سر خود او فرو آید پس باید بحزب طغیان رحم نمود و مروّت فرمود زیرا آنان بر نفس خویش جفا نمودند و مغلوب و مقهور و مغدور و مظلوم نفس اماره خود گشتند ستم دیده اند باید مرحمت نمود و رحم کرد و چنان بویفا قیام نمود که مرهم زخم آن بیچارگان گردد و دوی درد آن دردمندان شود ملاحظه نمائید که چه قدر مظلومند

در دست دشمنی گرفتارند یعنی نفس اماره که مانند عقاب کاسر که هجوم بر صعوهٔ مظلوم نماید این نفس اماره با صولتی بی اندازه ایلغار نماید و این بیچارگان نیز اسیر و بی مجیر و بی دستگیر و ذلیل و حقیر ماندند و تا ادنی مراتب ذلّ و هوان و خذلان ابدی افتند پس اسیران را باید دستگیر شد و بیچارگان را باید معین و مجیر گشت مقصود اینست که یاران الهی باید با ارباب ضوضا و اصحاب غوغا بنهایت مهر و وفا برخیزند بلکه انشاءالله سبب تنبّه و تربیت ایشان گردد سبحان الله جاهلان چون تعدی کنند خود را غالب و مظفر شمرند و حال آنکه مغلوبیتی و مقهوریتی اعظم از این نیست آیا هیچ ذلتی و حقارتی اعظم از تطاول بر نفوس است لا والله لکن درندگان افتخار نمایند تباً لهم من هذا الخسران المبین شما ای یاران الهی در هر دم صد هزار شکرانه بیارگاه احدیت تقدیم نمائید که الحمد لله در سبیل الهی مورد ستم جاهلان گشتید و در راه حق معرض تعدی بیخردان و علیکم التّحیّة و الثّناء ع

## هو الله

اللّهمّ یا ربّی المجلّی علی الطّور و مالک یوم النّشور نور السّموات باعث الكائنات موجد الأکوان محدث الامکان فی حیّز الظّهور لک الحمد بما ایقظت النّفوس و طیبّت الأرواح و شرحت الصّدور و مننت علیّ کلّ عبد شکور و کلّ امة صبور ببزوغ شمس الهدی ساطعة الأنوار علی الأقطار محیة للأرواح کاشفة للأشباح تبعث من فی القبور ربّ انّ هؤلاء ما منعهم متاع الغرور عن تجرّع الکأس الطّهور مزاجها کافور بل طفحت قلوبهم بالسّرور عندما سمعوا النّداء من الملائع علیّ و لبّوا و قالوا آمنا و صدّقنا قد هتکت الأستار بظهور الأسرار و شروق الأنوار و شاع الآثار فی هذا القرن المشهود ربّ اجعلهم آیات الهدی و کلمات التّقوی و رايات



مندفقه علی صروح المجد فی الأوج الأعلى ' حتی ' یذیعوا الآثار و یشیعوا  
 الأسرار و یقوموا علی ' خدمتک مع الأبرار و یرفعوا رایة وحدة الانسان فی قطب  
 الامکان و ینکشف الظلام بالنور الساطع من غیب الأکوان انک انت الکریم  
 الرّحمن و انک انت العزیز المنان و انک انت الغنی المتعال

ای یاران عزیز عبدالبهاء از نسیم جنّت ابهی شرق معطر است غرب معبر است  
 رائحه نافع اسرار در آفاق منتشر است یاران هر یک مانند غضنفر در بیشه خاور و  
 باختر نعره زنند و فریاد یابهاء الابهی برآرند و جهان را شور و آشوب اندازند  
 کرمان که همیشه مشکاة سراج عرفان بود و مصباح زجاج علم و ایقان چگونه تا  
 بحال ساکت و صامت و ساکن است و حال آنکه باید بر کلّ سبقت یابند و  
 بخدمت پردازند و بر جهان آستین افشانند و ید بیضا بنمایند و حبال و عصی اهل  
 اوهام را طعمه ثعبان نمایند ای یاران وقت آنست که علم پیمان برافزاید و بساط  
 روح و ریحان بگسترید جشن الهی گیرید بزم ربّانی بیارائید آهنگ ملکوت ابهی  
 بلند کنید و فرهنگ ملاً اعلی ' بنمائید جام حقیقت بدور آرید و از باده پرنشئه  
 وحدت عالم انسانی سرمست گردید اغیار ندانید بیگانه نشمارید با کلّ درآمیزید و  
 بخلق و خوی دلبر مهربان بیامیزید تا کرمان را رشک جنان کنید و آن سامان را  
 وادی ایمن جانان نمائید آن یاران نزد عبدالبهاء عزیزند و الحمد لله با فرهنگ و  
 تمیز امیدوارم که شوری انگیزند و سبب حیات نفوس و ترقی عقول و انتباه قلوب  
 و احیاء ارواح گردند برهان مبین بنمایند و حجّت قاطعه اقامه کنند دلیل جلیل بیان  
 نمایند و بتسبیح و تقدیس دلبر جمیل زبان بگشایند تا آن خطّه و دیار گلشن و  
 گلزار گردد و آن مرز و بوم زنده بروح حیّ قیوم شود و لیس ذلک علی ' الله بعزیز  
 و علیکم البهّاء الابهی ع ع

## هوالبهی

ای مسجون محزون پریشان سرحلقهٔ اسیران در سیلِ رحمن نالهٔ پرحسرت آن طیر در دام و کمند در راه خداوند بگوش این بینوای مستمند الهی رسید و از اثر و معانی جانسوزش که از شدت احتراق آتش فراق محبوب آفاق ناطق بود تلاوت بانین و حنین و نحبب بکا کشید سبحان الله این اثر خامه و مداد بود و یا ناله و فغان روح و فؤاد دلها را بریان نمود و چشمها را گریان و چون بفقرات ثبات و استقامت آن اسیر کوی دوست رسیدم بشکرانهٔ عنایت حضرت احدیت زبان گشودم که بقوهٔ الهیه و قدرت ربّانیّه نفوسی مبعوث فرموده که حصن حصینند و بنیان حصین سجن و زندان را در سیلِ رحمن بر قصر و ایوان ترجیح دهند و غل و زنجیر را بر حلقه‌های زلف مشکین اختیار کنند الشکر و الفضل للربّ الودود آن رؤیاء اخیره که جمال مبارک روح العالمین له الفداء شما را در آغوش گرفتند بسیار مبارک است و اظهار عنایت فرمودند نور علی نور و یختصّ برحمته من یشاء ع

## هوالله

یا بادع الأکوان و بارع الانسان و ذارع الامکان انت المّان انت الرّحمن لیس لک نظیر فی ذاتک المقدّس عن عرفان زمر البیان و اهل التّبیان المتفرّد بالأسماء و الصّفات المستدعیة لظهور الکمالات و وجود الکائنات فی حیّز الشّهود بالرّفد المرفود ترى یا الهی عبادک المخلصین و رجالک المقرّبین و عبیدک المنجذبین بنفحات قدس و انفاس طیب عبقت فی مشارق الأرض و مغاربها فتعطّرت منها الآفاق بأسرها ربّ انهم خدمة امرک و سفرة زبرک و بررة عبادک و خزنة اسرارک

قد اقبلوا الیک بوجوه نورآء و اعین ناظرۃ الی ملکوتک الابهی و آذان واعیۃ صاغیه للنداء و قلوب طافحة بصهباء حبک بین ملاء الانشاء ربّ اجعلهم امواج بحر الهدی و افواج الملاء الأعلى و جنود الحیاة و جیوش النّجاة و ایدهم فی کلّ حین بقوّة نافذة فی حقائق الأشیاء و قدرة محیطة علی القلوب و الأحشاء انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز المهیمن المحبوب

ای اهل وفا و یاران جمال ابهی جناب آقا نصرالله نامه‌ای نگاشته و علم محامد و نعوتی افراشته که یاران آن دیار یاورانند و دوستان آن اقلیم اشجار بوستان جنّت نعیم بذکر حقّ محفل آرایند و بستایش موجد آفرینش نغمه و آهنگ بسرایند جز بنفحات قدس نیاسایند و زبانرا بذکر دون خیر نیالایند تأسیس مشرق الأذکار خواهند و بنیان مسافرخانه نهند مانند دریا پر جوش و خروشدند و از جام لبریز محبتّ الله مست و مدهوش این خبر چنان اثر کرد که انجمن رحمانی بوجد و طرب آمد و ضحیح تهلیل و تکبیر گوشزد قریب و بعید شد که الحمد لله جمال ابهی را یاران باوفا و درگاه احدیت را عبادی صابر بر بلا و جفا دمبدم جوشی تازه زنند و خروشی بی اندازه برآورند جز رضای حقّ مقصدی ندارند و بجز نشر نفحات آرزویی نخواهند نهایت آمال انجذاب بانوار جمال است و اشتعال بنار محبتّ ذی الجلال

باری ای یاران امروز روز فیروز است و ایام حضور و بروز هر یک از احبّای الهی باید آگاهی طلبد و بحکمت بتبلیغ پردازد احیاء نفوس کند و بیان برهان مأنوس گردد اگر چنانچه هر نفسی از احبّاً در سالی یک شخص زنده نماید و بنسیم جنّت ابهی تر و تازه فرماید ایامی نگذرد الا آنکه مشاهده نمایند که کشور معطر گشته و اقلیم جنّت التّعمیم شده سرور و حبور احاطه نموده و مرغان چمن نغمه سروده نشئه

دیگر حاصل گردد جهان جهان دیگر شود ولی باید در نهایت حکمت بتبلیغ پرداخت و اگر نفسی شخصی را بنور هدی' مهتدی نمود بقدر امکان مکتوم دارد و آن شخص مکتوم بهدایت دیگری پردازد و مستور دارد مقصود این است که بسیاری از نفوس نهایت آرزوی دخول در ملکوت دارند ولی از شهرت و شیوع اندیشه نمایند زیرا احبّای الهی بمجرّد اقبال نفسی با طبل و دهل ایمان و ایقان او اعلان کنند باری بحسن تدبیر پردازید و قلوب تطهیر کنید و چنان رفتار نمائید که بحسن تدبیر شهیر آفاق شوید اگر چنانکه حسب المرقوم معمول گردد یعنی هر نفسی که دیگری را تبلیغ نماید مبلغ احبّای سائره را ذکر نکند و همچنین آن شخص مهتدی را مکتوم و مستور دارد بهیچوجه فزع و وضوا نگردد و خفتگان فراش غفلت از امور یاران خبر نگیرند و عاقبت مبهوت و حیران شوند و من از فضل و موهبت پروردگار امیدوارم که یاران باین ترتیب شب و روز بکوشند آرام نگیرند فراغت نخواهند تا آنکه جهان ظلمانی نورانی شود و احزاب مختلفه در ظلّ کلمه واحده محشور گردند بغض و عدوان نماند بیگانه و اغیار ندانند بلکه جمیع ملل و مذاهب را بنهایت محبّت و مهربانی یار و آشنا دانند و باین قاعده مشی و حرکت کنند

الهی الهی ایّد احبّائک علی نشر نفعاتک و قوّ اصفیائک علی 'اعلاء کلمتک و اقامة حججک و برهانک انک انت القویّ العزیز المقتدر العظیم لا اله الا انت الخالق الباعث السّلام المهیمن القیوم ع ع

یاران روحانی من جناب محمود و احمد بعد از تبلیغ امر الله در اقلیم هند و تحمّل مشقّت و جانفشانی در سبیل حضرت احدیّت و موقّیّت بهدایت بعضی از اهالی آن مملکت بیقعه مبارکه وارد و بتقییل عتبه مقدّسه فائز در این بین خواهش

نگارش نامه خطاب به احبای زرقان نمودند و بیاد هموطنان خویش افتادند من نیز این انعطافات ایشانرا از انجذابات قلوب رحمانی یافتم لهذا بنگارش این نامه پرداختم تا بدانید که در این انجمن چه قدر عزیزید و عبدالبهاء چگونه در محبت و ثنا ثابت و برقرار است بجان یاران را مشتاقم و بدیده و دل آرزوی دیدار مینمایم و از درگاه پروردگار مستدعی عون و عنایتم و از فضل و موهبت حضرت بيمثال متمنی تجلی و جلوه لطف و جمال تا هر یک از یاران مانند مه تابان بنور هدی درخشند و از جام سرشار موهبت کبری سرمست گردند و قدح بدست رقص کنان در انجمن عالم بنشر نفعات قدس پردازند و در بین خلق آیات الفت و انس ترتیل نمایند بلکه انشاءالله ابر کثیف وحشت و دهشت و اختلاف و بغضا و عناد و بیداد از افق عالم زائل گردد و شمس حقیقت بنهایت حلاوت و قوت بر آفاق وجود درخشد جهان دیگر گردد و عالم آفرینش زیبایش و آرایش دیگر جوید جنت ابهی در قطب غربا خیمه زند و سدره منتهی بر جمیع آفاق سایه افکند و دلبر این موهبت در انجمن عالم وقتی جلوه نماید که بموجب وصایا و نصایح جمال مبارک عمل و رفتار شود یاران باید مانند شهد هر کامی شیرین نمایند و بمثابه ابر بر هر زمین فیضی عظیم مبذول دارند کوکب آسا نور بشرق و غرب دهند و مانند دریا موج بهر ساحلی زنند و دراری مواهب الهیه بیفشانند با اهل عالم بصدق و محبت و خلوص و مهربانی بیامیزند و شور و ولهی انگیزند و مشک معطری بیزند و قند مکرری ریزند در دبستان حقیقت درس و سبق آموزند و ادیب عشق را معلّم اول نمایند شاید کودکان بدرجه رشد و بلوغ رسند و بینویان بانوا گردند اسیران آزاد شوند و حزینان دلشاد گردند فاقدان بگنج روان پی برند و گمگشتگان بره رشاد رسند ای یاران بجان و دل همت کنید باعلاء کلمه الله پردازید و بهدایت امم برخیزید حکمت عبارت از اتقان در تبلیغ است نه صمت و سکوت و خوف و هراس و علیکم الروح و البهء و التّحیة و الثّناء



گلچین عرفان

## نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش اول)

### بررسی اجمالی چگونگی شکل‌گیری شبهات اهل بیان نسبت به ظهور «موعود بیان»

مسعود کشاورز رهبر

مقاله پیش رو مقدمه‌ای است کوتاه در بررسی پاره‌ای از مسائل مطروحه در کتاب بدیع که از آثار نازله از قلم حضرت بهاء‌الله در دوره ادرنه است که در پاسخ شبهات و اعتراضات اهل بیان و تابعان یحیی<sup>۱</sup> ازل نازل گردیده است. این مقاله در دو بخش ارائه می‌گردد. بخش اول بررسی اجمالی است در باب چگونگی شکل‌گیری شبهات اهل بیان نسبت به ظهور «موعود بیان» در طی تاریخ کوتاه اما پر فراز و نشیب تکوین بابیه و بخش دوم بررسی مختصری است در باب بعضی از این شبهات.

در باب معرفی و بررسی کتاب مستطاب بدیع، تألیفات و تحقیقات متعدد و مفصلی توسط محققان و فضیلابی بهائی صورت گرفته است که شایان توجه و تقدیر است. لیکن همچنان این اثر منیع را باید در زمره آثاری قرار داد که چنانکه شایسته و بایسته آن سفر قویم است مورد توجه قرار نگرفته است و جا دارد که بیش از گذشته به آن توجه شود و از مطالب متنوع مندرج در این کتاب مستطاب در جهت اثبات امر بدیع و رفع شبهات بهره برد.

بیت‌العدل اعظم الهی در پیام مورخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ خطاب به «پیروان امر حضرت یزدان در کشور مقدس ایران» درباره اقدامات سوء مخالفان امر الهی و



همدستی ایشان با معاندان دیرین امرالله - یعنی همان بقایای پیروان ازل - در ایجاد فضای شک و شبهه در میان اهل بهاء چنین میفرمایند:

«این بیدادگرانِ ناآگاه، وقتی که از تعدّیات همه‌جانبه خود نتیجه دلخواه نمی‌گیرند به دنبال طرق دیگری برای اعمال فشار و سرکوبی می‌گردند. با دشمنان دیرینه امرالله هم‌دست می‌شوند تا به زعم خود با کاشتن بذر شک و شبهه در قلوب احباء، در جامعه ایجاد اختلاف و نفاق نمایند. زمانی که گفتمان‌های شما را در زمینه جامعه‌سازی برای دوستان، آشنایان و همسایگان‌تان مؤثر و جذاب می‌یابند به تحریف حقایق و کژنمایی واقعیات می‌پردازند و به تلاشی مذبوحانه برای انتشار شایعات دروغ و مباحث سفسطه‌آمیز دست می‌زنند تا چون ایام گذشته با پیش کشیدن مسائل خشک مذهبی گفتگوهای مفید و صمیمانه را با مجادله لفظی جایگزین کنند.»

با توجه به هدایات معهد اعلیٰ و بیدارباشی که در این پیام منیع، خطاب به پیروان جمال یزدان در خطه ایران، فرموده‌اند می‌توان به حساسیت زمان حاضر و اهمیت هشیاری اهل بهاء در این برهه از زمان پی برد. بنابر این مقدمات، بررسی دقیق‌تر حقایق نازله در متن «کتاب مستطاب بدیع» از نظر نگارنده حائز اهمیتی خاص است. با نگاهی گذرا به وقایع دوران ادرنه در زمان حیات جمال قدم و اعمال سوء اهل بیان و تابعان یحیی<sup>۱</sup> ازل اهمیت این بیداری و هشیاری، بیش از پیش، مشهود و معلوم می‌گردد.

وقایع دوران ادرنه در تاریخ امر بدیع جایگاهی خاص دارد و توجه به این وقایع و تحقیق در آن دوران حقایق بی‌شماری را روشن می‌نماید. در آثار طلعات مقدسه امر بهائی این دوران به «فصل اکبر» و «ایام شداد» موسوم و موصوف گردیده است.

دورهٔ ادرنه هرچند از نظر زمانی نسبت به دوره‌های طهران، بغداد، و عکا کوتاه‌تر است اما به لحاظ تعدد وقایع و شدت و اهمیت آن وقایع از مهمترین دوره‌های حیات حضرت بهاءالله محسوب می‌گردد؛ زیرا در این دوران است که میرزا یحیی ' پرده از منویات خود برداشته و دعاوی خود را اعلان میدارد و همین امر سبب تشّت و تفرقه میان اصحاب می‌گردد و در این میان کسی مانند سید محمد اصفهانی در تحریک میرزا یحیی ' نقشی بسیار اساسی دارد. البته این پرده‌افکنی پیش‌زمینه‌هایی از دورهٔ طهران و بغداد دارد که نگاهی گذرا به آن پیش‌زمینه‌ها در روشن شدن وقایع بعدی کمک می‌کند.

حضرت ولیّ عزیز امرالله در توصیف اعمال میرزا یحیی ' ازل چنین می‌فرمایند:

« . . . میرزا یحیی ' که در اثر معاشرت و مصاحبت مستمرّ با سید محمد، آن مظهر خباثت و آز و معدن شقاوت و تزویر فاسد و تباه شده بود، در ایام غیبت حضرت بهاءالله از بغداد و حتی ' پس از معاودت وجود مبارک از سلیمانیه اعمال و افعالی مرتکب گردید که تاریخ امرالله را لگه‌دار نمود. از جمله به تصحیف و تحریف کلمات الهیه مشغول شد و در مضمون اذان کلمات مجعوله‌ای وارد نمود و مدّعی مقام الوهیت و ربوبیت گردید. و بیانات عالیّه طلعت اعزّ اعلیٰ را با عبارات خود منضم ساخت و خود و اولاد و احفادش را وصیّ و خلیفه آن حضرت معرفی نمود و پس از شهادت آن مظهر احدیه آثار تردّد و تزلزل از وی ظاهر گردید و حکم قتل جمیع مرایای بیان را که خود یکی از آنان محسوب می‌گردید، صادر نمود و به علّت حسدی که نسبت به مقام جناب دیان داشت به قتل آن مخزن امانت حضرت رحمن قیام کرد و در غیبت مبارک به کشتن جناب میرزا علی‌اکبر ابن عمّ حضرت نقطهٔ اولیٰ اقدام نمود و اقبح و ارزل از جمیع این حرکات، خیانت عظیمی بود که در همان ایام

نسبت به عصمت حضرت اعلیٰ مرتکب گردید و دست تصرف در حرم رحمانی بگشود. تمام اعمال و افعال به طوری که جناب کلیم شهادت داده و نبیل در تاریخش مذکور داشته، چون با اقدامات و حرکات بعدی وی در ارض سرّ منضم گردید، پرده از قبایح اعمالش برداشته شد و سرنوشت او محتوم گردید . . .»<sup>۲</sup>

با چنین پیش‌زمینه‌ای کاملاً مشهود است که در ایام ادرنه، چه وقایع هولناک و خطیری رخ نموده است. از طرفی میرزا یحیی<sup>۱</sup> و اعوانش علم مخالفت بر علیه جمال قدم برافراشتند و از جانبی اصحاب باوفای حضرت بهاء‌الله خود را موظف به دفاع در مقابل اعمال ایشان دانستند. در همین دوران ادرنه است که امر بهائی «هویت مذهبی» و «حیات اجتماعی» خود را بدست آورد. علل و عوامل متعددی در شکل‌گیری این امر مؤثر بوده‌اند که به شرح ذیل می‌توان فهرست نمود:

۱- با نزول الواح حجّ، مراسم حجّ برای نخستین بار در بیت مبارک جمال قدم در بغداد و بیت مبارک حضرت نقطهٔ اولیٰ در شیراز توسط جناب نبیل اعظم انجام شد.

۲- از میان تکبرات اربعه در بین اهل بیان تکبیر «الله ابهی» که نشانهٔ انتساب به اهل بهاء است متداول گردید.

۳- واقعهٔ مباحله در همین دوران میان جمال قدم و میرزا یحیی<sup>۱</sup> - به شرحی که در کتاب «قرن بدیع» به نقل از شاهدان این واقعه - صورت گرفت سبب انفصال امر بهائی از بابیه و ازلیه گردید.

۴- ندای حضرت بهاء‌الله در بلاد جدیده مانند قفقاز و سوریه منتشر گردید و به شکل‌گیری اولین جوامع محلّی بهائی منتهی گردید.

۵- با نزول الواح صیام، مقدمات نزول احکام و تعالیم جدید فراهم گردید.<sup>۳</sup>

میرزا اسدالله فاضل مازندرانی مورخ شهیر امر الهی در تاریخ بی نظیر خود در شرح وقایع ایام ادرنه (سنه ۲۴ از ظهور، مطابق با سال ۱۲۸۳ هجری قمری و ۱۸۶۸ میلادی) چنین می نویسد: «به نوعی که در خاتمه بخش سابق نگاشتیم، جمال ابهی و عائله جلیله در ادرنه در خانه معروف رضا بیگ استقرار گرفته و رایت استقلال امر اعظم را مرتفع فرمود و منتسبین و اصحاب با وفا در خانه های دیگر که نام بردیم قرار یافته، شبانه روز طائف حول اراده الهیه شدند و الواح مهمه صادره از قلم ابهی مانند سورة الدم، سورة الحج، لوح الروح، لوح الرضوان، لوح التقی و غیرها پی در پی برای مشاهیر محبان در عراق و ایران رسیده، سطوت و عظمت کلمات و آیات مقدسه ارکان وجودشان را خاضع و ساجد ساخت . . . ملا محمد زرنندی (نبیل اعظم) با لباس درویشی و میرزا آقا منیر کاشانی و میرزا احمد و میرزا جعفر یزدی و غیرهم که حسب الامر به سیر و سفر در ایران و عراق برای ابلاغ امر الهی پرداختند . . . و عده ای از معاریف متقدمین و متأخرین مانند ملا صادق مقدس و میرزا احمد ازغندی و ملا میرزا محمد دوغ آبادی (فروغی) و ملا احمد حصاری و آقا محمد فاضل (نبیل اکبر) قائنی و ملا زین العابدین (زین المقریین) نجف آبادی و سید مهدی (اسم الله المهدی) دهجی و آقا جمال (اسم الله الجمال) بروجردی و آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی و غیرهم مخصوصاً منیر (اسم الله المنیب) کاشی و نبیل زرنندی مذکور و بالاخص میرزا آقا جان (خادم الله) کاشی علم هدایت برافراشتند و رساله در اثبات امر ابداع ابهی و رد شبهات یحیائیین نگاشته با دلائل و براهین واضحه و بشارات و اشارات مأثوره از دوره اسلام و به آثار ثابته حضرت مبشر اعظم ثابت و روشن داشته منتشر ساختند؛ چنانچه جمال ابهی در مواضعی از الواح نقل عبارات از رساله اثباتیه آقا شیخ کاظم قزوینی (سمندر) فرمودند . . .»<sup>۴</sup>

چنانچه در شرح جناب فاضل آمده است، دوره ادرنه دورانی حسّاس بوده است که علاوه بر اقدامات مهمّهای که از طرف جمال ابهی صورت گرفت، قیامی عام را از جانب اصحاب و مؤمنین جمال قدم ایجاب می نمود، زیرا در همین ایام است که - چنانچه ذکر گردید - میرزا یحیی ' «پرده از قبایح اعمالش برداشته» سرنوشتش را محتوم می نماید. در این میان تابعان و پیروان وی هم در یاری او به جدّ تمام کوشیدند. چنانکه بسیاری از مشاهیر بایه مانند ملا رجبعلی قهیر، ملا علی محمد سراج، ملا محمدجعفر نراقی، ملا جعفر کرمانی، ملا هادی قزوینی و میرزا محمدحسین متولی قمی، حاجی میرزا هادی دولت آبادی و حاجی میرزا احمد کاشی و غیرهم، دست به نگارش رسالات و مکاتیب مشحون از شبهات و اعتراضات بر علیه جمال ابهی زدند و آن رسالات و مکاتیب را نزد محییین جمال قدم ارسال نمودند.<sup>۵</sup> و در پاسخ این شبهات و اعتراضات وهمیه - چنانچه ذکر گردید - اصحاب جمال قدم به نگارش رسالات اثباتیه پرداختند. و در همین ایام است که از قلم معجز شیم جمال قدم جلّ ذکره الاعظم الواح و رسائل عدیده در پاسخ به شبهات اهل اعراض نازل گردید. جمال ابهی در کیفیت آن ایام و حملات اهل ارتیاب به امرالله در لوح علی محمد سراج چنین می فرماید:

« . . . و در این سنه شداد بعضی از عباد این گونه مسائل سؤال نموده اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمه شافیّه کافیه نوشته ارسال داشته، عجب است که شما ندیده اید و در این ارض هم بعضی از شبهات القاء نموده اند که شاید نفوس قدسیه را به حجات کلمات قبلیه محتجب دارند، ولكن غافل از این که نفسی که در هوای با فضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نامتناهی ربّانی التقاط فرمود به شبهات وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد.»<sup>۶</sup>

هیكل اطهر در لوحی دیگر که به اعزاز ملا عبدالرحیم نازل گردیده و به امضاء «خادم الله» است درباره آن ایام چنین می فرمایند:

« . . . معروض می دارد این عبد فانی که مکتوب آن جناب واصل شد و از بدایع کلمات و جواهر معانی که در اصداف حروفات آن مستور بود مشهود گشت و کمال فرح و انبساط در این ایامی، که گویا نشاط ابداع مرتفع شده و ظلم و اعتساف معرضین جمال ملیک اسماء و صفات، عالم را احاطه نموده، حاصل شد چه که آن جناب سؤال نموده بودند از بعضی شبهاتی که اهل شبهه بر امر سلطان احدیه وارد آورده اند و اگر چه الیوم بر نفسی جایز نه که به غیر حق ناظر باشد تا شبهه و اشاره او را از ساحت عزّ قدیمیّه محروم دارد، ولکن چون جمال قدم سائلین را دوست داشته و می دارد لذا فرح روی نمود و انبساط رخ گشود، و الا الیوم قسم به محبوب مطلق که به شأنی احزان بر جمال رحمن وارد شده که کلّ اشیاء به نوحه و ندبه مشغولند، چه که در هر عصر هر ظالمی که ظلم نموده به فعل و ظلم خود مقرر بوده و دیگر دعوی مظلومیّت نکرده و ظالمان این عصر با اینکه فوالله الذی لا اله الا هو اراده قتل سدره ربّانیّه نموده اند و همچنین نزد اعجام این بلد نسبت تسنن داده اند و همچنین نزد اهل سنت نسبت تشیع و رفض، مع ذلک برداشته و در اطراف و اکناف دیار نامه ها نوشته اند و جمیع این ظلم های وارده را به نفس الله القائمه بالعدل داده اند. حال ملاحظه کن که چقدر ضرر وارد شده چه که ناس را احمق دیده اند و بی شعور فرض گرفته اند و همچو دانسته اند که به این کلمات، این ظهور قدس صمدانی را می توان ستر نمود و غافل از این که خدا را عبادی هست که صد هزار امثال این وجودات را معدوم شمردند و به ساحت قدس

محمود شتابند. جز کلمه حق در قلوبشان اثر ننماید و جز نفحات سبحان بر افئده مقدّسشان مرور نکند . . . »<sup>۷</sup>

در چنین ایّامی، یعنی سنه ۱۲۸۳ هجری قمری است که کتاب مستطاب بدیع از قلم اعلیٰ، عزّ نزول یافت. این کتاب مستطاب، بر حسب ظاهر، در پاسخ اعتراضات و ایرادات شخصی به نام میرزا مهدی گیلانی ازلی، که بعضاً به میرزا مهدی اصفهانی - به خاطر طول اقامتش در اصفهان - نیز نامیده شده است، نازل گردیده است؛ لیکن در حقیقت پاسخی است به شبهات اهل بیان و تابعان ازل. از احوالات میرزا مهدی مطلب چندانی در دست نیست. همین قدر معلوم است که وی در ایّام اقامت در اصفهان با امر بدیع آشنا شده و اظهار ارادت و ایمان نموده و در سلک بایه در آمده است. اما آنچنان که مشهود است در اظهار ایمان و تقید به آن چندان تلاشی ننموده است. بعد از مدّتی، تقریباً مقارن با سرگونی جمال قدم به ادرنه وی به اسلامبول می‌آید و در آنجا مورد توجه میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران قرار گرفته به عنوان قاضی شرع ایرانیان مشغول به فعالیت می‌گردد. در همین ایّام است که سید محمد اصفهانی اقدامات سوء خویش را توسعه می‌دهد و به جهت تخدیش اذهان اولیای امور ایران و عثمانی به اسلامبول می‌رود و در این سفر با میرزا مهدی گیلانی آشنا گشته، وی را کاملاً تحت نفوذ خود می‌گیرد. در نتیجه میرزا مهدی در زمره سرسپردگان ازل قرار گرفته و اقداماتی بر علیه جمال ابهی صورت می‌دهد. از جمله به نگارش اعتراضیه‌ای سراپا دروغ و افتراء خطاب به یکی از آشنایانش که در اصفهان با وی رفاقتی داشته می‌پردازد. شخص مخاطب بنام آقا محمدعلی تنباکوفروش اصفهانی است که از مؤمنین مخلص جمال ابهی بود.

جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در یکی از الواح نازله از لسان «خادم‌الله» دربارهٔ اعمال سید محمد و چگونگی نزول کتاب بدیع چنین می‌فرمایند:

« . . . سید محمد ملحد که بعضی از تفصیل احوال آن در قبل به عرض سامی رسانید که چون ابلیس ملحد بر سر هر مرصدی در آن شهر و شهر کبیر معروف، به فسون و فنون، اغوای هر نفس عامل، و در هر محلی بوده هر نسبتی که مردود نزد خلق است و راجع است به نفس آن خبیث و مرشدش نسبت به حق داده و به جهت تزییع امرالله و هتک حرمة الله به آنچه افسادی که توانسته نموده و به جهت تکدی و طلب نان، بعد از آن زن به سرایه فرستادن و به هر در ظلام ملتجی شدن، ثمر جمیع اعمالشان از این کوشش آن بوده که وجه معدودی که در هر شهر از دولت می‌داده‌اند نصف آن را به اسم خود گذرانیده و بعد از آن بقیه‌ای که مانده از ساحت اقدس امر شده که ردّ فرموده‌اند چه که این وجودات معرضه که داعی انقطاع از دنیا بوده خود را هلاک نموده به جهت حصول این چهار درهم و بعد از آنکه به غایت مقصود خود که دراهم معدوده است رسیدند آن سید ملحد رفته در شهر نزد میرزا مهدی نامی است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعجام است در آن ارض، و به قدر قوه همسات و نفحات ناریه در آن دمیده و بعضی اعتراضات و محاربات تلقین او نموده چه از جانب نفس خبیث خود و چه از جانب شجره اعراض، و بعد از آن میرزا مهدی خبیث برداشته این تلقینات مردوده سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی الحق به یکی از احباب که در تلقاء عرش رحمانی می‌باشند نوشته و اراده نموده اغوای او را کرده باشد و آن ورقه خبیثه او را آن شخص که از عبادالله است تلقاء عرش حاضر نموده و جمال ابهی روح من فی اعراش الظهور له الفداء از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خبیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده‌اند...»<sup>۱</sup>



جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در بیان شرح حال و عاقبت میرزا مهدی گیلانی چنین می‌نویسد: «... میرزا مهدی بود رشتی، شارب الخمر و بیعار. این در طهران اظهار اقبال کرد و با من و میرزا اسدالله قرار داد که برویم ادرنه. در موقع حرکت دیدیم که او کشکول و خرقه و تبرزین ترتیب داده به طریق درویشان، ما کناره جستیم و آمدیم به ادرنه. میرزا مهدی بعد به لباس درویشی وارد اسلامبول می‌شود. در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان و ایرانی‌ها از او خوششان می‌آید، نگاهش می‌دارند. و در این بین سید محمد اصفهانی او را می‌بیند و بی‌دین می‌کند... به اندازه‌ای که میرزا مهدی رشتی به آقا محمدعلی تنباکو فروش اصفهانی که در اصفهان با هم رفیق بوده‌اند نوشت که: دست بردارید، هنوز دیروز ربّ اعلیٰ صعود کرد اساس امروز چیست؟ و تحاشی بسیار کرد. جمال قدم از قول آقا محمدعلی جواب به او مرقوم فرمودند، و کتاب مفصلی است معروف به کتاب بدیع و این کتاب را سرکار آقا کراراً فرموده‌اند که طبع شود. خلاصه آن کتاب در او اثری نکرد. در وقت نفی جمال قدم به عکا، او هم از اسلامبول منفی شد، چه که مشهور به فساد شد و در خارج مُرد...»<sup>۹</sup>

در اهمیّت این سفر قویم همین بس که حضرت ولیّ عزیز امرالله در شرح وقایع ادرنه و در خصوص شأن نزول این کتاب منیع می‌فرمایند:

«یکی دیگر از آثار مهمّه بدیعه کتاب بدیع است که در ردّ مفتریات و اعتراضات میرزا مهدی رشتی و دفع شبهات اهل بیان نازل شده و به منزله کتاب ایقان است که در اثبات حقانیت امر حضرت باب از قلم اعلیٰ صادر گردیده است...»<sup>۱۰</sup>

میرزا اسدالله فاضل مازندرانی در همین خصوص مضمون بیان نبیل اعظم را نقل می‌نماید: «چنانکه کتاب ایقان برای اثبات امر حضرت اعلیٰ صدور یافت، کتاب بدیع برای اثبات امر ابهی طبق افکار بیانین آن ایام صادر شد و لسان ابهی تقریباً

سه یوم، هر یومی دو ساعت، به کتاب مذکور تکلم نموده و در سائر اوقات به امور مهمه و انزال آیات الهیه پرداخت و هر شبانه روز رسائل و الواح عدیده در جواب عرایض اهل عراق و ایران صادر گردید . . . »<sup>۱۱</sup>

اما شبهات اهل بیان و پیروان ازل در ردّ مظهر کلی الهی، جمال اقدس ابهی، چیست که این چنین بر رد حقّ اهتمام ورزیده‌اند و از حقایق بدیهی چشم پوشیده‌اند؟

جمال ابهی جلّ ثنائه در کثیری از الواح نازله به این شبهات اشاره فرموده‌اند و اهل بیان را به نصایح مشوقانه دلالت بر تحقیق و تفحص فرموده‌اند تا مبادا در دام غافلین و مغلین در افتند. این همان هدایتی است که، در جمیع آثار دور بیان، حضرت نقطه اولی بدان اشارت دارند.

حضرت بهاءالله در لوح علی محمد سراج، که از تابعان ازل بود، می‌فرماید:

«علتی که جمیع ناس را از لقاءالله محروم نموده و به ما سواه مشغول داشته، این است که به وهم صرف کفایت نموده‌اند و به آنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده‌اند. به راه‌های مهلک تقلید مشی نموده‌اند و از مناہج تجرید محروم شده‌اند. امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده، این که بعضی از ادراک او محتجب مانده‌اند نظر به آن است که گوش و قلب را به آرایش کلمات ناس آلوده‌اند و الا اگر ناظر به اصل میزان معرفت الهی باشند، هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند . . . »<sup>۱۲</sup>

جمال ابهی در بیان علت عدم اقبال و معرفت بعضی از اهل بیان به ظهور الهی به عبارت «کفایت به وهم صرف» اشاره فرموده‌اند، یعنی «آنچه که این نفوس از امثال خود شنیده» و باور کرده‌اند. و همین باورهای وهمیه سبب عدم اقبال این نفوس و تابعان ایشان گردیده است. در آثار یحیی ازل و اعوان وی مدعیاتی مانند «مسأله وصایت»، «انزال آیات الهی از قلم میرزا یحیی»، «سنه مستغاث»

و «عدم تکمیل دور بیان» و اعتراضات نابجای دیگر که بر جمال قدم وارد نموده‌اند به چشم می‌خورد، که این اعتراضات و شبهات دقیقاً نقطهٔ مقابل اندازات و سفارشات حضرت ربّ اعلیٰ در باب ظهور «من یظهره الله» به اهل بیان است. حضرت بهاءالله در لوح خطاب به علی محمد سراج در همین خصوص می‌فرمایند:

«... باری الیوم اگر جمیع مرایا به اسم الوهیت و ربوبیت و فوق آن به نفس الله و ظهورالله و یا ذات الله در بیان موسوم باشند کفایت نمی‌نماید. مادام که به این ظهور قدس ربّانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عندالله محسوبند. چنانچه در ابتدای این الواح من قلم الله ثبت شده که فرموده: ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فانّ ذلك الواحد خلق عنده و ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل. تحذیر می‌فرماید که در حین ظهور مبادا به واحد بیان از امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده‌اند که بعد از نقطهٔ بیان احدی بر آن نفوس مقدّم نبوده؛ مع ذلك می‌فرماید که به این نفوس از حق محتجب نمانید و از این بیان مفهوم می‌شود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و می‌فرماید که به آنچه در بیان نازل شده از حق محتجب نمانید. حال انصاف دهید ای اهل بیان با این بیان اصرح اتمّ کسی می‌تواند الیوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان به اسم الله مذکور است چگونه می‌شود الیوم از مقام خود سلب شود. لا فوالذی اید الروح بنفسی، چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم، کلّ کلماتی است که در بیان مسطور است و از جمله

وصایای سلطان لایزالی این است که به آنچه در بیان نازل شده از ظهورالله محتجب نشوید . . .»<sup>۱۳</sup>

برای بررسی اجمالی شبهات وارده از جانب اهل بیان، مقدّماتاً لازم است که به این نکته مهم و کلیدی اشاره نمائیم، که چرا حضرت بهاءالله بنفسه المقدّسه به پاسخگوئی به این شبهات پرداختند و دیگران را نیز تشویق بر تحقیق و نگاشتن رسالات در این باب فرمودند.

حضرت بهاءالله در لوح علی محمد سراج، در خصوص علت نزول لوح مزبور می فرمایند، قوله العزیز:

«... فوالله الذی لا اله الا هو که تبلیغ امرالله این عبد را بر تحریر این لوح مضطر نموده که شاید مصباحی چند در مشکات امکان مستضی شوند و به قدرت الله بر نصر این مظلوم فرید قائم گردند ... با آن که ظهور آیات قدس ربّانی به مثابه غیث هاطل از سماء مشیّت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتیّه و ظهورات الهیّه که عالم را احاطه نموده به شأنی که ملل قبل مدعن و معترف شده اند. معذک باید به ادله استدلال نمایم و امری را که لازال مقدّس از دلیل بوده به دلیل اثبات نمایم که لعلّ معدودی به سماء شهود صعود نمایند ...»<sup>۱۴</sup>

حضرت بهاءالله تبلیغ امرالله را اولین علت برای انزال این آثار بیان فرموده اند و نیز به «تنزّل دلیل» اشاره فرموده اند که با وجود آنکه نفس ظهور مقدّس مظهر الهی خود دلیلی کافی است برای اهل نظر که اقبال نمایند؛ لیکن نظر به استعدادات مختلفه نفوس بشری حقّ سبحانه دلایل و حجج فرعیّه نیز ارائه فرموده تا مصابیح قلوب مستعدّه مضی و منیر گردند.

جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در کتاب مستطاب بدیع در صفحات آغازین آن به دو نکته مهم اشاره می فرمایند، قوله تعالی:

«چون این عبد ملاحظه نمود که آنچه مرقوم داشته از فطرت ظاهر نشده، بلکه از کلمات کاذبه انفس مشرکه بوده که نزد تو مذکور داشته‌اند، لذا خالصاً لوجه‌الله و حباً لک لازم شد که جواب مذکور دارم که شاید به قوه ربّ الارباب حجاب اعظم و سبحات جلال را به انامل قدرت و انقطاع شقّ نمائی و به مقرّی که مقدّس از ذکر و اشاره و کلمات و عبارات است صعود نمائی...»<sup>۱۵</sup>

آن دو نکته که مذکور گردید چنین است: اولاً اینکه ایراد شبهات و تمسک بر آنها بر اساس فطرت و ذات حقیقت جوی انسان نیست؛ بلکه القائات انفس مشرکه سبب آن است. ثانیاً: لزوم پاسخگویی به این شبهات نه فقط برای رضای الهی، بلکه به خاطر محبت به نفس وارد کننده شبهات است، که شاید «به قوه ربّ الارباب» موانع شناخت حقیقت را به کناری زند و به آن واصل گردد. بنابراین تبلیغ امرالله و ملاحظه استعداد نفوس بشری و رفع القائات انفس مشرکه و نیز محبت نسبت به وارد کننده شبهات، علل متعددی است که سبب نزول این گونه آثار استدلالی از قلم مظهر امر الهی گردیده است. هیکل اطهر در الواح متعددی به ستایش و تمجید نفوسی پرداخته‌اند که در ردّ بر «مَنْ رَدَّ عَلَيَّ اللَّهُ» اقدام به نگارش رسالات استدلالیه نموده‌اند.

شیوه و روش استدلال در کتاب بدیع همان روشی است که در دیگر آثار استدلالی جمال مبارک از قبل ایقان، جواهر الاسرار، لوح خطاب به میرزا علی محمد سراج، لوح ملا عبدالرحیم قزوینی و غیره مشاهده می‌شود؛ یعنی روشی است کلامی و مبتنی بر برهان و استدلال نقلی و مسلمات مورد اعتقاد اهل ادیان قبل.

هنگامی که صحبت از مبادی استدلال و اقسام آن است، به دو حوضه استدلال فلسفی و استدلال کلامی بر می‌خوریم. در حوضه استدلال فلسفی، اثبات و نفی یک قضیه در یک سطح قرار دارد و فیلسوف سعی در کشف حقیقت کما هی

می‌کند؛ لیکن در استدلالات دینی و کلامی هدف اثبات حقایق و اصول دینی مطروحه در آن دین است و دلایل و براهین عقلی و نقلی و الزامی در خدمت اثبات اصول اعتقادات است. لذا می‌بینیم که حضرت بهاء‌الله در اثبات حقایق مندمج در دیانت بابی در خصوص ظهور موعود بیان از مسلمات و قضایای مورد اعتقاد اهل بیان یعنی آیات نازله از قلم حضرت باب اعظم استفاده فرموده و به اثبات حَقَّانیت ظهور مبارک خود اقامه دلیل می‌فرمایند.

بنابر این در آثار مبارکه علاوه بر برهان که مبتنی بر قضایای یقینی است از صناعت جدل و دلایل الزامی که مبتنی بر مسلمات است نیز استفاده می‌گردد و البته این روش در جمیع آثار دینی و در جمیع ادوار مورد استفاده بوده است. بسیاری از دلایل ارائه شده در آثار دینی مبتنی بر هر دو صناعت یعنی برهان و جدل بوده است. البته ذکر این نکته ضروری است که جدلی که در ادیان مورد استفاده است آن نوع استدلالی است که مبتنی بر مسلمات طرفین است. زیرا اگر چنین نباشد صناعت جدل در نتیجه به گونه‌ای مغالطه و سفسطه منتهی می‌گردد که در ساحت ادیان چنین استدلالی پسندیده نیست.

حضرت بهاء‌الله در کتاب بدیع می‌فرمایند، قوله العظیم:

«... حجت الهی لم یزل واحد بوده و از برای کلّ همان آیات منزلات را حجت قرار فرموده‌اند. اگر در خلق آیه عرفان و ادراک آیات نمی‌بود، البته به آیات ظاهر نمی‌شدند...»<sup>۱۶</sup>

نکته مهمی که ذکر آن ضروری است آن که در جمیع آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت ربّ اعلیٰ، اعظم دلیل و برهان در شناخت مظهر الهی همانا نفس ظهور است. جمال قدم در کتاب بدیع در همین خصوص می‌فرمایند، قوله الاعظم:

«... عند الحقّ آیات محکّمات آن است که مقصود الهی از نفس آیه مستفاد شود و در اثبات آن محتاج به برهان و ذکر دیگر نباشد. حال

انصاف دهید در حقیقت اولیّه آن آیه کدام است؟ نزد هر ذی بصری  
مبرهن و واضح است که آن آیه اعظم که در اثبات خود محتاج به دوش  
نبوده و نخواهد بود در حقیقت اولیّه نفس ظهور بوده، چه که مادونش هر  
چه باشد و هر که باشد محتاج به امرش . . .»<sup>۱۷</sup>

و نیز می‌فرمایند، قوله الاحلی:

« . . . این رتبه مخصوص مظاهر احدیه و این ظهور بدع رحمانیه بوده و  
خواهد بود که به آیات الله و بیناته ظاهر شده و جز آیات منزله و ظهورات  
قدرتیه به امری متمسک نشده. چنانچه در جمیع اوراق بیان مسطور  
است. فافتح بصرک لتعرف و اینست مقام «یا من دلّ علی ذاته بذاته» و  
همچنین مقام «دلیل آياته و وجوده اثباته» و هم چنین «اعرفوا الله بالله»  
چه که بر او جائز نیست که به غیر خود استدلال بر حقیقت خود نماید. او  
به نفس خود معروف بوده و خواهد بود و ماسواه به او معروف و بنسبتهم  
الیه مفتخر. او است میزان الهیه و صراط احدیه و شمس قدمیه و بحر  
اعظم و کلمه اتمّ و رمز مستور و بیت معمور و کتاب مسطور. جمیع به این  
میزان سنجیده می‌شوند و او به ذات خود؛ کلّ به نفعه‌ای از او مبعوث و  
او به نفس خود؛ . . .»<sup>۱۸</sup>

لیکن علاوه بر این دلیل اعظم، رحمت واسعة الهی چنان بر نفوس عباد گسترده  
است که حق تعالی تنها به یک دلیل اکتفاء ننموده به ارائه دلائل ثانوی و فرعی  
دیگر، در اثبات حقانیت مظاهرش نیز اشاره فرموده‌اند. از این دلائل ثانویه  
همانگونه که اشاره گردید با اصطلاح «تنزل دلیل» یاد نموده‌اند.

منظور از «تنزل دلیل» آن است که حق در اثبات امر خود براهین و ادله ثانوی و  
فرعی که در اثبات امرش از آنها بی‌نیاز و مستغنی است ظاهر می‌فرماید تا آنان که  
به وسیله دلیل اصلی یعنی «نفس ظهور» نمی‌توانند به یقین برسند، دلائل فرعیّه

کمکشان کند، مانند ایمان و اقبال «جمعی از علمای راشدین و فضیلتی کاملین و فقهای بالغین» و یا طلوع نجوم ظاهره در آسمان و ظهور نجوم مبشرین پیش از ظهور مظاهر الهی در هر دور که حضرت بهاءالله در ایقان شریف و حضرت ربّ اعلیٰ در دلائل السبّعه بدانها اشاره فرموده‌اند.<sup>۱۹</sup>

و از جمله در کتاب بدیع به این مسأله تاریخی اشاره فرموده‌اند که طفلی از اطفال بیت مبارک به عنایت حق قادر به تکلم به لسان آیات گردید تا نشانی باشد در اثبات حقانیت حضرتش. چنانچه می‌فرمایند، قوله العظیم:

«بلی ، انه لو یُرید ان ینطق کلّ نفس بثناء نفسه لیقدر و انه لهو المقتدر القدیر. ولو یُرید ان یظهر نفساً بکلّ الآیات لیكون قادراً بسلطانه. انه انطق صبیّاً من الصّبیان لیكون دلیلاً علیه و برهاناً لنفسه و هذا مقام الّذی انتم تشکرون الله بذلک و تحمدونه و انتم فتحتم السنکم بالاعتراض بهذا الذکر الّذی ظهر باسم الابهی بین السّموات و الارضین . . . بلی طفلی از اطفال بیت در سنّ شش سالگی به آیات الله تکلم نمود و آن طفل حال حاضر است. و والله خود همان شجره فساد به کرات می‌گفت که آنچه از او ظاهر شده از هیچ نفسی از بدیع اول تا حین ظاهر نشده و اکثر لیالی و ایام به ثنائش مشغول بوده . . .»<sup>۲۰</sup>

### سابقه تاریخی تقابل ازل و ازلیان با حضرت بهاءالله

شبهات و ایرادات وارده در نامه میرزا مهدی را میتوان به عنوان مجموعه شبهات مطروحه ازلیان به حساب آورد که به مرور زمان و در طی سالیان متمادی در رسالات و مکاتیب متعدّد به جهت تخدیش اذهان اهل بیان و مؤمنین به جمال قدم نگاشته‌اند. رسالاتی که بعضاً آبخشور بسیاری از ردیه‌نویسان و مخالفان امر الهی در حال حاضر است.



از جمله اتهامات و شبهات وارده بر جمال ابهی ذکر این مسأله است که: ایشان صرفاً به جهت کسب ریاست و برتری بر میرزا یحیی قیام به جلب مؤمنین نمودند و حق میرزا یحیی را نادیده گرفته‌اند.

میرزا مهدی در این خصوص اشاره به کسر حدود می‌نماید که از منظر اهل بیان غیر قابل گذشت است و به منزله پشت پا زدن به بیان و اعتقاد به آن است. وی در عریضه خود می‌نویسد: «مذکور نمودید که جناب میرزا به تنهائی قیام در امر حقّ نموده. از کجا باید تمیز داد که این قیام به جهت ارتفاع امرالله بوده و یا به جهت حبّ جاه و ریاست و شوکت و ثروت؟ بلی قیام در امرالله اشخاصی نمودند که در مازندران علف و چرم خوردند نه اشخاصی که در بغداد و جای دیگر ایام و لیالی در صرف چای با سماور و اوضاع و دستگاه با رفقا و خدم و قهوه‌خانه‌ها با اجامر و اوباش و صحبت‌های لاطایل و نهار و غذاهای رنگین بسر رود و همّت مصروف اطعمه و شیرینی‌ها و مهمانی‌ها شود و اصحاب در بدر جمع شده راحت نمایند. چه قیام در امرالله شده؟»<sup>۲۱</sup>

این اعتراض از طرف اهل بیان از همان ایام بغداد به تدریج مطرح گردید. همانگونه که در عریضه میرزا مهدی آمده است شبهات مطرح شده بر دو شبهه مهم بنا نهاده شده است:

۱- حبّ جاه و ریاست و شوکت و ثروت. ۲- کسرحدود و احکام حضرت نقطه اولی.

چنانچه در عریضه ملا عبدالرحیم قزوینی نیز این مسأله مطرح گردیده است که جمال مبارک بر خلاف شاعر سبعة که از خصائل اهل بیان است عمل فرموده و به شرب قلیان مبادرت نموده‌اند.<sup>۲۲</sup> و از همین دست ایرادات است آنچه که در رساله «تذکره الغافلین» ملا محمدجعفر نراقی آمده است.<sup>۲۳</sup>

بررسی این شبهه و پاسخ به آن نیازمند آگاهی به پیشینه‌ای تاریخی است. با ظهور و پیشرفت امر الهی و مرور زمان، وقایع و حوادث خطرناک‌ای بر جامعه نوپای بابی حادث گردید که سبب واکنشهای مختلف و بعضاً متناقض از جانب پیروان این جامعه گردید. گوئی سرعت گردش چرخ زمان با ظهور حضرت ربّ اعلیٰ صد چندان شده بود. از زمان اظهار امر حضرت باب و آغاز حرکت این نهضت روحانی حوادث و وقایع مهمی صورت واقع به خود گرفت و گسترش و توسعه آئین جدید به زودی دولتیان و علماء را به واکنش شدید واداشت. وقوع سه واقعه قلعه‌بندی و تدافعات اصحاب حضرت باب در این برهه از تاریخ ایران نشانگر این واکنش است. در میان این وقایع نقش حضرت بهاءالله در یآوری و هدایت اصحاب و نفوس مؤمنه بسیار چشم‌گیر است. مطالعه تاریخ آن دوران بیانگر آن است که حضور جمال قدم و فعالیت‌های ایشان به عنوان یکی از بزرگان بابیه، همواره مورد تأیید حضرت باب اعظم بوده است. لیکن به تدریج نام ایشان بر سر زبانها افتاد و بیم آن می‌رفت که برای حضرتشان خطری حادث گردد و ایشان را از هدایت جامعه بابی که، از درک حضور مؤسس نازنینش محروم بود، باز دارد. لذا تمهیدی در نظر گرفته شد و با مشورت و مکاتبه با حضرت ربّ اعلیٰ مصلحت بر آن قرار گرفت که نام شخصی دیگر به عنوان رهبر و هادی جامعه بابی بر سر زبانها افتد تا جمال مبارک با نظارت بر اعمال او بتواند هدایت و رهبری جامعه را ادامه دهند. حضرت عبدالبهاء در کتاب «مقاله شخصی سیاح» در این خصوص می‌فرماید:

« . . . و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملاً عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاءالله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدهند. پس چاره

باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاء‌الله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال به نام برادر بهاء‌الله میرزا یحیی زدن. باری به تأیید و تعلیم بهاء‌الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سرّیه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء‌الله با وجود آن که معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند . . . »<sup>۲۴</sup>

بعد از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ دورانی آغاز گردید که محققان بهائی آن را «دوره فترت»<sup>۲۵</sup> نامیده‌اند، زیرا شهادت حضرت باب و متعاقب آن کشتار بی‌امان جمع غفیری از بایبه به فرمان امیرکبیر در سراسر ایران بایبان را، که هنوز از ضربه مهلک شهادت مولایشان آسوده نگشته بودند، به عرصه تشّت و تفریق افکند. شاید بتوان جامعه بایی را در آن مقطع زمانی به سه گروه تقسیم نمود:

۱- جمعی از بایبان مؤمن و ثابت‌قدم هم خود را در انتشار امر حقّ مصروف داشتند و بر این باور بودند که باید امر الهی را به سمع همگان رساند ولو آن که در این راه جان ببازند.

۲- از منظر عده‌ای دیگر از بایبان دولت قاجار دولت جائز و ظالم بود - به مثابه رجعت خلافت آل سفیان- و علمائی که برای حفظ مقام و منزلت خود به مخالفت با امر حقّ برخاسته ناس را به گمراهی کشانده‌اند همانند علمائی هستند که به مخالفت با سیدالشهداء برخاستند. لذا باید فکر چاره‌ای بود. غالب این نفوس تنها چاره را در براندازی حکومت جائز می‌دانستند و همین فکر بود که منجر به واقعه «رمی شاه» و وقوع «مذبحة کبری» گردید. بقایای این طرز تفکر

را در اعمال و افعال بایه در دوره مشروطه و آغاز تحولات سیاسی نوین در ایران می‌توان مشاهده نمود.

۳- عدهٔ قلیلی نیز به دلیل عدم درک عمیق و عدم همت در کسب معارف عالیّه دور بیان؛ ظهور مبارک حضرت باب و نزول کتاب مستطاب بیان را دلیل بر کسر حدود اسلام دانسته و مَناهی و محرّمات را حلال شمردند؛ علی‌رغم آنکه احکام محرّمات در آثار حضرت باب به مراتب سخت‌تر و شدیدتر از احکام صادره در اسلام است.<sup>۲۶</sup>

این تشّت آراء در میان بایه سبب شد که در هر شهر و دیاری هر نفسی بر حسب رأی و نظر خود احکام بیان را تفسیر نماید و بدان عمل کند، تا بدان حدّ که در مقابله با تهاجمات اعداء به شیوه و روش مهاجمین تمسک جستند.

حضرت مولی‌الوری در تحلیل این وضعیّت جامعهٔ بابی در کتاب «مقالهٔ شخصی سیّاح» چنین می‌فرماید:

«... باب چون در بدایت تأسیس بود که قتل گشت لهذا این طایفه از روش و حرکت و سلوک و تکلیف خویش بی‌خبر بودند. اساسشان مجرد محبّت باب بود و این بی‌خبری سبب شد که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت و چون تعرّض شدید دیدند دست به مدافعه گشودند.»<sup>۲۷</sup>

با سفر حضرت بهاء‌الله به عتبات که فی الواقع تبعیدی محترمانه از جانب امیر کبیر بود، این تشّت و دسته‌بندی در جامعهٔ بابی علی‌الخصوص در بایان مجتمع در طهران بیشتر گردید. حضور جمال مبارک در بغداد سبب شد تا اختلافاتی که میان بایان عراق و مدعیات سید علاوی<sup>۲۸</sup> و تابعان او حاصل شده بود بر طرف گردد. در همین اوقات عرایضی از بعضی رجال بایه به حضور حضرت بهاء‌الله ارسال گردید که بیانگر نقش حسّاس و مهمّی است که هیکل اطهر در تمشیت امور بایه بر عهده داشتند و در نقطهٔ مقابل ارسال این عرایض، به کم‌ارزشی و بی‌اهمیت

بودن نقش میرزا یحیی' در تمیشت امور این جامعه اشارت دارد. به عنوان نمونه در نامه‌ای که سلیمان خان تبریزی خطاب به آقا حاج سید جواد کربلائی در همان ایام اقامت حضرت بهاء‌الله در کربلا می‌نگارد، اشاره صریح به ضرورت حضور جمال مبارک در ایران می‌نماید، قوله: « . . . اگر جناب آقائی آقا میرزا حسین علی بهاء تشریف دارند به عرض و سلام عبودیت محضر مبارک ایشان مصدع اوقات شریفشان هستم. نهایت جسارت را نمودم عریضه‌ای از قبل نوشته بودم انشاء‌الله به محضر ایشان رسیده است. از همه امورات خاطر جمع گشته . . . باید خیلی زودتر تشریف فرما شوند. حضرات رفقا بحمدالله . . . دارند هنوز نقلی وارد نشده. امیر نظام بحمدالله تمام شد. معزول ابدی گردید. الآن در باغ فین کاشان محبوس است. میرزا آقا خان اعتمادالدوله وزیر و صدر اعظم گردید. انشاء‌الله امورات بهتر نظم خواهد گرفت. البته جناب ایشان باید خیلی زود تشریف فرما شوند که وجود مبارک ایشان مثمر ثمر است . . . »<sup>۲۹</sup>

پراکندگی و عدم مرکزیت صحیح، که در نتیجه عدم قدرت و مدیریت میرزا یحیی' - که به عنوان قائد اسمی جامعه بابی شناخته میشد - حاصل گردید؛ سبب وقوع حوادث هولناک بعدی از جمله تیراندازی به ناصرالدین شاه و وقوع مذبحه کبری و شهادت جمع غفیری از بزرگان بایبه و نهایتاً تبعید دائمی حضرت بهاء‌الله از ایران و ورود آن حضرت به بغداد گردید. با تبعید هیکل اطهر به بغداد و اختفاء و فرار میرزا یحیی' به همان سمت؛ سایر بابیان نیز بدان سو روانه گردیدند. با ورود تدریجی بابیان به بغداد و تجمع ایشان در آن شهر همان سرگردانی و تشتت بار دیگر و به صورتی شدیدتر بروز نمود به نحوی که جمال مبارک تصمیم به هجرت می‌گیرند. هیکل اطهر در باب علت این هجرت در لوح مریم می‌فرمایند، قوله  
الاعلی:

« . . . ای مریم از ارض طاء بعد از ابتلای لایحصی به عراق عرب به امر ظالم عجم وارد شدیم و از غُلِّ اعداء به غِلِّ احبّاء مبتلا گشتیم وَ بَعَدَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا وَرَدَ عَلَيَّ. تا آن که از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلق به او گذشته، فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر به صحراهای تسلیم نهادم. به قسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کریمت خون دل بیاریدند. با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عراء مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشته و دو سنه او اقلّ از ما سوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضاء ساکن شود و حرارت حسد بیفردد . . . »<sup>۳۰</sup>

هجرت حضرت بهاءالله به کوه‌های سلیمانیه قریب به دو سال طول کشید. در این مدت جامعه متشکّلت بابی بیش از پیش دچار پراکندگی و اغتشاش گردید. حضرت ولیّ امرالله درباره کیفیت اعمال اهل بیان و واکنش میرزا یحیی' به حوادث پیش آمده؛ علی‌الخصوص در همین ایام؛ می‌فرمایند:

«هنگامی که عظمت آتیه حضرت بهاءالله اساسش در سرزمینی بیگانه و مردمی غیرمأنوس گذاشته می‌شد اطوار و احوال حزب بابی به سرعت رو به انحطاط و تدنّی می‌رفت و مفسدین و محرکین، غیبت طولانی و غیرمنتظر جمال مبین را از عرصه مجاهدات و اقدامات مغتنم شمرده، به بسط اعمال شنیعه و تزئید افعال منکره قبیحه پرداختند. میرزا یحیی' که اغلب در زاویه خمول و خمود خزیده و در حفره یأس و جمود غنوده بود با بعضی از اعوان و انصار منحرف خویش که نسبت به آنان ثقه و اعتماد کامل داشت باب مکاتبه را مفتوح کرد و در سرّسَرّ به ارسال رسائل و صدور اوراق نارینه پرداخت و به القاء شبهات مشغول گردید و صف متحدی از معاندین در مقابل وجود اقدس حضرت بهاءالله ترتیب داد و

چون از نفوسی که آنان را مخالف خویش می‌انگاشت در خوف و هراس شدید بود، نسبت به اعدام و اهلاک آنان سعی بلیغ مبذول نمود. میرزا محمد مازندرانی یکی از اتباع خود را لاجل قتل جناب دین به آذربایجان اعزام نمود و آن «مکمن لثالی علم الهی» را که حضرت اعلیٰ به خطاب «ان یا حرف الثالث المؤمن بمن ینظره الله» مخاطب و مفتخر فرموده بودند «ابوالشور» و «طاغوت» نام نهاد. بعلاوه از راه سبک‌مغزی و سخاوت عقل میرزا آقا جان را به نور فرستاد تا فرصت مناسبی بدست آورده به قتل سلطان ایران مبادرت نماید. این معرض بالله کار گستاخی و بی‌حیایی را به جائی رسانید که دست تصرف و تعدی نسبت به عصمت مطهر حضرت اعلیٰ بگشود و بعد آن حرم محترمه را به سید محمد لثیم بخشود و با ارتکاب این «خیانت اعظم» بفرموده مبارک «حزن جمیع اقطار را اخذ نمود». از جنایات عظیمه دیگر او آن که دستور داد جناب میرزا علی‌اکبر ابن عم حضرت نقطه اولیٰ را که یکی از محبان و ارادتمندان صمیمی جناب دین بود مخفیانه به کمال ظلم و عدوان به شهادت رساندند.

اما سید محمد لثیم و مطلق‌العنان که از طرف میرزا یحیی زعیم و مقتدایش آزادی عمل به وی اعطاء شده بود در ایام اقامت در کربلا بطوری که نبیل در تاریخ خویش می‌نویسد عده‌ای از اجامر و اوباش را دور خود گرد آورده و آنان را در ارتکاب افعال و حرکات قبیحه مختار گذاشته، بل تشویق و ترغیب می‌نمود که شب هنگام که ظلام دیجور پرده بر اعمال منفور آنها می‌کشد دستار از سر زوار حضرت سید الشهداء برداشته، کفشهای آنها را سرقت نمایند و از مرقد مطهر حضرت سید الشهداء شمعها و صحائف را بردارند و جامهای آب را از سقاخانه‌ها

بربایند . . . غفلت و جسارت بایبان به مقامی رسید که بیست و پنج نفر از آنان به شهادت مرکز عهد و پیمان الهی جسورانه ادّعی مقام منیظهره‌اللّهی و موعودیت بیان را نمودند و اوضاع و احوالشان به درجه‌ای تباہ و منفور گردید که دیگر جرئت عبور در معابر و حضور در مجامع را نداشتند.<sup>۳۱</sup>

با توجّه به مقدّمات فوق و پیش‌زمینه‌هایی که ایجاد گردیده بود حضرت بهاء‌الله پس از مراجعت از سلیمانیه، با تمام قوا، به جهت اصلاح حال جامعه متزلزل بابی اقدام فرمودند و شیوه جدیدی در ایجاد ارتباط با سایرین بر قرار نمودند. این شیوه و حرکت جدید نیازمند تحولاتی بود که تنها از عهده حضرتشان بر می‌آمد، زیرا حضرت بهاء‌الله علیرغم اینکه هنوز به عنوان یکی از بایبان سرشناس در جامعه باییه آن زمان شناخته شده بودند، خود بر رسالت والائی که مأمور بر انجام آن بودند واقف بودند. لذا برای حصول موقعیت مناسب ضروری بود که تغییراتی در وضع و حال جامعه بابی ایجاد فرمایند. حضرت بهاء‌الله در کتاب بدیع در خصوص وقایع هائله در بغداد و اقدامات حضرتشان چنین می‌فرمایند:

« . . . بعد از مقدمه ارض طاء نار حبّ الهی در کلّ قلوب مخمود و سراج و دّش در افنده عارفین خاموش، چنانچه در سنین اولیه که در عراق وارد شدند ابداً هبوب اریاح امر از جهتی نوزیده و نفحات قمیص محبت رحمن از شطری استشمام نشده. به شأنی امر صعب بوده که کلّ قلوب مضطرب و اکثری از نفوس متزلزل. اگر هم در بعضی از دیار بعضی انفس معدوده بوده، مخمود و محتجب و مستور. تو انصاف ده که در مقابل اعدا که ایستاد؟ آن وقت نه عزّتی بود و نه نفوسی تا ریاست محقق شود، لذا بنفسه وحده در عراق ساکن. و چون در نظر اهل عراق این طایفه حقیر و بی‌مقدار بودند، به شأنی که جز لعن و سبّ و شتم از



احدی نسبت به این طایفه مذکور نمی‌شد، لذا احدی مرآده نمی‌نمود تا از کوثر بیان معارف الهی و سلسیل حکم نامتناهی ربّانی مرزوق شود. محض مخالطه مدّتی به قهوه، که در یمّ شطّ واقع بود، تشریف بردند تا آن که در آن محلّ با بعضی از اهل عراق گفتگو شد. و بعد بنای مرآده گذاردند و به شأنی امرالله معزز شد که کلّ به ثناءالله ناطق و به شطر مقصود مایل گشتند . . . چه قدر مشابه است این اعتراض تو با اعتراضاتی که یهود به عیسی<sup>۱</sup> بن مریم نمودند، که اعتراضاً علیه می‌گفتند که این ناصری در عشاءخانه‌ها با عشاء مجالس است . . .»<sup>۳۲</sup>

نظر در رسالت خاصّه حضرت بهاءالله که در سجن طهران بدان وقوف یافتند، اقدامات حضرتشان در خصوص حضور در مجامع و فتح باب مرآده و مکالمه با سایرین بهترین روش و شیوه برای بهبود اوضاع نابسامان جامعه بایی بوده است. مضافاً بر اینکه حضرت بهاءالله با نسخ بعضی از شعائر باییه تلویحاً به عظمت مقام خود یعنی مقام «من یظهره الله» موعود بیان اشارت فرموده‌اند.

می‌دانیم که حضرت ربّ اعلیٰ جمیع آثار خویش را چون تحفه‌ای در پیشگاه عنایت من یظهره الله دانسته‌اند و ردّ یا قبول آن را منوط به اراده آن حضرت فرموده‌اند که ذیلاً به چند فقره از بیانات حضرتشان اشاره می‌گردد. از جمله می‌فرمایند:

« . . . آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه تحفه است از قبیل نقطه بیان به سوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عزّ و فخر کلّ را بس است که او قبول کند نفسی را یک شیء را بذکر انتساب به خود . . .»<sup>۳۳</sup>

و نیز می‌فرمایند:

«بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات اوست و خزانه نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کلّ از برای ظهور بعد او خلق شده . . .»<sup>۳۴</sup>

و همچنین می‌فرمایند:

« . . . هر کس به من یظهره‌الله ایمان آورد و ایمان به آنچه او امر فرموده آورد، ایمان آورده است به خداوند از اولی که از برای او اول نیست و در ظلّ رضای خداوند بیرون آمده به کلّ رضای او در هر ظهوری. و هر کس ایمان به او نیاورد، اگر چه در کلّ عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کلّ هباءً منثوراً گردد. کانه ما آمن بالله طرفه عین . . . زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضاء‌الله هست، در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً . . . و همچنین اگر کلّ مؤمنین به بیان مؤمن شوند به من یظهره‌الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد . . .»<sup>۳۵</sup>

با توجه به آیات مبارکه کتاب مستطاب بیان فارسی و دیگر آثار حضرت ربّ اعلیٰ و با عنایت به رسالتی که حضرت بهاء‌الله بر عهده داشته‌اند این ایراد و شبهه اهل بیان، یعنی کسر حدود و احکام، از اساس و بنیاد عاری از هر گونه اعتبار مذهبی و اعتقادی است.

### مسأله تکمیل دور بیان

یکی دیگر از ایرادات میرزا مهدی و تابعین ازل به امر جمال مبارک که به تدریج شکل گرفت و سبب دوری ایشان از حقیقت گردید، از زمان اظهار امر علنی حضرت بهاء‌الله در باغ رضوان خطاب به اهل بیان شکل گرفت. این ایراد و شبهه همانا مسأله تکمیل دور بیان است، زیرا به زعم ایشان من یظهره‌الله موعود نمیتواند به این زودی ظاهر گردد. از نظر تابعان ازل تکمیل دوره عبارت از

گذشت زمان و استقرار تامّ احکام هر ظهور است. لذا در ذیل این شبهه زیرمجموعه‌ای از ایرادات دیگر را برمی‌شمارند که بر اساسنامه میرزا مهدی میتوان آن ایرادات را چنین فهرست نمود:

۱- هنوز محکّمات بیان رواج نگرفته و ظاهر نشده، به دُمّ متشابّهات باید چسبید و هنوز مردم در اصل دین حرف دارند.

۲- کسی که مدّعی مقامی بعد از نقطه بیان است، باید در ظلّ نقطه بیان باشد؛ زیرا دوره نقطه بیان هنوز منقضی نگشته و تکمیل دوره نشده است. مدّعی مقام بعد از نقطه بیان باید کمال عبودیت نسبت به ربّ اعلیٰ نماید و غایت اطاعت بفرمایش او نماید، چون دوره دوره او است. پس اگر شخصی خود و اصحابش در تقریر و تحریر مدّعی آن شوند که برتری از ربّ اعلیٰ جسته و هست، زهی تناقض و خلافی صریح با مدّعی اول است.

۳- اگر مدّعی بگوید که من همان نقطه بیان هستم، اگر مقصودش آن است که او هستم بعینه و بشخصه که واضحاً بطلان است، چه که تکرّر تجلیات جایز نیست. و اگر تجدید امثال است که و اضحتر است بطلانش. در این صورت هم باید به همان احکام سابق بلا تفاوت امر نماید. پس کجا تغییر جایز است؟

۴- حضرت ربّ اعلیٰ فرموده تا خلق این ظهور کامل نشود، ظهور مظهر آخر صورت نمیگیرد و معنی تکمیل را نیز بیان فرموده. بنا بر این خلقی در ظلّ او خلق شود و کلّ فرمایشات او چه از مقامات عالیّه و چه از فروعات دینیّه به ظهور آید.

چنان که مشاهده میشود تمامی ایرادات و شبهات فوق حول محور «تکمیل دوره بیان» در گردش است. در ایرادات مطرح شده در فوق به دو قضیه، که از نظر اهل بیان همانند اصول موضوعه نیازمند اثبات نیستند، برمیخوریم: اولاً، تا محکّمات بیان رایج نگردد من‌بظهره‌الله ظهور نخواهد کرد. ثانیاً، مدّعی مقامی بعد از نقطه

بیان باید کمال عبودیت را نسبت به او مجری دارد، زیرا هنوز دوره او برقرار است، و در آخر میرزا مهدی با پیش کشیدن اصطلاحاتی چون «تکرر تجلیات» و «تجدیدامثال» بحثی انحرافی را پیش می‌کشد.

### شبهه عدم اجرای محکامات بیان

جمال مبارک در پاسخ به شبهه «عدم اجرای محکامات بیان» مفاهیم و معانی متعدّد محکامات را برمی‌شمرند. این مفاهیم و معانی را میتوان بدین صورت فهرست نمود:

۱- نفس ظهور. ۲- اوامر الهیه که در الواح نازل است. ۳- اوصاف نازله در بیان که مخصوص بعضی نفوس نازل شده.

حضرت بهاءالله در شرح و توصیف این مفاهیم و معانی می‌فرماید: «اما در محکم و متشابه که ذکر نموده؛ از این بیان هم چه مستفاد میشود که فرق میان محکم و متشابه درست در نظرت نبوده والا موقن میشدی به آنکه محکامات ما نزل فی البیان باتمها و اکملها ظاهر شده لذا مجملی در این مقام ذکر میشود. بدان که از محکم و متشابه مابین هر حزبی ذکری مذکور و تفصیلی موجود، چنانچه در کتب ثبت است و تفصیلاً موجب تطویل خواهد شد. ولکن عندالحق آیات محکامات آن است که مقصود الهی از نفس آیه مستفاد شود و در اثبات آن محتاج به برهان و ذکر دیگر نباشد. حال انصاف دهید در حقیقت اولیه آن آیه کدام است؟ نزد هر ذی‌بصری مبرهن و واضح است که آن آیه اعظم که در اثبات خود محتاج به دوش نبوده و نخواهد بود در حقیقت اولیه نفس ظهور بوده، چه که مادونش هرچه باشد و هرکه باشد محتاج به امرش و لاینکر ذلک الا کلّ جاهل مردود. و اگر بگوئید آیات محکامات اوامر الهیه است که در الواح نازل، لاشکّ فی ذلک انا کلّ بها موقنون و مؤمنون و من فضله آملون. و این محکامات

بنسبتها الی احکم الحاکمین محکم بوده، چنانچه مشهود است، که اگر نفسی به جمیع محکّمات عارف شود و در تصدیق آن آیه اعظم اقلّ من آن توقّف نماید کلّ اعمال او او را ثمری نبخشد و هباء بوده و خواهد بود و آن نفسی که آیات او محکّمات بوده و خواهد بود می فرماید: جمیع بیان ورقیست از اوراق جنّت نزد آن سازج وجود. و در مقام دیگر می فرمایند: ما نزل فی البیان منوطاً بامرہ و معلقاً باذنہ و مشیّته. و در مقام دیگر مخاطباً لملاء البیان می فرماید: که مبدا به بیان و ما نزل فیہ از ظهور موعود محروم شوید و امثال این بیانات محکّمات زیاده از حدّ احصاء نازل . . . اگر بگوئی محکّمات اوصاف مُنزله در بیان است که مخصوص بعضی نفوس نازل شده، اولاً: آن اوصاف را تو عارف نبوده، که مقصود کیست؟ و ثانی: فو نفسہ الحقّ که کلّ اشیاء را به منتهی وصف و صف فرموده اند به شانی که جمیع اسماء و صفات را به کلّ شیئی راجع نموده اند و این مقام «ما تری فی خلقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»<sup>۳۶</sup> بوده. ماسوایش خلق او و کلّ در اوصاف شریک خواهند بود و این که درباره بعضی آیات الهیّه بر حسب ظاهر نازل، مقصود تشویق آن نفوس بوده و از آن گذشته جمیع به آیه تجلّی حقّ راجع مادامی که آن آیه تجلّی در هر شیئی موجود به کلّ اسماء و صفات موصوف و مذکور و بعد از اخذ آن معدوم بوده . . . مسلّمناً که بعضی اوصاف مخصوص نفسی که ذکر نموده نازل. آیا نشنیده که می فرماید: به حروفات بیان از نفس ظهور در حین ظهور محتجب مشوید و حروفات بیان اوّل نفوسی هستند که به کلّ اوصاف موصوف گشته اند و به کلّ اسماء موسوم و همین قول سلطان قدم دلیلی است واضح بر احتجاب بعضی از حروفات، چنانچه مشاهده می شود که نفسی که خود را از حروف و مرایا محسوب می دارد از ذیل تقدیس منقطع و به حبل نفس و هوی متمسک . . .»<sup>۳۷</sup>

چنانچه ملاحظه می‌گردد بنابر توضیحات جمال مبارک آیات محکّمات در درجهٔ اوّل نفس ظهور است که نیازمند هیچ دلیل و برهانی نیست و در رتبهٔ ثانی محکّمات همان اوامر الهیّه نازل در الواح الهی است. این احکام و اوامر از آنجا که از سماء مشیّت مظهر الهی نازل است در حین نزول کامل بوده و نیازی به مرور زمان نیست و در رتبهٔ ثالث اگر محکّمات را اوصاف و نعوت نازل در بارهٔ بعضی از اشخاص بدانیم، این اوصاف و نعوت صرفاً به جهت تشویق و تحریص آن اشخاص نازل گردیده و این اوصاف مادامی که روی به شمس حقیقت دارند در حقّ ایشان صادق است و در صورت انحراف جمیع آن اوصاف از ایشان اخذ می‌گردد. بنا بر این محکّمات در رتبهٔ اوّل همان نفس ظهور است. بدین خاطر مظهر الهی بارها و بارها تأکید نموده‌اند که حتّی به حروفات بیانیه از آن منبع فیض الهی محتجب نگردید تا چه رسد به سایر مراتب روحانی که در ظلّ حروف حی هستند.

## یادداشت‌ها

- ۱- ر.ک.: مقاله «مباحث ایّام ادرنه، ملاحظاتی در لوح نازل به اعزاز ملا عبدالرحیم»، دکتر وحید رافتی، سفینهٔ عرفان، دفتر سوم، ص ۲۰، ۱۵۷ بدیع.
- ۲- ر.ک.: کتاب قرن بدیع، جلد ۲، صص ۱۹۶ و ۱۹۷، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
- ۳- ر.ک.: مقاله «مباحث ایّام ادرنه، ملاحظاتی در لوح نازل به اعزاز ملا عبدالرحیم»، دکتر وحید رافتی، سفینهٔ عرفان، دفتر سوم، ص ۲۰، ۱۵۷ بدیع، «دورهٔ ادرنه مقارن با محاجّهٔ اهل بهاء با اعوان میرزا یحیی ازل در قضایای مربوط به شخصیت، هویت، مقام و موقعیت موعود بیان و در عین حال اعلان عمومی و

اظهار امر علنی جمال قدم بود. طرح این قضایا و مسائل مربوط به اصل وصایت در بیان، شرح و تفصیل سنه مستغاث و توضیح مشخصات ظهور منیظهره الله را در آثار جمال قدم بدنبال آورد و مطالعه و بررسی همین مسائل ازلیه را نیز به خود مشغول داشت.»

۴- ر.ک.: تاریخ ظهور الحق، جلد ۵، صص ۴ تا ۸، نسخه اسکن شده.

۵- ر.ک.: همان مأخذ فوق.

۶- ر.ک.: مائده آسمانی، جلد ۷، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع،

ص ۱۶.

۷- ر.ک.: سفینه عرفان، دفتر سوم، صص ۱۱ و ۱۲.

۸- ر.ک.: اسرارالآثار، جلد ۲، صص ۳۳ و ۳۴.

۹- به نقل از «لوح مبارک فؤاد»، مقاله «شرح نزول لوح مبارک فؤاد»، لجنة انتشارات طهران، بی تاریخ.

۱۰- ر.ک.: کتاب قرن بدیع، جلد ۲، ص ۲۱۰.

۱۱- ر.ک.: تاریخ ظهور الحق، جلد ۵، حاشیه صص ۸ و ۹.

۱۲- ر.ک.: مائده آسمانی، جلد ۷، ص ۵.

۱۳- ر.ک.: همان مأخذ، صص ۳۴ و ۳۵:

بعد از شهادت حضرت اعلیٰ تعداد قلیلی از حروف حی در قید حیات بودند. از جمله آن نفوس، سه تن را میتوان برشمرد: ۱- ملاً باقر حرف حی؛ ۲- ملاً هادی قزوینی؛ ۳- ملاً حسن بجستانی.

از این سه تن ملاً باقر حرف حی طبق وعده ای که حضرت باب اعظم به وی عنایت فرموده بود، به جمال قدم ایمان آورد و درک حضور «منیظهره الله» نمود. وی در دفاع از امر حضرت بهاء الله رساله ای خطاب به ازل می نویسد. فاضل مازندرانی در جلد پنجم تاریخ ظهور الحق در توضیح وقایع ادرنه (سال بیست و

چهارم از ظهور حضرت باب) چنین می‌نویسد: «... و ملاً باقر حرف حیّ در رساله خویش میرزا یحیی' را مخاطب ساخته چنین نوشت که حضرت ربّ اعلیٰ کلّ مرایا و شهداء و مؤمنین بیان را در ظلّ حروف حیّ قرار داده و تو که اظهار مرآتیت می‌کنی و امثال تو باید تابع من باشید. اینک من شهادت داده اعتراف مینمایم که «من یظهره الله» موعود در بیان و منصوص در توقیع مشهور خطاب به من ظاهر شد و چنانچه وعده فرموده به لقایش فائز و مفتخر گشتم و تو باید در ظلّ من بوده به اقبال و ایمان فائز گردی...». (تاریخ ظهور الحقّ، جلد ۵، ص ۵). آن دو دیگر یعنی ملاً هادی قزوینی و ملاً حسن بجستانی از امر الهی بعید گردیده و به انحراف گرویدند. میرزا هادی قزوینی به ذیل دامان ازل متشبّث گشت و از شهداء و زعمای بابیان ازلی محسوب گردید و ملاً حسن بجستانی از جمله آن نفوسی بود که خود را درخور و لایق توصیفات حضرت ربّ اعلیٰ در خصوص حروف حیّ نمیدانست، لذا حیران و سرگردان مانده و از دایره امر الهی دور گردید. وی در بغداد به حضور حضرت بهاء الله مشرف شد و شبهات خود را معروض داشت، لیکن توفیق هدایت نیافت.

۱۴- ر.ک.: مائده آسمانی، جلد ۷، ص ۱۲.

۱۵- ر.ک.: کتاب بدیع (نسخه خطی جناب زین‌المقرّین)، ص ۲.

۱۶- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۶۹.

۱۷- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۲۶.

۱۸- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۹۸.

۱۹- ر.ک.: مقاله «دلیل و برهان در عصر رسولی»، وحید بهمدی، جزوه «در سیاست دلائل عقلی و نقلی»، مؤسسه معارف عالی امر.

۲۰- ر.ک.: کتاب بدیع، نسخه خطی جناب زین‌المقرّین، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۲۱- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۳۰۷.



۲۲- ر.ک.: لوح ملا عبدالرحیم، مندرج در «سفینه عرفان»، ص ۱۷. در این لوح منیع که به امضاء خادم الله و عبده آقا جان است چنین نازل: «و دیگر مذکور فرموده بودید که طلعت ابهی روح ماسواه فداه قهوه و قلیان میل می فرمایند. بلی در بغداد چنانچه نوشته بودید به قهوه تشریف می بردند و قهوه و قلیان صرف می شد. ولكن لحفظ البیان و اهله و من دون ذلك لاتظن فی الله ربک ظنّ السوء، چه لم یزل ذات مبارک مقدّس بوده و مقدّس خواهد بود. اگرچه به آنچه عامل شوند بآسی نبوده و نخواهد بود؛ ولكن از کسانی که در عراق در بیت الله وارد شده و به زیارت الله فائز گشته اند سؤال نمائید تا بر تقدیس بحت و تنزیه صرف و تطهیر کبری مطلع شوید . . .»

۲۳- دکتر وحید رأفتی در مقاله «مباحث ایام ادرنه» مینویسد: «. . . این قبیل مطالب و اعتراضات از اهمّ مسائل مطروحه در بین اهل بیان در دوره ادرنه بوده است. چنانچه ملا محمد جعفر نراقی ازلی که در سال ۱۲۸۴ هـ.ق، (۱۸۶۷ م) رساله تذکرة الغافلین را به رشته تحریر درآورده از جمله اعتراضاتش این بوده است که جمال قدم شعائر و احکام بیان را نسخ فرموده اند و به صرف دخان و پیاز و قهوه پرداخته اند و از شلمغانی و محی الدین ابن عربی تمجید نموده اند و مقصودش از طرح جمیع این نکات آن است که جمال اقدس ابهی بر خلاف شعائر حضرت ربّ اعلیٰ قیام نموده اند و به نسخ و هدم معتقدات بیانی پرداخته اند . . .» ر.ک.: سفینه عرفان، دفتر سوم، ص ۳۷.

۲۴- ر.ک.: مقاله شخصی سیّاح، صص ۶۸ و ۶۹، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.

۲۵- ر.ک.: کتاب «عهد اعلیٰ»، ابوالقاسم افنان، انتشارات One World ، فصل سیزدهم.

فاضل مازندرانی این دوره از تاریخ بایبه را تحت عنوان «فتنه داخلیّه بایبه و ظهور ارباب دواعی» مورد بررسی قرار داده است. ر.ک.: تاریخ ظهورالحق، جلد ۴، صص ۷ تا ۱۸.

۲۶- این تقسیم‌بندی بر اساس توضیحات محقق گرانقدر جناب ابوالقاسم افنان در کتاب «عهداعلی» تنظیم شده است. ر.ک.: عهد اعلی، فصل سیزدهم «دوره فطرت»، صص ۴۷۶ و ۴۷۷.

۲۷- ر.ک.: مقاله شخصی سیّاح، صص ۷۱ و ۷۲.

۲۸- سیّد علاؤ: وی از مؤمنین به حضرت ربّ اعلی بود و بعد از شهادت حضرتش به فاصله کمی در بغداد مدعی مقام من‌یظهره‌اللّهی شد و جمعی از معاریف بایبه عراق مانند حاج سیّد جواد کربلائی و شیخ سلطان از او تبعیت نمودند. هنگامی که جمال قدم به بغداد رفتند، اطلاع داشتند که فیما بین بابی‌های عراق اختلاف شدیدی وجود دارد و گروهی که در کاظمین اقامت دارند از سیّد علاؤ پیروی می‌کنند. لیکن بعد از آنکه سیّد علاؤ به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف گردید، از مدعیات خود برائت حاصل نمود. لذا حضور جمال مبارک در آن زمان در بغداد سبب رفع تخاصمات و اختلافات فیما بین بایبه عراق گردید (بنقل از کتاب عهد اعلی، صص ۴۸۴ و ۴۹۲).

۲۹- «مقارن عزیمت حضرت بهاء‌الله به کربلا، ملا عبدالکریم قزوینی نامه‌ای خطاب به حاج سیّد جواد کربلائی مینگارد که مطالب آن را با اظهار خلوص و ارادت و اهمیّت وجودی وی آغاز می‌نماید و سپس تأکید می‌کند که احباب رعایت ادب و احترام را نسبت به مولای حنون و بزرگوار خویش بنمایند و در حضور مبارک ساکت و صامت بوده و تا سؤالی نفرمایند لب به جواب گشوده نشود، زیرا گفتگوهائی که منجر به افشای هویت وجود مبارک گردد تحت شرایط آن روز مقتضی نبوده است. محتوای این نامه مشخص می‌دارد که ملا عبدالکریم

از بدو امر به عظمت مقام حضرت بهاء‌الله پی برده و حضرتش را موعود کتاب بیان (من یظهره‌الله) می‌دانسته است.» (کتاب عهداعلی، صص ۴۹۲ و ۴۹۳)

ذیلاً فقراتی از نامه ملاً عبدالکریم قزوینی نگاشته می‌شود: «... سایر اخبارات از جزئی و کلی در خدمت حضرت ابهی، اهل الملك و الملكوت بلا جلّ من اهل الجبروت‌الله و تمنه البهاء علی نفسه البهاء، هست، به سمع مبارک خواهد رسید. ولیکن استدعا آنکه قدغن فرمایند احباب را که شیوه‌های سابق را در حق ایشان از تحقق فتن بر احباء‌الله و اولیائه ترک نمایند و از اسباب حزن در باره آن جناب که بسیار لطیف‌طبعند احتراز نمایند. چند صباحی که در آن صفحات تشریف دارند طوری نمایند که غبار کدورت مشاهده نمایند و بر طبق رضای ایشان که الحق حقیقت رضاء‌الله است رفتار نمایند. تحقق اسباب بُعد عن لقاء‌الله و احتجاج به اغلال و قیود حائله بین العباد و ربّ الارباب زیاده از این نگردند... اولاً بکلّ فی الكلّ برسانند که زیاده از این در مقام افشاء امر برنیایند. چند زمان سکوت را متّصف شده که انا لله یحبّ الیوم ذلک لما ان اولیائه بذلک یستبرکون و ثانیاً استدعا آن که در ازمئه توقّف حضرت بزرگوار حاملّ منه الیه البهاء و الثناء فی بهائه کلّ فی الارضوان السّموات لیستبهئون، طوری حرکت نمایند که آزردهی در طبع لطیف جناب ایشان از حرکت احباب بهم نرسد که نعوذ بالله من غضبه. به پختگی و وقار دائماً ملاحظه رضای جناب ایشان بنمایند که امکان وقوف از برای ایشان در آن امکانه بوده. لعلّ یرزقنا ما هو المقصود الاولین و المنظور الآخرین فی قبل الحین و بعد الحین و حین حین و فی کلّ حین. بسیار عجب است که خداوند جواد جلّ... بجدود و کرم خود کلّ را ترقی می‌دهد به مشعر فؤاد و با وجود این آثار، تخیلات انفسیه به ظهور می‌رسد و این مشهودات که افشاء اسم و وصف اسباب ظهور فتنه است. چرا اعتناء بدان نمی‌نمایند؟ و بساکنین در ظلّ لایعلمون این حکم عظیم را نمی‌رسانند...» برای مشاهده و مطالعه صورت و

متن نامه جناب ملا عبدالکریم به کتاب «عهد اعلی» صص ۵۴۴ و ۵۴۶ مراجعه نمائید.

۳۰- ر.ک.: مائده آسمانی، جلد ۴، ص ۳۳۰، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.

۳۱- ر.ک.: کتاب «قرن بدیع»، جلد ۲، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۳۲- ر.ک.: همان مأخذ، صص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۳۳- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۱۹ از واحد ۲، ص ۷۳، طبع از لیان، بی تاریخ.

۳۴- ر.ک.: همان مأخذ، باب ۱۳ از واحد ۳، ص ۹۳.

۳۵- ر.ک.: همان مأخذ، باب ۱۵ از واحد ۳، صص ۹۸ تا ۱۰۰.

۳۶- اشاره به آیه مبارکه قرآنی، سوره الملك (۶۷)، آیه ۳: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ».

مضمون آیه مبارکه به فارسی چنین است: کسی که هفت آسمان را بر تو خلق فرمود، در آفرینش خداوند رحمان هیچ تفاوت و اختلافی نمیینی؛ پس چشم بگردان آیا در آن هیچ سستی و رخنه‌ای میینی؟

۳۷- ر.ک.: کتاب بدیع، نسخه خطی جناب زین‌المقرئین، صص ۲۶-۲۸. از

جمله حروف حی که از ظهور جدید محتجب ماندند یکی ملا حسن بجستانی است که در وادی حیرت سرگردان ماند و خود را در حد توصیفات حضرت اعلی در حق حروف حی ندانست. و دیگری ملا هادی قزوینی است که به جانب ازل رفت و از وی تبعیت نمود و خود را در خسران ابدی مغلذ نمود.

# نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش دوم)

## بررسی اجمالی برخی از شبهات اهل بیان

مسعود کشاورز رهبر

در ادامه مطالب بخش اول این مقاله و نگاهی اجمالی بر مندرجات کتاب مستطاب بدیع و ذکر ایرادات و شبهات ازلیان بر ظهور جمال قدم و پاسخ آن شبهات، ذیلاً به ذکر موارد دیگر می‌پردازم.

### ادّعی مرآتیت اولّیه و وصایت از جانب میرزا یحیی'

یکی از مهمترین مدّعیات میرزا یحیی' این بوده است که وی مرآت اولّیه است و جمیع مرایا در ظلّ او قرار دارند. لذا وی وصیّ و خلیفه حضرت باب است و اطاعت او بر جمیع اهل بیان لازم است.

لیکن در جمیع آثار دور بیان مفهوم «مرآت» صرفاً به نفوس مؤمنه صافیّه اطلاق گردیده است که حکایت از شمس حقیقت می‌نمایند و این ویژگی مادامی که روی به حقیقت دارند برقرار است و در صورت روی برتافتن از میان می‌رود. حضرت ربّ اعلیٰ در خصوص ویژگی مرایا و بیان مفاهیم علم و عمل در شناخت مظهر الهی در بیان فارسی باب دوازدهم از واحد سوم می‌فرمایند:

« . . . انّ مثل النّقطة کمثل الشّمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها . . . و همین قدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول‌الله (ص) ظاهر بود، مثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شمس ظاهره در مرایا ثمره این باب اخذ شده، در علم نه در عمل، که مقام عمل آن اینست که امروز ظهور همان نقطه در بیان است، هر نفسی که مؤمن به او است در خود نبیند آنچه به او عزّ او است الاّ مثل شبحی که

در مرآت می بیند نزد شمس سماء که مَثَل او اگر بگوید: «اللّه اکبر نفسی» یا آن که آنچه مؤمن به قرآن است این کلمه را بگویند، نزد اللّه اکبری که نقطهٔ فرقان در آخرای خود می گوید معاینه شمس سماء است بالنسبه به شبح او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده، علم بوده نه عمل، . . . بلکه در ظهور من یظهره اللّه مؤمنین به بیان به این باب که جوهر کلّ علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئی نیینند الاّ به او، چنانچه شیئی کینونیت افنده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان به ظهور نقطهٔ بیان متحقّق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که به این متوجه شوند به او و کلّ علم و عمل اینست . . .»<sup>۱</sup>

اما آنچه مسلم است این واقعیت است که حضرت باب اعظم هیچ فردی را به وصایت خویش برنگزیدند و هیچ نصی دالّ بر وصایت در آثار حضرتشان موجود نیست.

حضرت اعلیٰ صراحتاً می فرمایند که در عهد ایشان ذکر وصی و نبی نمی شود. چنانکه در بیان فارسی می فرمایند:

« . . . و در ظواهر چون ذکر نبی و وصی در این کور نمی گردد به مؤمنین اطلاق می گردد»<sup>۲</sup>

با این وجود ازل و ازلیان مدعی آنند که وی از جانب حضرت اعلیٰ بعنوان وصی و جانشین و خلیفهٔ ایشان انتخاب و برگزیده شده است. چنانکه در کتاب «هشت بهشت» آمده است: « . . . بالجمله در دو سال آخر آنچه از قلم اعلیٰ صادر شد تماماً در شأن حضرت ثمره بود و سفارش او را به همهٔ اهل بیان فرمودند که اگر به قدر ذکر شیئی بر خاطر مبارک او حزنی وارد بیاورند تمامی اعمال و عبادات هبّاء منثور است.<sup>۴</sup> الآن از کلمات حضرت نقطه آنچه در شأن حضرت ثمره فرموده اند معادل بیست هزار بیت موجود است. سوی آنچه از میان رفته و بعد از حضرت نقطه تا ده سال همهٔ اصحاب بیان متفق و متحد الکلمه بر تفویض امر وصایت به حضرت ثمره بودند . . .»<sup>۵</sup>

آنچه به نقل از مؤلفان «هشت بهشت» آمد صرفاً ادعائی واهی است، زیرا از این به اصطلاح «بیست هزار بیت» حتی یک بیت یا جمله در ذکر وصایت یا خلافت ارائه نگردیده است. تنها مواردی که ازلیان به عنوان سند وصایت ازل ارائه می دهند دو توقيع منسوب به حضرت اعلیٰ است: توقيع اوّل را ادوارد براون در بخش پیوستهای ترجمه انگلیسی «مقاله شخصی سیّاح» و نیز در مقدمه فارسی کتاب نقطه الکاف (صفحه لد) درج نموده است و جالب آن که آنچه براون ارائه نموده به خطّ ازل است. این سؤال در اینجا مطرح است که چرا ازل اصل توقيع را به وی ارائه ننموده است؟ متن توقيع انتسابی چنین است:

«هذا كتابٌ من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم. قل كلّ من الله مبدؤون. قل كلّ الى الله يعوّدون. هذا كتابٌ من علىّ قبل نبيل ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين. قل كلّ من نقطة البيان لبيدئون. ان يا اسم الوحيد فاحفظ ما نزل في البيان و امر به فانك الصراط حقّ عظيم. سجع مهر مبارک انّی انا حجة الله و نوره»

اگر صحّت این توقيع منسوب را مسلم بدانیم، اولاً: این توقيع خطاب به کسی است که اسمش معادل اسم وحید است که می تواند بر یحیی نامان بیشمارى دلالت کند. ثانياً: مخاطب لوح را بر حفظ بیان امر فرموده است. این وظیفه بر عهده جمیع مؤمنین بیان بوده که در حفظ بیان و شعائر آن کوشش کنند. بنابر این هیچگونه ذکر وصایت و خلافتی در این توقيع نیست و این ادعا صرفاً استنباط ناصحیح ازل و ازلیان است و توهمی بیش نیست. ثالثاً: اگر استنباط ایشان در باب وصایت از صدر و عنوان این توقيع است، حضرت بهاء الله در کتاب بدیع بدین استنباط ناصحیح چنین پاسخ می دهند:

«... هر نفسی در بیان ناظر شود تصریحاً من غیر تلویح مشاهده نماید و موقن شود به این که مقصود از کلّ بیان آن جوهر تبیان بوده و خواهد بود. مثلاً به بعضی الواح فرستاده اند در صدر آن نازل: هذا كتاب من عند الله الميهمن القيوم الى من يظهره الله انه لا اله الا انا العزيز المحبوب و حال آنکه آن لوح به حسب ظاهر به جهت نفس دیگر بوده و هم چنین در کتاب بعضی نازل: هذا كتاب من الله الميهمن القيوم الى الله الميهمن

القیوم. اینست که می‌فرماید آنچه در بیان نازل شده در حقیقت اوّلیه مقصود ظهور آخر است و در مادون آن نظر به آن نسبتی است که به شجره حقیقت داشته‌اند و همچنین مخصوص بعضی الواح ارسال و در صدر آن: هو انت و انت هو نازل از جمله جناب ملا محمد علی زنجانی و دیگر در ذکر تکمیل مراتب توحید در اعداد کلّ شیئی می‌فرمایند: لا اله الا هو و لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی و لا اله الا ایای ربّ العالمین جمیعاً و لا اله الا ایاک ربّ العالمین جمیعاً. امیدواریم که از این بیانات مالک اسماء و صفات قدری از حدودات نفسیه و حجابات و اشارات انفس مردوده ظاهر شوید که اقلّاً اگر در یوم ظهور اعانت حقّ نمی‌نماید بر نفسش سیف نکشید و فتویٰ بر قتلش ندهید . . .»<sup>۶</sup>

توقیع دوّم، یکی دیگر از آثار منسوب به حضرت ربّ اعلیٰ است که میرزا یحیی صورت آن توقیع را در کتاب مستیقتز آورده است. این توقیع در بین ازلیان به لوح وصایت معروف است. اوّلین نکته‌ای که در باب این توقیع بچشم می‌خورد این است که این توقیع نیز مانند توقیع قبلی به خط ازل ارائه گردیده است و این نکته جای تأمل دارد.<sup>۷</sup> در این توقیع نکات ذیل مندرج است:

۱- پس از ذکر عنوان توقیع به وی امر می‌فرمایند که آیات الهی را زیارت کند و در این امر شبانه‌روز ممارست نماید: «. . . اذا انقطع عن ذلك العرش تتلو فی آیات ربّک ما یلقى الله علی فؤادک ذکراً من عنده. انه هو المهیمن القیوم و اتل عن نفسی فی کلّ لیلٍ و نهارٍ ثمّ عباد الله المؤمنین.»

۲- سپس به ذکر مراتب توحید می‌پردازند و به این نکته لطیفه شهادت داده و تصریح می‌فرمایند که آن هیکل نورا در «افق ابهی» حیّ و زنده‌اند: «انّنی انا الله لا اله الا انا العلام المقتدر و ان شئت انّنی انا الله لا اله الا انا السّلطان الممتنع و اشهد انّنی انا حیّ فی الافق الابهی اسمہ کلّ من یذکرنی بذکری و انّنی انا خیر الذاکرین.» اصطلاح «افق الابهی» بر اساس آثار دیگر حضرت ربّ اعلیٰ اشاره به جمال قدم دارد. از جمله در «کتاب الاسماء» در توقیع خطاب به جناب ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) چنین امر می‌فرمایند:



« . . . و لقد امرنا من آمن بالله و آیاته ان يرسلنّ الیک عدد لام لطیف، فلتأخذنّ الواو لنفسک ثم احضر بین یدی اسم ربّک الوهاب العظیم مثل ذلك، الی اسم ربّک الدّیان اللّطیف مثل ذلك، الی اسم ربّک العظام العظیم مثل ذلك. ثمّ مثل ذلك فلتبلغنّ بشیئ عزّ منیع الی شجرة الابهی ذکرأ من عند الله انه هو العلیّ الاعلیّ. ولكن لا تذکر بذكر ذلك بل اشتر هدیة منیعة و ارسلنها الی الافق الابهی ذکرأ من ربّک فی الآخرة و الاولی . . . »<sup>۸</sup>

حضرت ربّ اعلیّ خطاب به جناب ملاً عبدالکریم به وی امر می فرمایند که از مبلغ سی تومان دریافتی به ترتیب مبلغ شش تومان برای خود و نیز جناب آقا میرزا عبدالوهاب و جناب دّیان و جناب عظیم و نیز حضرت بهاءالله در نظر بگیرند. و تأکید می فرمایند که از برای هیکل اطهر هدیة منیعه ای از جانب حضرتشان تهیة نماید. این اختصاص بیانگر مقام و منزلت حضرت بهاءالله نزد حضرت ربّ اعلیّ و سایر اصحاب است. طبق اسناد و مدارک موجود از سنوات اولیة ظهور حضرت باب، القاب «بهاء» و «ابهی» به طور خاصّ به جناب میرزا حسین علی نوری یعنی حضرت بهاءالله اطلاق می شده است. شواهد متعدّد بر تأیید این مسأله است، چنانچه در کتاب نقطة الکاف در ضمن شرح حکایتی این مسأله به وضوح اشاره گردیده است.<sup>۹</sup> و نیز در نامه های بجا مانده از بزرگان بابیه من جمله جناب ملاً عبدالکریم قزوینی و جناب سلیمانخان تبریزی از هیکل اطهر با عناوینی مانند «جناب میرزا حسین علی بهاء» و نیز «حضرت ابهی» یاد شده است.<sup>۱۰</sup> با توجه به مقدمات فوق در ابتدای این توفیق که به «توفیق وصایت» میان ازلیان معروف است به عظمت مقام و موقعیت حضرت بهاءالله اشاره ابلغ از تصریح دارند.

۳- در ادامه به ازل امر می فرمایند که اهل عالم را به آنچه در بیان نازل شده است دعوت نماید: « . . . بلّغ امر ربّک الی العالمین و ادع الی ما نزل فی البیان انه لمنهاج عزّ رفیع . . . » مسلماً میرزا یحیی از آنجا که از جانب حضرت ربّ اعلیّ و به تأیید حضرت بهاءالله به عنوان مرجع و قائد جامعه بابی شناخته شده بود می بایست ابلاغ امر الهی و دعوت ناس در ظلّ آئین الهی را به عهده بگیرد،

وظیفه‌ای که هرگز بدان موقّق نشد و آن را جدّی نگرفت، زیرا همواره از بیم تعرّض مخالفان در خفا زیست.<sup>۱۱</sup>

۴- به این نکته اشاره می‌فرمایند که: اگر خداوند در ایّام تو کسی را مانند تو ظاهر گرداند، این نفس نفیس همان است که امر خداوند واحد و حید را به میراث می‌برد: « فان يظهر الله في ايّامك مثلك هذا ما يورثن الامر من عند الله الواحد الوحيد» و بعد می‌فرمایند: اگر ظاهر نفرمود پس یقین بدان که خداوند اراده نفرموده است که نفس خود را بشناساند. پس امر را به خداوند، پروردگارتان و پروردگار عالمیان تفویض کنید و امر کنید به شهداء بیان کسانی که در دینشان پرهیزگارند و از حدود و احکام الهی تجاوز نمی‌نمایند: «فان لم يظهر فايقن ان الله ما اراد ان يعرف نفسه. فلتفوضن الامر الى الله ربكم و رب العالمين جميعاً و امروا بالشهداء الذينهم يتقون في دينهم و هم عن حدود الله لا يتجاوزون . . .»

جناب ابوالفضائل درباره بیان فوق چنین توضیح می‌دهند: «از صریح این بیان به خوبی مستفاد می‌شود که حقّ یعنی من یظهره الله در مابین اهل بیان از یوم طلوع نقطه اولی موجود بوده و در هر حین خود را معرفی کردن می‌توانسته، به علاوه مماثلت او را با ازل بیشتر از دیگران در عالم خلق از حیث اخوت متضمّن است و بر حسب مضمون این توقیع در صورت اظهار امر، اهل بیان را عموماً مأمور به اطاعت و انقیاد آن وجود مبارک می‌دارد، چه او را وارث حقیقی امرالله مقرر فرموده و بر فرض عدم اظهار زمام امر خویش را به شهداء بیان تفویض می‌فرماید و وجود ازل را مطلقاً به چیزی نمی‌شمارد . . .»<sup>۱۲</sup>

۵- به میرزا یحیی امر می‌شود که جواهر علم و حکمت را از جناب آقا سید حسین کاتب مخصوص حضرتشان فرا گیرد و وی را به اکرام و اعزاز آن جناب امر می‌فرمایند: «و ان من كان عند ربك قد علّمناه جواهر العلم و الكلمة ، فاستنبئ عنه فانّا كنّا لمنبئین و لتكرمنه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرين». بر این اساس مقام جناب سید حسین کاتب نسبت به ازل مانند مقام معلّم است به متعلّم و این واقعیت با تصوّرات ازل و اتباعش در توصیف مرآتیت و صاحب آیات بودن منافات دارد.

۶- از جمله نکات مهم مندرج در این توقیع ذکر این نکته است که اکمال بیان موکول به ظهور من یظهره الله و اظهار قیامت آخری است: «و ان ابواب البیان قد قُدِّرَ علی عدد کَلْشِیِّ ولکنَّا ما اظهرنا الا احدی عشر واحداً ذکراً من عند الله العلیّ العظیم. ذلک ذکر جود و الا کلّ لله و کلّ الیه لیرجعون و لتأمُرَنَّ بمن یظهره الله فانه لیأتینَ ذلک الخلق فی القیامة الاخری بسطان عز رفیع و انا کلّ عباد له و انا کلّ له ساجدون. یفعل ما یشاء ربّه لا یستلّ عما یفعل و کلّ عن کلّ شیئی یسئلون . . .». مضمون عبارات فوق چنین است: همانا ابواب بیان بر عدد کلّ شیئی (۳۶۱) مقدّر شده است. ولی ما بیش از یازده واحد آن را ظاهر ننمودیم که ذکرى است از جانب خداوند علی عظیم. این ذکر نیکو است. وگرنه همه چیز از برای خداوند است و همه چیز به سوی او باز می‌گردند و [این ابواب] البته به من یظهره الله امارت می‌یابد. پس همانا او خلق بیان را در قیامت دیگر به انجام می‌رساند به سلطنتی که ارجمند و بلند مرتبه است و همه ما بندگان او هستیم و بر او ساجدیم. آنچه را که پروردگارش اراده کند انجام می‌دهد و از اعمالش پرسشی نخواهد شد و [به غیر او] همه از همه امور پرسش خواهند شد.

بنابر این اکمال بیان چه من حیث الظاهر به معنای اکمال کتاب بیان و چه به معنای تکمیل دور بیان در حین ظهور من یظهره الله و توسط آن حضرت صورت می‌پذیرد.

ازل و ازلیان به عبارات بعد در این توقیع متشبّث شده و برای میرزا یحیی 'مقام و موقعیتی خاص' قائلند و اکمال بیان را بر عهده وی می‌دانند. آن عبارت این است: «ان اظهر الله عزّاً فی ایامک فاطهر مناهج الثمانیة باذن الله بما کنت مقتدرّاً علیه انه اکرم الاکرمین» یعنی اگر خداوند عزّت و ارجمندی در ایام تو ظاهر فرمود پس مناهج هشت‌گانه را ظاهر کن به اجازه خداوند بر آنچه توانمندی بر آن. بدرستی که او احسان‌کننده‌ترین احسان‌کنندگان است. میرزا یحیی ' و ازلیان بر اساس استنباطات خود «مناهج الثمانیة» را هشت واحد باقی مانده از بیان عربی تعبیر نموده‌اند و بدین وسیله مدعی آنند که وظیفه اکمال ابواب باقی مانده از بیان از جانب حقّ به وی عنایت شده است. پذیرش این مسأله مقدمه‌ای است برای پذیرش این توهم که وی صاحب آیات است و کلمات وی آیات الهی است، در

صورتی که به فرموده حضرت ربّ اعلی: هیچ نفسی قادر به انزال آیه‌ای نیست غیر از من یظهره‌الله.<sup>۱۳</sup> بنا بر این، این تعبیر و تفسیر از عبارت فوق با مضامین مندرجه در عبارات بالاتر در تناقض و تخالف است، زیرا در آن عبارات تکمیل محتوای بیان را به ظهور من یظهره‌الله و بر عهده حضرتش موکول نمودند و بنا بر این اصطلاح «مناهج الثمانیه» می‌بایست مفهومی دیگر و معنایی غیر از آنچه ایشان عنوان نموده‌اند دارا باشد.<sup>۱۴</sup>

آنچه را که ازل و پیروان او به عنوان توقیع وصایت ارائه می‌دهند نه تنها دلالتی بر مفهوم وصایت ندارد، بلکه بیشتر شامل سفارشات و اوامری است که از جانب حضرت ربّ اعلی به وی عنایت شده تا شاید در هدایت جامعه بانی قابلیت از خود نشان دهد.

جمال قدم در کتاب بدیع به مدّعی میرزا یحیی مبنی بر مرآت اولیه بودن و وصایت و خلافت اشاره فرموده، این چنین پاسخ می‌دهند:

«... ابدأ در بیان ذکر وصایت و خلافت نبوده و نیست. به قول شما این کلمات اهل فرقان است. آنچه در بیان ذکر شده ذکر حروفات و مرایا بوده و در جمیع مواضع می‌فرمایند مرایا منحصر نبوده و نخواهد بود، هر نفسی به اشراق شمس الهیه مقابل شود او از مرایا محسوب بوده و این شأن باقی مادامی که از تقابل انحراف نجوید و بعد از انحراف یرجع النور الی مقرّه و ینتهی المخلوق الی شکله و مثله و در کلّ بیان مخصوصاً منصوصاً می‌فرماید: در یوم ظهور ابدأ به غیر او ناظر نباشید چه که آن جمال قدم به بصر غیر خود شناخته نمی‌شود...»<sup>۱۵</sup>

همچنین در لوح نصیر در همین زمینه می‌فرمایند:

«... و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور را فرمائید که به حرفی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید و مبعوث نماید هر آینه قادر و محیط است و مع ذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خلّقه عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قلم، جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی

مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده به شأنی که می‌فرماید: «الهی فابتعث فی کلّ سنهٍ مرآةً و فی کلّ شهرٍ مرآةً بل فی کلّ یومٍ مرآةً و فی کلّ حینٍ فاطهرٍ مرآةً لتحکین عنک» و این فضل در مریا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیرمذکور. تالله الیوم مریا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریون منصعق شده‌اند . . .»<sup>۱۶</sup>

### تکرار تجلیات و تجدید امثال

یکی دیگر از شبهاتی که توّسط میرزا مهدی مطرح می‌گردد این است که وی ظهور حضرت بهاء‌الله را بر اساس پیش‌فرضی غلط و مغلطه‌آمیز یعنی بر اساس بطلان «تکرّر تجلیات» و «تجدید امثال» فرض می‌گیرد و این چنین سفسطه می‌نماید که: «اگر مدعی بگوید که من همان نقطهٔ بیان هستم، اگر مقصودش آن است که او هستم بعینه و بشخصه که واضح‌البطلان است، چه که تکرّر تجلیات جائز نیست. و اگر تجدید امثال است که واضح‌تر است بطلانش. در این صورت هم باید به همان احکام سابق بلا تفاوت امر نماید. پس کجا تغییر جائز است؟»<sup>۱۷</sup>

حضرت بهاء‌الله در پاسخ به این شبهه چنین پاسخ فرموده‌اند:

« . . . از قراری که معلوم می‌شود هنوز معنی تجلی را هم ادراک ننموده، چه که محلّش را ندانسته. اینجا محلّ مُجَلّی است نه تجلی. اگر به عین بصیرت ملاحظه نمائی به مبداء تجلیات لانهایه پیبری . . . ذکر تجلی و تکرار تجلی را بگذار و مجلی را ادراک کن و از دونش منقطع شو. چه می‌گوئید در نقطهٔ اولی، روح ما سوا فداه که می‌فرمایند: نقطهٔ بیان بعینه همان نقطهٔ فرقان است از قبل. و هم چنین در جمیع بیان که می‌فرمایند: من ظهر عین من یظهر و من یظهر عین من ظهر. و هم چنین می‌فرمایند: انّی انا ایاه و اّنه هو اّیای. از این گذشته مظاهر احدیه از جهتی متحد و از جهتی به ظهورات مختلفه ظاهر از آن جهت که کلّ از مشرق امر مُشرق و من عند الله تکلم نموده‌اند و کلّ به تبلیغ ناس مأمور گشته‌اند کلّ واحد بوده، اینست که می‌فرماید «لا نفرّق بین احد منهم» و در مقام دیگر که

مقام شرایع و اسم و جهات مُلکیه است هر کدام به اسمی و شریعتی و هیکل و هیئت ظاهر شده‌اند. . . .»<sup>۱۸</sup>

حضرت بهاء‌الله در پاسخ به اعتراضات میرزا مهدی در باب «تکرّر تجلی» به دو مقام «توحید» و «تحدید» مظاهر الهی اشاره می‌فرمایند. این مفاهیم از اصول اعتقادی مندرج در آثار جمال قدم و حضرت باب اعظم است.<sup>۱۹</sup>

در آثار حضرت ربّ اعلیٰ به کرات این اصل یعنی مقامات مظاهر الهی توضیح و تشریح گردیده است. از جمله می‌فرمایند، قوله الاکرم:

« . . . اگر چه ظهور نقطهٔ بیان همان بعینه ظهور محمد است و رجع آن؛  
ولکن چون ظاهر شده به ظهورالله؛ کلّ اسماء در ظلّ او مستدلّ علی الله  
هستند. زیرا که اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن و از برای اوست اسماء  
حسنی . . .»<sup>۲۰</sup>

حضرت باب اعظم در کتاب «دلایل السبّعه» در تشریح مقام توحید مظاهر الهی چنین می‌فرمایند، قوله الاعزّ:

« . . . بدان که مثل ذکر ازل که مشیت اوّلیّه بوده باشد، مثل شمس است که خداوند عزّ و جلّ او را خلق فرموده به قدرت مستطیلهٔ خود و از اوّل لا اوّل له در هر ظهوری او را ظاهر فرموده به مشیت خود و الی آخر لا آخر له او را ظاهر خواهد فرمود به ارادهٔ خود. و بدان که مثل او مثل شمس است، اگر بما لانهایه طلوع نماید، یک شمس زیاده نبوده و نیست. و اگر بما لانهایه غروب کند، یک شمس زیاده نبوده و نیست. اوست که در کلّ رسل ظاهر بوده و اوست که در کلّ کتب ناطق بوده. اوّلی از برای او نبوده؛ زیرا که اوّل به او اوّل می‌گردد و آخری از برای او نبوده؛ زیرا که آخر به او آخر می‌گردد. اوست که در این دورهٔ بدیع که حال الف سیزدهم است به نقطهٔ بیان معروف و به بدیع اوّل در یوم آدم و به نوح در یوم او و به ابراهیم در یوم او و به موسی در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمد رسول‌الله (ص) در یوم او و به من‌یظهره‌الله در یوم او و به من‌یظهره‌الله من بعد من‌یظهره‌الله در یوم او معروف بوده و این است سرّ قول رسول‌الله

(ص) از قبل: اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاِنَّا؛ زیرا که ظاهر در کلّ شمس واحد بوده و هست . . . «<sup>۲۱</sup>

و نیز در کتاب «پنج شأن» می‌فرمایند، قوله الکریم:

« . . . از اوّل لا اوّل له کلّ را به مشیت اوّلیه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له کلّ را به مشیت اوّلیه خلق خواهد فرمود و مثل مشیت اوّلیه را مثل شمس فرض کن که اگر بما لانهایه طلوع و غروب نماید متعدّد نگردد و همچنین مشیت اوّلیه اگر بما لانهایه در این عالم ظاهر گردد مدّ علی الله بوده و هست و ظاهر در آنها مبدّل نمی‌گردد. اگر چه اعراش متبدّل می‌شود؛ چنانچه از اوّل لا اوّل له الی امروز سنّت اعراش ظهور الله این بوده که در هر ظهوری به اسمی ظاهر شده و خداوند عزّ و جلّ مظهر آنها بوده و آنها قائمند بالله و کلّ قائمند به آنها و در آنها جهت آنها دیده نمی‌شود؛ بلکه در کلّ جهت وحدت ظاهر بوده و هست. نظر کن که هیچ رسولی آمده که خلق را به سوی غیر خداوند عزّ و جلّ خوانده باشد؛ زیرا که در آنها غیر ظهور الله ظاهر و باطن و اوّل و آخر نبوده. مثلاً ظهوری به اسم نوح و ظهوری به اسم ابراهیم و ظهوری به اسم موسی و ظهوری به اسم عیسی و ظهوری به اسم محمد و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله. به عین حقیقت مشاهده نموده و من یظهره الله را من ظهّر دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نمائی و کتاب من یظهر را کتاب من ظهّر دیده تا آنکه در هیچ ظهور از اوامر و نواهی الهی محتجب نشوی . . . «<sup>۲۲</sup>

جمال ابهی در تکمیل پاسخ شبهه میرزا مهدی در باب «تکرّر تجلیات» و «تجدید امثال» می‌فرمایند، قوله العظیم:

«... تو هنوز مطلق بر کیفیت ظهور نشده و قدرت الهیه را مثل قدرت خود فرض گرفته و امرش را منوط به امر خود. فبئس ما ظننت انه یظهر کیف یشاء کما ظهر بالحقّ رغماً لانف المشرکین. همان قسم که نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده است، این ظهور بعینه همان قسم می‌فرماید. تفکر

لتعرف و اینست همان ظهور موعودی که کلّ بیان وعده داده شده‌اند در بیان و الیوم عمل کلّ من اعرض عن هذا الظهور عند الله مردود و غیر مذکور. انه يقول حينئذ اننى انا الله لا اله الا انا كما قال النقطة من قبل و بعینه يقول من یأتی من بعد. آیا ندیده که می‌فرماید: اگر صد هزار مرتبه شمس طالع شود یک شمس بوده و خواهد بود. و می‌فرماید: همین قسم در مظاهر احدیه ملاحظه نمائید. بدان که در تجلی دو نظر ملحوظ، به نظری مکرر و به نظری غیر مکرر و این دو نظر منسوب به تجلیات ظاهریه ملکیه است و نفس تجلی در مقرّ خود مقدّس از این دو نظر بوده و خواهد بود. ولکن ادراک این مقام قدری مشکل. هر نفسی بخواهد علی ما هو علیه ادراک نماید، باید بین یدی الوجه حاضر شود. لیعرف ما لا عرفه من قبل و یطلع بما هو المستور. و دیگر تجدّد امثال را محال دانسته. اگر تجدّد امثال مظاهر الهیه محال باشد، تجدّد امثال شیطانیه که موجود و مشهود و مجال انکار نه، چنانچه دیده می‌شود که در هر شهری مثالی از هیاکل ظلمانیّه بعینه موجود و مشهود. فاعتبروا یا اولوالالباب...»<sup>۲۳</sup>

و در پاسخ به این شبهه که «مدعی مقام باید در ظلّ نقطه اولی باشد و باید از فرمایش ربّ اعلیٰ بقدر جوی تخلف ننماید» جمال قدم به بیانات حضرت ربّ اعلیٰ استشهاد می‌فرمایند. از جمله می‌فرمایند، قوله العزیز:

«... این که نوشته باید از فرمایش ربّ اعلیٰ به قدر جوی تخلف ننماید، معلوم نشد که این حکم حکم شما است باید عمل شود یا حکم نقطه بیان. نقطه بیان که می‌فرمایند: عمل او میزان کلّ بوده و به هر چه آن وجود مبارک عامل شود باید کلّ عامل شوند. گویا اصلاً بیان را ندیده و اطلاع هم نداری...»<sup>۲۴</sup>

بیان مبارک اشاره به قهاریت من یظهره الله و ردّ شبهه میرزا مهدی رشتی است. حضرت نقطه اولیٰ در کتاب مستطاب بیان فارسی در باب ثالث از واحد ثالث می‌فرمایند:

«فی انّ البیان و من فیہ طائف فی حول قول من یظهره الله بمثل ما کان الالف و من فیہ طائف فی حول قول محمد رسول الله و ما نزل الله علیه



فی اولاه و من فیہ طائف فی حول قوله حین ظهور آخریه. ملخص این باب آنکه مد نظر بیان نیست الا به سوی من یتظهره الله؛ زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست؛ چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی بمحبوب خود . . .<sup>۲۵</sup>

و نیز در باب سادس من واحد الرّابع می فرمایند:  
 «. . . اگر بعین فؤاد نظر کنی می بینی که کلّ حول و قوه در نزد من یتظهره الله است، بالله عزّ و جلّ و از مدد او است این ظهور؛ چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده . . .»<sup>۲۶</sup>

### احدی بر کلمات الهیه مطلع نه مگر نفس ظهور

یکی از نکات مهمّ در استدلالات جمال قدم درباره مفهوم «تکمیل بیان» اشاره به این اصل است که: به نصّ حضرت اعلیٰ «حرام است بر مستظّلین شجره بیان که حرفی از کلمات الله را تأویل نمایند یا تفسیر کنند، چه که احدی مطلع نه مگر نفس ظهور.»<sup>۲۷</sup> این اصل یکی از مهمترین اصول مندرج در آثار دور بیان علی الخصوص کتاب مستطاب بیان فارسی است. حضرت ربّ اعلیٰ در همین سفر قویم در باب دوّم از واحد دوّم می فرمایند، قوله الاعلیٰ:

« . . . ملخص این باب آن که کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی نماید الا من یتظهره الله او من علّمه علمه. و مثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده، زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کلّ اشیاء قلم و کلّ انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند. اذ ما جعل الله لحرف منه اولاً و آخراً و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند به آنچه خداوند در بیان نازل فرموده، الا کلّ حروف علیین را به من یتظهره الله و حروف حیّ او و کلّ دون علیین را به ابواب نار او . . .»<sup>۲۸</sup>

بنا بر این طرح مسأله «تکمیل بیان» از بنیاد ناصحیح و نامربوط است، زیرا که اگر جز من یتظهره الله موعود، کسی واقف بر حقایق بیان نیست، اعتراض بر وی بر

- اساس فهم و استنباط محدود نفوس از آثار بیان، اعتراضی به کلی باطل است، زیرا تأکید حضرت باب اعظم بر این اصول اساسی است که:
- ۱- منظور از کلّ بیان نفس مقدّس من یظهره الله است.
  - ۲- مُنزل آیات نیز من یظهره الله است.
  - ۳- کسی جز او بر حقیقت آیات بیان واقف نتواند بود.
  - ۴- پس جائی برای لِمَ و بِمَ نیست. بنا بر این اعتراضاتی از این دست، از بنیاد باطل و مردود است. ذیلاً بعضی از آیات کتاب مستطاب بیان فارسی در همین خصوص ذکر می‌گردد، قوله الاحلی:

« . . . باب خامس از واحد ثانی؛ فی ان کلّ اسم خیر قد نزلّه الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقة الاولیة . . . ملخص این باب آن که هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله است به حقیقت اولیّه. ثمّ فی الحقیقة الثانویة اول من یؤمن به الی ' ان ینتهی الی ' آخر حدّ الوجود. به مثل آن که آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می‌کند تا آن که می‌رسد به ارض ترابی که منسوب به او است و مقرّ او است که اعلیٰ غرف جنّت است در کتاب الله . . . چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند به حقیقت اولیّه مراد رسول است و هر ذکر دون خیر مراد نفی اول است که در مقابل اثبات اولیّه واقع شده و ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود به ارض ترابی که مقرّ جسد او بوده که کلّ راجع می‌شود به قائم آل محمد علیه السّلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است، مراد او است به حقیقت اولیّه. چنانچه در بیان من یظهره الله تفسیر شده . . . »<sup>۲۹</sup>

و نیز در باب ششم از واحد دوّم می‌فرمایند، قوله الاعظم:

«فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتّبعه نور و من ینحرف عنه نار. ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القيامة که یوم من یظهره الله باشد هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنّت است و در ظلّ اثبات و حروف علیین عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه به قدر سر جوی باشد در نار و

در ظلّ نفی محشور خواهد شد. چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هر کس به غیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الیٰ تلك الکلمة من شؤونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است، چگونه است هر گاه تعدی بر نفس ظهورالله کند. بعد از آن که خداوند نازل فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون و شبههای نیست که اطاعت مقبول نیست الا به اطاعت حجّت خداوند و الا عملهای آنهایی که با اهل بیت دشمنی نموده عندالله ذکر می‌شد . . . و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر به اهل بیان است و من بعد هر کس از حدود آن تجاوز نکند به این فضل باقی است الی یوم من یظهره الله و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الا بر نفس خود. و الله غنیّ عن العالمین. و در اوّل ظهور او کلّ بیان اطاعت او است نه غیر او، چنانچه کلّ دین الف حین ظهور رسول الله (ص) اتباع او بود نه وقوف در میزان خود، زیرا که آن وقت حکم دون حقّ بر وقوف در آن می‌شود. من یهتدی فلنفسه و من یحجب فعلیها. و الله غنیّ عن العالمین . . .»<sup>۳</sup>

### عدم اعتراض بر مدعی آیات

از نکات مهمی که در باب ظهور موعود در آثار دور بیان تأکید گردیده است این مسأله است که «هر کس مدعی آیات شود، اهل بیان بر او اعتراض ننمایند». این حکم مبرم الهی بر یک اصل دیگر استوار است و آن اینکه: «غیرالله قادر بر انزال آیه‌ای نیست». لیکن این سؤال پیش می‌آید که از کجا می‌بایست میان کلام الهی و غیر آن تمیز دهیم؟ حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب «دلایل السّبعة» به این سؤال پاسخ فرموده‌اند. در دلیل ثالث از دلایل السّبعة فارسی می‌فرمایند، قوله الاعظم:

« . . . و دلیل ثالث آن که اثبات قدرت در این آیات ظاهر می‌گردد به نحو بقاء نه غیر آن. و تصوّر نکنی که این امری است سهل، بلکه این خلقی است اعجب از خلق سموات و ارض و ما بینهما. نظر کن حروف هجائیّه را که کلّ خلق به آن تکلم می‌نمایند. خداوند عزّ و جلّ او را به شأنی از

نفس امّی ظاهر فرموده که کلّ ما علی الارض از اتیان به مثل او بر فطرت عاجز می‌گردند و این نیست الاّ صرف ظهور قدرت و محض بروز عظمت. ولی چون اکثر خلق در عالم حدّند، مستشعر به عظمت آیات و جلالت آن نمی‌شوند. چه بسا به شؤن حدّیه مستشعر می‌شوند. به این دلیل متقن و حجّت مبرهن که باقی الی ' یوم القیامة مستبصر نمی‌شوند. »<sup>۳۱</sup>

حضرت اعلیٰ در کتاب بیان فارسی در حجّیت آیات، در باب اول از واحد ثانی «فی بیان معرفة الحجّة و الدلیل» بر همین سیاق استدلال می‌فرمایند، قوله العزیز:

«ملخص این باب آن که خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور به آنچه اعلیٰ علوّ اهل آن کور تفاخر می‌نمایند حجّت را نازل می‌فرماید، چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار به فصاحت کلام بود، از این جهت خداوند قرآن را به اعلیٰ علوّ فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله (ص) قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیّت رسول الله (ص) و دین اسلام را نفرموده الاّ به آیات که اعظم بیّنات است و دلیل بر اعظمت آن، آن که کلّ به حروف هجائیّه تکلم می‌کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیّه را به شأنی نازل فرمود که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه‌ای در مقابل آیات بیاورند نمی‌توانند و کلّ عاجز می‌شوند و سرّ آن، آن که خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیّت که حقیقت محمدیّه باشد به لسان خود حضرت و آن شجره ممتنع هیچ حرفی نازل نمی‌فرماید الاّ و اخذ روح آن می‌کند در حین نزول . . . و در این کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنع بر کلشیی قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیه‌ای به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند . . . »<sup>۳۲</sup>

حضرت اعلیٰ تفاوت میان کلمات بشری و کلام الهی را در چند ویژگی برمی‌شمرند:

۱- قدرت و قهاریت. ۲- بقاء. ۳- فطرت. بر این ویژگی‌ها صفت «خلاقیت» را نیز باید افزود. در این حالت علی‌رغم تشابه ظاهری میان آیات الهی و کلام بشری، تمایز میان این دو کاملاً مشهود و معلوم می‌گردد. لذا هر مدّعی کاذبی تاب

مقاومت در برابر کلمه‌الله را نخواهد داشت. بدین خاطر است که حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب مستطاب بیان صراحتاً امر به عدم تعرّض بر مدعی آیات فرموده‌اند، زیرا بفرموده حقّ بغیر از من یظهره‌الله کسی قادر به انزال آیات بر نهج فطرت نیست.

### سنه مستغاث

ذکر سنه «مستغاث» به عنوان سال ظهور من یظهره‌الله نیز از جمله مهمترین شبهات رایج میان ازیلیان است. به زعم ایشان «ظهور من یظهره‌الله موعود» نمی‌تواند به این زودی واقع گردد، زیرا در آثار حضرت باب اعظم ذکر سنه «مستغاث» آمده است و این خود نشانه آن است که «تکمیل دوره» مستلزم مرور زمان و استقرار تامّ احکام بیان است. مستمسک ازیلیان در این خصوص آیات مندرج در ابواب متعدّد از کتاب بیان فارسی است، که ذیلاً اشاراتی به مندرجات آن ابواب می‌نمائیم.

مقدار عددی کلمه «مستغاث» بر مبنای حروف ابجد عدد ۲۰۰۱ می‌باشد. و اهل بیان بر این باورند که «من یظهره‌الله» ۲۰۰۱ سال بعد از ظهور حضرت نقطه اولی می‌بایست ظاهر گردد. این تصوّر همان اشتباه دائمی پیروان ادیان سلف است که استنباطات خود را به عنوان علائم و نشانه‌های ظهور موعود قرار داده‌اند و بر اساس معیارها و موازین بشری خود منتظر ظهور موعود و ناجی هستند. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب ایقان به این مسأله مفصلاً اشاره فرموده‌اند که چگونه استنباطات نفوس سبب غفلت و اشتباه ایشان در شناخت حقیقت می‌گردد و پیشگام این شبهات همانا علماء دین در هر دور هستند که تصوّرات و استنباطات خود را به ناس القاء نموده و ایشان را از صراط مستقیم دور می‌نمایند.<sup>۳۳</sup> در همین راستا اعمال و گفتار علماء بیان گواهی است بر تکرار این اشتباهات.

در رسالات ردیه‌ای که اهل بیان بر علیه جمال قدم جلّ ذکره‌الاعظم نگاشته‌اند، نوای همین ساز ناموزون به گوش می‌رسد. در حالی که به فرموده حضرت ربّ اعلیٰ کلّ بیان مانند تحفه و یا حدیقه‌ای است در ید قدرت «من یظهره‌الله» و قبول و ردّ آن منوط به اراده آن حضرت است، لذا تکمیل دور بیان نیز منوط به اراده «من یظهره‌الله» است. هر هنگام که اراده فرمایند دور بیان اکمال خواهد یافت.

آنچه اهل بیان را به اشتباه انداخته است، برداشت ناصحیح ایشان از مفهوم «تکمیل دوره» است، زیرا به تصریح حضرت ربّ اعلیٰ «تکمیل دوره» و «عود خلق بیان» به اراده حقّ است و لاغیر، قوله العزیز:

« . . . فطوبی لمن یحشر یوم القیامة بین یدی اللّٰه و لیقبلته اللّٰه عن باب من ابواب کلّشیء. اذ انه ذات نفس قد رجع الیها کلّ من دان بالبیان بما قد عمل فی ذلک الباب. فلتسرعن فی ذلک ثمّ و لتسرعن، ثمّ و لتسرعن، ثمّ و لتسرعن، ثمّ و لتسرعن. زیرا که خداوند اسرع کلّ حاسبین است، چه بسا که حاضر نشود نزد او کلّ ابواب کلّشیء و حکم فرماید به عود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کلّ را مطوی فرماید در قبضه خود به مثل آنکه در قرآن بما لاعد ابواب متکثره در نزد مؤمنین به او متکثر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبود نزد او الاّ یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر می شود نزد او. کذلک یفعل مایشاء و یحکم و یرید. لایسئل عما یتفعل و کلّ عن کلّشیء یسئلون . . . »<sup>۳۴</sup>

بر اساس نصّ فوق از حضرت اعلیٰ تکمیل دوره و عود خلق بیان و انطواء سماواتی که در آن مرتفع شده، به ید قدرت الهی است، زیرا خداوند «اسرع کلّ حاسبین» است. بنابر این چه جای تعیین زمان و تعیین حدود برای ظهور موعود است؟ مضافاً بر این که در معنای «مستغاث» بر اساس آثار حضرت ربّ اعلیٰ مفاهیم و معانی دیگری را می توان ارائه نمود که کاملاً متفاوت و متخالف با معنای ظاهری و عددی مطروحه توسط ازلیان است.

در کتاب بیان فارسی در ابواب متعدّد اصطلاح «مستغاث» و «اغیث» بکار رفته است که از نظر اهل بیان اشاره به مقدار عددی این کلمات و نهایتاً سال ظهور من یظهره اللّٰه موعود دارد. از جمله ابوابی که این اصطلاحات در آنها بکار رفته است می توان به باب شانزدهم از واحد دوم، باب پانزدهم از واحد سوم، باب دوم از واحد پنجم، باب چهاردهم از واحد ششم، و باب دهم از واحد هفتم اشاره نمود.

در بررسی مفاهیم مندمج در این ابواب اگرچه به مقدار عددی کلمه «مستغاث» اشاره گردیده است، لیکن در بحث از این اصطلاح یعنی «مستغاث» چیزی فراتر از مقدار عددی آن یعنی عدد ۲۰۰۱ منظور نظر است. زیرا این عدد در زبان پیامبرانه مندمج در آثار حضرت ربّ اعلیٰ، سمبولی است از بالاترین و عظیم‌ترین اسم از اسماء الله. چنانکه در باب دهم از واحد هفتم اشاره مبارک به همین مسأله است، چنانکه می‌فرمایند: «... در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث...»<sup>۳۵</sup> و نیز در همین معنای عددی، ذکر عدد ۲۰۰۱، در باب شانزدهم از واحد هشتم آمده است، چنانچه می‌فرمایند:

«... سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از برای والدین خود که ندا می‌رسد من قِبَلِ الله که از برای تو است دو هزار و یک ضِعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود.»<sup>۳۶</sup>

بر همین اساس است آنچه که در باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی آمده است:

«... وصیت می‌کنم کلّ اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کلّ موفّق به آن جنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثمّ طوبی لکم و الا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده و به آیات، قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلّ داخل شوید و اگر نشده و به عدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کلّ یقین نکرده‌اید رحم بر انفس خود کرده و کلّ بکلیّه در ظلّ اون نقطه ظاهره که کلّ داخل نشده‌اید مستظلّ گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی به آیات و اولو العلم آن زمان تصدیق او نموده، نه معروفین از اولو العلم بلکه مدققین نظر به مثل این زمان که آنها محتجب مانده و مدققین نظر و صاحبان منظر اگرچه بر لباس فقر و مسکنت بوده سبقت به دخول جنّت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده، تأمل نکرده و کلّ داخل شوید در ظلّ ظلال او که اوست اول و آخر و او است ظاهر و باطن و اگر شنیدید در تضرّع و ابتهاج بر آمده که فضل خدا الی المستغاث از شما مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث ظاهر گشته من

هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیکم فاذا لا تصبرن قدر ما یتنفس نفس و لتدخلن کلکم اجمعون فی ظلّ الله و لا تقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری. ایاکم لا خالصنکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا. ان یا اهل البیان کلّ تشکرون که اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلاشبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه ظهورالله ظاهر نشود که آن وقت کلّ مکلف به ابتهال و تضرع هستید. نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی بیاید و نه به مثل نصاری که محمد بیاید و بمانند و نه به مثل امت محمد (ص) که قائم آل محمد ظاهر شود و بمانید . . .»<sup>۳۷</sup>

آیات مبارکه منقوله از نظر اهل بیان و ازلیان سند محکمی است بر سال ظهور «من یظهره الله» که از نظر ایشان می بایست در سال ۲۰۰۱ بعد از ظهور نقطه اولی ظاهر شود. لیکن مسأله اساسی در همین آیات مذکوره، این است که اگر سال ۲۰۰۱ را ملاک برای ظهور «من یظهره الله» قرار دهیم، در چند جمله قبل نقیض آن را مشاهده می نمائیم، چه که حضرت باب اعظم به صراحت می فرمایند: «اگر شنیدید ظهور ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلّ داخل شوید.»

«اغیث» به حساب ابجد برابر است با عدد ۱۵۱۱. کلام صریح حضرت اعلیٰ این است که قبل از اغیث یعنی ۱۵۱۱ هر کس به آیات ظاهر شد به او ایمان آورید. و این مسلم است که قبل از «اغیث» یعنی ۱۵۱۱ حدی در آیات نیست که چند سال قبل باشد. می تواند سنه ۹ یا سنه ۱۹ بعد از ظهور باشد. یعنی از زمان شهادت حضرت ربّ اعلیٰ به بعد هر زمان که من یظهره الله اراده فرمایند قبل از «اغیث» است و منتهای این انتظار «الی مستغاث» تعیین شده. اساساً تأکید هیکل اطهر بر این اصطلاحات و اعداد ذکری است در تنبه و هوشیاری اهل بیان، چنانچه در همین آیات می خوانیم: «. . . الا آن که ظهور الله ظاهر نشود که آن وقت کلّ مکلف به ابتهال و تضرع هستید. نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی بیاید و نه به مثل نصاری که محمد بیاید و بمانند و نه به مثل امت محمد (ص) که قائم آل محمد ظاهر شود و بمانید.»



بنابر این تأکید حضرت رب اعلیٰ تأکید بر هشیاری و بیداری اهل بیان در انتظار ظهور «من یظهره الله» است و اساساً مفهوم «انتظار» در آثار حضرت باب یکی از محوری‌ترین اصول است. در جای‌جای این آثار اهل بیان را هشدار داده و انداز فرموده‌اند که مبادا در حین ظهور به امور ثانوی و فرعی از شناخت نفس ظهور محتجب گردند. و الا در کدامیک از جملات و آیات فوق تصریح بر این شده که من یظهره الله نمی‌تواند قبل از ۲۰۰۱ ظاهر شود. حتی تأکید می‌فرمایند که اگر در ۲۰۰۱ نیز ظاهر نگشت مانند پیروان سایر ادیان ننشینند به انتظار، بلکه می‌فرمایند: «کلّ مکلف به ابتهال و تضرّع هستید.» تا شاید فضل الهی شمول عام یابد و من یظهره الله موعود ظهور فرماید.

نکته دیگری که در باب مسأله «مستغاث» باید بدان اشاره نمود این نکته است که اگر بر فرض، مسلم بگیریم که ظهور من یظهره الله در دو هزار و یک سال بعد از ظهور حضرت نقطه اولی می‌بایست صورت گیرد، این تعیین تاریخ و تحدید بواسطه نزول آیات بعدی در ابواب لاحق منسوخ گردیده است.

از جمله مباحث خاص دینی مبحث «ناسخ و منسوخ» است که در جمیع ادیان سلف امثله و شواهدی بر این امر می‌توان یافت که با نزول تدریجی آیات بر مظهر الهی بعضی از احکام که از قبل نازل گردیده بود منسوخ می‌گردد. این مسأله تا بدان حد مورد توجه است که در علوم قرآنی از جمله مباحث مهم تلقی می‌شود. از آنجا که ابواب کتاب مستطاب بیان فارسی به ترتیب زمانی در قلعه ماکو نازل گردیده و ترتیب ابواب آن در حین نزول معین گردیده است لذا آیات ابواب لاحق در باب «مستغاث» می‌تواند ناسخ آیات سابق در این باره باشد و چنانچه در باب پانزدهم از واحد سوم چنین نازل:

«... کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند. اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفس اذ الغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونه سبحان الله عما یصفون...»<sup>۳۸</sup>

چنانچه ملاحظه می‌گردد در این آیات منیع حضرت ربّ اعلیٰ به کلی تاریخ و تحدید را برای ظهور حضرت من‌یظهره‌الله منتفی دانسته‌اند و ظهور را در هر آنی محتمل‌الوقوع می‌دانند. لذا این آیات می‌تواند ناسخ آیات مندرج در باب شانزدهم از واحد دوم منظور گردد. هرچند که در آن آیات نیز هرگز تحدید زمانی و تعیین تکلیف برای ظهور موعود در نظر گرفته نشده و پیام کلی این آیات هشدار و اندازی است در باب ظهور من‌یظهره‌الله و لاغیر.

علاوه بر آن که به نصّ صریح حضرت باب اعظم کسی به غیر از ذات الهی عالم به ظهور نیست، بر فرض آن که مسلم بدانیم که سال ۲۰۰۱ سال ظهور حضرت من‌یظهره‌الله است، با ظهور حضرت بهاء‌الله در این حکم الهی بداء شده و بداء از قوانین الهی است و حقّ است. حضرت ربّ اعلیٰ در باب سوم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی در باره بداء می‌فرماید:

« فی ان البداء لله حقّ. ملخص این باب آن که خداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز مثل بداء، زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر مایشاء. اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده می‌گردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او. زیرا که عادل است در قضای خود و همچنین بر عکس . . . »<sup>۳۹</sup>

بداء در اصطلاح دینی یعنی تغییر حکم الهی و آشکار شدن حکم جدید در برابر حکمی که از قبل بر قرار بوده. نمونه تاریخی بداء در ظهور حضرت ربّ اعلیٰ تغییر حکم الهی در باب تجمع اصحاب حضرت اعلیٰ در کربلا بوده است. این حکم الهی در «قیوم‌الاسماء از قلم حق نازل گردید»،<sup>۴۰</sup> لیکن با توجه به ضوضاء علماء در کربلا و مخالفتهای شدید آنان، بعد از اتمام سفر حجّ و ابلاغ پیام الهی به علماء و حجّاج حاضر در آن مراسم، حکم الهی بر این قرار می‌گیرد که اصحاب به اصفهان و در صورت اقتضاء به شیراز عزیمت نمایند.

بر همین قیاس، بر فرض مسلم گرفتن تاریخ ۲۰۰۱ بعد از ظهور حضرت نقطه اولی، همانگونه که مذکور گردید این حکم بنا بر اقتضاء بداء گردید و احکام دیگری که

همانا تصریح بر قریب ظهور حضرت من یظهره الله دارد، نازل گردید. حضرت بهاء الله در همین خصوص در کتاب بدیع می فرماید:

« . . . بدان که حق جلّ شأنه به هیچ حجابی محجوب نه و به هیچ حدودی محدود نخواهد بود. ظاهر می شود به هر قسم که اراده فرماید، چه که لم یزل مقتدر بوده و خواهد بود و هرگز قدرت کلیه اش سلب نشده و نخواهد شد. حال به وهم شما اگر حقّ به دستور العمل معرضین ظاهر شود قدرتش را چه تأویل می نمائی. چه که از بیان شما چنان مستفاد می شود که لابداً باید به این قسم ظاهر شود و قادر نیست به غیر آنچه شما نوشته اید مظهري از مظاهر خود را در ارض بفرستد. فبئس ما ظننتم و نظنون . . . فوالله روایح متنته کثیفه از اشارات کلمات آن انفس مشرکه بر عالم و اهل آن مرور نموده. از خدا می طلبیم که صرصر عنایتی بفرستد و این اریاح را معدوم نماید. خود آن مشرکین خمسین الف سنه یوم قیامت را مستدلند که به یک ساعت منقضی شد. بگو ای بی بصران همان معنی در اینجا جاری. پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضی شود حرفی ندارید، ولكن اگر دو هزار سال به وهم شما در سنین معدوده منقضی شود اعتراض می نمائید . . . »<sup>۴۱</sup>

«خمسین الف سنه» عبارتی است که در آیه ۴ از سوره معارج (درجات) از سور قرآنی نازل گردیده است و در توصیف آخرالزمان و یوم قیامت است، چنانکه می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ». یوم قیامت یومی است که به فرموده حضرت عبدالبهاء: «امور عظیمه و وقایع کلیه و حوادث بی نهایه که ظهور و اجرایش منوط به مدت خمسین الف سنه است در آن یوم واحد مجری گردد.»<sup>۴۲</sup> این مسأله ای است که حضرت ربّ اعلی در بیان عظمت یوم ظهور خود بیان فرموده اند که چگونه پنجاه هزار سال در ساعتی به ظهور هیکل اطهر منقضی شد. اگر این امر مورد قبول اهل بیان است، پس آیا نمی توان پذیرفت که ۲۰۰۱ سال در ۹ یا ۱۹ سال منقضی گردد؟

با عطف نظر به مطالب فوق و توجه به قدر عددی کلمه «مستغاث» شاهدی دیگر از آثار حضرت باب اعظم نقل می گردد که در آن ذکر «مستغاث» آمده، لیکن

صرفاً قدر عددی این کلمه مورد نظر بوده و نه مفهومی دیگر. حضرت اعلیٰ در باب دوم از واحد پنجم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند:

«ملخص این باب آن که لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدیداً به اسم حروف حی من یظهره الله بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حیّ اول و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست. گویا دیده می‌شود که به عدد اسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوكب سماء مشرق است . . .»<sup>۴۳</sup>

همانگونه که ملاحظه می‌گردد منظور از ذکر «مستغاث» در آیات فوق صرفاً بیان کثرت چراغ‌های روشن در آن مساجد است و نه چیز دیگر.

لیکن همانطور که اشاره شد علاوه بر مقدار عددی کلمه «مستغاث» در ابوابی که به آنها اشاره گردید، اساساً اهمیت این کلمه در مفهوم خاصی است که در آن مختفی است. باب دهم از واحد هفتم یکی از پیچیده‌ترین ابواب کتاب مستطاب بیان است که حضرت ربّ اعلیٰ در آن به تلویح و اشاره به قربیت ظهور حضرت من یظهره الله اشاره می‌فرمایند که ذیلاً نکاتی چند در خصوص مطالب مندرج در این باب بیان می‌گردد. این باب و واحد چه در بیان عربی و چه در بیان فارسی در وجوب استعمال حرز یا طلسم هیکل اسم «مستغاث» برای فرزندان در حین تولّد آنان است. چنانکه در ابتدای باب می‌فرمایند: «فلتحرزنّ کلّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولّده و لا ینبغی لاحد ان یترکه»<sup>۴۴</sup> در ادامه این باب حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرمایند:

« . . . در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلیٰ ثمره اسماء است که به منتهی الیه ظهور رسید و در آن ظاهر نیست الاّ واحد اول و در واحد اول نیست الاّ واحد اول که در قرآن رسول الله (ص) هست و در بیان ذات حروف السّبع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان من یظهره الله. اعراش در ظهورات مختلف ظاهر می‌شود و الاّ مستوی بر اعراش که معرّی از حدّ حدود است همان مشیت اولیه است که اعراش او را متغیر نمی‌کند . . .»<sup>۴۵</sup>

با تأمل در آیات فوق اصطلاح «مستغاث» معنای حقیقی خود را می‌یابد. بدین معنی که اولاً: این اسم از اسماء‌الله است و بالاتر از آن هیچ اسمی از اسماء الهی قرار نمی‌گیرد. ثانیاً: اسم «مستغاث» معادل «واحد اول» یعنی مظهر الهی در هر دور است. چنانچه اشاره فرموده‌اند که منظور از واحد اول در قرآن رسول‌الله (ص) هست و در دور بیان حضرت نقطه اولی و در دور انجیل حضرت عیسی و در نهایت در دور من‌یظهره‌الله نفس مقدس حضرتش می‌باشد. بنابر این منطقی منظور از «مستغاث» اشاره صریح به «من‌یظهره‌الله موعود» است و نه اشاره به مقدار عددی آن. حضرت ربّ اعلیٰ در همین باب می‌فرماید:

«... و هیچ اسمی اعلیٰ عدداً از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد اسم احد ناقص می‌شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حیّ زائد می‌آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله. از این جهت امر شده که کلّ از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکل را به هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد. زیرا که از مبدأ ظهور تا آخر خدا داناست که چقدر شود. ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد به نقص اسم هو. در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد و زیرا که در این معیاری نیست. زیرا فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید. زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود، هر وقت که بیند استعداد ظهور را در میان مرایای افئده مسبحین می‌شناساند خود را به کلّ به اذن الله عزّ و جلّ. زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عزّ و جلّ...»<sup>۴۶</sup>

اگر قدری در بیان مبارک فوق دقیق شویم به وضوح اشاره حضرت اعلیٰ را به سنه ظهور من‌یظهره‌الله در خواهیم یافت. بدین صورت که: عدد اللهم برابر با یکصد و شش است که اگر آن را در عدد واحد یعنی نوزده ضرب نمائیم، عدد دو هزار و چهارده حاصل می‌گردد که عدد «مستغاث» معادل عدد احد یعنی سیزده از آن کمتر است. حال اگر الف و لام را که برابر با سی و یک است بر عدد مستغاث که دو هزار و یک می‌باشد بیفزائیم عدد بدست آمده معادل دو هزار و سی و دو

خواهد شد. ماحصل تفاضل این دو عدد یعنی ۲۰۳۲ و ۲۰۱۴ عدد «حی» می‌شود که همان هیجده است. حضرت اعلیٰ در ادامه به صراحت تامّ می‌فرمایند: و در یوم قیامت مظهر آن یعنی مظهر اسم حیّ که مدلّ بر خداوند است ظاهر می‌شود. در اصطلاح‌شناسی بیان «یوم قیامت» اشاره به ظهور مظهر الهی است، چنانچه در باب هفتم از واحد دوّم بدین معنا اشاره فرموده‌اند.<sup>۴۷</sup> لذا مظهر اسم حیّ همان «واحد اوّل» یعنی مظهر امرالله است که در عدد اسم حیّ ظهور خواهد فرمود. بنابر این اگر مبنای این محاسبات را سال اظهار امر حضرت باب قرار دهیم یعنی ۱۲۶۰ و عدد ۱۸ را بر آن بیفزائیم عدد ۱۲۷۸ حاصل می‌گردد. می‌دانیم که حضرت بهاءالله در پایان سال هیجدهم در باغ رضوان خطاب به اهل بیان اظهار امر فرمودند.

لذا با توجه به توضیحات فوق به قاطعیّت می‌توان گفت که آنچه ازلیان در باب کلمه مستغاث و مقدار عددی آن یعنی سال ۲۰۰۱ بعد از اظهار امر حضرت اعلیٰ، بیان نموده‌اند هیچ پایه و اساس ندارد و صرفاً برداشتی اشتباه است. به علاوه در جمیع آثار حضرت ربّ اعلیٰ اشارات صریح به قریبّت ظهور است. از جمله در باب سوم از واحد ششم کتاب بیان فارسی چنین نازل:

«... و در ظهور من یظهره‌الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را ولی از مبدأ ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر می‌گردد از کلّ خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ به ظهور بعد. چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذارند که از حدّ باب تجاوز نماید و اگر موفق نگشت به اظهار ثمره وجود خود، خود بنفسه محتجب ماند. ولکن در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور، کلّ علی ما یمکن، ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحهای فصل بهم رساند محو می‌گردد کلّ آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الاّ آن که در ثمره بعد ظاهر شود. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

«...»<sup>۴۸</sup>

ملاحظه می‌گردد به چه صراحت به قریبیت ظهور من‌یظهره‌الله اشاره فرموده‌اند. توجه به عبارات ذیل، پیام الهی مندمج در آن را روشن‌تر می‌سازد:

۱- خدا عالم است به ظهور من‌یظهره‌الله. ۲- از مبدأ ظهور تا عدد واحد یعنی ۱۹ مراقب بوده. ۳- در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر می‌گردد. ۴- عدم اظهار ثمرات ظهور قبل الا به ظهور بعد.

حضرت ربّ اعلیٰ صراحتاً فاصلهٔ زمانی میان ظهور تا سنهٔ ۱۹ بعد از ظهور را با فاصلهٔ زمانی میان ظهور حضرت محمد و ظهور خود مقایسه فرموده و در یک صقع قرار داده‌اند و همچنین تصریح فرموده‌اند که: «در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی.»

در کتاب «دلایل السبّعه فارسیه» در خصوص علم کلّ شیئی می‌فرمایند:

« . . . چقدر فضل خدا تامّ و کامل است و چقدر مردم بعید. چقدر تمنا نمودند که یک آیه از رسول خدا بشنوند و حال که مثل غیث هاطل از سماء رحمت الهی آیات نازل می‌شود کسی نیست که بشنود و اهل بیان هم من بعد تمنا خواهند نمود ممتحن به من‌یظهره‌الله جلّ ذکره خواهند شد. و از جمله ادلاء متقنه علم کلّ شیئی است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن در کتاب هیاکل واحد بیان.<sup>۴۹</sup> علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده و ثمرهٔ آن این که در حروف مشاهده می‌نماید که چگونه کلّ شیئی در یازده درجه که هیکل هویت باشد جمع می‌گردد و هیکل اوّل را که در بحر اسماء سیر دهی به نوزده منتهی می‌شود و داخل عدد بیست نمی‌شود. و اظهار این علم حجّتی است بالغه بر کلّ اگر تعقل نمایند . . .»<sup>۵۰</sup>

مشابه همین بیان و همین مضمون در کتاب «پنج شأن» فارسی آمده است:

« . . . مجمل قول آن که کلّ شیئی از حروف ثمانیه و عشرين خارج نیست. همین قسم هم تکوین کلّ شیئی از معانی این حروف خارج نیست. و این حروف را حقّ سبحانه و تعالی در یازده درجه جمع فرموده به علم خود و آن را به هیکل مشیت اوّلیه که انسان اوّل است قرار داده که ظاهر هیکل هاء باشد و باطن واو و در ظلّ این هیکل هیجده هیکل جعل

فرموده در بحر اسماء و بیست نتواند شد. زیرا که منتهی الیه عدد اسماء اسم مستغاث بوده و نظر که در هیاکل شود. استنباط این مطلب بر نحو اکمل خواهد شد . . .»<sup>۵۱</sup>

علاوه بر آنچه ذکر گردید در دیگر آثار حضرت باب نصوص متعدده دالّ بر قریبیت ظهور حضرت موعود ذکر گردیده است. حضرت بهاء الله در کتاب بدیع به این آیات و نصوص اشاره می فرمایند، قوله العزیز:

« . . . بشنو از این عبد و سبحات اوهام را خرق کن و به حقّ بنفسه ناظر باش چه که دون او مخلوق اویند و به کلمه ای من عند او ظاهر و ابداً بدون خود معروف نگشته، بلکه ماسوایش به او معروف بوده و خواهد بود. چشم به نفس ظهور و بما یظهر من عنده داشته باش و شکر کن پروردگار را که ظاهر فرمود مظهر نفس خود را بغتةً. چنانچه نقطه بیان می فرماید: «و لقد قرب الزوال و انتم راقدون.»<sup>۵۲</sup> شمس در قطب زوال مشرق و مضی و این مقام شکر است نه شکایت. رحمت را نعمت میدان و نعمت را غضب مشمر. اگرچه لم یزل ظهور مظاهر احدیه نعمت ابرار و نعمت فجّار بوده و خواهد بود، فجّار و اشرار لازال نعمت را نعمت انگاشته اند و عنایت صرفه را غضب دانسته اند. در تکمیل دوره ذکر نموده بودی بشنو بیان مُنزل بیان روح من فی حقایق الاکوان فداه را که به نصّ صریح می فرمایند، قوله جلّ کبریائه: «مِن اَوَّلِ ذَلِكِ الامر الی قبل از یکمّل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و انّ کَلِّمًا قد رأیت من النّطفة الی ما کسونه لحمًا. ثمّ اصبر حتّی تشهر خلق الآخر اذاً قل فتبارک الله احسن الخالقین و اشهد انّ فرق القائم و القیوم عدد تسعة. ذلک ما تکلمنّ الکیونیات فی مقاعدهنّ ذلک فرق بین کلّ اعظم و عظیم.»<sup>۵۳</sup> و در مقام دیگر: «فلتراقبنّ فرق القائم و القیوم ثمّ فی سنة التسع کلّ خیرٍ تدرکون.»<sup>۵۴</sup> و در این مقام نازل: «هذا ما وعدناک قبل حین الّذی اجبناک. اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة اذاً قل فتبارک الله احسن المبدعین.»<sup>۵۵</sup> ای صاحب بصر و انصاف دار علی زعم خود چشم بگشا و از ظهور تسع تا حین خلق آخر مشاهده کن و به تبارک الله احسن الخالقین



و تبارک الله احسن المبدعین ناطق شو. ملاحظه کن که در تکمیل خلق و اعظمت ظهور بعد در فرق قائم و قیوم و همچنین اعظم و عظیم تصریحاً من غیر تلویح می‌فرمایند و چون مدت منقضی شد و میقات الله به آخر رسید ظَهَرَ جَمَالُ التَّسْعِ بِسُلْطَانِ مَبِينٍ . . .»<sup>۵۶</sup>

حضرت بهاء الله در پاسخ به شبهه «تکمیل بیان»، تکمیل دوره را منوط به ظهور الله دانسته‌اند و تأکید می‌فرمایند که باید به حق ناظر بود نه به طول مدت و زمان. چنانچه می‌فرمایند، قوله تعالی:

« . . . و دیگر معلوم نشد مقصود شما از تکمیل چه بوده. اگر مقصود تکمیل آیات الهیه است که آن در حین نزول کامل و ابداً در آن ساحت نقص راه نداشته و نخواهد داشت. ما نَزَلَ من عنده کان کاملاً من قبل و یكون کاملاً من بعد و فی الحین و اگر مقصود تکمیل نفوس است که نفوسی مشاهده شده، هر چه مدت طول کشید ناقص تر ظاهر شده‌اند. چنانچه در منتهی دوره فرقان، به عقیده شما منتهی کمال رؤسای آن عصر آن بود که جمیع الواح الله را طرد نموده و به رسل الهی وارد آوردند آنچه شنیده‌اید و یا از تکمیل، تکمیل اعمال ظاهریه مقصود است. اگر اینست که مشاهده شده اکثری را همان اعمال سبب احتجاج گشته. چنانچه ملاحظه شد که عاملین فرقان چون ظهور نیر اعظم را مخالف اعمال خود مشاهده نمودند فتوی بر قتلش دادند و سفک دم مطهرش نمودند و هم چنین اهل انجیل و هم چنین اهل تورات تا منتهی شود ظهورات به بدیع اول. بدانکه تکمیل کل شیء منوط به قول و تصدیق نقطه حقیقت بوده. بشنو که نقطه بیان روح ما سواه فداه چه می‌فرماید که شاید از کوثر بیانات رحمن از غبار تیره اشارات مظاهر شیطان مطهر شوی. اگرچه یقین است کلمات الله در او اثر ننموده و نخواهد نمود، ولكن لحاظ الله در اکثر بیانات متوجه افئده مخلصین از عباد خود بوده، چه که آن نفوس مقدسه منقطعه روایح مسک معانی را از فرسنگهای بعیده استشمام نمایند و به کلمات الهی از کلمات عالمین منقطع شوند. قوله تبارک ذکره: «فانه لو يجعل ما على الارض نبياً، لیکونن انبیاء عند الله.» از این بیان رحمن

حقیقت تکمیل را ادراک کن که شاید متنبه شوی و خرف اشارات به بحر لؤلؤ معانی هدیه نفرستی و موقن شوی به اینکه کلّ امور از حقّ ظاهر و به حقّ راجع و به تصدیق او ثابت و محقق.

«قدری تفکر نما مع آن که منتهی رتبه تکمیل هیاکل بشریه به رتبه نبوت است و اکثری این رتبه بلند اعلی را محال دانسته اند که نفسی به آن مقام فایز شود. مع ذلک می فرمایند: اگر آن ظهور اعظم اراده فرماید جمیع ما علی الارض را به این رتبه که اکمل مراتب بوده نزد کلّ فایز می فرماید. فو عمره لمثل هذا الربّ ینبغی ان نفدی انفسنا و ارواحنا ثم ذواتنا و حقایقنا و هذا قلیل عند ظهور عطایاه و بروز مواهبه الّتی احاطت الثّقلین. اگر نفسی به دوام ملک و ملکوت عمر نماید و به کلّ اعمال عامل شود و در ظهور اقلّ من آن توقّف نماید، جمیع اعمال او که در زمن لایحصی عامل بوده هباء می شود، بلکه وجود و کینونتش لاشیء می شود تا چه رسد به تکمیل او و همچنین اگر در این مدّت نعوذ بالله تارک کلّ اعمال بوده و در حین ظهور فایز به قول بلی شود، جمیع اعمال در حقّ او ثبت و عند الله کامل بوده و خواهد بود. بر تکمیل دوره احدی الا الله مطلع نه، بسا که در اقرب من آن تکمیل ظاهر و بسا که در الف سنه و فوق آن تکمیل نمی شود و این بسی واضح است که تکمیل هر شیئی به تصدیق الله بوده نه به طول مدّت و ظهور اوهام ناس. نفس ظهور بعد بنفسه دلیل بر تکمیل ما ظهر فی ظهور القبل بوده. بحقّ ناظر باشید نه به طول مدّت و زمان؛ چه که حقّ قادر است در آنی کلّ اوان را منقضی فرماید و یا آنکه یک آن را در صد هزار سنه امتداد دهد...»<sup>۵۷</sup>

### مسئله نام «بهاء»

ازلیان بر خلاف نصّ قاطع طلعت اعلی درباره نام مبارک «بهاء» که به شهادت تاریخ، نام و لقب خاصّ جمال قدم می باشد و علی رغم اینکه بعد از واقعه بدشت این عنوان مبارک لقب خاصّ جمال ابهی بوده است؛ این نام را صرفاً از اسماء و صفات الهی قلمداد نموده اند. در نامه میرزا مهدی این شبهه به این صورت مطرح

است: «عرض دیگر آنکه تعریفات حضرت باب به جهت شخص معین بهاء است و به جهت مسمّای بعینه است و یا به جهت اسم بهاء؟ اگر به جهت مسمّای بعینه و شخص مخصوص است، این اوّل حرف است و محتاج به دلیل است؛ بیان فرموده که در کجای بیان و به چه عبارت است؟ و اگر به جهت اسم بهاء است این اسم از اسماء الله است و تعریفات اسماء الله اختصاص به اسم بهاء ندارد؛ اسم جلال و جمال را نیز تعریف فرموده و هکذا کلّ اسماء الله را. پس هر میرزا کمال و میرزا جمال باید ادّعای این امر نماید.»

چنانچه مشاهده می‌شود ازلیان نام مبارک «بهاء» را که لقب خاص حضرت بهاء الله قبل از اظهار امر علنی مبارک بود، مانند یکی از اسماء الله تلقی می‌نمایند که اشاره به فرد خاصی ندارد. لیکن بر اساس آثار موجوده از حضرت ربّ اعلیٰ و مدارک باقی مانده از اصحاب اوّلیه آن حضرت این نام مبارک دلالت بر وجود مقدّس حضرت بهاء الله می‌نماید. در بحث «ادّعای مرآتیت اوّلیه و وصایت از جانب میرزا یحیی» اشاره به اسنادی تاریخی شد که دالّ بر این بود که نام «بهاء» لقب خاصّ جناب میرزا حسین علی نوری یعنی حضرت بهاء الله است. از جمله به کتاب نقطه الکاف - تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی شهید - اشاره گردید و نیز به نامه‌هایی از جنابان ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) و سلیمان خان تبریزی اشاره شد، که این هر دو نیز از شهدای واقعه مذبحه کبری هستند.<sup>۵۸</sup> و نیز به آیه مبارکه «انّی انا حیّ فی الافق الابهی» نازله در توقیع خطاب به ازل اشاره گردید که منظور هیکل اطهر از «افق الابهی» با توجه به قرائن موجود در آثار حضرتش اشاره به حضرت بهاء الله دارد.<sup>۵۹</sup> چیزی که جای تعجب دارد این است که گویا میرزا مهدی نمی‌دانسته که ازلیان در سالهای بعد جسارت را به حدّ اعلیٰ رسانده و عنوان «بهاء الله» را لقبی از القاب میرزا یحیی قلمداد می‌نمایند؛ چنانچه میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی در نگارش کتاب «هشت بهشت» اقدام به جعل این اکاذیب نمودند.<sup>۶۰</sup> ایشان بمانند غالب مورّخین دروغین تصوّراتشان بر این استوار بود که «دروغ هر چه بزرگتر باشد باور آن سهل‌تر است». و جالب‌تر آن که هیچ سند و مدرکی دالّ بر صحّت آنچه ادّعا نموده‌اند ارائه ننموده‌اند.

ذیلاً آیاتی از کتاب مستطاب بیان عربی نقل می‌گردد تا مشخص شود که منظور از اسماء مبارک «بهاء» و «بهاء‌الله» اشاره به فرد معین است که با توجه به قرائن موجود اشاره صریح است به حضرت بهاء‌الله. حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب الجزاء می‌فرمایند، قوله العظیم:

« . . . ثمّ السّادس انتم قدّام طایفة تظهر فيه النقطة لا تقدمون. انهم كانوا مؤمنين. اولئك خير من على الارض و لو علم الله خيراً منهم فى الايمان، ليظهره منهم. انتم الى ابيه و امّه و ما كان معه و من آمن به من اولى قرابته من الله تسلمون. ان انتم تحسننّ بكلّ نفس لعلکم تدرکون. هذا قبل ان يظهره و بعد ذلك انتم سندرکون و تعلمون. عليك ان يا بهاء‌الله ثمّ اولى قرابتک ذکر الله و ثناء کلّشیء فى کلّ حین و قبل حین و بعد حین . . . »<sup>۶۱</sup>

چنانچه مشهود است در این آیات منیعه حضرت ربّ اعلیٰ بشارت ظهور حضرت من‌یظهره‌الله را داده‌اند. سپس در مقام تحیت خطاب «یا بهاء‌الله» به آن حضرت می‌فرمایند و بر آن حضرت و وابستگان و نزدیکان حضرتش درود و ثنای الهی می‌فرستند. از همین آیات می‌توان حکم کرد که نام مبارک «بهاء» نه تنها از اسماء الهی است، بلکه لقب خاصّ است از برای حضرت بهاء‌الله، چه که قبل از اظهار امر نیز حضرتش در بین اصحاب حضرت ربّ اعلیٰ به همین نام و لقب شناخت شده بودند. بر همین اساس است که ازلیان در نوشته‌های بعدی خود مانند «هشت بهشت» موضع را قدری تغییر داده‌اند و عنوان بهاء‌الله را به عنوان لقبی برای میرزا یحییٰ عنوان نمودند.

شبهات و ایرادات متعدّد دیگر نیز می‌توان در نامه میرزا مهدی یافت که جمیعاً حکایت از توهمات و برداشتهای ناصحیح معروضین از اهل بیان محسوب است، که پاسخ غالب این شبهات در بخشهای قبل ارائه گردیده است. ایراداتی از این قبیل که:

۱- هنوز علائم ظهور و بعد از ظهور حضرت ربّ اعلیٰ (حضرت قائم) ظاهر نشده است و بر این اساس ظهور جدید نمی‌تواند ظاهر شود.

- ۲- حضرت باب در تمام نوشتجات از برای اشخاصی که تمیز آیات نمی‌دهند تصریح فرموده و اما از برای اشخاصی که تمیز آیات می‌دهند، فرموده که او (میرزا یحیی) خود صاحب آیات است.
- ۳- حضرت اعلیٰ میرزا یحیی را ثمره خود خوانده و فرموده آیات او از من است و من او هستم. او من می‌باشد.
- ۴- میرزا یحیی مدعی مقام حقیقت خود می‌باشد. آیات او در اطراف منبسط است.
- ۵- شخص مدعی در نهایت باید یکی از ادلاء و مرایا باشد. مرایا را نیز مراتب است و حاکی بالتّمام از نسل یکی خواهد بود و آن را حضرت ربّ اعلیٰ حصر در میرزا یحیی نموده است.
- ۶- قطع نظر از کلّ سخن‌ها الآن میرزا یحیی مدعی هر مقامی که فوق آن تصوّر نشود می‌باشند، آنهم به دلیل آیات.
- ۷- اگر ایشان قادر بر نوشتن به همان نوع که گفته شد بودند، باز دلیل بر انکار و تکفیر میرزا یحیی نیست، بلکه یکی از اولیای دوره بیان هستن، آنهم به تصدیق میرزا یحیی.
- ۸- اگر مدعی این مقام حجّتی به غیر از آیات دارند بفرمائید. اگر حجّت همان آیات است میرزا یحیی علاوه بر نصّ صریح، ادّعی بالاتر و بیشتر و بهتر دارد و مجلّدات کثیره در دست دارد و نیز میرزا یحیی مدعی آن است که کلّ آیات مدعی را که در مدّت عمر نوشته در یک روز خواهم نوشت.
- ۹- اینکه طفل هفت‌ساله ایشان هم آیه می‌گویند، پس نفس آیات دلیل بر اصل شجره نخواهد بود. شیئی دیگر لازم است بعنوان حجّت بیان شود.
- ۱۰- اگر صرف ادّعا کفایت کند، دیان و میرزا غوغا و شیخ اسماعیل و حاجی ملا هاشم هم ادّعی این امر نمودند و ادّعی آنان باطل شده. پس محض ادّعا کفایت نخواهد کرد.
- ۱۱- روش و سلوک مدعی حقیقت ربطی به حقیقت او ندارد. میرزا مهدی با القاء این شبهه سعی دارد این مسأله را در ذهن مخاطب خود وارد نماید که روش و

سلوک حضرت بهاء‌الله صرفاً به جهت جلب نظر اطرافیان بوده و مدخلیتی به حقیقت آن حضرت ندارد.

۱۲- از دیگر شبهات میرزا مهدی این است که آثار جمال ابهی نه بر اساس فطرت که بر اساس علوم تحصیلی و اکتسابی است.

۱۳- اقدامات میرزا یحیی<sup>۱</sup> و سید محمد<sup>۲</sup> به جهت احقاق حق<sup>۳</sup> بوده است.

۱۴- از دیگر شبهاتی که در نامه<sup>۴</sup> میرزا مهدی وارد آمده است این مطلب است که از جانب جمال ابهی<sup>۵</sup> و به دستور ایشان بر علیه میرزا یحیی<sup>۶</sup> و تابعانش اقداماتی صورت گرفته است. متأسفانه این قبیل واقعیتهای همواره از جانب میرزا یحیی<sup>۷</sup> و اعوان وی بر علیه جمال مبارک بیان گردیده است، به نحوی که اعمالی که خود و تابعانش بر علیه جمال مبارک و پیروانش انجام داده‌اند، به صورت غیر واقع به حضرت بهاء‌الله نسبت داده‌اند. مثلاً در نامه<sup>۸</sup> میرزا مهدی آمده است که اختفاء و پنهان شدن میرزا یحیی<sup>۹</sup> به دستور و بنا بر نقشه<sup>۱۰</sup> حضرت بهاء‌الله<sup>۱۱</sup> بوده است، تا از نام میرزا یحیی<sup>۱۲</sup> سوء استفاده شود. وی می‌نویسد: «در مجلس‌ها صحبت می‌شود که جمال ابهی<sup>۱۳</sup> بنای فساد و فتنه گذاشته‌اند و مشهور شده که اول برادرش را قایم و پنهان کرده به اسم او نانی پخت، حالا او را رد کرده می‌خواهند آجیل بخورند.»

آنچه در فوق آمده است و در طی مقاله سعی بر آن بوده است که اهم آن مطالب بررسی و تحلیل گردد شبهات و ایراداتی است که ازل و پیروان وی بر علیه امر ابهی<sup>۱۴</sup> و جمال کبریاء<sup>۱۵</sup> مطرح نموده‌اند. حضرت بهاء‌الله<sup>۱۶</sup> در کتاب مستطاب بدیع<sup>۱۷</sup> به لسان مخاطب نامه، در نهایت دقت و به تفصیل به پاسخ‌گویی و رد شبهات فوق پرداخته‌اند، به نحوی که فرد منصف را کفایت نماید و براطمینان بیفزاید.

در حال حاضر نیز بعضی کوتاه‌بینان و اصحاب غرض به اسم «بیان حقایق» سعی بر ارائه این شبهات به نسل حاضر دارند. کتب و نشریات و سایتهای متعدد تحت عناوین «بهائی‌پژوهی» و یا نام‌های دیگر از همین آبشخور سیراب می‌شوند. لذا توجه به آثار مبارکه‌ای که از قلم طلعات مقدسه در این خصوص نازل گردیده، بیش از پیش احساس می‌گردد. همانطور که در ابتدای مقاله عنوان گردید این مقاله سعی در بررسی اجمالی مطالب مندرج در «کتاب بدیع» دارد. مطالب

مطروحه حاصل مطالعاتی است که نگارنده در حدّ توان خود در آثار مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت نقطه‌اولی داشته است. محرک این مطالعات همانا علاقه به درک و تفهیم مطالب مندرج در کتاب بدیع بوده است، زیرا همانگونه که اشاره گردید از نظر نگارنده مطالب و مفاهیم این کتاب مستطاب در میان آثار جمال ابهی علی‌رغم اهمیّت و جامعیت مطالب آن، آنچنان که باید بررسی و کنکاش نشده است.

اقدامات یحیی' ازل و اعوان وی و نتایج حاصله از این اقدامات تمامی دو عهد اعلیٰ و ابهی و نیز بخش قابل توجهی از عهد میثاق و به تعبیری عصر رسولی را در بر گرفته است و بسیاری از مؤمنین از اهل بیان و اهل بهاء را به چالش کشیده است. لذا توجه به این حوادث و وقوف به آنها می‌تواند در تعیین هویت اهل بهاء و علت ایمانشان به حضرت بهاءالله نقشی مهمّ داشته باشد. از این روی از نظر نگارنده مطالعه «کتاب بدیع» همانند مطالعه «کتاب ایقان» می‌بایست در دستور کار هر بهائی علاقه‌مند به مطالعات امری قرار گیرد. مسک‌الختم این مقاله نقل بخشی دیگر از نصوص مبارکه است که ذیلاً نگاشته می‌شود. باشد تا کلام الهی راه‌گشای مسیر روحانی مؤمنین حضرتش شود. قوله تعالی شأنه:

«... ایاکم، یا قوم، ان تحرفوا کلمات الله عن مواضعها. ان اشهدوا بما شهد الله، ثم کونوا اخواناً علی سرر متقابلین. ان اتحدوا علی شأن لا یجد احدٌ بینکم روائح الاختلاف. و باتحادکم یظهر امرالله بین بریته، و تثبت آثاره بین عباده، و تُبرهن انواره بین العالمین. امید چنان است که کلّ به کلمه جامع مجتمعه شده به ذکر و ثنای حقّ مشغول شوند و به کمال انقطاع در ارض ظاهر گردند و به شأنی به نار حبّ الهی مشتعل شوند که کلّ به حرارت آن مشتعل شده به شطر قدس ناظر گردند. و آنچه از آیات الهی ادراک نشود از معدن و مبدأ آن سؤال نمایند. مقصود از این کلمه آن که مبادا در معنی کلمات مابین احبّای الهی اختلاف شود. و بدانند که کلمات الهیه کلّ از نقطه واحد ظاهر و به او راجع. ایاکم ان تشهدوا الاختلاف فیهنّ. اگرچه به ظاهر مختلف نازل شود در باطن به کلمه واحد راجع و منتهی، چنانچه در بعضی مقام ذکر شده که احدی به معنی

کلمات الهی مطلع نه الا الله. شکی نیست که این قول حق است، چه که حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم لایتنهای اثر مخصوصی و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت. و همچنین حروفات و کلمات الهیه، هر یک کتر علم لدنی بوده و خواهد بود، و ما اطّلع بما کُنزَ فیهنّ الا الله. احدی قادر بر عرفان آن علی ما ینبغی نبوده و نخواهد بود. و همچنین در مقامی ذکر شده که کلّ آیات الهی را درک می‌نمایند، چه که اگر صاحب این مقام نبودند حجّیت آیات مبرهن نمی‌شد. این دو بیان مختلفند بر حسب ظاهر، ولیکن نزد متبصرین و صاحبان ابصر حدیده معلوم است که مقصود از آن که فرموده کلّ ادراک می‌نمایند، علی قدرهم و مقدارهم بوده، لا علی قدر و مقدار ما نزل من لدی الله المقتدر القیوم. الیوم نفوسی که در هتک حرمت بیان ساعیند، چنانچه دیده و شنیده‌اید، آن نفوس نظر به حماقت مریدین خود ادّعی امر نموده‌اند. لعن الله علی الذین تجاوزوا عن حدود البیان و هتکوا حرمة الله و نقضوا میثاقه و کفروا بنقطة الاولیٰ و محبوبه و مقصوده الذی ظهر باسمه الابهیٰ بین الارض و السماء. و منه استضاء افئدة المقرّبین و صدور المخلصین، و لکن قد اخطؤوا ما توهموا بحول الله و قوته. حصن امر به ید قدرت حفظ خواهد شد. و انه لعلیٰ کلّ شیء قدير . . .»<sup>۶۲</sup>

## یادداشت ها

- ۱- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۱۲ از واحد ۳، صص ۸۹ و ۹۰.
- ۲- همان مأخذ، باب ۱۴ از واحد ۶، ص ۲۲۹.
- ۳- «هشت بهشت» کتابی است جدلی در بیان فلسفه بیان اثبات مدّعی ازل که توسط دامادهای ازل، میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی تصنیف شده است. در این کتاب مطابق روش ازلیان تهمت‌های ناروای بی‌شماری به حضرت بهاءالله نسبت داده شده است.



۴- این سفارش حضرت اعلیٰ در خصوص رعایت حال من یظهره الله است، نه میرزا یحیی. در جای جای کتاب بیان فارسی در خصوص من یظهره الله موعود سفارشات و تأکیدات بسیار است.

۵- ر.ک: هشت بهشت، صص ۳۰۰ تا ۳۰۱.

۶- ر.ک.: کتاب بدیع، نسخه خطی جناب زین المقرین، صص ۷۷ و ۷۸.

۷- ر.ک.: مستیظ (نسخه خطی به خط میرزا یحیی)، صص ۳۷۸ تا ۳۸۰. این توفیق در مجموعه آثار حضرت نقطه اولی (مجموعه خطی) به شماره ۶۴، صص ۹۵ تا ۱۰۲ مندرج است.

۸- کتاب الاسماء، نسخه خطی، باب ۱۴ از واحد ۱۱، «فی معرفة اسم المظلل».

۹- در نقطه الکاف چنین آمده است: «... این حکایت را اخوی حضرت ازل که ولد همان مرحومه باشد ذکر نمودند و ایشان نیز آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب به لقب «بهاء»...» (ص ۲۳۹)

در همین کتاب در فهرست اعلام و اشخاص در ذیل نام «بهاء» آمده: بهاء الامکان، بهاء الرضوان، جناب بهاء، حضرت بهاء (لقب میرزا حسین علی نوری).

۱۰- و نیز ر.ک.: یادداشت شماره ۲۹.

۱۱- عجب است که در کتاب «هشت بهشت» ترس و جبن و اختفاء میرزا یحیی را فضیلتی از برای وی شمرده‌اند، چنانکه در ذکر ایام بغداد می‌نویسد: «... بر حسب وصیتی که حضرت نقطه بیان به ایشان فرموده بودند در وراء سراق حجاب از اصحاب و سایرین شب و روز می‌گذرانیدند... جز برادران و خواص اصحاب کسی خدمت آن حضرت نمی‌رسید ولی توقیعات و الواح و کتب و خطب آن جناب در جواب اسئله و عرایض مردم از وراء حجاب صادر می‌شد...» (ص ۳۰۱)

۱۲- ر.ک.: کشف الغطاء عن حیل الاعداء، صص ۳۵۱ تا ۳۵۴. حضرت ربّ اعلیٰ در باب سوّم از واحد دوّم بیان فارسی اشاره فرموده‌اند که: «... از برای او از حین غروب شهادتی هست که ادلاء هستند بر حجت باقیه که بیان باشد تا یوم

ظهور او . . . « نکته مهم در این بیان مبارک تفویض امور در ایام بطون (فاصله بین دو ظهور) به شهدای بیان است و نه به شخص مخصوص منصوص به عنوان وصی حضرتش، چنانکه مدعای ازلیان است.

۱۳- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۸ از واحد ۶.

۱۴- آنچه در ذیل می‌آید مطلبی است درباره اصطلاح «انفس الثمان» نازل در قیوم الاسماء. محقق گرامی جناب دکتر محمد افنان در مقاله «بهاء الله در آثار نقطه بیان» چنین توضیح داده‌اند: « . . . در سورة الاکسیر (سوره ۵۷) که در تأویل «و کذلک مکنا لیسوف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء نسیب برحمتنا من نشاء و لانضیع اجر المحسنین.» چنین نازل شده: «و لقد خلق الله فی حول ذلک الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً بالدهن الوجود و حیواناً بالثمره المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوته الرطبه الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء بأذن الله العلی و هو الله قد کان عزیزاً حکیماً؛ هنالک یحمل عرش الله ملائکة العماء فی الانفس الثمان و قد کان الحکم فی أم الكتاب مشهوداً.» آیه قرآنی اشاره به عظمت و مکانت شأن حضرت یوسف و استقرار قدرت و مقام او است و لذا تأویل آن نیز حاکی از عظمت ظهور و بروز شئون و مقامات مظهر الهی در دور بدیع است که رجعت یوسف بقاء است و در قیوم الاسماء این رتبه به حضرتش تخصیص داده شده و این آیات در شأن ظهور او در دوره بعد است که رجعت آخری است. اصطلاحات «ماء اکسیر»، «ذهن وجود» و «ثمره مقصود» همه متکی بمعارف عرفانی و مسائل بیانی است. «ماء اکسیر» اصطلاح علم کیمیا است که در عرفان نیز بمفهوم مایه و منشأ تکامل روحانی معمول شده و «دهن وجود» احتمالاً مقصود دماء مطهره شهداء و «ثمره مقصود» ثمرات ظهور بیان است و این اصطلاح «ثمره» در بیان مکرر است. «یاقوت رطبه حمراء» مبتنی بر اصطلاحات شیخ احمد احسائی و اصطلاح یاقوت اشاره به گراندردی و ارزش، و مقصود از رطبه لطافت و صفا و مقصود از حمراء اشاره به مقام قضاء است یعنی در آن بداء و تأخیری نخواهد بود. در این آیات حمل عرش الهی بر دوش عدد هشت نیز مذکور است که اشاره لطیفی به عدد نه و تعبیر و بیانی دیگر از کلمه بهاء است و نشان می‌دهد که عرش الهی در آن ایام کلمه بهاء است. بالآخره لفظ

«هنالك» نشان می‌دهد که این مطلب مربوط به آتیه است و ارتباطی به دوره بیان ندارد. [ر.ک.: کتاب «محبوب عالم» مجموعه مقالات بمناسبت بزرگداشت صدمین سال صعود حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلیٰ، سال مقدّس ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳، از انتشارات مجله عندهایب - نشریه محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان کانادا - ردیف ۲۶، ص ۳۰۹]

از حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه قرآنی است: «و اما الآیة المبارکة:» و یحمل عرش ربّک یومئذ ثمانیة»؛ «إعلم إنّ الثمانیة حاملة للتسعة؛ هذه إشارة الى ان عدد الأسم الأعظم المقدّس تسعة. لأنها جالسة على الثمانیة الحاملة لعرشها.» (مکاتیب مبارک، جلد ۲، ص ۱۳۵). آیه مبارکه مذکوره، آیه ۱۷ از سوره حاقّه (۶۹) می‌باشد که اصل آن چنین است: «وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ». ترجمه آیه کریمه چنین است: و فرشتگان بر کناره‌ها ایستاده باشند، و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می‌کنند.

معانی مستتر در اصطلاح «مناهج الثمانیة» نیازمند تحقیق و تدقیق بیشتر است، چون اگر آن را صرفاً به معنای واحدهای باقی مانده از کتاب بیان بدانیم که یحیی' ازل باید آن را اکمال نماید، همانطور که بیان شد این تعبیر با آنچه حضرت ربّ اعلیٰ درباره تکمیل بیان در حین ظهور «من یظهره الله» و توسط آن حضرت بیان فرموده‌اند، متناقض و متخالف خواهد بود.

۱۵- ر.ک.: کتاب بدیع (نسخه خطی جناب زین‌المقرّبین)، ص ۵۳.

۱۶- ر.ک.: مجموعه الواج مبارکه (طبع مصر)، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۱۷- ر.ک.: کتاب بدیع (نسخه خطی جناب زین‌المقرّبین)، ص ۱۵۲.

۱۸- همان مأخذ، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۱۹- در باب مفاهیم «توحید» و «تحدید» ر.ک.: کتاب مستطاب ایقان، صص ۱۷ و ۱۸، و نیز صص ۱۳۶ و ۱۴۰.

۲۰- ر.ک.: بیان فارسی، باب ۴ از واحد ۳، صص ۷۹ و ۸۰.

۲۱- ر.ک.: دلائل السبّعه فارسیه (طبع ازلی‌ها (بی‌تاریخ))، صص ۲ و ۳.

۲۲- ر.ک.: پنج شأن، صص ۳۹۶ و ۳۹۶، و نسخه منتخب فارسی همان کتاب، صص ۷۱ و ۷۲.

- ۲۳- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۱۲۳.
- ۲۵- ر.ک.: بیان فارسی، صص ۷۷ و ۷۸.
- ۲۶- ر.ک.: همان مأخذ، ص ۱۲۳.
- ۲۷- ر.ک.: کتاب بدیع، ص ۲۱.
- ۲۸- ر.ک.: بیان فارسی، ص ۱۲.
- ۲۹- همان مأخذ، صص ۲۷ و ۲۸.
- ۳۰- همان مأخذ، صص ۲۹ و ۳۰.
- ۳۱- ر.ک.: دلائل السبعه فارسی، صص ۱۰ و ۱۱.
- ۳۲- ر.ک.: بیان فارسی، صص ۱۰ تا ۱۳.
- ۳۳- ر.ک.: کتاب ایقان، صص ۱۲ و ۱۳، و نیز در نصیحت اهل بیان که وصایای الهی را در ظهور جدید فراموش نکنند، صص ۷۱ تا ۷۲.
- ۳۴- ر.ک.: بیان فارسی، مقدمه، ص ۴.
- ۳۵- همان مأخذ، ص ۲۵۲.
- ۳۶- همان مأخذ، ص ۳۰۱.
- ۳۷- همان مأخذ، صص ۶۱ و ۶۲.
- ۳۸- همان مأخذ، ص ۱۰۰.
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۱۱۲.
- ۴۰- حضرت اعلیٰ در سورهٔ چهل و هفتم و سورهٔ نود و دوّم از کتاب قیوم الاسماء و نیز در یکی از توقیعات نازله در سفر حجّ مؤمنین را امر به اجتماع در کربلا فرموده‌اند. ر.ک.: کتاب حضرت باب، تألیف دکتر محمدحسینی، بخش یازدهم.
- ۴۱- ر.ک.: کتاب بدیع، ص ۱۱۳.
- ۴۲- ر.ک.: امر و خلق، جلد ۲، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.
- ۴۳- ر.ک.: بیان فارسی، ص ۱۵۱.
- ۴۴- همان مأخذ، ص ۲۵۲.
- ۴۵- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۴۶- همان مأخذ، همان صفحه.

۴۷- همان مأخذ، ص ۳۰: «الباب السابع من الواحد الثاني في بيان يوم القيامة، ملخص این باب آن که مراد از یوم قیامت، یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد. بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از قیامت است، این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن، یوم قیامت است . . .»

۴۸- همان مأخذ، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۴۹- کتاب هیاکل واحد همان لوح حروفات است که در ایام چهریق به افتخار و اعزاز جناب دیان به عربی نازل شده و شامل هیاکل مخصوصه معروف به هیکل واحد است و بدین خاطر در آثار حضرت بهاءالله از این اثر منبع به «کتاب هیکل» یاد شده است. عمده مضامین این توقیع محاسبات و تطبیقات عددی و حرفی راجع به ظهور منیظهرهالله و توجیهاات اصولی و بنیادی دیگری به همین کیفیت درباره حقایق ظهور مظاهر الهی می باشد. علاوه برآن استخراج اسماءالله از نظام حروف ابجد است که در چهارچوب جداول مخصوص صورت گرفته است. (ر.ک.: عهد اعلی، ص ۴۵۹)

۵۰- ر.ک.: دلائل السببه فارسی، صص ۴۵ و ۴۶.

۵۱- ر.ک.: پنج شأن فارسی، ص ۸۸.

۵۲- ر.ک.: بیان عربی، باب هفتم از واحد ثانی، نسخه خطی مندرج در مجموعه آثار حضرت نقطه اولی شماره ۸۶، ص ۷.

۵۳- این بیان مبارک در توقیع خطاب به جناب عظیم و نیز توقیع خطاب به جناب ملا عبدالکریم قزوینی آمده است.

۵۴- ر.ک.: بیان عربی، باب ۱۵ از واحد ۶.

۵۵- ر.ک.: رساله پنج شأن / توقیع خطاب به جناب عظیم با عنوان « بسم الله الاجمل الاجمل » /

۵۶- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۱۳ و ۱۱۵، تفاوت کلمات قائم و قیوم (بدون در نظر گرفتن تعلیل و او یعنی : قاوم و قیوم) و اعظم و عظیم هر دو ۹ می شود که اشاره به سنه تسع دارد.

۵۷- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۱۱۸ تا ۱۲۰.

۵۸- ر.ک.: یادداشت شماره ۴۶.

(۵۹) ر.ک.: یادداشتهای شماره (۴۵) و (۴۶) و نیز (۲۷)

۶۰- ر.ک.: هشت بهشت، ص ۳۰۱: «... در آن وقت حضرت نقطه بیان ... ایشان را به نام ثمره بیان و صبح ازل و وجه و بهاءالله و مرآت و بلور و جوهر و کافور و شمس ازل و نقطه ثانی و وحید وحی ناطق و چندین اسم دیگر خواندند. ...»

۶۱- ر.ک.: بیان عربی، باب ۶ از واحد ۹، مجموعه آثار حضرت نقطه اولی، ص ۴۳.

۶۲- ر.ک.: کتاب بدیع، صص ۴۰۵ تا ۴۰۷.

## بحثی پیرامون رمز

### سهیل کمالی

هرچند زبان و واژگان خلق شده‌اند تا ما مردمان مقصودِ نهانی ذهنِ خویش را به طوری که مفهوم دیگران گردد ابراز نماییم، و مخاطب را به معانی‌ای که در درون ما نهفته‌اند آگاه سازیم، ولی گاهی هم می‌شود که شخصی بخواهد برخی معانی را برای عده‌ای فاش کند اما از کسانی دیگر مخفی نگاه دارد. اینجاست که آدمی لب به سخن گفتنی باز می‌کند که "دوستان" مراد او را بدانند، و "غیر ایشان" نیز بی‌آنکه احساس کنند معنی‌ای از ایشان مخفی شده است به وحشت نیفتند. بی‌شک کتابهای آسمانی نیز هرگز از این قانون عام مستثنا نبوده‌اند، بلکه بسیاری از مقاصد خویش را در قالب رمز بیان داشتند. یعنی مفهومی عینی در جهان خارج مدّ نظر ایشان بوده است، ولی از آن با عنوانی رمزی یاد نموده‌اند. به طور مثال در میان مسیحیان، با وقوفی که حواریون بر اصطلاحات کتب مقدّسه پیش داشتند، این رمز رواج یافت که از شخصِ قیصر، و به خصوص نرون، به عنوان "حیوان" یاد کنند.<sup>۱</sup> و در کتابهای آسمانی ایشان هرگاه خواستند در مورد دولتی از دول عالم صحبت کنند از آنها با عنوان نام یکی از حیوانات یاد نمودند، چنانچه در مکاشفات یوحنا از دولت بنی‌امیه به عنوان "آن وحش که از هاویه برمی‌آید"<sup>۲</sup> و نیز "ملخ‌هایی که به ایشان قدرت عقرب داده شده"<sup>۳</sup> یاد گردیده است. حضرت رسول نیز در مقام رؤیا بوزینه‌ای دید که بر جای ایشان بر منبر نشسته است. ائمه اطهار این بوزینه را به بنی‌امیه تفسیر نمودند که بر مسند خلافت نبی تکیه زده‌اند.<sup>۴</sup> حتی در داستانِ اصحاب کهف، آنجا که حیوانی به داستان اضافه گردیده و سگی با ایشان وارد غار می‌شود حضرت عبدالبهاء در توضیح فرمودند که "آن شخص امیری بود که محافظ آن نفوس از تعدیّات هر شریر بود."<sup>۵</sup> نیز در عهد عتیق آنجا

که اخبار از وحدت سیاسی بین دولتها، و فرا رسیدن دوران صلح اصغر در یوم ظهور جمال مبارک نمودند، از آن به عنوان جمع شدن شیر و گریگ و بره و آهو بر سر یک خوان سخن گفتند.<sup>۶</sup> همین اصطلاح کتب مقدسه، یعنی تعبیر نمودن از دولتهای عالم به عنوان "حیوان"، در نبوت قرآن نیز بدینگونه تکرار شد که باری دیگر وعده اتحاد دولتها در دوران حضرت بهاءالله را به صورت "اذا الوحوشُ حُشِرَتْ"<sup>۷</sup> بیان داشته‌اند. نگارنده این سطور، چندی پیش مطالب خویش در خصوص مفهوم رمز، و نیز بحثی پیرامون لوح مبارک حوریّه و کلمات عالیات را تسلیم مجمع عرفان نمود. ولیکن به خاطر بالا بودن حجم، به بنده اشاره شد تا مقاله را به چند بخش تقسیم نماید. حاصل آن چهار مقاله شد که اولی به بحثی پیرامون مفهوم رمز خواهد پرداخت. دومی تلاشی خواهد بود برای گشودن رمز لوح حوریّه و نیز کلمات مبارکه عالیات. و مقاله سوم و چهارم نیز اختصاص خواهد داشت به شرح پاره‌ای از عبارات لوح مبارک حوریّه. مقاله حاضر بحثی خواهد بود پیرامون مفهوم کلی رمز، بیان اینکه چرا بخشی از کتب مقدسه به صورت رمزی نگاشته شده، و نیز اینکه برای بیان کدام دسته از مطالب این زبان به کار گرفته شده است.

### استفاده از رمز در متون بهائی

اصولاً چرا می‌بایست یک فرد به جای سخن بی‌پیرایه، یعنی سخنی که در آن حقیقت فاش و عریان بیان شده باشد، در پرده سخن بگوید؟ یعنی حقیقت مطلب را در پس ابهام مخفی کند، سخنی بگوید که هم بتوان آن را بر همان ظاهر ظاهر تفسیر نمود، و هم آنگاه که واکاوی اش کنیم، و در آن به کنکاش مشغول شویم، بتوانیم لایه‌های دیگری از حقیقت را در آن جستجو کنیم. چرا باید چنین باشد؟ گویا دلیل "در پرده سخن گفتن" بسیار واضح است. هرگاه شخصی به خاطر اعتقاد و پایبندی به عقیده‌ای، به لحاظ شرایط سیاسی یا اجتماعی احوال خویش را در



خطر ببیند البتّه سه راه بیشتر در پیش پای خود نخواهد دید. اوّل آن است که لب بر بندد، و آن حقیقت را هیچ کجا واگو نکند. راه دیگر آنکه خطراتِ بیان حقیقت را به جان بخرد، اسرار را هویدا و پدیدار به زبان آورد، ولو آنکه همچون حلاج سرش را بر دار زنند، یا چون سقراط جام شوکرانش بنوشاند. راه سوّمی هم می ماند، و آن اینکه ترجیح دهد برای هدایتِ مردمان به سوی حقیقت در میان ایشان بماند. پس، لب از گفتنِ حقیقت بر نمیندند، اما حقیقت را در لفافه و در پوششی از ابهام بر همگان عرضه می دارد تا برسد آن روزی که استعداد فهم حقایق، بی هیچ پرده و حجاب در ایشان پدید آید. حال پیش از آن دوران هر که اهلِ بشارت است اشارت را خواهد دانست، و آنکه از نامحرمان است به همان ظواهرِ سخن دل خوش خواهد نمود.

گوشمالی جمال مبارک به برخی از "بی مزگی های متصوّفه" آن بوده که نباید تمامی آیات قرآن را به غیر ظاهر حمل نمایند، و نیز حق ندارند بهره عموم مردمان از کلام الهی را فقط مُشتی قشور بدانند، و تنها خود را آگاه بر معانی "باطن" و "باطن الباطن" تصوّر کنند.<sup>۱۸</sup> ما با این وجود، ایشان در معنایی بسیار متفاوت از افراطِ حضراتِ صوفیه، در آثار خویش و به خصوص در آثار پیش از نزول کتاب اقدس چندین بار فرمودند که خود بسیاری گاه ها مقصود حقیقی خویش را در پسِ اشارات مستور داشته اند از آنرو که اهل بیان، و نیز علمای اسلام گوششان به سمت ایشان است تا سخنی بشنوند و باب اعتراض بکشایند؛ در تفسیر سوره والشّمس—که از آثار دوران عکا است—فرمودند اگرچه اسرار بسیاری هست تا بیان نمایند، لیکن پرهای ایشان به مقراضِ حسد و بغضاء بریده شده و بیم آن هست که اگر آشکارا، و بی هیچ پرده سخن گویند همه مردمان از گرد ایشان پراکنده گردند:

“... وَ عِلْمِي بِأَسْرَارِ اللَّهِ صَارَ سَلْسِلُ عُنُقِي مَعَ ذَلِكَ كَيْفَ أَقْدِرُ أَنْ  
أَذْكَرَ مَا سَأَلْتَ فِي الْآيَاتِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ وَالْعِظْمَةِ وَ عَجَزَتْ  
عَنْ إِدْرَاكِهَا أَفْتِدَةُ أَوْلَى النَّهْيِ وَ مَا طَارَتْ إِلَى هَوَاءِ مَعَانِيهَا طُيُورُ قُلُوبِ

أُولَى الْحِجَى قَدْ قُرِضَ جَنَاحَى بِمِقْرَاضِ الْحَسَدِ وَ الْبُغْضَاءِ لَوْ وَجَدَ هَذَا  
 الطَّيْرُ الْمَقْطُوعَةَ الْقَوَادِمِ وَ الْخَوَافَى جَنَاحاً لَيَطِيرُ فِي هَوَاءِ الْمَعَانَى وَ الْبَيَانِ  
 وَ يُعَرِّدُ عَلَى أَفْنَانِ دَوْحَةِ الْعِلْمِ وَ التَّيَّانِ... وَ لَكِنَّ الْآنَ أَكُونُ مَمْنُوعاً عَنْ  
 إِظْهَارِ مَا خُزِنَ وَ بَسَطِ مَا قُبِضَ وَ إِجْهَارِ مَا خَفِيَ بَلْ يَنْبَغَى لَنَا الْأَضْمَارُ دُونَ  
 الْأَظْهَارِ وَ لَوْ نَتَكَلَّمُ بِمَا عَلَّمَنَا اللَّهُ بِمَنِّهِ وَ جُودِهِ لَيَنْفُضُ النَّاسُ عَنْ حَوْلَى وَ  
 يَهْرَبُونَ وَ يَفِرُّونَ إِلَّا مَنْ شَرِبَ كَوَثَرَ الْحَيَّوَانِ مِنْ كُوْسِ كَلِمَاتِ رَبِّهِ  
 الرَّحْمَنِ”<sup>۹</sup>

خلاصه مضمون آنکه علم من به اسرار الهی سبب شد تا زنجیر برگردن من نهند، پس با این حال چگونه می‌توانم با تو از معانی آیاتی که سؤال نموده بودی سخن بگویم، آیاتی که از قلم حضرت رحمان نازل شده و خردمندان عالم نیز به معانی عمیقۀ آن دست نیافته‌اند؟ پره‌ای من به مقراض حسد و کینه بریده شده‌اند. اگر این مُرغ بی پر و بال پری می‌داشت البتّه در فضای معانی و بیان پرواز مینمود و بر شاخسار علم و تبیان به نغمه و آواز مشغول می‌شد. اما امروز من از اظهار آنچه در خزانه علم الهی پنهان مانده ممنوع شده‌ام، و از گشودن آنچه که در لفافه بیان گردیده برحذریم. امروز قلم اعلیٰ مُلزم است که در پرده سخن گوید و نه آشکارا. چرا که اگر آنچه خداوند به لطف خویش بر ما ارزانی نموده را فاش و رسوا بر زبان آوریم، به جز شمار معدودی که از جام کلام الهی بهره‌ای برده‌اند همه مردمان عالم از گرد ما خواهند گریخت.

آنچه در بالا گفته شد توضیحی است برای سخن گفتن در پرده، و پیچاندن کلام به نحوی که اهلش دریابند و نااهلان آشفته نشوند. اما سخن گفتن به “رمز” بحثی دیگر است که از طبیعت خود سخن برمی‌خیزد، و هیچ دخلی به شرایط و احوال محیط برگوینده ندارد. یعنی گاهی برخی حرفها هست که اصلاً به بیان ظاهری در نمی‌آیند، و برای بیان آن ما مجبور می‌شویم تا از راه دیگری کمک بگیریم. برای توضیح این مطلب، خوب است نگارنده از مفاهیم مطروحه در مقدمه مباحث

فلسفه اولیٰ کمک بگیرد؛ علم در اولین دقت به دو قسم حصولی و حضوری تقسیم می‌شود. يك وقتی هست که شما نسبت به چیزی علم پیدا می‌کنید که بیرون از ذهن شماست. مثلاً به وجود درخت علم پیدا می‌کنید. درخت بیرون از ذهن شماست، و فقط صورتی از آن در ذهن شما پیدا می‌شود. این علم را علم حصولی می‌خوانند، چرا که علم شما عبارت است از حصول صورتی از آن شیء خارجی در نزد ذهن؛ و اما يك وقتی شما به چیزی علم پیدا می‌کنید که در واقع حالتی از حالات خودِ نفس شماست. احساس شادی، یا احساس غم، چیزی نیست که بیرون از شما باشد و شما از آن صورتی در ذهن خویش داشته باشید. نه خودِ شادی یا خودِ غم، نزد شما حاضر است. یعنی علم شما به اینها از طریق واسطه‌ای به نام صورتهای ذهنی یا مفاهیم نیست، بلکه خود آنها پیش شما حضور دارند. به همین خاطر است که این نوع علم را علم حضوری می‌نامیم، و این دست یافته‌ها را که ما به آنها علم حضوری داریم "حالات یا کیفیات نفسانی" نام می‌نهم. ما در مکالمات روزمره برای هر دوی این دست یافته‌ها، یعنی معلومات حصولی و نیز معلومات حضوری الفاظ و واژگانی داریم. اما میان این دو دست واژگان تفاوت بسیار عمیقی هست که توجه به آن به پیشبرد بحث ما کمک بسیاری می‌نماید.<sup>۱</sup>

هرگاه شخصی يك شیء خارجی را ندیده باشد ما می‌توانیم از طریق تعریف و با بیان نمودن مقدماتی چند، آن شیء را در ذهن او تصویر نماییم. مثلاً اگر یکی به عمرش اقیانوس ندیده باشد ما باز هم قادریم تا با ارائه توصیفی از آن صورتی در ذهن او پدید آوریم. اما آنچه که به علم حضوری آن را دریافته‌ایم، یعنی همان حالات نفسانی، اینها هرگز قابل تعریف نیستند. به عنوان مثال، اگر شخصی هرگز به عمر خویش احساس عشق نسبت به يك محبوب را تجربه ننموده باشد، در تمام عمر، احساس عشقی بر دلش گذر نکرده باشد، و در برهه‌ای از زمان دلش به یاد کسی نتپیده باشد، و شبها تا صبح به یاد او غزلهای عاشقانه نخوانده باشد، با

چنین کسی شما هر چه هم سخن از عشق بگوئید البتّه صد البتّه نمی‌توانید چیزی در مغز او فرو کنید. یعنی هرگز نخواهید توانست به کمک مقدّماتی چند او را به کیفیتِ عشق آگاه نمایید. او هرگز عشق را در نخواهد یافت مگر آنکه خودش يك بار عاشق شود. باز شخصی که تا به حال احساسِ غم را در دل درك نکرده باشد شما هر چه تلاش نمایید توانِ آن را نخواهید داشت تا تصوّر شفّافی از این احساس در او پدید آوريد. همچنین است احساسِ درد، ترس، شوق و وجد، و مثل آن؛ در مکالمات روزمرّه هرگاه ما الفاظ و واژگانی برای تعریف و توصیف این احساسات بر زبان می‌آوریم در واقع انتظار ما آن است که شخصِ مخاطب قبلاً شبیه این احساسات را خود درك نموده باشد، و اکنون ما فقط از او می‌خواهیم تا همان احساسی که خود تجربه نموده است را به یاد بیاورد. و همین هم هست که وقتی یقین داشته باشیم مخاطب هرگز چنان احساسی نداشته است، یا حتّی اگر بدانیم که مثلاً درد ما بسیار شدیدتر از آن چیزی است که آن شخص تا به امروز تجربه نموده است به همین بسنده می‌کنیم که بگوئیم "زبان و بیان توان توصیفِ آن حالت را ندارد" یا "نمی‌توانم احساس خود در آن لحظه را به زبان آورم." در اینجا شما به هیچوجه در تنگنای سیاسی یا اجتماعی نیستید. حتّی از نبودِ دوست و همزبان نیز نمی‌نالید. یعنی دلیل اینکه نمی‌توانید حرف بزنید به هیچ وجه شرایط و احوال نیست. نه. بلکه طبیعتِ خودِ مطلب به نحوی است که نمی‌توانید احساسات را آنچنان که بوده بیان نمایید. در چنین حالتی است که شخصِ گوینده ملزم می‌شود تا در قالب رمز سخن بگوید. یعنی ماهیتِ مطلب به گونه‌ای است که به واژگان و الفاظِ ساده در نمی‌آید، و اقتضایش آن است تا آن تجربه را به زبانی نمادین و رمزی بازگو نمایند.

در اینجا يك نکته شایان ذکر است. در مورد اشیائی که خارج از ذهن ما هستند، گاهی هم که توانایی توصیف آنها را برای دیگران نداریم، حقیقتش آن است که ما از بیان احساس خودمان نسبت به آن چیز که دیده‌ایم و دریافته‌ایم عاجز هستیم،

که این هم بازمربوط می‌شود به همان حالات نفسانی و درونی ما؛ مثلاً در منظره‌ای بسیار زیبا از طبیعت حاضر شده‌ایم، و هرگاه از ما توصیف آن فضا را می‌خواهند می‌گوییم "خودتان باید آنجا باشید، نمی‌توانم آن زیبایی و آن منظره را توصیف کنم." اینجا در واقع ما می‌توانیم تمامی جزئیات آن طبیعت و منظره را به زبان بیاوریم، اما آن چیزی که از انتقال آن عاجز هستیم همانا آن احساس زیبای درونی است که يك فرد در آن منظره پیدا می‌کند، و همین است که آنرا "غیرقابل وصف" می‌نامیم.

در مقاله‌ای دیگر تفصیل خواهیم داد که ادّعی عرفا نیز اصولاً همین بود که ایشان احساساتی را به علم حضوری در درون خویش دریافته‌اند که غیر ایشان آن احساس را تجربه ننموده‌اند. عرفان فی‌الحقیقه نوعی شهود باطنی است، بدین معنا که عارف برخی امور را در درون خویش تجربه نموده است و آنگاه که آنرا قابل تعریف نمی‌یابد برای بیان آن دست به دامان رمز می‌شود. زمانی که در دل خویش حالتی از عشق احساس می‌کند که به هیچ روی به وصف در نمی‌آید، لابد از آن میشود تا همچون حافظ از شاهد و می و میخانه و مجلس عیش و عشرت با مطرب خوش‌سخن حرفی به میان آورد. هم او در بیتی می‌گوید اگر عاقلان درمی‌یافتند که بین عاشقان و موی یار چه رازها در میان است البتّه ایشان هم خوشتر می‌داشتند در همین زنجیر گرفتار شوند:

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

و هم در بیتی دیگر گوید که ملامتگران اگر کرشمه چشم تو را دیده بودند هرگز نجابت خویش را به رُخ عاشقان تو نمی‌کشیدند، که آدمی را به یاد داستان زنانی می‌اندازد که زلیخا را سخت ملامت می‌نمودند اما چون خود رُخسار زیبای یوسف را دیدند دست خود را به جای ترنج‌ها بریدند:

کس به دورِ نرگست طرفی نسبت از عافیت

بِه که نفروشد مستوری به مستانِ شما

به قول سعدی، مشکل ایشان این بوده که هرگز رویِ زیبای لیلی را ندیده‌اند و گرنه نمی‌توانستند رویِ ماه او را ببینند و باز مجنون را ملامت کنند:

ای کاش برفتادی بُرقع ز روی لیلی تا مدّعی نماندی مجنونِ مبتلا را

خلاصه آنکه ادّعی ایشان آن بود که زیباییِ ای را دریافته‌اند، لذتی را چشیده‌اند، و حالتی را تجربه نموده‌اند که هر کس نچشیده باشد البتّه هرگز قدر آن را نخواهد دانست، و ایشان هم راهی برای بیان شفاف آن ندارند. نه آنکه بخواهند آنچه شهود نموده‌اند را مخفی کنند، نه، بلکه طبیعت آن به نحوی است که قابل بیان نیست.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خویش این معنی را با بیانی عالی تشریح نموده‌اند که برخی از یافته‌های آدمی به هیچ وجه در سخن نمی‌گنجند. در پاسخِ سؤال از جهان پس از مرگ، و اینکه چرا کتب مقدّسه در این خصوص سخن به رمز گفته‌اند فرمودند نه اینکه قصد مظاهر الهی آن بوده که به عمد در پرده سخن بگویند، بلکه طبیعتِ چنین مطالب به گونه‌ای است که برای بیان آنها بایستی به رمز متوسّل شد:

"و اما قضیه نشئه اخروی یعنی صعود انسان به افق اعلیٰ و یا هبوط به درکات سفلی، کیفیتی است که در این دنیا تعبیر آن جز به تشبیه ممکن نه. زیرا ادراکات انسانی بر دو نوع است: یکی محسوس است و دیگری معقول. حقائق محسوسه را بیان حقیقت ممکن است اما ادراکات معقوله را صوّر خارجه مفقود، لهذا انسان باید آن حقائق معقوله را در قالب صوّر محسوسه اِ فراغ نماید و بیان کند. این کائنات خارجه را که وجودعینی دارند و حقائق محسوسه‌اند بیان در عالم حسّ توان نمود، نظیر ارض و سماء و کوه و صحرا و دشت و دریا و موجودات سائره. زیرا حقائق

معقوله نظیر عقل و نفس و حبّ و حزن و سرور و حواسّ خمسۀ باطنه، اگر بیان آنرا خواهی ناچار بر آنی که به صور محسوسه افراغ نموده بیان کنی. مثلاً حزن و اندوه را که حقیقت معقوله است به تنگی تعبیر نمائی گوئی که دل‌تنگ شدم، و حال آنکه دل بر حالت اصلی است نه تنگی یابد و نه گشایش جوید، ولی حزن و اندوه کیفیتی است روحانی چون آنرا بیان خواهی مجبوری که تشبیه به محسوسات نمائی و بیان کنی. و همچنین گوئی دل خرم با اوست یعنی وسیع و حال آنکه دل بر حالت اولی است. لهذا در کتب و صحف الهی چون مقامات معنویۀ أُخروی را بیان نمودند به صور محسوسات تشبیه کردند و حور و قصور و کأسّ مزاجها کافورّ تعبیر نمودند. مقصود از ثواب و عذاب در جهان معنوی کیفیتی است روحانی که فی الحقیقه به عبارت نیاید ولی ناچار به صور محسوسه تشبیه شود تا سامع متنبه گردد که در آن عوالم نامتناهی الهی مقامات سامیه نفوس مؤمنه را محقق است، بهمچنین درکات سافله نفوس منکره را مقدر.<sup>۱۱۱</sup>

در مفاوضات مبارک چند مثال شفاف دیگر نیز به مندرجات این لوح افزودند، و از جمله اشارتی هم به نور و ظلمت فرمودند که در ادبیات رمزی ایران اهمیّت بسیار دارد:

"مثلاً میگوئی فلان شخص خیلی ترقی کرد و حال آنکه در مقام و محلّش باقی و برقرار، و فلان کس مقامش عالی شد و حال آنکه آن شخص مثل سائر اشخاص بر زمین راه میرود. ولی این علوّ و ترقی یک کیفیت روحانیست و حقیقت معقوله است، چون بیان خواهی مجبوری به صور محسوسه بیان کنی چه که در خارج جز محسوس نیست. مثلاً علم را به نور تأویل کنی و جهل را به ظلمت. حال ملاحظه نمائید آیا علم، نور محسوس است و یا جهل، ظلمت محسوسه؟ ابداً چنین نیست. فقط کیفیت معقوله ایست وقتی که در خارج بیان خواهی علم را نور، جهل را

ظلمت خوانی، و گوئی که قلب من تاریک بود بعد روشن شد. حال آن روشنائی علم و آن ظلمتِ جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه. ولکن چون در خارج بیان خواهیم مجبوریم به صور محسوسه بیان کنیم.<sup>۱۲</sup> در ادامه همین بیان، مواردی از بیانات کتب مقدسه را به عنوان نمونه‌هایی از کاربرد رمز در کتب مقدسه بیان نموده‌اند. یکی آنکه در هنگام تعمید، کبوتری از آسمان بر سینه مسیح وارد شد. دیگری بیان حضرت بهاء‌الله در لوح سلطان بدین مضمون که ایشان خواب بوده‌اند و نسایم رحمان ایشان را بیدار نمود. در پایان کلام فرمودند:

"این تعبیر و تمثیل است. مجاز است، نه حقیقت. و نه حالتی است که مفهوم انسان است یعنی خواب بوده بیدار شده، بلکه انتقال از حالی به حالی است. مثلاً، نوم حال سکونست، و بیداری حال حرکت. نوم حالت صمت است، بیداری حالت نطق. نوم حالت خفاست، و بیداری حالت ظهور. مثلاً در فارسی و عربی تعبیر می‌شود که زمین خواب بود بهار آمد بیدارشد، یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت. این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در عالم معانی."<sup>۱۳</sup>

در واقع استفاده از رمز به هیچوجه به این منظور نیست که حقیقتی را که می‌شد آنرا با زبانی واضح بیان نمود در قالبی دیگر بیان نماییم تا بر پیچیدگی آن افزوده باشیم. نه. در اینجا اصطلاح جدیدی به میان آمده است: "رمز" یا "سمبل". یعنی رمز دیگر به معنای "در پرده سخن گفتن" یا "معمأگونه حرف زدن" نیست، آنچنان که در ابتدای این بخش بیان نمودیم. رمز یا سمبل دارای مفهومی نو و بدیع است که در کتابهای آسمانی و داستانهای عرفانی نقش بسیار مهمی را ایفا نموده است. بدون شك بهترین منبعی که در زبان فارسی به واریسی این مفهوم پرداخته است، پایان‌نامه دکترای تقی پورنامداریان، ذیل عنوان "رمز و داستانهای رمزی در ادبیات فارسی" بوده است که در آن، پس از مقدمه‌ای طولانی در خصوص رمز، به تحلیل



آثار رمزی ابوعلی سینا و شیخ سهروردی پرداخته است. ذیلاً سعی خواهیم نمود تا با استفاده از کلیت تحقیقات ایشان، و آمیختن آن با اندیشه‌هایی که بر اساس آثار بهائی برای نگارنده مقاله حاضر حاصل شده است مفهوم رمز را تا آنجا که ممکن است در این نوشته مختصر روشن نماییم.

در اینجا برای آنکه مفهوم رمز بهتر معین شود خوب است ابتدا آنرا با آنچه که "تمثیل" نامیده می‌شود مقایسه نماییم. تمثیل در واقع آن سخنی است که آنرا در پرده نموده‌اند. یعنی حقیقتی معلوم بوده است، ابتدا شخصی آنرا در ذهن خود به صورت شفاف اندیشیده است، و آنگاه زمانی که خواسته است آنرا برای دیگران بیان نماید لباسی دیگر بر آن پوشانیده و آنرا در قالب "تمثیل" ارائه نموده است. به عنوان مثال، جورج اورول ابتدا کیفیت انقلابها را مطالعه نموده است، ویژگی‌های آنها را در ذهن خویش اندیشیده است، زوایای تاریخی آنها را واریسی نموده است، مشترکات آنها را لحاظ کرده است، و آنگاه تمام این یافته‌های خویش را به صورت داستان زیبای مزرعه حیوانات درآورده است. در اینجا پای يك فعاليت هوشمندانه و آگاهانه در میان است. او معانی‌ای را اندیشیده است، در ذهن خویش آنها را تجسم نموده است، و آنگاه باز هوشمندانه تلاش نموده است تا داستانی بیافریند که بتواند آن اندیشه‌ها را در قالب شخصیت‌های آن بیان نماید. اینچنین است که يك تمثیل ساخته می‌شود. اما رمز، تفاوتی بنیادین با تمثیل دارد. در رمز دیگر اینچنین نیست که شخصی آگاهانه و از سرِ عمد تلاش نموده باشد تا مفاهیمی را که در ذهن خویش دریافته است به صورتی تمثیلی بیان نماید. نه. در رمز آن چیزی که می‌خواهد بیان شود اصولاً خود ناگفتنی است. یعنی حقیقتی است که نمیتوان به هیچوجه آنرا آنچنان که هست بیان نمود، و لذا الزاماً بایستی همان را به صورتی محسوس و ملموس درآورد، تا بدین صورت بیان آن تا حدی ممکن شود. به قول یونگ، "تمثیل، تفسیری است از يك مضمون خودآگاه، در حالیکه رمز بهترین بیان ممکن برای يك مضمون ناخودآگاه است که

طبیعتش را تنها ممکن است حدس زد، چرا که هنوز شناخته نشده است.<sup>۱۴</sup> در اینجا دیگر مثل فضای تمثیل، پای قرارداد، یا تصمیم گرفتن هوشیارانه فرد در میان نیست. یعنی اینچنین نیست که ابتدا معانی‌ای در ذهن مجسم شده باشند، و بعد نویسنده قصد کرده باشد که آن معانی را به شکل دیگری بیان نموده باشد. نه. هر چه هست در همان يك مرحله صورت گرفته است، یعنی آن معانی به همان شکلی که بر شخص نویسنده عرضه شده‌اند به همان صورت هم روی کاغذ آمده‌اند، و به همان صورت برای بقیه بیان شده‌اند. ما هنگامی که يك متن رمزی را میخوانیم دقیقاً همان چیزی را می‌بینیم و می‌خوانیم که شخص نویسنده شهود نموده است، و اینچنین نیست که او چیز دیگری دیده و شهود نموده است، و آنگاه آنرا به این صورت مبهم برای ما بیان نموده باشد.

در خصوص تمثیل و رمز، بیانی از حضرت بهاء‌الله هست که به وضوح تفاوت بین این دو را برای ما معین فرموده‌اند. ایشان در تفسیر سوره الشمس اشاره به دو دسته از معانی می‌کنند. واضحاً می‌فرمایند برخی از معانی هستند که اصولاً در قالب الفاظ نمی‌گنجند، یعنی عبارتی و بیانی و واژه‌ای نیست که بتواند بتمامها حامل این معانی گردد [این معانی همانها هستند که برای انتقال آنها بایستی از زبان رمز سود گرفته شود]. اما برخی از معانی نیز هستند که نمیتوان آنها را بیان نمود صرفاً بدین خاطر که گوشه‌ای که شنوا باشد برای آنها یافت نمی‌شود، یعنی شرایط و احوال برای بیان این معانی مساعد نیست [و این معانی همانها هستند که باید در پرده و با ظاهری تمثیلی بیان شوند]:

"كَمْ مِنْ مَعَانٍ لَا تَحْوِيهَا قُمْصُ الْأَلْفَاظِ. وَ كَمْ مِنْهَا لَيْسَتْ لَهَا عِبَارَةٌ وَ لَمْ تُعْطَ بَيَانًا وَ لَا إِشَارَةً. وَ كَمْ مِنْهَا لَا يُمَكِّنُ بَيَانُهُ لِعَدَمِ حُضُورِ أَوَانِهَا كَمَا قِيلَ 'لَا كُلُّ مَا يُعْلَمُ يُقَالُ وَ لَا كُلُّ مَا يُقَالُ حَانَ وَقْتُهُ وَ لَا كُلُّ مَا حَانَ وَقْتُهُ حَضَرَ أَهْلُهُ'<sup>۱۵</sup>

پیش از آنکه بخواهم مفهوم رمز و تفاوت آن با تمثیل را بیشتر تفصیل بدهم بگذارید از بهترین الگویی که ما در این عالم برای توضیح رمز در اختیار داریم

سود ببرم، و آنگاه دنباله گفتار خود را پیش گیرم. به اختصار بیان نمایم که در مورد آن چیز که ما در "رؤیا" می‌بینیم، در میان تمام نظراتی که در این خصوص بیان شده، تاکنون سه نظریه جامع ارائه گردیده است. یکی نظریه فروید است، دیگری نظریه یونگ، و سومی هم نظریه‌ای که قرن‌ها عرفا و فلاسفه الهی و پیروان ادیان بدان معتقد بوده‌اند. در اینجا مجال آن نیست که به تفصیل در خصوص این نظریات سخن بگوییم، و با توجه به اهمیت ویژه‌ای که به خواب و رؤیا در آثاری همچون هفت وادی و لوح وفا و ده‌ها اثر دیگر داده شده است البته که نیاز هست تا مقاله جداگانه‌ای در این خصوص نوشته شود. به طور خلاصه، دیدگاه فروید آن بود که آن چیز که در ناخودآگاه فردی ما انبار شده است - و عمده آن عبارت بوده است از تأثرات امیال سرکوب‌شده و عقده‌های فرد در سنین کمتر، و نیز اندیشه‌هایی که هرگز پا به خودآگاه ما باز نکرده‌اند - در زمان خواب راهی به خودآگاه ما می‌جویند. از آنجا که زبان ناخودآگاه آنچنان که واقعاً هست برای خودآگاه مفهوم نیست، به ناچار در جریان این انتقال، از زبانی رمزی استفاده می‌شود که ما آنرا "رؤیا" نام نهاده‌ایم. یعنی مفاهیم بخش ناخودآگاه ناچار به صورتی درمی‌آیند که برای خودآگاه ما مفهوم و شناخته شده باشند. با وجود این ملاحظه و مראعات باز هم بعضی مواقع این مفاهیم چنان برای خودآگاه سنگین به نظر می‌آیند که شخص یکدفعه از خواب بر میخیزد، و در همین لحظه به دلایلی - که در علم بیان شده - احساسی شبیه به خفگی به شخص دست می‌دهد که ما این تجربه را به عنوان "کابوس" یا "بختک"<sup>۱۶</sup> می‌شناسیم؛ یونگ، مفهوم جانانه و بدیعی را بیان نمود که می‌توانست توضیحگر بسیاری از مبهمات نیز باشد. او علاوه بر ناخودآگاه فردی که فروید معرفی نموده بود، قائل به بطن دیگری برای آن گردید که آنرا ناخودآگاه جمعی نامید. و آن عبارت است از تجربیات و اندیشه‌ها و امیالی که شخص، خود در طول زندگی تجربه نموده است، بلکه در واقع دانشی ناآگاه است که از قدیمترین زمان‌ها در ناخودآگاه جمعی تمامی افراد

بشر - و یا گروهی از افراد - به صورت جمعی اندوخته شده است. یونگ، رؤیا را نتیجه حلول اشراقات و الهامات همین ناخودآگاه جمعی در خودآگاه آدمی می‌داند. بدیهی است که اینجا نیز تنها راه انتقال مفاهیم، زبان رمز بوده است که از پیش توضیح دادیم. سوّمین نظر در مورد رؤیا همان بود که قرن‌ها عرفا و حکمای الهی و نیز پیروان ادیان به آن قایل بوده‌اند، و در آثار خویش به تفصیل در مورد آن رساله‌ها نگاشته‌اند، و البته همین امروز هم در میان ایشان به قوه خویش باقی است. و آن اینکه روح در زمان خواب، از پیوند این تن تا حدودی گسست حاصل می‌کند، و در همین لحظات ترك تعلق، به مجردات عالم بالا متصل می‌گردد. اما آن چیز که در عالم علوی بروز می‌یابد، همانگونه که هست برای ذهن ما قابل فهم نیست، و لذا قوه متخیله ملزم می‌شود تا آن دریافته‌ها را به لباس محسوسات درآورد و آنگاه محسوسات را به ذهن ما عرضه نماید. رؤیا عبارت از همان دریافته‌های جهان برین است که قوه متخیله - تا آنجا که ممکن بوده باشد - آنرا به صورت محسوسات درآورده است. به عنوان مثال، هرچند روح از مجردات است، و دارای بُعد و حجم و خصایص مادی نیست، اما ما در خواب هرگاه روح اولیا یا رفتگان را به خواب می‌بینیم ایشان را در قالب جسمی شبیه به خودمان مشاهده می‌کنیم. دلیل این مطلب همین تصرف قوه متخیله است که ملزم می‌شود روح مجرد را به صورت قالبی آشنا برای ذهن درآورد تا رؤیت و شهود آن برای ذهن ممکن بشود.

در هر سه این نظریه‌ها که گفته شد يك وجه مشترك است، و آن اینکه در هنگام خواب، مفاهیم از فضایی ناشناخته وارد ذهن آدمی می‌شوند، و چون ورود مفاهیم مبهم و ناشناخته به ذهن غیرممکن است لذا این مفاهیم به صورتی شناخته‌شده و محسوس درمی‌آیند، و به ذهن آدمی عرضه می‌شوند؛ نکته بسیار مهم آن است که این جریان به طوری بسیار طبیعی در خود ذهن صورت گرفته است، و نه آنکه به هیچ وجه قراردادی در میان بوده باشد. شاید یگانه راهی که بتوان مفهوم "رمز" را

فهم نمود از همین راه رؤیا باشد که همه ما آنرا هر شب تجربه نموده‌ایم. رمز در واقع همین زبانی است که استفاده می‌شود تا مفاهیم نامودنی به تصویر درآیند، یا ناگفتنی‌ها به واژه کشیده شوند. رؤیا خود يك نمونه عالی از رمز است. با دقت در همین نمونه عالی میتوان به خوبی تفاوت میان رمز و تمثیل را فهم نمود. در تمثیل قصد آن است که یک چیز قابل بیان، به وسیله چیز دیگری بیان شود. اما رمز، "نمایش بیانی چیزی است که فی حد ذاته ماورای قلمروی بیان و ابلاغ قرار دارد، و حقیقتی پنهان و غیر قابل بیان است."<sup>۱۶</sup> بیانات حضرت عبدالبهاء که پیش از این نقل گردید به خوبی این مطلب را روشن داشته‌اند، از جمله آنجا که فرمودند: "قضیه نشئه اخروی ... کیفیتی است که در این دنیا تعبیر آن جز به تشبیه ممکن نه"، و نیز آنجا که فرمودند: "ثواب و عذاب در جهان معنوی، کیفیتی است روحانی که فی الحقیقه به عبارت نیاید ولی ناچار به صور محسوسه تشبیه شود..." که صورت کامل بیان مبارک از پیش نقل گردید.

اگر نگارنده در بخش‌های بعدی این مقاله، و به خصوص در مقاله دوم اصرار داشته است که داستان لوح حوریه یک اثر "رمزی" است، و نیز اگر اصرار نموده است که با استفاده از مفهوم رؤیا، رمز و آثار رمزی را تشریح نماید مُستند به بیان خود حضرت بهاء‌الله در لوح حوریه نیز هست. در پایان لوح حوریه، حضرت بهاء‌الله این داستان را به عنوان یک رؤیا معرفی نموده‌اند، و از مخاطبین خواسته‌اند تا این رؤیا را تعبیر نمایند: "كَذَلِكَ نُلْقِي عَلَيْكُمْ يَا مَلَأَ الْفِرْدَوْسِ مِنْ رُؤْيَاءِ الْبَقَاءِ عِبْرًا لِي إِنْ كُنْتُمْ لِرُؤْيَاءِ الرُّوحِ تُعَبَّرُونَ." البته برخلاف آنچه برخی نظریه پردازان روشن فکر پنداشته‌اند،<sup>۱۷</sup> مُراد از بیاناتی نظیر این بیان به هیچوجه آن نیست که لوح حوریه در واقع یک "خوابنامه" باشد، یعنی مظهر امر الهی آیاتی را که بر زبان می‌آورد در حالی از رؤیا یا نیمه خواب شهود نموده باشد. بلکه مُراد آن است که نشان دهند این داستان اثری رمزی است، دقیقاً آنچنان که در رؤیا نیز حقایق برین به ناچار در لباس محسوسات تصویر می‌گردند؛ رمزی بودن لوح حوریه

بدین معنی است که شخصیتها و حادثه‌های این داستان، قراردادی خلق نشده‌اند. به قول یونگ، "در پدید آمدن يك اثر رمزی هیچ تصنع و تکلفی وجود ندارد."<sup>۱۸</sup> در اینجا نیز این حادثه‌ها و رویدادها در داستان نمیتوانستند جز اینی که هستند باشند. اینچنین نبوده که مفاهیم بلندی نزد صاحب لوح حاضر بوده باشد، و قصد فرموده باشد تا آنرا در پرده کند و به اهل عالم عرضه نماید. خود این لوح، به همین صورت رمزی‌ای که نازل شده است افشای ده‌ها از اسرار الهیه بوده. چنانچه جلوتر در همین مقاله خواهیم گفت که در اواخر دوران بغداد، حضرت بهاءالله امر فرمودند ده‌ها لوح از الواح نازله در بغداد و از جمله لوح حوریّه در رود دجله ریخته شود، و لیکن به وساطت و خواهش میرزا آقاخان خادم‌الله لوح حوریّه از این سرنوشت محفوظ مانده است. معنای این حرف آن است که یک اثر رمزی، در همان زمان که رمز است خود افشای اسرار الهی نیز هست، وگرنه اگر سخن ایشان در پرده بود دیگر انداختن آن در شطّ هیچ وجهی نداشت.

این "قراردادی نبودن" میتواند توضیح‌گر رمزی بودن متون کتب مقدسه قبل نیز باشد. در واقع بسیار دور از ذهن است که کسی بخواهد تصور کند که صاحبان کتابهای آسمانی قرارداد کرده‌اند که به جای "دولت" از نام یکی از "حیوانات" استفاده نمایند، یا اینکه به جای مظهر امر از تعبیر "شمس"، به جای جانشین او از تعبیر "قمر"، به جای علما از "نجوم"، و به جای دین از تعبیر "سما" استفاده نمایند. پس از نزول کتاب مستطاب ایقان که به راستی کلیدی بوده است برای تعبیر رموز کتب آسمانی، يك فرد بهائی میداند که متون هر آیینی از ادیان الهی، حتی در دورافتاده‌ترین گوشه از جهان، بی‌تردید باز مملوّ خواهد بود از تعبیراتی مشابه همانها که در سایر ادیان استفاده گردیده است.<sup>۱۹</sup> چرا که این تعابیر قراردادی نیستند. رمزی‌اند، و لذا از بُن هستی برخاسته‌اند. و یا به تعبیر ملیح جمال ابهی در پایان لوح حوریّه، همچون رؤیایی هستند که البتّه بین جمیع اقوام و جمیع امم مُشابه و مشترك است و تفاوتی فی ما بین نیست.

### پیوندِ رمز با "راز"، و بیرون بودن آن از تنگنای زمان

گفتیم آنجا که بتوان یک سخن را به صورت شفاف و واضح بیان نمود، اما ما عمداً زبانی معماوار و چیستان‌مانند انتخاب کنیم، اینرا هرگز نمیتوان "رمز" به حساب آورد. رمز آن زمانی است که یک مطلب به صورت شفاف قابل بیان نباشد. طبیعتِ مطلب خود به نحوی است که در پردهٔ ابهام است، و لذا زمانی که آنرا بیان می‌کنیم جز با زبان رمز نمیتوانیم سخنی بگوییم. اینجاست که زبانِ رمز با مفهوم "راز" پیوندی نزدیک پیدا می‌کند. در واقع میتوان چنین گفت که زبان رمز، زبانی است که ما برای بیان نمودنِ رازها از آن سود می‌گیریم. مراد ما از راز، همانا حقیقتی است که در هاله‌ای از ابهام زاده شده است و هرگز برای عقل ما آنچنان شفاف نخواهد شد. راز همیشه به صورت یک راز باقی میماند. یعنی همیشه پرده‌ای از ابهام بر روی آن خواهد ماند، و طبیعتِ آن به گونه‌ای است که هرگز قابلیت آنرا ندارد تا به وضوح فاش و آشکار شود؛ اما از سویی دیگر کتب مقدسه میل داشته‌اند در خصوص این رازها سخنی بگویند، در تلاش بودند تا ابهامی که این حقایق را در خود گرفته است تا آنجا که می‌شود برای ما بزایند. در اینجاست که برای گفتنِ آن چیز که ناگفتنی بود، و برای نمودنِ آن چیز که نامودنی بود، لابد از زبان رمز کمک گرفته‌اند.

در همینجا بایستی به یک نکتهٔ بسیار مهم توجه نمود. در بالا گفتیم که رازها همیشه به صورت یک راز باقی می‌مانند، و نیز گفتیم که تنها زبانی که میتواند در خصوص "رازها" سخن بگوید همانا زبانِ رمز است. نتیجهٔ این سخن آن می‌شود که سخن گفتن به رمز از تنگنای زمان بیرون است.<sup>۲</sup> یعنی آن مفاهیمی که در ادوار پیشین از "رازها" بوده‌اند همین امروز هم قابل بیان نیستند. مهم نیست که چقدر پیرامون این رازها بحث شود، چه قدر کتابها نوشته شود و زوایایی از آن روشن‌تر شود، این "رازها" در آخر همچنان رمزآلود باقی می‌مانند. بنا بر این، همانگونه که

کیفیت پاداش در جهان بعد را در قرآن - که در میان اعراب جاهلی نازل گردید - به عنوان باغ بهشتی با چشمه‌هایی از عسل و شیر و هم‌آغوشی با حوریان سپیدتن بیان نمودند، و یا کیفیت مجازات را با آتش دوزخ و نوشاندن آب جوشان تعبیر نموده‌اند، در آثار این دور نیز که عصر بلوغ عالم است باز در تعبیر آن، بیاناتی کاملاً مشابه را به کار گرفته‌اند.

بخش بزرگی از استفاده از زبان رمز برای بیان این رازها، همانهاست که جنبه اساطیری ادیان را تشکیل داده است. به عنوان مثال، اینکه لطیفه روح انسانی چگونه به این جسم خاکی تعلق حاصل نموده است، و چگونگی ارتباط جسم و روح، کیفیتی وصف‌ناشدنی است، و برای آنکه تصویری از آن ارائه گردد، جز با رمز هیچ راه دیگری ممکن نمی‌شود. لذا در تورات فرمودند: "آنگاه خداوند از خاک زمین، آدم را سرشت. سپس در بینی آدم روح حیات دمیده، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد"،<sup>۲۱</sup> و باز در قرآن دقیقاً عین همین مضمون وارد شد که "بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنَ الطِّينِ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ".<sup>۲۲</sup> تصویر آفرینش انسان و پیوند روح با تن در اساطیر زردشتی، مانوی، چینی، آفریقایی، و هم اساطیر یونانی نیز با اندکی تفاوت به همین صورت ارائه گردیده است،<sup>۲۳</sup> و در آثار این دور نیز همین بیان رمزی، یعنی آمیختن آب و گل و دمیدن روح الهی سمت تکرار یافته است. در واقع، کیفیت آفرینش آدمی و تعلق روح به جسم آدمی، رازی است که همیشه برای ما در پرده ابهام خواهد ماند و طبیعت رازآلود آن اقتضا می‌کند که جمیع کتب آسمانی در مورد آن به زبانی رمزآلود سخن بگویند که صورت آن بسی دل‌انگیز است. این مطلب، یعنی توجه به زبان رمزی بخش اساطیری ادیان، حایز نهایت درجه اهمیت است، و از همین راه است که میتوان برداشت زیباتری از این جنبه کتب آسمانی به دست داد.



یکی دیگر از این رازها که در بالا از آن سخن گفتیم عبارت از "سَرِّ قَدَر" است که هرچند در بسیاری از الواح و آثار الهی از آن سخن‌ها گفته‌اند اما در نهایت باز آنرا به عنوان یکی از رازهای الهی معرفی فرموده‌اند.<sup>۲۳</sup> حضرت باب در رساله‌ای که در توضیح مسأله جبر و تفویض نگاشته‌اند<sup>۲۴</sup> بیاناتی فرموده‌اند که حائز نهایت درجه اهمیت است. جا داشت در اینجا چندین سطر از توقيع مبارك را نقل می‌نمودیم، و از بیانات حضرت باب خوشه‌ها برمی‌چیدیم. نگارنده، این مهم را به نگاشتن مقاله جداگانه‌ای در خصوص "سَرِّ قَدَر" در آینده‌ی ایام حواله می‌دهد،<sup>۲۵</sup> و در اینجا بسنده خواهد نمود به نقل مضمون کلی بیانات حضرت باب در بخشی از این اثر منیع. در ابتدای اثر بدین مضمون فرمودند که "بدان خداوند بازداشته است عقول و نفوس و ارواح را از فهم حقیقت این مسأله، و نیز امامان سایر بندگان را از علم به این قضیه منع نمودند. چنانچه زمانی که از حضرت امیر در خصوص سَرِّ جبر و اختیار سؤال شد فرمودند "دریابی است ژرف، در آن داخل شوید." و چون باری دیگر جویا شدند باز فرمودند "راهی است بس تاریک، مبدا در آن پای نهید." و چون برای سومین مرتبه از ایشان سوال نمودند باری دیگر فرمود "راز الهی است، آنرا فاش نخواهید."<sup>۲۶</sup> حضرت باب در ادامه نزدیک به يك صفحه توضیح می‌دهند که قَدَر، سَرِّ است که بی حجاب پوشیده مانده، و بی هیچ ستري مستور است. یعنی در عین حال که واضح و آشکار است اما طبیعتش به گونه‌ای است که از نظرها پنهان میماند. از شدت ظهور است که مخفی است. پس از آنکه يك دو صفحه برخی جوانب مسأله اختیار را واری نمودند چنین فرمودند که "وَ فِي هَذَا الْمَقَامِ قَصُرَتِ الْعِبَارَةُ عَنْ حَدِّ الْبَيَانِ" بدین مضمون که در این مقام دیگر دست عبارت بکلی کوتاه است از بیان آن معنی‌ای که مقصود نظر است؛ چند سطری پیش از همین بیان تأکید نمودند که دست عقل از احاطه بر سَرِّ اختیار کوتاه است، و اینکه این ساحت همان مقامی است که جبرئیل در شب معراج گفت 'اگر يك قدم پیشتر بگذارم البته که از سر تا به پا خواهم سوخت.'<sup>۱</sup>

در بخشی از این اثر در خصوص اینکه چرا عقل را راهی به فهم حقیقتِ جبر و اختیار نیست مطلبی می‌فرمایند که برای فهم زبانِ رمز بسیار میتواند روشن‌گر باشد. حضرت اعلیٰ بدین مضمون می‌فرمایند که عقول در دقیقترین موشکافی‌ها، و افکار در ظریفترین باریک‌اندیشی‌ها، تنها می‌توانند آن چیزی را درک کنند که “محدود” است. این در حالی است که سرّ قدر بکلی از هرگونه حدی منزّه و مقدس است. تمامی جهان هستی را در بر خویش گرفته است. با سرتاسر امکان یکی است. و همین است که در حدیث فرمودند که ‘قَدْر، وسیع‌تر است از فاصله‌ای که مابین آسمان‌ها و زمین است.’ دانشمندِ فقیدِ بهائی، جناب ویلیام هاجر، در یکی از تقریرات خویش از همین مضمون آشنا در آثار بهائی نکته بسیار عمیقی را استنباط نموده است. ایشان بیان می‌نمایند که علوم بشری قصدشان آن است که “بخشی از حقیقت” را به طوری کاملاً دقیق و با جزئیات کامل به ما بشناسانند. در حالیکه بخشِ بزرگی از دین قصدش آن است که “تمام حقیقت” را با بیانی اجمالی و کلی به ما بشناساند.<sup>۲۷</sup> بدیهی است که نه هرگز هیچ بیانی طاقت آنرا دارد که “تمام حقیقت” را در خود بگنجاند، و نه هرگز مطلبی که در پاره‌ای از زمان، و نیز تنها در عالمی محدود از عوالم وجود به ما القاء می‌شود، میتواند “تمام حقیقت” را شامل شده باشد. همین هم هست که در آثار حضرت باب مکرراً فرموده‌اند کسی که در “هندسه” این عالم محدود شده است، یعنی در زمان و مکان محدود است، هرگز نمیتواند “تمام حقیقت” را آنگونه که باید دریابد. و راست آن است که ما همیشه، چه در این سرا و چه آن سرا، در این هندسه محدود خواهیم بود. منتها در هر عالمی جلوه و وسیعتری از “حقیقت” به نظر ما خواهد رسید که در عالم پیشین از مشاهده آن محروم بوده‌ایم.

خلاصه کلام آنکه عقل، آن چیزی را میتواند دریابد که “محدود” است، یعنی تنها پاره‌ای از حقیقت است. آن بخش از متون دینی که تلاش نموده‌اند به نحوی جلوه‌ای از “تمام حقیقت” را - حقیقتی که فراتر از هندسه عالم است - با ما در

میان بگذارند راهی نداشته‌اند جز اینکه از زبانِ رمز بهره بگیرند؛ از جمله کیفیت نزول وحی، و هم اینکه بعثت يك پیامبر دقیقاً چه کیفیتی دارد و اصولاً به چه معنا میتواند باشد خود از همین دست مطالب است. نگارنده سطور مقاله بسیار مختصری دربارهٔ "مفهوم بعثت پیامبران و حضرت باب و اظهار امر خفی حضرت بهاء‌الله" نگاشته است، اما تا آنجا که به بحث فعلی مربوط میشود باید گفت از آنجا که عالم امر در مرتبه‌ای ورای عالم خلق است، فهم کیفیت بعثت و حتی مفهوم آن هرگز برای ما مقدور نخواهد بود. باز در اینجا کتب مقدسه برای اینکه بتوانند از این رازِ عظیم با ما سخن بگویند زبان رمز را به کار گرفته‌اند. در خصوص موسی چنین بیان شد که او درخت آتشین را دید و یهوه از دل آتش با او سخن گفت و انقلابی در حال موسی پدید آمد. در مورد مسیح در انجیل بیان شد که هنگامی که حضرت یحیی آن حضرت را تعمیم میداد کبوتری از آسمان بر سینه او نشست، بر پیکرش ورود نمود و همین را عبارت از "بعثت" و انقلابی در حالات عیسی معرفی نمودند. باز در خصوص حضرت رسول در مورد خلوت ایشان در غار حراء و مکالمه ایشان با جبرئیل و حالت ربی که در دل پیامبر افتاد داستانها نقل کرده‌اند. همینطور است داستانهایی در مورد بودا و زردشت؛ بیان حضرت عبدالبهاء در خصوص نشستن کبوتر بر سینه مسیح را از قبل به طور کامل نقل نمودیم که فرمودند: "این تعبیر و تمثیل است. مجاز است، نه حقیقت. و نه حالتی است که مفهوم انسان است یعنی خواب بوده بیدار شده، بلکه انتقال از حالی به حالی است... مثلاً در فارسی و عربی تعبیر می‌شود که زمین خواب بود بهار آمد بیدارشد، یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت. این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در عالم معانی."

کیفیت آفرینش عالم، یعنی لحظات اولیه خلقت و اینکه نه میتواند از ناچیز محض آفریده شده باشد و نه ممکن است که از چیزی دیگر باشد؛ سر حیات، و اینکه خود حیات به چه معناست و چگونه پدید می‌آید؛<sup>۲۸</sup> هدف از خلقت عالم که به

عناوین مختلف بیان گردیده و قرن‌ها مورد مناقشه بوده است؛ فهم چگونگی دخالت اراده الهیه در جهان هستی، و کیفیت تأثیر دعا با وجود نظم دقیق و تخلف‌ناپذیری که در جهان هستی مشاهده می‌گردد؛ بحث اصالت وجود یا ماهیت و نظر حیرت‌افکن اما روشنگر شیخ احمد احسایی که هر دو را اصیل میدانست؛ این همه که بیان شد جملگی از اسرار و رموزی هستند که هرچند میتوان پیرامون آنها قرن‌ها تحقیق نمود و نکته‌ها دریافت و کتابها و رساله‌ها نوشت، اما در آخر همچنان به همان صورت "رمزآلود" باقی خواهند ماند. به تعبیر ملیح دکتر مهرداد احسانی، هر چقدر هم دانش بشر برای فهم این اسرار عمیق‌تر میشود نهایتش آن است که بر مراتب "حیرت" خود آگاه‌تر می‌شود.<sup>۲۹</sup> خوب است این بخش را به پایان ببریم با چند سطری از بیانات حضرت بهاء‌الله در هفت وادی، آنجا که در بیان وادی حیرت از جمله فرمودند:

"... مثل اینکه بعضی تمسک به عقل جسته و آنچه به عقل نیاید انکار نمایند، و حال آنکه هرگز عقول ضعیفه همین مراتب مذکوره را ادراک نکند مگر عقل کلی ربّانی.

عقل جزئی کی توانید گشت بر قرآن محیط؟

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار؟"<sup>۳۰</sup>

### ارتباط رمز با معنا، و چگونگی فهم زبان رمز

در اینجا برای پاسخ گفتن به يك سؤال بسیار مهمّ که نگارنده چندین بار آنرا در کتابها و مقالاتی که در ردّ امر مبارک نگاشته شده‌اند ملاحظه نموده طرح يك بحث بسیار لازم می‌آید. در اعتراض به روش تفسیر آیات کتب آسمانی در کتاب ایقان و سایر نصوص الهیه، نگارنده بارها از حضرات علما شنیده است که فی‌المثل آخر چه ربطی هست بین "حیوان" و "دولت"؟! در نظر ایشان از آنجا که به هیچوجه هیچ ربطی بین این دو مفهوم نیست، لذا نمیتوان آیات کتب آسمانی را

نیز به این صورت تفسیر نمود. بدیهی است که در پاسخ چنین سؤالی، بنا نیست ما شروع به برشمردنِ وجوه تشابه بین این دو مفهوم نماییم، چرا که شخص مخاطب ده‌ها تعبیر نزدیکتر سراغ دارد که به جای تعبیر "حیوان"، آنها می‌توانستند به عنوان رمزی از "دولت" به کار بروند. از آنجکه پاسخی این سؤال نقش مهمی در مطالعه‌ی یکی از بزرگترین آثار تاریخ وحی، یعنی ایقان مبارک خواهد داشت، و نیز از آنجا که مستقیماً به بحث ما پیرامون دلیل استفاده از رمز در کتب آسمانی مربوط می‌شود، ذیلاً به طور مبسوط آنرا واریسی خواهیم نمود.

بگذارید تا از اصطلاحات منطقی‌صوری برای توضیح مقصود خویش سود ببریم. هرگاه چیزی ما را به سوی چیزی دیگر رهنمون شود، یعنی مشاهده‌ی یک چیز، ما را متوجه چیزی دیگر نماید، از این به "دلالت" تعبیر می‌نمایند. یعنی مشاهده‌ی یک چیز، ما را دلالت بر چیزی دیگر می‌نماید. آن چیزی که ما را دلالت مینماید "دال" می‌نامند، و چیزی که ما به آن رهنمون شده‌ایم "مدلول". در علم منطق این دلالت را بر سه قسم دانسته‌اند: دلالت وضعی یا قراردادی، دلالت عقلی، و دلالت طبیعی. دلالت وضعی یا قراردادی آن زمانی است که هیچگونه ارتباط ذاتی بین دال و مدلول وجود ندارد، بلکه کاملاً به حکم قرارداد است که ذهن ما متوجه مدلول می‌شود. به عنوان مثال، دیدنِ واژه "کتاب" بر روی یک صفحه کاغذ، یا شنیدن آن از زبان دیگری، ذهن ما را به سوی آن شیء خارجی متوجه می‌نماید، اما در واقع هیچ ارتباطی بین این چهار حرف (ک ت ا ب) و آن شیء خارجی وجود ندارد. در هر گوشه‌ای از عالم، تنها بر اساس قرارداد، یک واژه متفاوت برای همان شیء خارجی وضع شده است. پس این دلالت صرفاً نتیجه قرارداد است و بس. اگر کسی از این قرارداد خبر نداشته باشد هرگز نمیتواند از آن دال راهی به مدلول ببرد، چنانکه فرد از دیدن یک واژه به زبان بیگانه هرگز ذهنش متوجه هیچ معنایی نخواهد شد؛ از واژگان و الفاظ که بگذریم، بقیه دلالت‌های وضعی به هر حال تا حدودی قاعده‌مندند. بیشتر علامت‌های

راهنمایی و رانندگی طوری انتخاب می‌شوند که ربطی با مدلول خویش داشته باشند، و نشانه‌ها به گونه‌ای هستند که به هر حال ارتباطی با مدلول خویش میابند. دومین نوع دلالت، دلالت عقلی است. در اینجا دیگر پای قرارداد در میان نیست. بلکه دالّ و مدلول، عقلاً و منطقاً با هم در ارتباطند. به عنوان مثال دیدن دود از راه دور، دلالت بر آن دارد که آتشی به پا شده است. یا دیدن ردّ پا در دل بیابان، دلالت می‌کند بر اینکه رونده‌ای از اینجا گذشته است. در اینجا دیگر نشانی از قرارداد نیست. کافیسٹ يك شخص سلامتِ عقل داشته باشد، آنگاه سریعاً ذهن او از دالّ به مدلول منتقل خواهد شد. و اما دلالت سوّم که مدّ نظر مقاله ماست: دلالت طبعی. دلالت طبعی از طبع ذاتی يك شیء برمیخیزد. به عنوان مثال، ظاهر شدن علامتهای بیماری در چهره يك شخص، مثلاً زرد شدن صورت، یا قرمز شدن چشم و مثل آن، طیب را دلالت می‌کند به فلان بیماری در اندام‌های داخلی بیمار. ببینید در اینجا قراردادی در میان نیست، یعنی کسی قرارداد نکرده است که هرگاه جگر يك شخص عفونتی داشته باشد باید رخسار او زرد شود. نه، این ناشی از حالتِ طبیعی بدن است. اما از سویی دیگر، این دلالت، عقلی هم نیست. یعنی عقلاً بین این دو چیز ارتباطی نیست. اگر يك شخص - هر چقدر هم متفکری بزرگ باشد - به این علامات و طبایع بدن آشنا نباشد هرگز نمیتواند از دیدن علامتهای بیماری در صورت، پی به آن بیماری خاصّ ببرد؛ همچنین است زمانی که خشم ما در درون، به صورت سرخ شدن صورت ظاهر می‌شود، یا ترس به صورت بیرنگی صورت، یا غمی که ما در دل داریم به صورت اشکی در دیدگان ما ظاهر می‌گردد. در این موارد ارتباط عقلی و ذاتی نیست، اما در عین حال، به هیچ وجه قراردادی هم در میان نیست. حال می‌توانیم با استفاده از مفهوم "دلالتِ طبعی" به پرسش خویش بازگردیم. گفتیم که در دلالت طبعی، ارتباطی منطقی بین دالّ و مدلول نیست. مثلاً هیچ رابطه منطقی بین زرد شدن صورت و بیماری جگر نیست. با این وجود، هیچکس

اعتراض نمی‌کند که “آخر چه ربطی هست که سرخ شدن چهره ما بخواهد رمزی از خشم درون باشد؟”، چون این علامتها “قراردادی” نیستند که در آن جایی برای اعتراض باقی بماند؛ در واقع اگر بخواهیم به زبان این مقاله سخن گفته باشیم، باید بگوییم که این علامتها در واقع “رمزی” هستند از حالت‌های درون ما. اشک چشم، رمزی است از غم. سرخی چهره، رمزی است از خشم. سفیدی رُخسار، رمزی است از ترس. رمزند، چون قراردادی نیستند. از بُن هستی آدمی برمیخیزند. آدمی چنین است که هست؛ در آثار مبارکه هم آموخته‌ایم که اصطلاحات کتب مقدسه نیز قرارداد نیستند، بلکه رموزند.<sup>۳۱</sup> لذا همانگونه که یک طیب نگاهی به رُخساره بیمار می‌کند و از همان رمز ظاهری پی به بیماری درون او میبرد، به همینگونه مظهر امر الهی نیز از رموز کتب مقدسه ره به معانی باطنی میبرد.<sup>۳۲</sup> ارتباط بین “حیوان” و “دولت” دقیقاً همانند رابطه زردی رخسار است با بیماری‌ای در جگر. همانگونه که مجال اعتراضی به طیب نیست، به همانگونه جای هیچگونه سؤالی از مظهر امر الهی، و از جمله صاحب کتاب ایقان نیز باقی نمی‌ماند. در ایقان مبارک از خود قرآن نقل نموده‌اند که: “لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ”.

در اینجا نظر هوسر بسیار روشنگر است. در نظر او تمثیل دقیقاً مثل يك چيستان است که باید حل شود، اما سبیل و رمز تنها قابل تفسیر است و نه حل کردن.<sup>۳۳</sup> اگر از تعبیر حضرت بهاء‌الله در پایان لوح حوریه - یعنی اینکه سخن از رؤیا و تعبیر رؤیا به میان آورده‌اند - سود بگیریم، تفاوت بین “حل کردن” و “تعبیر کردن” معلوم می‌شود. پیشتر گفتیم که در دلالت‌های وضعی و قراردادی، به هر حال سعی بر آن است که قاعده و قانونی برای این وضع باشد. همین حالت در مورد تمثیل نیز صادق است. کافی است شما وجوه تشابه را به خوبی واریسی نموده باشید، آنگاه می‌توانید يك تمثیل را “حل کنید”. اما در خصوص دلالت طبعی اینطور نیست. یعنی شما اگر عمری هم بنشینید و در مورد زرد بودن رنگ صورت

بیندیشید هرگز راهی به "معنای آن" نخواهید بُرد، و نخواهید دانست که این رمزی از بیماری جگر بوده است. در اینجا روش دیگری به کار می‌آید که هوسر آنرا تفسیر نامیده است، اما در آثار مبارکه گاهی از آن به عنوان تأویل، و در لوح حوریّه نیز به عنوان "تعبیر" یاد نموده‌اند.<sup>۳۴</sup> در واقع، هر زمانی که يك متن "رمزی" باشد نمیتوان برای فهم اثر، از "حلّ کردن" و واریسی تك به تك مضامین استفاده نمود. بلکه بایستی برای فهم تعبیر رموز آن، از مواردی كمك جست که صاحبان این آثار، یعنی صاحبان کتب مقدّسه، خود این رموز را به نحوی برای ما تعبیر نموده باشند. اینجاست که هر کجا در کتب مقدّسه مفهومی "رمزی" - به آن معنا که در این مقاله بیان گردید - به کار رفته باشد تنها راه فهم آن تعبیری است که در الواح الهی و یا سایر کتابهای آسمانی از آن به دست داده باشند، و نیز برای فهم رمز در آثار الهیّه این دور، تنها راه آن است که تعبیر آن رمز را از سایر الواح الهی و یا از کتب مقدّسه قبل جویا شویم. فهم لوح حوریّه به عنوان يك اثر رمزی نیز جز از همین راه میسر نخواهد شد، و این همان روشی است که نگارنده در مقاله دوم در پیش گرفته است.

### وسعت و انعطاف، ویژگی بارز آثار رمزی

در چند جای این مقاله توضیح دادیم که در "تمثیل"، شخص ابتدا معانی را در ذهن خویش تصوّر می‌کند، هوشمندانه آنها را درمیابد، و آنگاه آنها را به صورت يك تمثیل بیان می‌نماید. در چنین جایی، هر يك از عبارات و واژه‌ها تنها نماینده‌ای است از يك معادل عینی، و خواننده موظف است تا تکاپو کند و آن يك معنی معین را بیابد؛ ویژگی بارز يك اثر رمزی آن است که در آن هر عبارتی میتواند نماینده ده‌ها، و بلکه صدها معانی متفاوت باشد. در واقع بسته به اینکه چه کسی خواننده کلام است معنا نیز متفاوت می‌شود. همین خاصیت متن رمزی، یعنی اینکه به گونه‌ای است که همه بتوانند به اندازه خویش از آن برداشت نمایند



سرماندگاری بسیاری نامها و آثار بسیاری کسان به خصوص شاعران بوده است. شاید این خاصیت بیش از همه در شعر حافظ است که سبب ماندگاری او و حضور او در همه خانه‌هاست. اینکه صدها هزار نفر دیوان او را می‌کشایند، به شعر او تفأل میزنند، و میپندارند که حقیقتاً در شعر او مطلبی مناسب با حال و روز خود جسته‌اند، خود نشان از آن دارد که شعر او با چنان انعطافی نگاشته شده است که هزاران کس در دورانه‌های گوناگون بتوانند ابیات آن را با حال خویش منطبق بیابند. توگویی شعر او آینه‌ای است که هر کس در آن احوال خود و روزگار خودش را ببیند؛ چنین افتخاری به نحوی عالی‌تر و کامل‌تر از آن ظهورات الهی و کتابهای آسمانی است.

چندین سال پیش از این، نگارنده بارها با حضرات علماء در حوزه علمیه قم گفتگوها داشت، و به کرات می‌شنید که ایشان معرفی امر به «عوام الناس» را محکوم می‌نمودند. سخنشان آن بود که اصولاً «عوام» از کتاب الهی و آیات قرآن و متون احادیث هیچ نمی‌دانند که شما می‌خواهید با آنان از ادعاهای این ظهور جدید بگوئید، و انصاف آن است که بحث در این موضوع باید محدود به علماء باشد و بس؛ آخرین بار در پاسخ ایشان ابتدا يك دو کلمه‌ای توضیح دادم که حتی خود فقهای اسلام هم بر این مسأله اتفاق نظر دارند که تقلید فقط و فقط مربوط به فروع احکام است، و در اصول اعتقادی تقلید به هیچوجه جایز نیست. لذا مسأله ایمان نمی‌تواند به صورت تقلید از حضرات علماء و فقها باشد، و هر کس از مردم، خواه عالم خواه عامی بایستی خود بر این مهم، یعنی ایمان یا انکار ادعای ظهور جدید، اقدام نماید. پس از آن سخن بنده با ایشان عصاره‌ای بود از بیانات حضرت بهاءالله در ایقان مبارک در خصوص مفهوم حقیقی علم، و مضمون آیه قرآنی «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»، و بیان «الْعِلْمُ حِجَابُ الْأَكْبَرِ». در ادامه توضیح دادم که به بیان حضرت بهاءالله کلام الهی همچون بحری است که یکی کفی از آن اخذ می‌نماید، و دیگری قدری، یکی کاسی و آن دیگری کؤبی.

چنین بساطتی، از لطایف کلام الهی است. می‌بینیم در ادیان الهی عموماً بسیاری از کسانی که در ایمان پیشتاز شدند از میان همانها بودند که شما ایشان را “عوام” نام نهادید. در قرآن از زبان مخالفان نقل گردیده که گفتند: “أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ؟” یعنی آیا ما ایمان بیاوریم همچنانکه مشتی سفیه عامی ایمان آورده‌اند؟! کلام الهی فقط برای اهل علم و متخصصین نازل نشده. فهم این مسأله حایز نهایت درجه اهمیت است. وسیله فهم و استفاضه از ظهورات الهیه و کلمه الله به هیچوجه علوم اکتسابی نیست. و لذا آن کسانی که شما “عوام الناس” نام نهادید، آیین بهائی هرگز نمیپذیرد که ایشان را از بقیه جدا به حساب آورند. و اصولاً بر اساس مندرجات کتاب ایقان، و ایرادی که صاحب این اثر بزرگ بر محمدکریمخان کرمانی گرفته است، در ادبیات بهائی واژه‌ای به عنوان “عوام” با این مفهوم که شما در نظر دارید وجود ندارد. در ادامه توضیح دادم که این اعجاز کلام الهی است که به گونه‌ای نگاشته می‌شود که هم عموم مردم از آن بهره‌ای می‌برند و هم علماء و دانشمندان از آن ملذوذ و بهره‌مند می‌گردند. بیان حضرت بهاء الله است که کلام الهی به گونه‌ای نازل می‌شود که فیلسوفان از آن بدایع حکمت را استنباط می‌نمایند، و عرفاء از آن نکته‌های معرفت را. فقهاء و متکلمین نیز هر يك بهره وافى از کلام الهی برده‌اند. در خصوص مسیح داستانی است که می‌گوید جمعیت کثیری از مردم حاضر بودند، آن حضرت با قرصی نان و چند دانه خرما تمام آن جمعیت را سیر فرمود، و يك مقداری از آن غذا هم باقی ماند. مراد از این حکایت چیزی نیست جز همین که گفته شد. کلام الهی به گونه‌ای نازل می‌شود که هرچند کلماتش در هر دوری به ظاهر محدود است اما همه مردمان از هر صنف و دسته را رزق می‌بخشد، و هنوز هم در دل آن معانی‌ای هست که از نظر ایشان مستور مانده است و تواند که دسته‌ای دیگر را رزق بخشد. صریح حدیث امام معصوم است که هر کلمه‌ای از کلمات الهی را دارای هفتاد وجه دانستند، و دلیل بر آن همین بس که چهارده قرن از زمان حضرت رسول

می‌گذرد و هنوز که هنوز است تفاسیری بر قرآن نوشته می‌شود که حاوی نکات و معنای ای نوین از همان آیاتی است که بیش از هزار سال مورد واریسی قرار گرفته بودند.

نظر به همین ویژگیِ رمز است که در پاسخ سؤال از معانی آیات، حضرت بهاء‌الله، و به خصوص، چنانچه در ادامه خواهیم گفت حضرت باب، برای هر آیه‌ای معانی گوناگونی را برشمرده‌اند. نیز در توضیح بیانات حضرت بهاء‌الله، در مقامات گوناگون از قلم مرکز میثاق معانی گوناگونی ارائه گردیده است. این ویژگی اثر رمزی آنچنان مورد توجه عرفا بوده است که شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی در سخنی بی‌نظیر گفت: «إِقْرَأِ الْقُرْآنَ كَأَنَّهُ نُزِّلَ فِي شَأْنِكَ»<sup>۳۴</sup> یعنی قرآن را آنگونه بخوان که گویی در شأن تو نازل شده است؛ و راست هم اینست که ما الواح و آثار الهی را به گونه ای تلاوت می‌کنیم که گویی در شأن خود ما نازل شده‌اند. هرگز آنرا محدود به زمان و مکانِ نزول ندانسته‌ایم. نیز هرگز يك لوح را فقط و فقط در خطاب به مخاطبِ آن لوح تلقی نکرده‌ایم. اگر لوحِ حکمت را تلاوت نموده‌ایم تك به تك عباراتش را چنان خوانده‌ایم که تو گویی همین امروز در خطاب به ما صادر شده‌اند. با سطر به سطرِ آن اُنس گرفته‌ایم و از اثرِ هیبت کلمه‌الله از دیده اشکی ریخته‌ایم.

این حقیقت که کلمه‌الله دارای معانی نامتناهی‌ای است که هر کس میتواند بنا به میزان معرفت خود از آن بهره‌ای ببرد، و اینکه اگر واقعاً چنین است آنگاه منع از تأویل کلمات الهی به چه معنا میتواند باشد، بحثی است که تفصیل آن نیازمند تدوین کتابی جداگانه است. يك دو نفر، از جمله آقای خوان کول<sup>۳۵</sup> و جناب پل لمپل<sup>۳۶</sup>، پیشتر تا حدودی بدان پرداخته‌اند و لذا فعلاً ما در اینجا متعرض مطلبی نمی‌شویم؛ صرفاً بسنده می‌کنیم به نقل بیان حضرت بهاء‌الله در هفت وادی که با بیانی عالی نشان دادند تجلی الهی بر مردمان همچون نور خورشید است که هرچند همه طیفهای رنگ را در خود دارد اما خودش منزّه از همه رنگهاست. در

همین بیان فرموده‌اند که تفاوتها همه ناشی از مراتب و درجات کسانی است که محلّ این تجلی گردیده‌اند:

"معلوم آنجناب بوده که جمیع اختلافاتِ عوالمِ کون که در مراتبِ سلوک، سالک مشاهده می‌کند، از نظر خود سالک است. مثالی در این مقام ذکر می‌شود تا این معنی تمام معلوم گردد. ملاحظه در شمس ظاهری فرمایید که بر همه موجودات و ممکنات به یک اشراق تجلی می‌نماید و افاضه نور به امر سلطانِ ظهور بر همه اشیاء می‌فرماید، و لیکن در هر محلّ به اقتضای استعداد آن محلّ ظاهر می‌شود و اعطای فیض می‌کند. مثل اینکه در مرآت بِقُرْصِهَا و هیئتها جلوه می‌نماید، و این به واسطه لطافت خود مرآت است و در بلور نار احداث می‌کند و در سایر اشیاء همان اثر تجلی ظاهر است نه قرص و به آن اثر هر شیئی را به امر مؤثر به استعداد او تربیت می‌کند چنانچه مشاهده می‌کنید. و همچنین الوان هم به اقتضای محلّ ظاهر می‌شود مثل اینکه در زجاجه زرد تجلی زرد و در سفید تجلی سفید، و در سرخ تجلی سرخ ملاحظه می‌شود. پس این اختلافات از محلّ است نه از اشراق ضیاء..."

شاید جایی که بیش از همه بتوان این تعدد در معانی یک کلمه از کلمات الهی، بلکه یک حرف از حروفی که در کتاب الهی به کار رفته است را مشاهده نمود همانا در آثار حضرت باب است.<sup>۳۷</sup> ایشان در سه اثر تفسیری از آثار خویش که سبک آنها تا حدود زیادی با سایر تفاسیر آن حضرت تفاوت دارد، یعنی تفسیر سورة والعصر، تفسیر بسمله و تفسیر سورة کوثر، برای آنکه هر آیه را تفسیر نمایند، برای تک به تک حرفهایی که در آیه قرآنی به کار رفته است معنی خاصی قائل می‌شوند. نکته بسیار مهم در اینجا آن است که حضرتش، نه چنین است که برای هر حرفی یک معنی قائل شوند، بلکه در نظر ایشان، بسته بدانکه آن حرف در ارتباط با کدام عالم از عوالم الهی ملاحظه شده باشد معنایی متفاوت به خود می‌گیرد. به عنوان مثال، وقتی در تفسیر والعصر حرفی مثل "حرف سین" را به

“سناالله” تفسیر می‌کنند برای آن در عوالم گوناگون معانی گوناگونی قائل می‌شوند:

“ثُمَّ مِنَ الْحَرْفِ الْعِشْرِينَ حَرْفُ السَّيْنِ سَنَاءُ اللَّهِ فِي عَالَمِ الْعَمَاءِ ثُمَّ سَنَاءُ اللَّهِ فِي عَالَمِ الْبَهَاءِ ثُمَّ سَنَاءُ اللَّهِ فِي عَالَمِ الْقَضَاءِ ثُمَّ سَنَاءُ اللَّهِ فِي عَالَمِ الْإِمْضَاءِ”<sup>۳۸</sup>

به صریح نصّ حضرت بهاءالله، عوالم الهی نامتناهی اند<sup>۳۹</sup> و از آنجا که اهل هر کدام از این عالمهای نامتناهی، به اقتضای آن عالم معنی‌ای از کلمه الهی فهم می‌کنند، بنابراین معانی هر کلمه از کلمات الهی نیز بی‌تردید لانهایی است.<sup>۴۰</sup> همین است که حضرت باب، هر چند از همه آن معانی تعبیر به يك واژه یعنی “سناالله” شده باشد اما بسته بدانکه از همین “سناالله” در کدام عالم است که سخن رانده می‌شود معنی را متفاوت لحاظ نموده‌اند. و البته معلوم است هر سالکی نیز بسته بدان عالمی که در آن سائر است معنایی متفاوت برداشت خواهد نمود؛ به عنوان مثال، باز در همین تفسیر والعصر، حرف واو اشاره به “ولایت” است، منتها یکبار ولایتی که در حضرت رسول ظهور یافت، در مقامی ولایتی که در امامان نمودار بود، و در مقامی آن ولایت عامی که بر همه ممکنات متجلی گردیده است؛ حرف الف اشاره به “أصل” به معنی ریشه درخت است، منتها در مقامی ریشه شجره کلی‌ای است که در عالم لاهوت روئیده است، در رتبه‌ای ریشه شجره طوبی است که از رضوان سر برآورده است، و در مقامی هم ریشه همان شجره است که در طور ناطق شد و با موسی سخن گفت؛ در جای دیگری از همین اثر، حرف راء اشاره دارد به “رنه” و صدای زنبورهای لاهوتی که از بیشه‌های عوالم گوناگون به گوش می‌رسد. و آنگاه بر اساس اینکه این رنه از کدام بیشه به گوش می‌رسد معانی گوناگونی بیان فرموده‌اند.

نیز در تفسیر سوره کوثر، حرف “ع” را به “عین” به معنی چشمه تعبیر نمودند: عین، در يك مقام آن چشمه‌ای است که از جانب راست “شجرة الإمضاء” می‌جوشد، و در رتبه‌ای چشمه‌ای است از آب معطر شده به کافور که کمی بالاتر

از “شجرة السیناء” بیرون می‌آید، و در عالمی دیگر عبارت از چشمه آب کوثر است که درُست در پای “شجرة البهاء” جوشیده است، و در مقامی چشمه شراب سرخ است که از جوف تنه درختی که در وادی مقدس طور رویده بود به بیرون فوران می‌کند؛ و نیز در همین اثر، حرف طاء را به “طیر” تفسیر می‌کنند که بر درختهایی از عوالم مختلف به ترنم و آوازخوانی مشغول است، و هر کسی بسته بدانکه به گوش کدام عالم می‌شنود نغمه متفاوتی از این “طیر” خواهد شنید.

این حقیقت، یعنی اینکه کلمات الهی دارای بطنهای نامتناهی است مضمونی است که تقریباً در تمامی آثار نسبتاً مفصل حضرت اعلیٰ مورد تاکید قرار گرفته است. ایشان تاکید احادیث بر اینکه هر کلمه‌ای از کلمات الهی دارای هفتاد و یک بطن است را ناشی از محدودیت فهم مخاطبان دانسته‌اند و شهادت می‌دهند که هیچ حدی برای این بطنها در میان نیست. و ارسی این مفهوم در آثار حضرت باب، خود به تنهایی می‌تواند موضوع چندین تحقیق مفصل باشد.

### یک نکته

چند سطر آغازین این مقاله با بحثی پیرامون اشارات کتب مقدسه به یوم ظهور حضرت بهاءالله، و از جمله اخبار ایشان از “جمع شدن حیوانات گوناگون بر سر یک خوان” باز شد. گفتیم که در قرآن نیز از جمله نشانه‌های قیامت یکی این بود که “اذا الوحوش حشرت”، یعنی زمانی که حیوانات گرد هم جمع گردند. بر اساس مضمون کتب مقدسه و احادیث و نیز بیانات مبارکه در این ظهور نشان دادیم که مراد از حیوانها، “دولتهای عالم” هستند و از جمع شدن آنها بر سر یک خوان مراد صلح اصغر و اتحاد سیاسی دول عالم در زمان حضرت بهاءالله است. حال پیش از آنکه این مقاله را به پایان بریم بگذارید پاسخ یک سؤال احتمالی را بیان نماییم و آنگاه سخن را کوتاه کنیم.

گفتیم “رمز” عبارت از آن بیانی است که سعی می‌کند مفهومی که قابل بیان نیست را در قالب الفاظ بگنجاند. اما مفهوم “اتحاد دول” به ظاهر چیزی نیست که غیر قابل بیان باشد. مفهومی نامودنی و ناگفتنی نیست. پس چگونه است که تمامی کتب مقدسه از آن به رمز سخن گفته‌اند؟ گفتنی است که اگر این مقاله این مورد را مصداقی از “رمز” به حساب آورده است و نه نمونه‌ای از “تمثیل”، این تنها میل شخصی نگارنده نبوده است. همین حقیقت که تمامی کتب مقدسه از عهد عتیق، و عهد جدید، و نیز قرآن، همگی در بیان علامات قیامت از همین مفهوم استفاده نموده‌اند خود نشان می‌دهد که دیگر نمیتوان آنرا تنها یک تمثیل به حساب آورد؛ و اما اینکه چگونه میتوان “وحدت سیاسی دول” را مفهومی وصف‌ناشدنی به حساب آورد، چیزی است که در خصوص آن چند کلمه‌ای سخن خواهیم گفت.

در مقاله سوم و چهارم به تفصیل در خصوص عظمت ظهور حضرت بهاء‌الله، و اینکه مفهوم این عظمت چیست صحبتی به میان خواهد آمد. از سوی دیگر، نگارنده مشغول تألیف مقاله‌ای است تا آیات قیامت را در آینه آثار حضرت ولی امرالله واریسی نماید. در آن مقاله از جمله یک اصل کلی مورد تأکید قرار گرفته، و آن اینکه انبیای قبل نمی‌توانسته‌اند کماهی بر کیفیت جزئیات وقایع عظیمه ظهور الهی واقف باشند. این حقیقتی است که حضرت ولی امرالله با استناد به بیانات حضرت بهاء‌الله به صراحت بیان فرموده‌اند:

“این کور مقدس به شأنی منیع و رفیع است که نسبتش به حق داده شده، و انبیای اولوالعزم و مرسلین مستظلمین در ظل آن شارعینِ قدیر متعاقباً متزایداً به مقتضای نشو و ارتقای اهل ارض و استعداد روحانی عباد به آن بشارت داده، ولی بر کیفیت آن بتمامها آگاه نگشته، و بر حسب ادراکات خلق شمه‌ای از عظمت آن را بیان فرموده‌اند.... در بیان عظمت ظهور خویش که مبدأ و مطلع این کور مقدس است جمال قدم می‌فرماید: ... مظاهر قبل هیچیک بر کیفیت این ظهور بتمامه آگاه نه الا علی قدر معلوم؛”<sup>۴۱</sup>

گذشته از این يك فراز از حضرت بهاء‌الله، بیانات ولی محبوب امرالله از جمله مستند است به لوحی از حضرت بهاء‌الله که در آن کلام مسیح در مورد "آن روز" را نقل نمودند که گفت هیچکس جز خود پدر، یعنی نه فرشتگان، و نه حتی پسر بر آن روز و ساعت آگاه نیستند. قوله تعالی:

«و همچنین نقطه اولی روح ما سِوَاهُ فِدَاةٍ می فرماید: 'قُلْ هُوَ نَبَأٌ لَمْ يُحِطْ بِعِلْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ لَا تَعْلَمُونَ' معذک این قوم بی انصاف گفته‌اند آنچه گفته‌اند. این آن نباء عظیمی است که در جمیع کتب مذکور و مسطور است، و احدی جز نفس حق بر حین ظهور مطلع و آگاه نه. این است آن ساعتی که حضرت روح از او اخبار نموده می فرماید: 'وَ أَمَّا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ تِلْكَ السَّاعَةَ فَلَا يَعْلَمُ بِهِمَا أَحَدٌ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ وَ لَا الْإِنْسُ إِلَّا الْأَبُ'» ۴۲

اینکه در آن روز هدف بلند تاریخ حیات آدمی، یعنی وحدت عالم انسانی، در عالم متحقق می‌گردد، به ده‌ها گونه در کتب مقدسه بیان گردیده است، منتها اینکه کیفیت این وحدت به چگونه است برای ایشان نیز مجهول بوده است؛ نیز تمامی وقایع دیگر این ظهور عظیم، از وحدت سیاسی دول، و هم بلایای عظیمه‌ای که بر حضرت باب و حضرت ابهی وارد گردید، و هم آن قوه عظیم و شگرفی که به نص کتاب اقدس در یوم اول رضوان در جسد این عالم دمیده شد، این همه برای ایشان نیز مجهول بوده است؛ همین است که ایشان با بیانی رمزگونه برآورده‌شدن آرزوی دیرخواست بشری را به آنان که اهل اشارتند خبر داده‌اند، اما از توصیف جزئی به کلی سرباز زده‌اند.

خلاصه کلام اینکه کیفیت وقوع صلح اصغر، فی الحقیقه برای ایشان مفهومی وصف‌ناشدنی بوده است. همچنانکه مفهوم وحدت عالم انسانی، و کیفیت آن، حتی همین امروز نیز برای خود اهل بهاء وصف‌ناشدنی و ناگفتنی است. این چیزی است که هم کتب مقدسه به آن شهادت داده‌اند، و هم آثار حضرت ولی



امرالله به تفصیل در مورد آن سخن گفته‌اند. پرداختن به آن را می‌سپارم به مقاله‌ای که پیشتر از آن نام بردم. در ابتدای سخن گفتیم که این مقاله اصولاً به عنوان مقدمه‌ای برای گشودن رمز لوح مبارک حوریه نگاشته شد. نظم مقاله اقتضا می‌نماید تا در همین جا سخنی به میان آید درباره‌ی اینکه مفاهیم لوح حوریه چگونه بوده‌اند که می‌بایستی برای بیان آنها قلم اعلیٰ از زبان رمز بهره می‌بردند. اما از آنجا که پیش از ورود به این بحث ابتدا نیاز است تا دیدگاه نگارنده در خصوص مفهوم حوریه در این لوح دانسته شود، لذا ما پس از آنکه در مقاله دوم پیرامون مفهوم کلی لوح حوریه سخن گفتیم، و پیش از ورود به بخش سوم این مقاله یعنی شرح عبارات لوح، در بخشی مجزا زیر عنوان "رمز در لوح حوریه" به این بحث نیز خواهیم پرداخت.

## یادداشتها

- ۱- یادداشت‌هایی که در نوجوانی از برخی کتابها برداشته‌ام نشان می‌دهد که این نکته را جناب ابوالفضائل نیز در یکی از رسائل خویش بیان داشته‌اند. ن.ک "رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی"، به همت روح‌الله مهرابخانی، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع؟
- ۲- ن.ک. حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، نشر مرآت، ۱۹۲۰م، ص ۳۹.
- ۳- گلپایگانی، ابوالفضائل: فصل الخطاب، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵م، صص ۱۲ و ۱۹.
- ۴- مفسرین شیعه این رؤیا را ذیل آیه قرآنی "و ما جعلنا الرؤیا الّتی اریناک الّا فتنة للنّاس" (اسراء، ۶۰) بیان کرده، و احادیث متعددی از حضرت نبی در این باره نقل نموده‌اند. از جمله ن.ک. طباطبائی، محمدحسین: تفسیرالمیزان، ج ۱۳، صص ۱۴۸-۱۴۹.
- ۵- مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲۲.

- ۶- برای بشارت عهد عتیق بنگرید به اشعیا، فصل ۱۱؛ و نیز مفاوضات، ص ۸۱.
- ۷- قرآن، سوره تکویر، آیه ۵.
- ۸- حضرت بهاءالله: کتاب اقدس، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۲ م.، بند ۳۶. و تعبیر "بی مزگی های متصوفه" از حضرت عبدالبهاء است که فرمودند: "ولی اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردند، و اسرار و رموز و اشارات سرّیه را روا ندانند. امرالله ظاهر و مشهود است. الحمدلله در این کور اعظم امر مصرّح و مشروح، غیر مستور و مرموز. نه مراتب شریعت و طریقت حقیقت و نه مظاهر ظاهر و مظاهر باطن از بی مزگی های متصوفه موجود، بل کلّ این مسائل به صریح آیات الله مذموم و مردود." (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۳۴۶)
- ۹- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، صص ۵-۶.
- ۱۰- جا دارد در اینجا از استاد گرانقدر خویش، جناب زین العابدین اعلائی که به آشنایی مختصر بنده با فلسفه عمقی بخشیدند نهایت تشکر را داشته باشم.
- ۱۱- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۱۵۹. از یار اندیشمندم، جناب پروز معینی که این بیان را به نظر بنده رسانیدند نهایت تشکر را دارم.
- ۱۲- مفاوضات، ص ۶۵.
- ۱۳- همان، ص ۶۶.
- ۱۴- به نقل از پورنامداریان، تقی: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۲۳۵.
- ۱۵- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۹.
- ۱۶- در مورد "کابوس" که واژه ای عربی است، و "بختک" که واژه ای فارسی است در اساطیر مطالبی بسیار خواندنی نقل شده است که مراجعه به منابع آن خالی از لطف نیست.
- ۱۷- سخن گرشم شولم، به نقل از پورنامداریان، تقی: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۲۳۲.

۱۸- نگاه کنید به پنج مقاله از دکتر عبدالکریم سروش در خصوص خوابنامه بودن قرآن، زیر عنوان "محمد، راوی رؤیاهای رسولانه" در وبسایت رسمی ایشان: [drsoroush.com](http://drsoroush.com)

۱۹- نقل از پورنامداریان، تقی: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۲۳۵.  
۲۰- فاضل جلیل جناب عزیزالله خان مصباح در کتاب خویش، دلائل الصلح، چندین فصل را به همین اختصاص داده‌اند تا نشان دهند که اصطلاحات ادیان از قریب و بعید همه مشابه هم‌دیگر بوده است.

۲۱- این مطلب به قدر حوصله این مقاله توضیح گردیده است، وگرنه سخن یونگ آن است که هرگاه ناخودآگاه جمعی به خودآگاه جمعی بدل شود صور رمزی نیز تفاوتی خواهد یافت. در این خصوص در مقاله‌ای که در خصوص نبوات کتب مقدسه و عصر ذهبی آیین بهائی نگاشته می‌شود صحبت خواهد شد.

۲۲- سفر تکوین، اصحاب ثانی، آیه ۷.

۲۳- سوره سجده، آیات ۶ تا ۹.

۲۴- جالب آن است که اصل واژه روح و روان در انگلیسی و زبانهای نزدیک بدان، یعنی کلمه psycho، در اصل به معنای دم و نفس می‌باشد که ریشه در دمیدن روح در انسان در اساطیر یونانی دارد. ن.ک. لغت‌نامه آکسفورد ذیل همین ماده.

۲۵- از جمله بنگرید به بیانات حضرت بهاءالله در مقام عرش فؤاد در چهاروادی که ضمن آن فرمودند: "... اگر کلّ من فی السموات و الارض الیوم ینفخ فی الصور شرح این رمز شریف و سرّ لطیف را فرمانید البتّه از عهده حرفی برنیایند و احصاء نتوانند زیرا که این مقام سرّ قدر است و سرّ مقدر..."

۲۶- ن.ک. مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، شماره ۵۳، صص ۵۳-۵۶.

۲۷- سخنرانی ویلیام هاچر زیر عنوان: Moral and Spiritual Development در

وبسایت شخصی ایشان: [william.hatcher.org](http://william.hatcher.org)

۲۸- برای مشاهده نظرات دانشمندان در این خصوص، و نیز قرائت پاره‌ای از آیات قرآن که "حیات" را به عنوان یک راز بیان نموده است از جمله بنگرید در مقاله مرتضی مطهری زیر عنوان "قرآن و مسأله‌ای از حیات" در کتاب مقالات فلسفی در وبسایت رسمی ایشان: [mortezamotahari.com](http://mortezamotahari.com)

۲۹- سخنرانی دکتر مهرداد احسانی در مجمع عرفان در لوهلن در تاریخ ۹ اکتبر ۲۰۱۴ زیر عنوان "مقام انسان در جهان".

۳۰- از جمله نگاه کنید به ده‌ها موضع از ایقان مبارک که از اصطلاحات کتب مقدسه به عنوان "رموز" یاد نموده‌اند.

۳۱- در تحقیق ناتمامی که در خصوص لزوم دین در دنیای معاصر نموده است، نگارنده همین مفهوم را در خصوص بیان حضرت بهاء‌الله که فرمودند: "رگ جهان در دست پزشک داناست." توضیح نموده است. آنجا نیز حقیقت مطلب همین است که مظهر امر الهی برای تعالیم خویش جز همان توضیحی که یک پزشک می‌دهد، ملزم نیست توضیحی ارائه دهد. و نیز همین است که در مفاوضات فرمودند همین که طبابت او ثابت شود دیگر حکمش مطاع است.

۳۲- به نقل از پورنامداریان، تقی: رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۲۳۲.

۳۳- تأویل به دو معنای متفاوت در آثار مبارکه استفاده شده است.

۳۴- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین یحیی: کلمة‌التصوّف، ص ۱۳۹؛ به نقل از ایازی، سید محمدعلی: "شمول‌پذیری معنا در قرآن کریم". منتشر شده در وبسایت رسمی ایشان: [ayazi.net](http://ayazi.net)

۳۵- ن.ک. Bahá'í: "Interpretation in the Baha'i Faith." Juan Cole

Studies Review, Volume 5.1, 1995

۳۶- سخنرانی ایشان تحت عنوان "Knowledge" مورخ نوامبر ۲۰۰۵ در اراضی مقدسه.

۳۷- به جز سوره هیکل که در آن حضرت بهاء الله تک به تک حروف کلمه "هیکل" را مخاطب خویش قرار داده‌اند، توجه به حروف تشکیل دهنده کلمات الهی را میتوان در چند اثر از آثار حضرت بهاء الله نیز مشاهده نمود. بارزترین آن تفسیر حروفات مقطعه است که در آن معانی گوناگونی برای حروف "ا ل م" بیان فرموده‌اند؛ نیز بیانات ایشان در خصوص باء و هاء در اسم "بهاء"؛ هاء و واو در کلمه "هو"؛ حاء و باء در کلمه "حب"؛ کاف و نون در کلمه "کن"؛ ولی به طور کلی تفسیر کلمات الهی در عموم آثار حضرت بهاء الله بر همان سبک و سیاق کتاب مستطاب ایقان است، یعنی توجه به معنای واژگان و عبارات دارند و نه بر حروف، آنچنان که در تفسیر والعصر و تفسیر کوثر و نیز تفسیر بسم الله دیده می‌شود؛ هرچند برخی محققین مختصراً شأن تفسیر در آثار حضرت باب را واریسی نموده‌اند، اما این تفاوت بین تفسیر آیات دوران حضرت ابهی و حضرت اعلیٰ همچنان می‌تواند موضوع جالبی برای مطالعه عمیق‌تر سایر محققین باشد.

۳۸- مجموعه آثار حضرت نقطه اولی شماره ۴۰. تمامی مضامینی که در ادامه از تفسیر والعصر نقل شده‌اند از همین منبع نقل شده‌اند.

۳۹- بنگرید در بیان معروف حضرت بهاء الله در لوح وفا "فَاعْلَمَ بِأَنَّ لِلَّهِ عَوَالِمٌ لَانْهَائِيَةً بِمَا لَانْهَائِيَةً لَهَا وَ مَا أَحَاطَ أَحَدٌ بِهَا إِلَّا نَفْسُهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ" ( آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، موسسه معارف بهائی، ۱۵۹ بدیع، ص ۳۸۴) متأسفانه این قسمت از لوح وفا در نسخه آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، چاپ ۱۲۵ بدیع موجود نمی‌باشد.

۴۰- بنگرید به شهادت حضرت بهاء الله در تفسیر سوره والشمس: "فاعلم بانك كما أيقنت بان لا نفاذ لكلماته تعالى أيقن بان لمعانيه لا نفاذ ايضاً و لكن عند مبيتها و خزنة اسرارها" ( مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، صص ۸-۹).

۴۱- توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، صص ۲۸۵-۲۸۷.

۴۲- «مائده آسمانی»، ج ۷، ص ۱۸۹.



# کوششی برای گشودن رمز لوح حوریّه و کلمات مبارکه عالیات\*

سهیل کمالی

ما در اینجا پیش از آنکه وارد بحث پیرامون معانی این اثر شاهکارِ رمزی شویم، خلاصهٔ لوح حوریّه را به عنوان يك داستانِ رمزی بیان می‌نمائیم.<sup>۱</sup> لازم به ذکر است که خود لوح، از زبان متکلم و اول شخص، یعنی "من"، نگاشته شده است. اما به دو دلیل خلاصه‌ای که نگارندهٔ این مقاله از داستان لوح می‌نویسد از زبان سوم شخص خواهد بود. اول از سرِ احترام است و تذلل به آستان قلمِ اعلیٰ. و دوم اینکه سیاقِ این داستان به گونه‌ای است که تا میانهٔ لوح، هیچ بر خواننده معلوم نمی‌شود "صاحبِ لوح"، یعنی همان "راوی داستان" کیست، و این حوریّه است که جلوتر هویتِ گویندهٔ کلام را در بخشی از داستان برای ما پدیدار نموده است.

## خلاصهٔ داستانِ لوح حوریّه

---

\*به منظور گشودن رمز لوح مبارک حوریّه، نگارندهٔ سطور چندی پیش مطالب خویش را تسلیم مجمع عرفان نمود. از آنجا که به خاطر بالا بودن حجم نشر آن بصورت یک مقاله در يك دفتر امکان‌پذیر نبود، قرار شد آن مقاله را به چند بخش تقسیم نمایم. حاصل آن چهار مقاله شد که دوتای آن در این دفتر، و دوتای دیگر در شماره‌های بعدی سفینهٔ عرفان به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید. مقالهٔ اول بحثی بود پیرامون رمز، و واریسی اینکه اصولاً چرا باید کتب مفسسه به زبان رمز سخن بگویند. مقالهٔ دوم که مقالهٔ حاضر باشد، تلاشی خواهد بود برای گشودن رمز لوح مبارک حوریّه، و نیز کلمات مبارکه عالیات. و مقالهٔ سوم و چهارم نیز اختصاص خواهد یافت به شرح تفصیلی عبارات لوح حوریّه.

در ابتدای لوح، زمانی یاد می‌شود که شمس الوهیت سر از اُفقِ لاهوت برآورده، انوارِ ربوبیت از صُبحِ جبروت طالع شده، و تاریکیِ جهانِ مُلكِ آنچنان به پرتوی انوارِ ملکوت روشن شده که از همین لَمعانِ نور، بهشتی بر فرازِ سایر بهشت‌ها به پا گردیده است. بهشتی که در آن هیچ نشانی جز انوارِ حضرتِ الوهیت نبود. درختها، میوه‌ها، نسائم روح‌بخش، بوهای معطر، همه و همه نشانی می‌دادند از ذات پروردگار. بهترین نعمتها در آن مقدر گشته، گنجینه‌ها و خزائنِ علم الهی در آن بی هیچ قفل و حفاظی برفشانده شده، در طبقاتِ آن بهشتِ پاك چشمه‌هایی از شرابِ بهشتی جوشیده، رودهایی از آبِ زندگانی جاری گردیده، و دریایی بیکران به موج آمده است. جمله این اوصاف در سرای لاهوت به دور از نظرِ مردمان بماند تا آنگاه که اراده حق بر آن قرار گرفت تا این بهشتِ پاك را بر اهل عالم پدیدار نماید. پس، از انوارِ رُخسارِ مُنورِ خویش بر آن بتابانید، و آنگاه حکم الهی در رسیدن تا حوریه‌ای از آن بهشتِ پاك قدم بیرون نهاد: طلعتی که لزال در پسِ سراپرده‌های عصمت پوشیده و پنهان مانده بود. بر پیشانی سپیدش با خطّ سُرُخ نوشته بودند: «سوگند به خداوند، این حوریه‌ای است که تاکنون هیچ احدی جز پروردگار و الامرته بر او آگاهی نداشته است. دامانِ عصمتش از عرفانِ انبیاء مقدّس بوده، و تا به امروز نگاهِ احدی حتّی' از میانِ برترین مردمان، رُخسار لطیفش را نیاززده است.»

با این هیمنه و شکوه خدایی، چون پا از درون قصرِ خویش بیرون نهاد نگاهی سوی آسمان انداخت. ساکنانِ آسمان از فُزونیِ نورِ رُخسار او، و از نسایم خوش‌پیکر او مست شدند و مدهوش. نظری نیز بر زمین افکند. به همان يك نظر، زمین از انوارِ جمال او و شکوه زیبایی او پُر نور گردید.

صاحبِ لوح از آنکه آفریدگارِ عالم این چنین نهایتِ قدرتِ آفرینش خود را در وجود آن حوریه ظاهر نموده بود دست به شکرانه بلند می‌کند. می‌بیند که حوریه به راحتی در هوا طَیران می‌نماید، و در میانه آسمان و زمین مشی می‌کند. اینطور



به نظر او آمد که هرگاه حوریه مسیر قدم‌زدن خویش را تغییری می‌دهد، همان دم در سلسلهٔ عالم هستی و مراتب وجود هم جنبشی در می‌افتد. حوریه از میانهٔ آسمان و زمین فرود آمد و نزدیک او ایستاد.

گویندهٔ داستان که از زیبایی آفرینش او بسی در شگفت مانده، از شوق محبت حوریه، آنچنان در خویش احساس و له و جذبه می‌کند که دست می‌اندازد و حجاب از گیسوان حوریه بر می‌گیرد. گیسوان پریشان و مجعد حوریه که بلندیشان تا به پای او می‌رسید بر پشت او آویزان می‌شوند. هرگاه نسیمی در گیسوان او درمی‌پیچد آسمان و زمین را بویی خوش فرا میگیرد، گویی که به حرکت موهای او روح زندگانی در بُن هستی به موج می‌آمد.

باری دیگر صاحب کلام دست به شکرانه بلند می‌کند، و از اینکه در آن ظهورات هیمنه و قدرت و شکوه و زیبایی، حقیقتی بر او نمایان شده بود «فتبارک الله» بر زبان می‌آورد. چنین می‌دید که گویا این حوریه همان آبی است که حق تعالی وجود عالم را به آن زنده و برقرار دانسته بود. گویی حوریه همان آبی بود که در حقایق موجودات جریان داشت. همان آبی که کُنه هستی را به بودن خویش هستی می‌بخشید؛ و گهی چنین به نظرش می‌رسید که این همان آتشی است که در شجره الهیه فروزان گردیده بود، گویی عنصر نار، حرارت خویش را از وجود او وام گرفته بود. در این حال بوی خوش تن او از لا به لای منافذ جامه‌اش به مشام می‌رسید.

حوریه آنگاه پیشتر آمد تا روبرویِ راوی ایستاد. در این حین بی آنکه لب خویش را به واژگان زمینی بیالاید، به لحنی بدیع چنان اسراری هویدا نمود که همان دم پدیدار شد که بدون شكّ جمیع صحف و کتب نازل نشده‌اند مگر در تفسیر لحنی از الحان او؛ راوی با توجهی به خال لب حوریه از جمیع اسرار معانی باخبر و آگاه می‌شود. چون با دقت تمام توجه می‌کند در ترنمات حوریه «ذکرالله العلیّ الأبهی»، و «اسم الله العلیّ الأعلیّ» به گوشش می‌خورد. این بار آنچنان از شنیدن

این لحنِ بدیعِ واله و شیدایی می‌شود که باری دیگر دست می‌اندازد، و یکی از سینه‌هایِ حوریّه را که در پُشتِ قمیصِ پنهان بود برهنه می‌کند. از شدتِ نوری که از سینه‌ او پراکنده میشود هزاران هزار خورشید تابدن می‌گی گوینده داستان از این همه دقت و ظرافت در قلمِ صنّع حیرت‌زده می‌شود. هیکل حوریّه تماماً از جنسِ نور بود بر هیئتِ روح. از همین تلؤلؤ، فرشتگانِ بسیار سر از غرفاتِ خویش به در آوردند، و بر دور سر حوریّه به پرواز مشغول شدند، همگی در شگفت مانده از زیباییِ رُخسار او، و حیران از جذبۀ کلام او؛ از خوشی بویی که از پیکر او به مشام می‌رسید چیزی نمانده بود که هوش از سر خودِ راوی نیز برود، اما در این لحظه حوریّه که تا به این لحظه به او التفاتی ننموده بود به او متوجّه می‌شود. لب می‌گشاید تا چیزی بگوید. همچون هیکل حوریّه که از نور بود، دندان‌ها نیز چونان مرواریدهایی‌اند از جنسِ نور، که به پرتوی آنها عالمِ روشنایی نوری می‌گیرد.

حوریّه که تا این لحظه سرخوش بود از اشراقاتِ ظهور خود، و سرمست از آنکه عالم را به نور خویش روشن کرده، و فرشتگانِ بسیاری را به جلوه‌ زیباییِ خود از عُرفات بیرون آورده، در اینجای داستان شخصِ نفیسی را می‌بیند که تنش خسته است. حزن و اندوهی عمیق از چهره آن شخص نمایان است که به هیچ وجه نتوان آن را با اندوهِ سایر کسان قیاس نمود. حوریّه به نظرِ تیزبین می‌دید که جهانِ هستی به‌اندوه او اندوهناک است. از او می‌پرسد: «تو کیستی؟» غریبه پاسخ می‌دهد: «بنده خداوند، و فرزندِ کنیزِ او.» حوریّه در این دیدار آن شخصِ نفیس را سوگند می‌دهد تا ذره‌ای از اسرارِ اندوهِ خویش را با او باز گوید. آن نفس پاسخ می‌دهد که نمی‌تواند حتّی یک رمز از رموز غمِ نهانیِ خویش را با او واگویی کند، و حوریّه را سوگند می‌دهد تا او را به حال خود واگذارد و به مکانِ خویش در فردوس بازگردد. حوریّه چون به وجود غمی عمیق در درون آن شخص پی بُرد، و چون زاریِ تن او را دید باز پرسید: «آیا تو را مادری هست تا بر بالای تو مویه

کند؟» غریبه گفت: «نمیدانم.» باز حوریّه پرسید: «پس آیا تو را خواهری هست تا بر مصیبت تو ناله کند؟ یا تو را یاری و رفیقی هست تا در تنهایی مونست باشد؟» باری دیگر غریبه در جواب گفت: «تو را سوگند می‌دهم به حقّ اندوه خویش که هرگز سُروری از پی نداشته، تا دیگر سؤالی از من نپرسی. و هرگاه می‌پنداری تحملِ وقوف بر عمقِ اندوه مرا داری، اگر خواهی میتوانی لختی از این اسرار را از قلب من جويا شوی.»

حوریّه زمانی طولانی را به جستجوی قلب آن نفس می‌پردازد، و از پس آن کنکاش، شگفت‌زده و در حالیکه حسرتی عظیم از چهره‌اش نمودار شده روبروی آن شخص می‌ایستد. از شدتِ حزن آرام زیر لب ناله آغاز می‌کند و کلماتی را زمزمه می‌کند که اگر گفته آیند استخوانِ هستی از ذکر آن به لرزه خواهد افتاد. رو سوی غریبه کرد و گفت: «مادرت برایت بمیرد ای جوان، من احدی را همچون تو ندیده‌ام. در امر تو بسی در شگفتم و اندوهناک، و بر من اضطرابی عظیم چیره شده است. ای کاش هرگز در لاهوتِ بقا خلق نشده بودم. ای کاش هرگز به نفعه الهی در میادین قدس زاده نشده بودم. و ای کاش هرگز از پستان بهاء شیر زندگانی ننوشیده بودم. ای دریغ بر من از آنچه بر آن آگاه شدم، و ای افسوس از آنچه که باخبر گشتم. ز آنرو که من هر چه جُستم در تو قلبی نیافتم تا از آن جویای راز تو شوم.» حوریّه این را که گفت چشمانش پر از اشک شد، و چون نگاهش در نگاهِ غریبه گره خورد بغضش ترکید، و زار زار گریستن آغاز نمود. آنچنان ضجه میزد که به حنینِ او اشک از چشمانِ آن غریبه نیز روانه گردید. هر دو دست در آغوش یکدیگر انداختند، و چندین و چند گاه که حساب آن از روز و ماه و سال ما بیرون است زار زار گریستند.

آنگاه که حوریّه قدری آرام گرفت باز رو به آن نفس کرد و گفت: «تو را قسم میدهم به همان کسی که قلم را در مُشت تو مسخّر نموده که سرّ خویش را با من بازگویی، تا شاید من بتوانم برای اندوه تو همدرد باشم.» باز "آن جوان"، حوریّه

را به جگرگاه خویش احاله میدهد، تا شاید خودش بتواند سرّ اخفایی را که جستجو می‌کند آنجا دریابد. حوریّه باری دیگر جستجو را آغاز می‌کند، اما در می‌یابد که جگر آن شخص نیز از شدّت اندوه ذوب شده، و نشانی از آن در پیکر او نیست که نیست. در این حین سر برآورد، و از عمق جاننش فریادی سوزناک برآورد که آسمان و زمین و کوه‌ها همه به سوز آن بر خود لرزیدند. رو به آن شخص کرد و گفت: "ای جوان، مرا در امر خود حیران کرده‌ای. هرگز احدی روی زمین دیده نشد بی‌قلب، و بی‌جگر. آخر تو چگونه با این حال هنوز زنده مانده‌ای؟" این بار وقتی رو در روی آن شخص می‌ایستد دیگر او را غریبه نمی‌یابد. او را به خوبی باز شناخته است. این بار چونان عاشقی که در نگاه معشوق غوطه‌ور شده باشد به چشمان او می‌نگرد، و با ناباوری به او می‌گوید که بوی محبوب از تو به مشامم می‌رسد، اما آخر اگر تو همان محبوبِ ما هستی، پس قامت راست چه شد؟! چه بر سر رخسار زیبای تو آورده‌اند؟ آخر چه کسی با تو چنین کرده است؟ چنین جسارت از اهل فرقان است یا از اهل بیان؟!

غریبه، که الآن معلوم شده کسی نبوده جز جمال بهیّ ابهی، حوریّه را بر سرّی که جستجوی آن را می‌نمود آگاه فرمود.<sup>۲</sup> حوریّه آنگاه که بر آن سرّ خفیّ اخفیّ خیردار شد ضجهّ ای نمود و هیکل بی‌جاننش پیش پای جمال ابهی بر زمین افتاد. فرشتگانی که به ظهور حوریّه سر از عُرفات درآورده بودند چون این حال بدیدند باز همگی سر در خیمه‌های خویش فرو بردند، و به قصرهای خویش بازگشتند. جمال قدم پیکر حوریّه را در دست گرفت، با اشکهای خویش غسلش داد، و در جامه خویش کفنش نمود. از پس آن بر گوش او بشارتی گفت که گوش مردمان تاب شنیدن آن را ندارد. حوریّه نیز از شنیدن کلمه‌الله به اهتزاز آمد، و او نیز حضرت ابهی را مژده‌ای داد که برای ما خاکیان در بیان نمی‌گنجد. در پی آن حضرت ابهی، پیکر بی‌جان حوریّه را در تابوتِ قدسی نهادند، و او را در مقرّ ابدی خویش در محلّ الأَنس جای دادند.

## پیشینه تحقیقات در خصوص لوح حوریه

پیش از آنکه نگارنده دیدگاه خویش پیرامون مضامین این لوح مبارک را آغاز نماید جا داشت تا مختصراً به نظرات سایر مؤلفین بهائی همچون جناب طاهرزاده، دکتر سعیدی، دکتر اقبال، و سایر محققین نیز اشاره‌ای می‌نمود. منتها پس از آنکه مقاله جامع و هنرمندانه خانم ژیلا شهریاری<sup>۳</sup> به نظر بنده رسید بیان خلاصه‌ای از قسمت اصلی مقاله ایشان را وافی به مقصود دانستم. چرا که ایشان در مقاله خویش مفاهیم متعددی که میتوان برای حوریه در این لوح فرض نمود را بیان داشته‌اند، حال چه آنهایی که سایر محققین بهائی در نوشتجات خویش بیان داشته‌اند، و چه مواردی که خود ایشان آنها را وجوهی محتمل دانسته‌اند. آنگاه پس از آنکه این وجوه را بیان نموده‌اند به واری نواقض ضعف و قوت هر نظر پرداخته‌اند، و الحق مقاله بسیار جامعی در خصوص لوح حوریه نگاشته‌اند. در ادامه سعی مینمایم عصاره مطالبی که ایشان مطرح نموده‌اند را نقل نمایم، و البته برای ملاحظه منابع و مآخذ این مطالب، خواننده گرامی را به خواندن اصل مقاله ایشان احاله میدهم.

بر اساس این مقاله، در یک تعبیر با توجه به پیشینه حوریه در متون زردشتی، و نیز بیانات حضرت ابهی در سوره البیان میتوان حوریه را بر وحی الهی منطبق دانست. بیهوش شدن حوریه در این لوح ما را بیاد بیان حق در کلمات مکنونه می‌اندازد آنجا که حوریه الهی سؤال از اسماء الهی نمود. در اجابت این سؤال همه اسم‌ها القاء گردید، تا آنکه نوبت به اسم اعظم الهی رسید. در اینجا تمامت اسم به یکجا القاء نگردید. ابتدا حرفی از آن اسم القاء شد، که به شنیدنش پرده‌نشینان سرای برین از غرفه‌های خویش بیرون دویدند. و بعد حرف دیگری از اسم القاء شد. به القای حرف ثانی از اسم اعظم الهی جمیع اهل غرفات بر تراب ریختند، و "در آن حین ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه." حضرت ولی امرالله مراد از «حوریه الهی» را برای ما بیان نموده‌اند، و لکن در شرح این فقره از

کلمات مکنونه بدین مضمون فرمودند که مراد آن است که تمام آنچه در هویت این سه حرف مخزون و مکنون بوده ظاهر نگردیده است. و نیز فرمودند اینکه دو حرف در این ظهور ظاهر گردیده، و حرف سوم هنوز القاء نگردیده است، خود نشان از آن دارد که ظهورات الهیه دیگری نیز از پی این ظهور خواهیم داشت. بر همین اساس مضمون لوح حوریه را میتوان در یک مقام عبارت دانست از بیان ظهور تدریجی جمال قدم در این دور، و استمرار ظهورات الهیه بعد از ایشان.

مقاله مزبور در ادامه معانی گوناگونی را که بر اساس مندرجات سایر الواح میتوان برای مضامین لوح حوریه فرض نمود را بازگو کرده، و آنگاه نقاط قوت و ضعف هر کدام از این فرضها را به خوبی بیان می‌نماید: در مقام اول میتوان حوریه را عبارت از مشیت اولیه دانست. اگر چنین بنگریم آنگاه مفهوم حوریه در این اثر مفهومی نزدیک به حوریه در قصیده عز و رقائیه و هم سوره هیکل می‌یابد. در خصوص آن دو اثر نیز حضرت ولی امرالله حوریه را «نمودار روح اعظم الهی» دانستند.<sup>۴</sup> و این همان روح اعظم الهی است که در سجن سیاه‌چال<sup>۵</sup> به صورت حوریه‌ای در مقابل آن هیکل بقا و سبّاح بحر بلا مصور و مجسم گردید.<sup>۵</sup> مشکل این مفهوم آن است که نمیتواند توضیح‌گر سراسر این لوح باشد، چرا که اولاً بر اساس بیانات ابتدای لوح، حوریه پس از خلق جنّت ظاهر گردیده است، و این به هیچ وجه با مقام مشیت اولیه سازگاری ندارد، و نیز اینکه حوریه یکجا از مصیبت‌های وارده بر جمال ابهی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، در حالیکه «روح اعظم» خود محیط بر این احوال است. و باز به همین دلیل، یعنی اینکه حوریه از مقام و نیز از مصیبت‌های جمال ابهی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، ما نمی‌توانیم صرفاً به خاطر حضور یک دو قرینه تلویحی در متن اثر، حوریه را عبارت از حضرت اعلیٰ بدانیم. هرگاه حوریه را به عنوان حضرت اعلیٰ برداشت نماییم، از فهم قسمتهایی از لوح همچون بیهوش شدن حوریه و هدایت حضرت بهاءالله عاجز خواهیم ماند؛ معنای دیگری که بر اساس برخی بیانات حضرت عبدالبهاء از

حوریّه پیشنهاد شده است تطبیق آن بر فرشته حامل وحی الهی است. مشکل این تعبیر نیز آن است که نمی‌تواند به خوبی توضیح‌گر آن قسمت از لوح باشد که حوریّه بیهوش بر زمین میفتد، و جمال ابهی به او حیاتی تازه می‌بخشند. نیز آنکه در سراسر لوح ما نمی‌بینیم کلامی از جانب حقّ به واسطه این حوریّه بر حضرت ابهی افاضه گردیده باشد. با این وجود این استنباط که تطابق کاملی نیز با مضامین سوره هیکل دارد میتواند روشن‌گر حقایق بسیاری از این لوح مبارک باشد. تعبیر سوّمی که به نظر می‌رسد همانا روح امرالله و حقیقت شریعت است که جمال قدم به تدریج پرده از اسرار آن بر می‌دارند. قسمت ابتدای لوح و زیبایی‌های حوریّه و کشف تدریجی حجاب از او با این تعبیر موافق است. اما دلسوزی حوریّه برای بلایای جمال قدم و شناخت تدریجی مقام ایشان، و نیز مفاهیم قسمت پایانی لوح با این تعبیر قابل انطباق نیست. معنای سوّمی که میتوان برای حوریّه قائل گردید همانا مفهوم عرش است که به معناهای گوناگون در آثار مبارکه آمده است. عرش به معنی جسم مظهر ظهور در این لوح مبارک اگر مصداق حوریّه باشد، سؤال حوریّه از وضعیّت جسمانی مبارک و عدم آگاهی او، و کشف حجاب تدریجی جمال قدم از حوریّه قابل توضیح نیست.

بنا بر نظر خانم شهریاری هرگاه بر اساس حدیث "قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ"، تعبیر عرش را بر مؤمن نیز منطبق بدانیم مفهوم بدیعی از حوریّه بر ما رخ می‌گشاید که میتواند توضیح‌گر سرتاسر این لوح مبارک باشد. بدین ترتیب مفهوم کلی لوح عبارت خواهد بود از بیان شدت بلایای جمال قدم در آینده، عظمت ظهور، و نیز بیان مقام والای مؤمن و جایگاه او به عنوان مضمون محوری لوح مبارک. مصداق این مؤمن در رتبه اول میتواند اول من آمن باشد، و پس از آن میتوان آن را بر هر یک از مؤمنین مخلص دور بیان یا اهل فرقان صادق دانست. مراد از مرگ و انصعاق حوریّه موت از عقاید و سنن گذشته است، و مقصود از حیات، بیداری روحانی پس از آن. و هم شوقی که در دل حوریّه پدید آمد، از وقوف او

بر مقام بسیار والایی بود که جمال ابهی برای مؤمنین بیان نموده‌اند. همچنین اینکه می‌فرمایند اهل غرفات زمانی که پیکر بی جانِ حوریّه را روی خاک دیدند به قصرهای خویش بازگشتند و آنچه برای ایشان مقدر بود را ترك گفتند، هم همانا مراد کسانی از مؤمنین است که به این موت از اعتقادات عتیقه موفق نشدند، و خویش را از مقدرات الهی محروم نمودند؛ با توجه به بیاناتی که در خصوص مقام مؤمن از قلم حضرت ابهی نازل گردیده میتوان حضرت عبدالبهاء را به عنوان بهترین مصداق برای حوریّه در این اثر مبارك دانست.

ایشان در پایان مقاله خویش با یادآوری بیان مبارك در پایان لوح حوریّه که فرمودند "كَذَلِكَ نُلْقِي عَلَيْكُمْ يَا مَلَأَ الْفِرْدَوْسِ مِنْ رُؤْيَاءِ الْبَقَاءِ عِبْرًا لِي إِنْ كُنْتُمْ لِرُؤْيَاءِ الرُّوحِ تُعْبَرُونَ"، بیان داشته‌اند که تعبیر این لوح به سادگی امکان‌پذیر نیست، و بسا باشد که مؤلفین دیگری آرائی متفاوت در این باب ارائه نمایند. چند تنی از محققین نیز به برخی جنبه‌های خاص و جالب از لوح حوریّه توجه نموده‌اند.<sup>۶</sup> نگارنده در مقاله حاضر بر آن است تا تعبیر جدیدی از داستان لوح حوریّه و حوادثی که در این داستان روی داده است به دست دهد.

### وارسی مفهوم حوریّه در اصطلاح کتب مقدّسه

هر چند کتب مقدّسه در ادوار گوناگون برای بیان مقاصد خویش اصطلاحاتی متفاوت به کار گرفته‌اند، لیکن در بسیاری مواقع شخص محقق با تمعّن در مضامین این کتابها در میابد که ایشان از تعبیّرات و اصطلاحاتی بسیار نزدیک به یکدیگر سود جسته‌اند. مثلاً هر گاه مفهوم علامات قیامت در تورات فهم شود همان دانسته‌ها در مورد انجیل و قرآن نیز صادق می‌آید. و آنگاه که معنی اشارات یوحنا در کتاب مکاشفات آشکار گردد، مضمون بسیاری از آیات سایر صحف مقدّسه پیشین و نیز پسین نیز برای ما پدیدار می‌گردد. اگر یکبار دیگر مضامین کتاب مستطاب ایقان را از نظر بگذرانیم در میابیم که قلم اعلیٰ در کتاب مزبور



وحدتِ کتب مقدّسه در استفاده از تعبیرات و اصطلاحات را به خوبی نمایان‌گر ساخته‌اند. ایشان هرگاه معنای واقعی یک تعبیر را بیان نموده‌اند نشان داده‌اند که همان معنا در تمامی کتب مقدّسه به گونه‌ای مشابه به کار گرفته شده است. اینکه جناب ابوالفضائل در کتاب «فصل الخطاب»، و جناب عزیزالله مصباح در کتاب «دلایل الصلح» سعی نموده‌اند تا همان مفاهیم مطروحه در کتاب ایقان را بر سایر کتابهای آسمانی تطبیق نمایند هم مبتنی بر همین اساس است. بهتر بگوییم، اساساً اینکه ما ایقان مبارک را کلید فهم کتابهای آسمانی می‌دانیم خود بر این اساس مبتنی است که همان چند نمونه از آیاتی که در ایقان مبارک مورد توضیح حضرت بهاء‌الله قرار گرفته‌اند می‌توانند الگویی باشند برای رمزگشایی معضلاتِ تمامی کتب آسمانی. حال اگر چنین باشد، یعنی اگر بپذیریم که بین مضامین کتب مقدّسه یک نوع وحدت، و نوعی از نزدیکی و قرابت در مفاهیم هست که اگر معنای عده‌ای از آیات در ایقان مبارک برای ما معلوم شد، آنگاه به کمک آنها می‌توانیم مفهوم آیات سایر کتابهای آسمانی را نیز واریسی نماییم، به هیچ وجه نمی‌توانیم متون آیین بهائی را از این قانون مستثنا بدانیم. یعنی هرگاه ما تشابه بین تعابیر کتابهای آسمانی را پذیرا شویم، آنگاه همانگونه که برای فهم مشکلات کتابهای آسمانی پیشین می‌توانیم به تبیینات ظهورِ پسین مراجعه نماییم، پس به همچنین می‌توانیم برای فهم برخی نوشتجات غامض ظهورِ پسین نیز از متون مقدّسه قبل کمک گیریم. در واقع قسمتهایی از متونِ ظهورات قبل که به خودی خود روشنند، یا در پرتوی بیانات این ظهور معانی‌شان آشکار گردیده است، خود می‌توانند توضیح‌گر برخی از معضلات و بیانات غامضه این ظهور باشند. از میان آثار این ظهور، لوح حوریّه و نیز کلمات مبارکه‌عالیات یکی از ده‌ها مواردی است که معنای آنها را بایست به مدد کتابهای آسمانی پیشین به ویژه قرآن و مکاشفات یوحنا جستجو نمود. نگارنده این سطور سعی بر آن دارد تا در چند مقاله به واریسی تعابیر و اصطلاحاتِ مشترک بین ادیان بپردازد، و هر بار به مدد آن تعابیر

در توضیح یکی از نوشتجات این ظهور کوششی نماید. مقاله کنونی اختصاص یافته است به واری مضمین لوح حوریه، و نیز اشاره‌ای اختصاری به کلمات مبارکه‌ عالیات، هرچند کلمات عالیات در کنار آیات قیامت خود مستقلاً موضوع مطالعه یکی از این مقالات است.

از جمله اصطلاحات مشترک بین کتب مقدسه یکی آن است که سخن از جسم و جسد ظاهری رسول الهی در يك دور می‌گویند، اما از آن جسد، گاهی نیز تمام امت و جامعه آن دور را مراد می‌کنند. یعنی از زاده شدن جسم موسی گفته‌اند اما مرادشان پیدایش آیین یهود بوده. از پرورش موسی در آغوش مادر، و چنگ زدن موسی به پستان مادر گفته‌اند اما مرادشان تربیت قوم یهود در آغوش ظهور الهی بوده. به طور کلی مراحل پیدایش، رشد و شکوفایی، رسیدن به اوج، و آنگاه انحطاط و اضمحلال کامل يك امت را به عنوان تولد، رشد و نمو، بلوغ، بیماری و نقاهت، و در آخر مرگ جسمانی يك پیامبر تعبیر نموده‌اند. حتی آنچنان که در واری مضمین لوح حوریه خواهیم دید در خصوص آنچه پس از مرگ به سر جسد ایشان (یعنی جامعه و امت ایشان) می‌آید نیز سخن گفته‌اند. ذیلاً تحت چند عنوان به قسمتهایی از کتب مقدسه و نیز بیانات مبارکه این دور خواهیم پرداخت که این اصطلاح آنچنان که بیان نمودیم در آن مطرح شده باشد.

**الف- امت یهود:** در قرآن در خصوص یکی از انبیای یهود به نام عزیر حکایتی نقل گردیده است. عزیر، نبی یهود بود که در زمان او واقعه تصرف سرزمین یهود به دست حاکم بابل، و ذلت بنی اسرائیل رخ گشود. در سوره بقره بدین مضمون فرمودند که حضرت عزیر بر ویرانه‌های بیت المقدس می‌گذشت. چون اجساد مردگان را دید با خدای خود گفت آخر چگونه ممکن است این مردگان باز دوباره زنده گردند؟ پس خداوند او را به مدت صد سال بمیرانید، و پس از گذشت صد سال باز دوباره او را زنده گردانید: "فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ".<sup>۷</sup> در پاسخ سوالی در خصوص داستان عزیر، حضرت عبدالبهاء چنین فرمودند:

"مسئلهٔ عزیر علیه السلام حقیقتش اینست که مقصود ملت حضرت موسیٰ بود که به هجوم بخت النصر اسیر و ذلیل شده بودند و از ارض مقدس هفتاد هزار نفر به بابل اسیر برده بودند. این ملت صد سال مرده و مضمحل شده بود، حضرت عزیر از این واقعه محزون و مکدر. لهذا بشارت به او رسید که این ملت دوباره جان گیرد، چنانکه واقع شد.<sup>۸</sup>

بدین ترتیب حضرت عبدالبهاء مرگ ظاهری نبی الهی را بر اضمحلال و نابودی امت یهود تعبیر نمودند، و اینکه جسد او باز دوباره زنده گردید را وعده‌ای از حضرت خداوند دانستند که این امت باز جانی خواهد گرفت.

**ب- امت حضرت مسیح:** بر حسب مضامین انجیل مسیحیان چنین معتقد شدند که پس از آنکه حضرت مسیح به صلیب آویخته شد جسد ایشان به دست تنی چند از حواریون در محلی دفن گردید. و در روز سوّم بر ایشان معلوم گردید جسدی که محلّ دفنش از نظر همگان مستور بوده قیام کرده و به آسمان صعود نموده است. باز به همان نهجی که در خصوص عزیر و امت یهود دیده شد حضرت عبدالبهاء فرمودند مراد از دفن جسد مسیح و بی حرکت بودن آن برای سه روز همانا اضطراب و پریشانی امت مسیح بوده:

"حضرات حواریین بعد از شهادت حضرت مسیح مضطرب و پریشان شدند. حقیقت مسیحیه که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوّه روحانیّه مسیحیه است دو سه روز بعد از شهادت خفیّ و مستور شد. جلوه و ظهوری نداشت، بلکه حکم مفقود یافت، زیرا مؤمنین عبارت از نفوس متعدّده بودند و آنان نیز مضطرب و پریشان. امر حضرت روح الله مانند جسم بی جان شد."<sup>۹</sup>

ایشان در ادامه، قیام جسد حضرت مسیح پس از سه روز را به قیام مجدد پیروان ایشان و دمیدن روحی تازه در امت آن حضرت تعبیر نموده‌اند:

"و چون بعد از سه روز حضرات حواریون ثابت و راسخ گشتند، بر خدمت امر مسیح قیام نمودند و مصمم بر آن شدند که تعالیم الهیه را ترویج کنند و وصایای مسیح را مجری دارند و قیام بر خدمت مسیح کردند. حقیقت مسیح جلوه نمود و فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت و تعالیم و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید. یعنی امر مسیح مانند جسد بی‌جانی بود، جان و فیض و روح‌القدس احاطه نمود. اینست معنی قیام مسیح."<sup>۱۱۱</sup>

با توجه به همین معنی، یعنی تعبیر از شریعت‌الله و امت به عنوان هیکل مظهر امر، میتوان مراد حضرت پروردگار در برخی از آیات مبهم قرآن را نیز به خوبی فهم نمود. حق تعالی در آیاتی از قرآن ادعای یهود که جسم حضرت مسیح را به دار آویخته‌اند به کلی وهم و پندار ایشان دانسته، و شهادت میدهد که امر بر ایشان مشتبه گردیده است: "وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ... وَمَا قَتَلُوهُ قِيناً"<sup>۱۱۲</sup>، یعنی کلام ایشان است که گفتند البتّه که ما عیسی پسر مریم را به قتل درآوردیم، اما چنین نیست، ایشان عیسی را نکشتند و او را به صلیب نیاویختند بلکه امر بر ایشان مشتبه گردید، و در این تردیدی نیست که او را به قتل در نیاوردند. و بر اساس همین آیات، اعتقاد مسلمین بر آن است که حضرت مسیح به صلیب کشیده نشد، بلکه به امر الهی به آسمان عروج نمود. اما با توجه به وحدتی که در تعبیر کتب مقدسه قائل شدیم، و هم با توجه به آنکه برخی آیات قرآنی صراحت بر فوت جسمانی حضرت مسیح دارند<sup>۱۱۳</sup> مضمون این آیه نیز دقیقاً همان است که در مفاوضات مبارک مورد تفسیر قرار گرفته است. یعنی آن جسدی که قرآن منکر کشته شدن آن شده، در واقع همان جسدی است که انجیل نیز نتوانسته است آن را زیر خاک نگاه دارد. به صلیب کشیده نشدن جسد مسیح، و عروج آن به آسمان در قرآن مفهومی است کاملاً مشابه با قیام مسیح پس از سه روز که در بیانات فوق تبیین گردیده‌اند.

ج- اَمّت اسلام: از میان بیانات کتب مقدّسه تعبیرات مربوط به اَمّت اسلام بیشترین نزدیکی را با آنچه مدّ نظر ماست دارد. در مکاشفات، یوحنا حضرت رسول و حضرت علی را در رؤیای خویش می‌بیند در حالیکه بنی‌امیه ایشان را کشته‌اند، جسد‌هایشان را در خیابان عمومی در معرض دیدِ عموم مردمان گذاشته‌اند، و با آنکه جسد‌ها جانی ندارند اما آنها را به مدت سه سال و نیم در همان حالت نگاه می‌دارند و اجازهٔ دفن نمی‌دهند. در مکاشفات می‌گوید:

"آن وحش که از هاویه بر می‌آید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشانرا خواهد گشت. و بدن‌های ایشان در شارعِ عامِ شهرِ عظیم که به معنی روحانی به سدوم و مصر مُسمّی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت خواهد ماند. و گروهی از اقوام و قبایل و زبان‌ها و اَمّتها بدن‌های ایشانرا سه روز و نیم نظاره می‌کنند، ولی اجازت نمی‌دهند که بدن‌های ایشان را به قبر بسپارند."

حضرت عبدالبهاء گفتهٔ مکاشفات را چنین تبیین فرمودند که "مقصود از بدن‌های ایشان شریعت‌الله است که مثل جسد مرده بی‌روح مانده بود"،<sup>۱۳</sup> و مقصود از آن وحش که سبب شد شریعت‌الله بی‌جان شود و حیات روحانی آیین اسلام محو گردد حکومت بنی‌امیه است. اینکه جسدشان را سه سال و نیم نگذاشتند دفن کنند را به این تعبیر نمودند که:

"یعنی هزار و دویست و شصت سال که عبارت از دورهٔ فرقان است اَمّتها و قبایل و اقوام جسد ایشانرا نظاره می‌کنند یعنی شریعت‌الله را تماشا می‌کنند، لکن به موجب آن عمل نمی‌نمایند، ولی اجازت نمی‌دهند که بدن‌های ایشان یعنی شریعت‌الله به قبر سپرده شود. یعنی اینها به ظاهر به شریعت‌الله تشبّث نمایند، و نگذارند که به کلی از میان برود و جسد به کلی محو و نابود گردد، بلکه بحقیقت ترك نمایند ولی به ظاهر شریعت‌الله را ذکری و اسمی باقی بگذارند. و مقصود از این قبایل امم و مللی بود

که در ظلّ قرآن محشور هستند که نگذارند بکلی امرالله و شریعت‌الله به ظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد. چنانچه نماز و روزه‌ای در میان بود ولی اسّ اساس دین‌الله که آن اخلاق و رفتار و اسرار و روحانیات است از میان رفت. انوار فضایل عالم انسانی که از نتایج محبت‌الله و معرفت‌الله است غروب نمود، و ظلمات ظلم و اعتساف و شهوات و رذائل شیطانی غالب گشت. و شخص شریعت‌الله چون جسد مرده در معرض عمومی موجود بود، و در مدت هزار و دویست و شصت روز که هر روزی عبارت از يك سال است، و این مدت دور محمدیست، آنچه این دو نفر تأسیس کردند و اساس شریعت‌الله بود امت از دست دادند. فضائل عالم انسانی را که مواهب الهیه و روح این شریعت بود آنرا محو کردند به قسمی که صداقت و عدالت و محبت و الفت و تنزیه و تقدیس و انقطاع، جمیع صفات رحمانیه از میان رفت. از شریعت يك صلوة و صیام باقی ماند. و ۱۲۶۰ سال که عبارت از دوره فرقان است این حال امتداد یافت، و مانند آن بود که این دو شخص فوت شده باشند و جسدشان بی روح باقی مانده باشد....<sup>۱۴</sup>

بیانات حضرت عبدالبهاء در این قسمت از مفاوضات حائز نهایت درجه اهمّیت است، و در فهم بسیاری از مضامین کتب مقدّسه، و نیز در فهم الواح حضرت بهاء‌الله نقشی کلیدی دارد. علاوه بر این مقاله، نگارنده سعی خواهد نمود تا این اهمّیت را در يك چند مقاله دیگر نیز روشن سازد. اینجا در همین حدّ اشاره نماییم که بسیاری از این مضامین یعنی کشته شدن رسول الهی، و قیام او، و ماندن جسد او بر خاک، و دفن نمودن این جسد، کلید اساسی‌ای خواهد بود برای فهم مضامین لوح حوریه و کلمات مبارکه عالیات.

۵- امت بابیه: همچنان که یوحنا در کتاب رؤیای خویش آیین و امت حضرت رسول را در قالب جسد ایشان دید که ابتدا قدرت بر اهلاك امم داشت و در

نهایت درجهٔ غلبه بود، ولیکن به فاصله‌ای اندک از ظهور ایشان به دست بنی‌امیه بی‌جان شد، به همین نحو جمال ابهی نیز در لوح حوریه که خود از آن به عنوان «رؤیاء الرّوح» تعبیر نموده‌اند امت بایه را در هیکل حضرت باب به شهود نشسته‌اند. تولّد این آیین که به شهادت خود آن حوریه زادهٔ بهاء بوده را تصویر نموده‌اند، شکوفایی آیینش را با او به جشن نشسته‌اند، پله‌پله نمایان شدن مقامات این حوریه و عظمت او را توصیف نموده‌اند. تلاقی آیین او با ظهور خویش را تبیین نموده‌اند. و آنگاه مرگ آن هیکل را به نظاره نشسته‌اند. تلاش خویش برای حفظ شریعت‌الله، و دمیدن روحی بر آن جسد را بیان داشته‌اند. و هم فرمودند که گویا مقدر چنان بود که هیکل شریعت‌الله در تابوت مقدّس نهاده شود، در پیراهن مبارک کفن شود، و در «محلّ الأُنس» دفن گردد.

سخن گفتن از جامعهٔ بابی به عنوان هیكلی که زمانی طراوتی داشت، اما امروز بی‌جان بر زمین افتاده و خوب است در قبر جای گیرد، و به مقام مقدر خویش در آسمان ملکوت بازگردانده شود موضوعی است که در دیگر آثار رمزی حضرت بهاء‌الله نیز میتوان نشانی از آن یافت. اینکه چرا باید برای بیان این مفهوم، هم در لوح حوریه و هم در سایر آثار زبان رمز انتخاب شده باشد چیزی است که در قسمت پایانی همین مقاله مفصلاً بدان خواهیم پرداخت. برای به کار گرفتن چنین زبانی، یعنی زبان رمز برای تصویر شکوفایی و آنگاه نسخ شریعت بابی، کلمات عالیات بارزترین نمونه است. در خصوص تاریخ و شأن نزول این لوح مبارک در همان بخش پایانی مقاله حاضر سخن خواهیم گفت. لوح در بغداد نازل شده است و بهانهٔ جمال مبارک برای نگارش آن فوت میرزا محمد وزیر برادر همسر حضرت بهاء‌الله، و نیز برادر مریم، مخاطب لوح مریم، و همسر حواست.<sup>۱۵</sup> اما حضرت بهاء‌الله از این بهانه به عنوان رمزی برای بیان مقاصدی عالی‌تر سود جسته‌اند.

## نگاهی به کلمات مبارکهٔ عالیات یا لوح حروفات علیین

جناب دکتر نادر سعیدی در کتابی که در معرفی و توضیح کلی آثار حضرت باب نگاشته‌اند این نکته را به خوبی توضیح داده‌اند که مراد حضرت اعلیٰ از «شأنِ تفسیر» به هیچ وجه آن نیست که مظهر امر الهی در این دور خویش را ملزم دانسته است تا بخشی از آثار و حیاتی ظهور خویش را به تفسیر قرآن و متون مقدسهٔ پیش اختصاص دهد. این نه تنها در شأن این ظهور که ظهورالله است نیست، بلکه هیچیک از ظهورات الهی در ادوار گذشته نیز چنین نکرده‌اند. مقام ظهور الهی بسی فراتر از آن است که هزاران ورق از دوران کوتاه ظهور خویش را به تشریح ظواهری از آیات پردازد که پیشتر در ظهورات پیشین نازل نموده است. به گفتهٔ ایشان، حقیقت آن است که «شأنِ تفسیر» اصولاً خود شأنی از شئون نزول آیات الهی است.<sup>۱۶</sup> یعنی مراد حضرت باب انزال آیات بدیعه و مفاهیم جدیدهٔ این ظهور است، و لکن از آنجا که آیات قرآن مورد توجه تام و تمام جامعه است کتاب خویش را به نام تفسیری بر سوره‌های قرآن می‌نگارد. برای اثبات این مدعا کافی است نگاهی به تفسیر سورهٔ والعصر نماییم که حضرت باب در آن، چندین صفحه را صرفاً به تشریح و توضیح حرف "واو" و نیز سایر حروف پرداخته‌اند. بدیهی است که مراد حضرت باب آن نیست که این حقیقتاً پیروان آیین اسلام می‌بایستی از حرف "واو" جمیع این معانی را در می‌یافتند. حضرتش بیان مفاهیم ظهور خویش را در نظر داشته‌اند، و لیکن سورهٔ قرآن را فقط بهانه‌ای برای این امر نموده‌اند، و لذا تنها در همان "واو" والعصر بسیاری از مفاهیم نوین آیین خویش را برای مخاطبان بیان می‌فرمایند. نیز خوب است بدانیم که تنی چند از مطلقین غربی پس از تحقیق مفصل در آثار حضرت باب چنین اعتراض نموده‌اند که تفسیرهای حضرت باب ابدأ هیچ ربطی به متنی که مورد تفسیر قرار گرفته است ندارند.<sup>۱۷</sup> این امر در واقع خود شاهد دیگری بر اثبات همین نکته‌ای است که در



بالا بیان گردید. اینکه مُراد و مقصودِ آن حضرت به هیچ وجه تفسیر نبوده، بلکه صرفاً نزول مفاهیم بدیع آیین خویش به نام تفسیر سور قرآنی بوده است. شبیه این موضوع را در تاریخ امر در خصوص سید کاظم رشتی و مهمّترین اثر او یعنی کتاب شرح القصیده نیز می‌خوانیم. در بیانی شفاهی از حضرت عبدالبهاء به این مضمون خوانده‌ایم که علیرضا پاشا والی بغداد پرده‌ای زربفت برای حرم امام موسی در کاظمین آورد. عبدالباقی افندی، از نویسندگان و شعرای مشهور عرب قصیده‌ای در مدح حضرت امام موسی کاظم و این عمل مبرور پاشا سرود. علیرضا پاشا از سید کاظم رشتی درخواست نمود تا شرحی بر قصیده مزبور بنویسد. در اجابت این درخواست کتاب شرح‌القصیده نگاشته شد. بعدها عبدالباقی افندی به حضرت عبدالبهاء گفته بود که من خود سُراینده آن قصیده هستم، اما شرحی که سید کاظم بر آن شعر نوشته است را نمیفهمم! میبینیم که باز مُراد سید ابدأً توضیح و تفسیر قصیده فلان کس نیست. این فقط وسیله‌ای است تا ایشان افرادی که آن قصیده مشهور را دوست میداشته‌اند با معارف خویش آشنا نمایند. حضرت عبدالبهاء خود در ادامه این قضیه‌ای که تعریف نموده بودند چنین نتیجه گرفته‌اند که: «سید، مقاصدِ عالی‌های را که منظور خودشان بوده در قوالب این الفاظ به عنوان شرح قصیده نگاشته‌اند و الا در واقع این شرح برای این قصیده نیست، چه که قائلِ قصیده خودش می‌گفت معنی واقعی این کلمات را نمیفهمم، دیگر معلومست.»<sup>۱۸</sup>

در نظر نگارنده، کلمات مبارکهٔ عالیات نیز حالی مشابه همین دارد. در دوران بغداد یکی از مؤمنین در نور مازندران فوت می‌شود. کلمات مبارکهٔ عالیات در رثای او نگاشته می‌شود، و در آن به چندین تعبیر، از سر تا به آخر از فانی شدن جسد او، عریان شدن آن، جای گرفتن آن در قبر، و از پوسیدن و متشت شدن عناصر آن مینالند و ضجه‌ها سر می‌دهند. از همان سطر اول لوح به این سخن می‌پردازند که چقدر جسد او نیکو ساخته شده بود، چقدر زحمتهای برای تربیت او کشیده شده

بود، چگونه محبت او در عمق دل‌ها محکم شده بود، اینکه چقدر خواستنی و دوست‌داشتنی بود، و اینکه هم اکنون این تنهایی و بی‌کسی او در قبر چقدر دردناک است، و چه مایه باید ناله‌ها سر داد و بر این مصیبت عظمی مویه کرد؛ با توجه به توضیحاتی که در بندهای بالا ذکر نمودیم، در نظر نگارنده، جمال ابهی این لوح مبارک را به نحوی صادر فرمودند که در مقامی بر فوت ظاهری یکی از مؤمنین که به اعلیٰ درجات، یعنی عرفان مظهر امر، نائل گردیده است مطابق می‌آید. یعنی اینکه پس از نیل به درجاتی از ایمان، جسم او از نعمت روح محروم گردید، و در قبر جای گرفت. ولیکن از سویی دیگر قرائن متعددی در متن اثر نهاده‌اند تا بر اهل بصیرت از میان بایان زمان معلوم شود که مراد ایشان می‌تواند چیز دیگری غیر از جسد ظاهری یکی از مؤمنین، و سپردن او به خاک باشد، و اینکه ایشان لایه دیگری از معنا در بطن این اثر رمزآلود جای داده‌اند. دقت نمایید که از میان تمامی زیارتنامه‌هایی که از قلم حضرت ابهی نازل شده، و از میان تمامی الواحی که در رثا و عزای اصحاب و مؤمنین نگاشته شده، کلمات عالیات تنها اثری است که در آن این چنین به جسد ظاهری و خرابی آن و جای گرفتن آن در قبر و تنها ماندن آن توجه شده است.

در بخش پیشین همین مقاله نشان دادیم در اصطلاح کتب مقدسه بسیار شده است که از جامعه پیروان یک دیانت، و نیز از شریعت الهی در یک دوره به عنوان جسم و جسد و هیكل ظاهری پیامبر آن دوران تعبیر نموده‌اند. نگارنده در مقاله دیگری تلاش نموده تا بر اساس بیانات این دور معانی بسیار ملموسی برای آیات قیامت در قرآن و سایر کتابهای آسمانی بیان نماید. از جمله این مفاهیم که در اینجا به طور بسیار مجمل بدان اشاره خواهم نمود آن است که در کتابهای آسمانی هرگاه سخن از یک جسم و هیكل رانده‌اند مرادشان جمعیتی همچون امتهای یا ملتها بوده است (و این غیر از تعبیر قبلی است که سخن ایشان از جسم و جسد پیامبر الهی

بوده است). آنگاه که در آیات قیامت سخن از این به میان آمده که تمام آدمیان میرانده خواهند شد، و باز از نو در اجساد ایشان روحی دمیده می‌شود، و باری دیگر زنده خواهند شد، همانا مراد از آن روزی است همچون امروزه عالم که ملل و امم عالم متشتت و پراکنده گردیده‌اند، جمعیتها متفرق شده‌اند، و برای اهل عالم هیچ امیدی به وحدت و الفت و یگانگی نمانده است. در آن مقاله تلاش کرده‌ام تا نشان دهم این مفهوم میتواند قسمت عمده‌ای از بیانات صحف آسمانی را برای ما تشریح نماید، و هم ما را قادر سازد تا از اشارات کتابهای آسمانی وضعیّت کنونی عالم را فهم نماییم. در اینجا برای آنکه از تکرار مطالب آن مقاله صرفنظر نمایم، تنها بسنده میکنم به نقل یکی از بیاناتی که در آنجا از حضرت عبدالبهاء نقل گردیده است. در سفرنامه از مرکز میثاق نقل شد که فرمودند:

"در قرآن حکایتی بیان می‌فرماید که جسد متلاشی‌شده‌ای را دید که به کلی پاشیده شده و استخوان‌ها از هم منفصل گشته. گفت چگونه میشود که دیگر این جسم متلاشی شده جان یابد؟ ناگاه بغتاً دید استخوان‌ها به هم پیوند شد، گوشت و پوست گرفت، و جان و توانی تمام یافت. آنگاه به قدرت الهیه پی برد و دید و دانست کَیْفَ یُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ. مقصد جسد متلاشی‌شده‌ای مثل ایران است که اگر مدد غیبی و قوه الهی یابد، تأیید و عون ملکوتی جوید احزاب متفرقه متنوعه و نفوس مختلفه متضاده به قوه معنویّه جمع گردند، و بر آنچه سبب حیات و عزت ابدیه است متحد و متفق گردند. حال ما باید در ترقی زراعی و صناعی ایران بکوشیم ولو استقلال رفته باشد ایران نمی‌رود...."<sup>۱۹۱</sup>

همچنانکه قوت گرفتن دوباره يك امت را به جوش خوردن دوباره استخوان‌ها، و به هم پیوستن مجدد گوشت و پوست و سایر اعضای بدن تعبیر نمودند، به همین ترتیب در بسیاری آیات آنگاه که سخن از تشکیل هسته اولیه يك جامعه به میان آمد آن را تعبیر به تولد يك جسم و هیکل و جسد نمودند. مراحل رشد آن جامعه

رابه دوران شیرخوارگی آن هیکل تعبیر کردند. تا اینکه آن هیکل به دوران بلوغ  
 میرسد، یعنی جامعه به اوج رشد و شکوفایی خود نائل می‌گردد. این جوانی و  
 طراوت و نضارت يك چندی ادامه دارد تا آنگاه که جامعه روی به سوی سقوط و  
 هبوط مینهد، و ایام متلاشی شدن آن شَمَل و اتّحاد فرا میرسد. مضامین لوح  
 مبارك کلمات عالیات في الحقیقه در مقام اوّل عبارت است از بیان تولّد، رشد،  
 در کلمات مبارکه عالیات، پیشینه ظهور الهی، و تولّد آیین بابی، و مراحل اوّلیّه  
 بلوغ و شکوفایی، و بالاخره مرگ و زوال جامعه بابی. رشد آن، و نفوذ آن در  
 قلوب، و تشکیل جامعه بابی، و شکوفایی این جامعه، و از پی آن اضمحلال و  
 نابودی آن را تعبیر نموده‌اند به تولّد يك هیکل از «صلب روحانی» پدر و بطن  
 امّ،<sup>۲۰</sup> و پشت سر نهادن ایام شیرخوارگی، رسیدن به دوران بلوغ، و نیل به مقامات  
 عالیّه معرفت از ایمان و ایقان، و از پس این همه مرگ این هیکل و جای گرفتنش  
 در کُنج قبر:

“خلق فرمودی از جواهر نعمتهای خود آب لطیف نورانی را، و جاری نمودی  
 او را در صُلبهای نورانی و جاری نمودی او را در صُلبهای روحانی، و نقل  
 نمودی از صُلبی به سوی صُلبی و از محلّی به محلّی تا اینکه منتهی شد و  
 مقرر گردید در ظُهر یکی از عبادِ تو، و بعد نازل فرمودی از ظُهر او در صدفِ  
 یکی از اماء خود، و تربیت نمودی او را به دستهای باطنی خود و لطیفه‌های  
 بخشش و رحمت خود تا اینکه خلق فرمودی او را در بطنِ امّ بر هیکل  
 کرامت و بزرگی، و به بهترین صورت او را زینت دادی و از عیون صافیه شیر  
 دادی او را، و از قدرتِ کامله حفظ فرمودی او را، تا آنکه بزرگ شد در  
 جوارِ رحمتِ تو، و ساکن شد در دیار حکومت تو، و چشید از خمرهای  
 مکرّمِ تو، و نوشید از چشمه‌های لطف تو تا آنکه به حدیقه عرفان وارد  
 شد، و به محلّ ایقان مستریح گشت، و در ریاض قُرب و مشاهده سائر بود و  
 در بساطِ وصل و مکاشفه می‌خرامید تا آنکه به شرف لقاء مشرّف شد، و از

خمر بقا مرزوق گشت و ثمره قرب را از شجره وصال اخذ نمود، و آب زلال را از چشمه جمال بنوشید و زلال معارف الهیه را از طلعت بی مثال حضرت لایزال ادراک نمود، و طی نمود سفرهای ممالک عشق را و راههای مهالك صبر و طلب را، تا آنکه وارد شد بر تو و راجع شد به سوی تو، و بازگشت نمود نزد تو، و ساکن شد در قطب لامکان مقابل جمال تو. در این وقت به موج آمد بحر قضای تو، و به هیجان آمد بادهای تند در هوای بلاهای تو. پس عریان نمودی بدن او را، و ذلیل فرمودی جسد او را، و منزل دادی او را در خانه‌ای که نه فرشی در او گسترده بود و نه چراغی در او آماده شده بود و نه رفیق و مونس که مصاحبت نماید با او و نه دوست و انیسی که انس گیرد با او<sup>۲۱</sup>

هر چند سعی نگارنده بر آن است تا در مقاله‌ای مجزا به واریسی مضامین کلمات عالیات بپردازد، اما در دو مقاله بعدی نیز بسیاری از مطالبی که در بیان فوق مطرح شده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بنا بر نظر نگارنده، آن جسدي که در فقره کلمات مکنونه مورد خطاب قرار گرفته است نیز همانا امت بابی است که به مدد "تراب امر"، یعنی شریعت بابی، پدید آمد، اما چون به ثمر رسید از باب دوست رهید و در ایوان دشمن مقرر گرفت:

"در بادیه‌های عدم بودی و تو را به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم. و جمیع ذرات ممکنات و حقایق کائنات را بر تربیت تو گماشتم، چنانچه قبل از خروج از بطن امّ دو چشمه شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشم‌ها برای حفظ تو گماشتم و حبّ تو را در قلوب القاء نمودم و به صرف جود تو را در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم. و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درآیی و قابل بخشش‌های غیبی ما شوی. و تو غافل، چون به ثمر آمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی

و به گمان باطل خود پرداختی، به قسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقرّ یافتی و مسکن نمودی."

آنچه خودِ قلمِ اعلیٰ در حاشیه کلمات عالیات خطاب به اهلِ بیان نگاشته‌اند به صراحت دلالت بر آن می‌نماید که جسدی که از آن سخن می‌گویند، باید مفهوم عظیمی همچون شریعت بیان باشد. جسدی که همه به بقای آن امید بسته بودند، و نه آن جسدِ عادی و معمولی که فنا آنرا به راحتی اخذ می‌نماید:

"عجب در اینست که بعد از دخول در حدیقه بقا و استسقاء کؤوس بقا و طیران در سماء بقا و وصول به مکامن بقا و ورود در مقامی که جز بقا چیزی مشهود نه، و جز صیرفِ قَدَمِ امری موجود نه، عساکر فنا از جمیع جهات احاطه نمود تا آنکه اخذ نمود او را. فَتَفَكَّرُوا فِیْهَا اَهْلَ الْاَبْنَانِ خَمْسِينَ اَلْفِ سَنَةٍ اِنْ اَنْتُمْ فِی عِلْمِ اللّٰهِ لِرَاسْخُونِ لَا فَوْ رَّبِّي لَا تَعْرِفُونَ اِنْ اَنْتُمْ فِی اَزَالِ التَّفَكُّرُونَ"<sup>۲۲</sup>

در قسمتِ اخیر بیان مبارک باری دیگر اهلِ بیان را مورد خطاب قرار می‌دهند، و به ایشان می‌فرمایند اینکه امید به بقا میرفت، اما عساکر فنا این جسد را احاطه نموده، بر سرّ چنین مطلبی ایشان هرگز آگاه نخواهند شد ولو آنکه پنجاه هزار سال در آن بیندیشند. بدیهی است اگر مراد از این جسد تنها جای گرفتن جنازه میرزا محمد در گوشه قبر می‌بود دیگر خطابِ قلمِ اعلیٰ به اهلِ بیان، و اینکه از ایشان بخواهند در این «فنا» تأملی نمایند چندان وجهی نمی‌داشت.

در همین لوحِ مبارک، همین مثال، یعنی تولّد این جسم، رسیدن دوران بلوغ آن، و آنگاه وفات و دفن آن، و متلاشی شدن آنرا در قالبِ تعبیرات گوناگونِ دیگری بیان می‌نمایند. ابتدا سخن از شمعی می‌گویند که آن را به روغن‌های علم و حکمت تربیت نمودند تا آنکه ضیاء و روشنی شمع همه‌جاگیر شد، و خود به تقدیری از بادهای تندِ خاموش‌کننده حفظش نمودند و آن را "از ملکوتِ صفات در هیکل اسمی از اسماء" ظاهر فرمودند. و آنگاه:

“چون تمام شد خلق او، و نیکو گشت خُلق او وزید بر او بادهای مخالفِ فنا، و بسته شد به روی او درهای بقا به حدی که خاموش شد روشنی او و شکست فانوس او و خالی شد محلّ او و فانی شد نور او.”<sup>۲۳</sup>

در تعبیری دیگر، حضرتش سخن از شجره طیبه ای می‌گویند که حضرت پروردگار ابتدا نهال آن را در زمینی مبارک و مرغوب به دست خویش غرس نموده است، و آن را حفظ نموده تا آنگاه که اصل آن در زمین محکم شده و فرعش تا به آسمان بالا رفته است، و پرندگان فراوان بر آن لانه و آشیانه گزیده‌اند، و آنگاه:

“چون تمام شد مدّت او احاطه نمود او را صاعقه‌های قهر تو، به قسمی که شکست اغصان زرد او، و زرد شد اوراق او، و از هم پاشید ثمرهای او، و منهدم شد قفصهای او و پرید طیرهای او و افتاد بر وجه ارض، گویا که خلق نشده بود و ظاهر نگشته بود و به ثمر نیامده بود.”

در پرتوی بیانی که از حاشیه کلمات عالیات نقل گردید، پُر واضح است که این بیانات مبارکه را نمیتوان صرفاً توصیفی از پدید آمدن تن یک انسان و نابودی آن برداشت نمود. بلکه مراد از "شجره طیبه فی ارض مبارکه"، همان تعبیر "شجره طیبه" در قرآن است که آنرا بر شریعت‌الله، و آیین الهی تطبیق نموده‌اند، و در آثار این دور نیز بارها به همین صورت وارد گردیده است. در جایی از لوح در خصوص پدید آمدن آنکسی که امروز بر عزای او می‌گیرند فرمودند: "و تویی ای پروردگار من که روشن فرمودی شمع مرحمت و چراغ‌های هدایت خود را ... تا اینکه به ضیاء او روشن شد چراغ‌های هدایت در غرفه‌های عزّت تو و به او ظاهر شد نورهای احدیت تو از مصباح‌های بزرگی و حکومت تو." چنین توصیفی جز از ظهور الهی که وسیله ظهور انوار احدیت در عالم گردیده است با هیچ منطبق نمی‌آید. در ادامه لوح باری دیگر همین مفهوم، یعنی تولّد یک جسم و رشد آن و آنگاه نابودی و متلاشی شدن آن را باری دیگر به صورت بنیاد نهادن یک کاخ

رفیع تعبیر می‌نمایند، و مشابه همین بیانات را در خصوص ساختمانِ آن، و آنگاه خرابی و ویرانی و نابودی آن بیان می‌دارند.

در ابتدای این اثر جمال مبارک تصریح می‌نمایند که از ظواهر عبارات این لوح معنایی‌ای بس بلندتر از آنچه تصویر شده است را اراده نموده‌اند:

"این جزوه در مصیبت حروفاتِ عالین نوشته شده، و لکن این ایام به نفسی تخصیص یافت ... صاحبان بصیرت در هر حرفی از آن کلّ حقایق معنایی را از دقایق روحانی و معنایی ربّانی استنباط می‌نمایند..."<sup>۲۴</sup>

از مقدمهٔ مبارک بر این لوح، بیان مبارک در حاشیهٔ آن، و نیز استفاده از تعبیراتی که در خصوص پیکر انسان چندان مفهومی نمی‌یابد معلوم میشود مراد ایشان چیزی فراتر از ولادت جسم یک آدم خاکی و آنگاه متلاشی شدن آن بوده است. از سویی دیگر نظر به همخوانی بسیار قوی این لوح با مضامینی که از پیش از کتب مقدّسه بیان نمودیم، و هم بر اساس خطابی که جمال ابهی<sup>۱</sup> به اهل بیان در متن حاشیهٔ اثر نموده‌اند میتوان نتیجه گرفت که مضامین این لوح در واقع عبارت است از تصویر زیبایی از تشکیل جامعهٔ بابی، رشد و شکوفایی آن، نفوذ آن در میان مردم، آرام گرفتن بسیاری قلوب در پناه آن، و آنگاه اخبار حضرت ابهی<sup>۱</sup> از نابودی و تشتت این جامعه، و عاقبت نه چندان خوش شماری از جامعهٔ اهل بیان.

در اینجا لازم است به تفاوت تعبیر هیکل در لوح حوریّه و در کلمات عالیات توجهی نماییم. حوریّه در لوح حوریّه تعبیری است از حضرت باب و ظهور ایشان، و همانگونه که در اصطلاح کتب مقدّسه از هیکل یک پیامبر شریعت‌الله و نیز امت را مراد نموده‌اند در برخی قسمت‌های لوح، همان حوریّه عبارت از شریعت بابی و جامعهٔ بابی خواهد بود. یعنی در قسمت‌های گوناگون لوح سه مفهوم از حوریّه مراد می‌شود. در مقامی خود حضرت باب است که در واقع همان عبارةٔ آخرای ظهور حضرت باب باشد. دوّم شریعت بابی. و سوّم جامعهٔ بابیه. اما هیکلی که در کلمات عالیات از آن صحبت می‌شود هیکل مظهر امر نیست. بلکه آن معنایی از



هیكل - به صورتِ مطلق - منظور نظر است که در کتب مقدّسه، و خاصّه قرآن به عنوان رمزي براي جامعه و امت به کار رفته است، چنانکه حضرت عبدالبهاء در بياني که از سفرنامه نقل گرديد اين را براي ما روشن فرمودند.

**شريعت الله به عنوان «عروس» در کتب مقدّسه و «حوريّه» در آثار بهائی**

پيشتر نشان داديم که از جمله اصطلاحات کتب آسماني يکي آن بود که از امتها و نيز از شرايع الهيّه به عنوان هيكل نبيّ آن امتّ خاصّ تعبير مي نمودند. و نيز نشان داديم که در برخي مواضع از کتب مقدّسه، خود تعبير «هيكل» به طور مطلق - و نه لزوماً هيكل انبياء - به عنوان رمزي از يك جامعه و شريعت به کار رفته است، چنانکه در کلمات عاليات شاهد همين مضمون بوديم. حال در اينجا جا دارد نشان دهيم که به تصريح حضرت عبدالبهاء از جمله اصطلاحات کتب مقدّسه يکي نيز آن است که از شريعت الله به عنوان «زن» و «عروس»، و نيز چنانچه بعدتر خواهيم ديد «حوريّه» تعبير نموده اند. استفاده کتب مقدّسه از اين تعبير تا بدانجاست که حتّي از بلاهائي که بر سر شريعت الله آمده به عنوان درد زايمان ياد نموده اند. در باب يازدهم مکاشفات، يوحنا خبر از آمدن زني مي دهد که آفتاب و ماه را در بر خويش دارد، و تاجي دارد از دوازده ستاره. حضرت عبدالبهاء اين آيات را اخبار از ظهور حضرت رسول دانستند. در اينکه مراد از آن زن چيست فرمودند:

«این امرأة در اصطلاح يوحنا به معني شريعت الله است، و در بعضي مواقع شريعت الله را به مدينه مقدّسه اورشليم تعبير مينمايد.»<sup>۲۵</sup>

و هم اينکه:

«دو کوكب شمس و قمر يعني دو سلطنت ترك و فرس در ظلّ شريعت الله هستند. شمس، علامت دولت فرس است. و قمر که هلال باشد علامت دولت ترك. و دوازده اكليل دوازده امامند.»<sup>۲۶</sup>

پس از این بیانات، یوحنا خبر می‌دهد که این زن به بیابان فرار نموده بود تا از پسِ هزار و دویست و شصت سال فرزندی بزاید. به تفسیر حضرت عبدالبهاء مراد آن است که شریعت‌الله از فلسطین که محلّ ظهور مسیح باشد به صحرائی حجاز منتقل شد، و حضرت اعلیٰ به عنوان وُلد شریعت اسلام، یعنی موعودِ آن آیین، ظهور فرمود.<sup>۲۷</sup>

گذشته از این بیانات که اخبار از ظهور حضرت رسول است، یوحنا در باب بیست و یکم مکاشفات خویش از ظهور حضرت بهاء‌الله به عنوان عروسی یاد می‌کند که برای شوهر خویش مهیا گردیده است. در مفاوضات مبارک تعبیر نمودن از شریعت‌الله به عنوان «عروس» را از جمله اصطلاحات جمیع کتب مقدّسه دانسته‌اند:

«از پیش گذشت که مراد از شهر مقدّس و اورشلیم الهی در کتب مقدّسه در اکثر مواضع شریعت‌الله است که گاهی به عروس تشبیه می‌فرماید، و گاهی به اورشلیم تعبیر می‌نماید، و گاهی به آسمان جدید و زمین جدید تفسیر می‌فرماید. چنانچه در باب بیست و یکم از مکاشفات یوحنا می‌فرماید: «دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمانِ اوّل و زمینِ اوّل درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد. و شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آواز بلند از آسمان شنیدم می‌گفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود که ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.» ملاحظه نمائید... که شریعت‌الله را به شهر مقدّس اورشلیم جدید تعبیر می‌نماید. و این واضح است که شهر اورشلیم جدید که از آسمان نازل می‌شود شهر سنگ و آهکو خشت و خاک و چوب نیست. شریعت‌الله است که از آسمان نازل می‌شود و تعبیر به جدید می‌فرماید زیرا اورشلیم که از سنگ و خاکست واضح است که از آسمان نزول ننماید و تجدید نشود و

آنچه تجدید می‌شود شریعت است. و همچنین شریعة الله را تشبیه به عروس آراسته فرموده که در نهایت ترین جلوه نماید، چنانچه از پیشگدشت در فصل بیست و یکم از رؤیای یوحنا که «شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.»<sup>۲۸۱</sup>

دقیقاً همین تعبیر، یعنی مدینه الله و اورشلیم الهی، و نیز عروس که در نوشته یوحنا به عنوان رمزی از شریعت الله به کار رفته است را حضرت عبدالبهاء در لوحی با عنایت به مندرجات مکاشفات یوحنا، و لکن این بار با تعبیر بدیع «حوریّه» بر ظهور حضرت بهاء الله و شرع ابهی منطبق فرموده‌اند. حضرتش به وضوح تمام شریعت حضرت ابهی را به عنوان اورشلیم الهی، و نیز به عنوان حوریّه‌ای زیباروی معرفی نموده‌اند:

"هو الیاء احباء الله و ابناء ملکوت الله ان السماء الجديدة قد اتت و ان الارض الجديدة قد جاءت و المدينة المقدسة اورشلیم الجديدة قد نزلت من السماء من عند الله علی هیئة حوریة حسناء بدیعة فی الجمال فريدة بین ربّات الحجال مقصورة فی الخيام مهيأة للوصال و نادى ملائكة الملائع الاعلی بصوت عظیم رنان فی آذان اهل الارض و السماء قائلین هذه مدينة الله و مسکنه مع نفوس زكية مقدسة من عبیده و هو سیسکن معهم فانهم شعبه و هو الههم و قد مسح دموعهم و اوقد شموعهم و فرح قلوبهم و شرح صدورهم فالتموت قد انقطعت اصوله و الحزن و الضجیح و الصریخ قد زالت شؤنه و قد جلس ملک الجبروت علی سریر الملکوت و جدد کل صنع غیر مسبوق ان هذا لهو القول الصدق و من اصدق من رؤیا یوحنا القديس حديثاً هذا هو الألف و الياء و هذا هو الذي يروى العليل من ينبوع الحياة و هذا هو الذي يشفي العليل من درياق النجاة"<sup>۲۹۱</sup>

خلاصهٔ مضمون لوح آن است که ای احبای الهی و فرزندان ملکوت خداوند، به راستی که آسمان نو شد و زمین جدید ظاهر گشت و مدینهٔ مقدسه، اورشلیم جدید، از جانب حضرت پروردگار و از دل آسمان به صورت حوریه‌ای زیبارو نازل گردید. حوریه‌ای که زیباییش بی‌سابقه است، در میان جمیع عروسان بی‌همتا است، در سراپرده مستور گردیده و مهیای وصال است. جمیع فرشتگان به بانگی بلند در گوش اهل عالم آواز سر داده‌اند: «این همانا مدینهٔ الهی و محل سکونت حضرت پروردگار با بندگان مخلص خویش است. پس او با ایشان زندگی خواهد کرد. ایشان قوم او خواهند بود، و او خدای ایشان خواهد بود.»<sup>۳۰</sup> او اشکهای ایشان را از گونه‌هایشان زدوده، شمع‌هایشان را برافروخته، دلهایشان را شاد گردانیده، و سینه‌هایشان را خرمی بخشیده است. پس مرگ برای همیشه مُرده است، و دیگر ناله و غم و اندوهی نخواهد بود. سلطانِ جبروت بر تختِ ملکوت نشست، و هر چیز را آرایشی نو بخشید. البته البته که این سخن راست است، و کدام کلام را میتوان راست‌تر و درست‌تر از کتاب رؤیای یوحنا لاهوتی یافت؟ این همان الف و یاء است. و این هم اوست که تشنگان را از چشمهٔ حیات آب می‌نوشاند، و بیماران را به دریاقی شفا می‌بخشد.

همانگونه که «عروس» بر شریعت اسلام منطبق گردیده است، و نیز همانگونه که از شریعت ابهی به عنوان «حوریه» یا «عروس» یاد نموده‌اند، در لوح حوریه از همین تعبیر برای ظهور حضرت اعلیٰ سود جسته‌اند. این موضوع را ذیلاً و ارسبی خواهیم نمود.

## حوریه در لوح حوریه

هر چند برای برخی از توصیفات که برای حوریه بیان نموده‌اند میتوان نظیرهایی در آثار مبارکیافت که برای چیزی غیر از ظهور الهی نیز استفاده شده باشند، اما با قرآینی که در فرازهای متعدد لوح مبارک هست مشکل بتوان پذیرفت که اشارات مبارک در خصوص حوریه در این لوح بر چیزی جز ظهورات الهیه مصداق داشته باشد. آنگاه که گیسوهای حوریه در باد به این سو و آن سو می‌روند می‌فرمایند در ظهورات قدرتِ او حالاتی را مشاهده نمودم که مرا به تسبیح آفریدگار واداشت. در مقامی او را همچون آبی دیدم که در کُنه و بطن هستی روان است، و جان عالم به وجود او قائم و برقرار شده، و مرتبه‌ای او را همچون آتشی دریافتم که گویی عنصر آتش، گرمی و حرارت خویش را از او باز یافته بود.<sup>۳۱</sup> باز می‌فرمایند حوریه بی آنکه لب خویش را به واژگان زمینی بیالاید آنچنان معانی‌ای القاء می‌نمود که گویی تمامی کتب و صحف نازل نشده‌اند مگر برای تفسیر یک نغمه از نغمات او. تمامی اسرار و معانی را در خال لب او می‌خوانند، و شخص صاحب لوح خود را شیفته و مسحور «لحن بدیع» او می‌یابد؛ در ادامه همین بیان فرمودند همان حوریه‌ای که در میان خلق ظاهر گردیده است بر ارض هویت سائر است، و راوی کلام، خویش را از استشمام روایح قدسی او نزدیک به انصعاق می‌ابد.

از این گذشته فرازهایی از لوح مبارک تصریح بر آن دارند که حوریه تنها بر ظهور حضرت باب و یا ظهور جمال ابهی می‌تواند انطباق یابد، و نه بر سایر ظهورات الهیه. واضح‌تر از همه بیانات صریحه ابتدای لوح مبارک است که حکایت از ظهور هاهوت و لاهوت، و جلوه الوهیت در عالم مُلك دارد، و این اصطلاح کتب مقدسه است که تنها از این ظهور، تعبیر به «ظهورالله» و «یوم الله» نموده‌اند. هر چند تمامی مظاهر مقدسه الهیه مظاهر ظهورالله در عالم هستند، اما در کتب مقدسه فقط آنجا که از ظهور کلی الهی سخن می‌گویند تعبیر به «یوم‌الرب» و «یوم‌الله» و «لقاءالله» و مثل آن نموده‌اند. و بر همین اساس ادعای حوریه که در

میانه لوح خود را زاده بهاء در "لاهورت البقاء" می خواند جز بر این دو ظهور منطبق نمی آید.

پس از مطالعه تمامی الواحی که در آن از حوریه سخنی به میان آمده است، از سورة القلم تا سورة الهیکل، و قصیده عزّ ورقائیه، و لوح حورّ عجاب، و سورة البیان، و سایر الواح مبارکه در میابیم علی رغم شباهتهای بسیار زیادی که حتی در تعبیّرات و واژگان لوح حوریه با این الواح هست، اما این يك لوح در يك مسأله تفاوتی عمیق و ریشه ای با سایر الواح حوریه میابد. در لوح حوریه برای اولین و آخرین بار شاهد آن می شویم که شخصیت محوری لوح، یعنی خود حوریه، بی جان بر زمین بیفتد، پیکرش کفن شود، غسل داده شود، در تابوتی مقدّس نهاده شود، و در محلی پاک به عنوان مقرّ ابدی خود جای داده شود؛ تمامی این تعبیّرات که ارتباطی با مرگ می یابند فقط و فقط مخصوصند به این لوح مبارک و بس. پس به هیچ روی ره به خطا نرفته ایم اگر به خاطر حضور همین تعبیّرات در این لوح، یعنی مرگ و غسل و کفن و دفن، در صدد برآییم تا آنرا بر مفهومی جز از ظهور حضرت بهاء الله که هنوز در بهار خویش به سر میبرد تطبیق نماییم. آنگاه که در پی مطالعه و واریسی کتب مقدّسه دیدیم و دانستیم که همین تعابیر، یعنی مرگ و کفن و دفن در مورد سایر شریعتها و ظهورات الهی نیز به کار برده شده، و نیز در الواح همین دور تعبیر حوریه بر شریعت الهی اطلاق گردیده است، آنگاه می توانیم با لحاظ نمودن حقیقت تاریخی، یعنی نسخ آیین بابی، و نیز مخالفت اهل بیان و اضمحلال جامعه بابی، مضامین لوح حوریه را بر ظهور حضرت باب بتمامها منطبق بدانیم.

بیان يك نکته در حاشیه این کلام ضروری می نماید. یگانه لوح دیگری که در آن شخصیتی به عنوان "حوریه" بی جان بر زمین می افتد همانا لوح ملاح القدس است و بس. اما بی جان شدن حوریه در آن اثر با مرگ حوریه در لوح حوریه تفاوتی دارد از زمین تا به آسمان. در آنجا یکی از شخصیتهای داستان که او را حوریه الروح

معرفی فرموده‌اند، «جاریه‌ای» یعنی کنیزی از کنیزهای خویش را به سوی زمین می‌فرستد و او را مأمور می‌کند تا با سرّ و نهفتِ آدمیان اُنسی بگیرد، و جستجو کند تا شاید از سمت قلوب ایشان رایحه‌ای از وفا نسبت به آن جوان خوش‌سیما (جمال ابهی) که از دست اشقیای خود را در پس حجبات نور مستور نموده به مشامش برسد. از جانبِ حوریّه به کنیز امر شده است که اگر بوی وفا به مشامش رسید با صدای بلند بانگ بزند تا همه ساکنان غرفه‌های فردوس مقام‌های خویش را ترک گویند، رو سوی زمین نهند و بر پاها و دستهای آن باوفایان که او یافته است بوسه‌ها بزنند. کنیز با وجهی منیر از افق عالم طالع شد و هر چه جُست هیچ بوی وفا به مشامش نرسید. پس صیحه‌ای زد و به مقام خویش در مکنّ قضاء رجوع نمود، و هم با ساکنین فردوس گفت که از مدعیان عالم خاک هیچ رائحه وفا نیافتم، و بدانید که آن جوان زیبارو (جمال ابهی) در میان ایشان یکه و تنها خواهد ماند. اینرا که گفت فریادی از غم برآورد و جسد بی‌جانش بر زمین افتاد، و همه حوریّات جنان نیز چون از احوالِ پُر از غم آن جوانِ خوش‌سیما خبردار شدند بر گِرد جنازه آن کنیز گریستن آغاز نمودند، مویه کردند، گونه‌ها را به ناخن‌ها خراشیدند، و جامه‌ها را دریدند.<sup>۳۲</sup>

در اینجا باید توجه شود فرشته‌ای که در لوح ملاح‌القدس از شدت غم روح از بدنش خارج می‌شود و جسدش بر زمین می‌افتد به هیچ وجه شخصیت اصلی داستانِ آن لوح نیست. به این لحاظ این «کنیز» در لوح ملاح‌القدس شباهت بسیاری دارد با شخصیتِ «جمال هیکل بقا» در فقره کلمات مکنونه که او نیز دقیقاً همچون همین کنیز فقط مأمور شده است تا در عقبه وفا منتظرِ آدمیان بماند، اما رائحه وفا از اهل ارض نیافته و لذا آهنگ رجوع به سدره منتهی نموده است.<sup>۳۳</sup> به نظر نگارنده سطور، در واقع مضامین این قسمت از لوح ملاح‌القدس می‌تواند توضیح بسیار زیبایی از قلم اعلیٰ تلقی شود که آن فقره از کلمات مکنونه و

خصوصاً مفهوم «انتظار در عقبه وفا» را با جزئیات فراوان برای ما تفصیل داده است.

اما حوریّه در لوح حوریّه یکی از دو قهرمان اصلی داستان است. حوریّه تا میانه داستان، معشوقِ همان جوان خوش سیمای لوح ملاح‌القدس، یعنی حضرت بهاء‌الله است. حتی پس از آنکه حوریّه عاشق حضرت ابهی می‌شود باز هم برای گریستن این دو دست در آغوش هم می‌اندازند. عشقی که حضرت بهاء‌الله نثار آن حوریّه می‌کنند کاملاً مشابه است با همان محبتی که در لوح غلام‌الخلد، از جانب حضرت بهاء‌الله نثار «غلام‌الخلد»<sup>۳۴</sup> شده است. یک تفاوت ظریف بین این دو اثر هست، و آن اینکه در ابتدای لوح غلام‌الخلد، ایشان حضرت باب را به عنوان آن جوان خوش سیمای<sup>۳۵</sup> معرفی فرموده‌اند و در میانه لوح، خودشان به عنوان حوریّه به صحنه داستان اضافه می‌شوند: در ابتدای لوح غلام‌الخلد می‌فرمایند که این لوح، بیان آن چیزی است که در سال ۱۲۶۰ هجری رُخ گشوده است. ادامه می‌دهند که در بهای بهشت گشوده شد و جوانی خوش سیمای آن قدم بیرون نهاد. بر رُخسار خود بُرقعی داشت که خودِ خداوند با دستهای خویش آنرا بافته بود. بر سرش تاجی بود پُر از نور، و بر کتفهایش گیسوان همچون مشک سیاه افشان. انگشتی از دست راستش را نگینی از جنس مروارید زینت میداد که بر آن حک شده بود: «هَذَا مَلِكٌ كَرِيمٌ». بر جانب راست لبش خالی بود که به آن دین و ایمانِ عارفان سخت به لرزه افتاده بود. بی‌تردید خال او همان نقطه‌ای بود که علوم اولین و آخرین از آن بسط یافته بود. جوان زیبارو از آسمان اندکی فرود آمد تا آنگاه که در میانه آسمان و زمین ایستاد، آنچنان که تو گویی خورشید در وسط ظهر تابان شده باشد. همه حوریّات در دل تغنی می‌نمودند «فتبارک الله احسن الخالقین.» در این حین در بهای بهشت باری دیگر گشوده شد، و «حوریّه‌البهاء» رو سوی زمین نهاد. با لحنی نمکین که دل از همگان میبرد آوازی خواند، و آنگاه چند تازی از موهای خویش را که در پس نقاب مستور نموده بود بیرون



انداخت. عطر آن همهٔ عالم را خوشبو نموده بود. حوریّه پیشتر آمد تا رو در روی آن جوان زیبارو ایستاد. دست خویش را که در آستین پیراهن مخفی نموده بود بیرون آورد و گوشهٔ برقع آن جوان را در انگشتان خود گرفت. چون نقاب از رُخسار آن جوان به کنار زد از تشعشع جمال او ارکان عرش به لرزه درآمد، و ارواح همهٔ اهل آسمان و زمین قبض گردید. لسان غیب از مکمن قضاء ندا سر داد که "سوگند به حق، این جوانی است که هرگز چشم پیشینیان چون او به عالم ندیده است. این همان جوانی است که همهٔ ساکنان جهان برین برای دیدار زیبایی او لحظه شماری می‌نموده‌اند." در این حین جوان سر برآورد و کلمه‌ای با کَرّوبیان گفت که به آن همهٔ اهل آسمان باز جانی نو یافتند. و هم التفاتی به ساکنان زمین فرمود، و به همان نظرهٔ او بر هر آنکه در مُلک بود [روحی تازه دمیده شد و] همگی محشور گردیدند. جوان، به چشم خویش اشارتی تنها به چند تن معدود از میان خاکیان نمود و آنگاه به مقام خویش در جنت بقا رجوع نمود. حضرت بهاء‌الله آنگاه در بخش فارسی لوح در خصوص ظهور خویش سخن می‌گویند، منتها از آنجا که لوح در زمانی نازل گردیده که مقام ایشان هنوز مستور بوده است، خودشان را به عنوان همان «غلام روحانی» معرفی می‌نمایند، و ظهور خویش را به عنوان ظاهر شدن آن کلمهٔ مستوره که جمیع انبیاء و اولیاء به او معلق و مربوط بود<sup>۳۵</sup> توصیف می‌فرمایند.

شبهت تامه‌ای که بین جوان خوش‌سیمای لوح غلام‌الخلد و حوریّه زیبارو در لوح حوریّه دیده می‌شود بسیار حیرت‌انگیز است. خال لب هر دوتا همان نقطه‌ای است که از آن علوم اولین و آخرین تفصیل یافته است؛<sup>۳۶</sup> در هر دو اثر شخصیتی که مشخصاً نمایندهٔ حضرت بهاء‌الله است برقع و نقاب را از رُخسار و گیسوی آن شخصیت دیگر بر میدارد؛ در هر دو اثر آن شخصیت دیگر (یعنی یکی به جز حضرت بهاء‌الله) است که در ابتدای داستان پا از بهشت برین بیرون مینهد و دل از اهل عالم میبرد؛<sup>۳۷</sup> در هر دو اثر لحظهٔ اوج داستان آن زمانی است که دو شخصیت

رو در روی همدیگر قرار می‌گیرند، در حالیکه به همدیگر توجه داشته‌اند؛ و بالاخره آنکه در هر دو اثر، آن شخصیتِ دیگر بر روی زمین نمی‌ماند بلکه به “مقامِ خویش” در جنت “رجوع می‌کند.”؛ با توجه به آنکه با بیانی صریح در ابتدای لوح غلام‌الخلد معین فرموده‌اند که مراد از آن جوان خوش‌سیما کسی نیست جز شخص حضرت باب و ظهور ایشان، و هم با توجه به اینکه صراحتاً در میانه داستان، گشوده‌شدن دوباره دربهای بهشت و این بار بر زمین آمدن “حوریة‌البهاء” را برای ما تصویر نموده‌اند، هیچ بی‌ربط نیست اگر مدعی شویم حوریة در لوح حوریة نیز، نیست جز از توصیف ظهور حضرت باب و تلاقی بین این دو ظهور عظیم و حوادثی که بنا بوده در آینده ایام رخ گشایند.

و ما در دو مقاله بعدی به تفصیل خواهیم گفت که یکی از سوره‌های قیوم‌الاسماء، “سورة‌الحوریة” نام داشت و فی‌الواقع توضیح آن بخش از داستان لوح حوریة که به کشف نقاب و نیز عریان نمودن سینه حوریة پرداخته است ممکن نمی‌شود مگر با دقت و توجه در مضامین همین سورة‌الحوریة در قیوم‌الاسماء. این سوره همانی است که حضرت باب در آن بانگ برآوردند که ایشان همانا حوریة‌ای هستند که از بهاء زاده شده‌اند: “يَا أَهْلَ الْأَرْضِ تَاللَّهِ الْحَقُّ إِنِّي لِحُورِيَّةٌ قَدْ وُلِدْتَنِي الْبُهَاءُ فِي قَصْرِ مِنْ قِطْعَةِ الْيَاقُوتِ الرَّطْبَةِ الْمُتَحَرِّكَةِ”<sup>۳۸</sup>

و البته ما در جایی از لوح حوریة از زبان حوریة می‌خوانیم که او در آغوش بهاء و با شیری از پستان او بوده که رشد و نمو نموده است: “يَا لَيْتَ مَا وُلِدْتُ مِنْ نَفْحَةِ اللَّهِ ... وَ مَا شَرِبْتُ لَبَنَ الْحَيَوَانِ مِنْ عَيْوُنِ الْبُهَاءِ.”<sup>۳۹</sup>

### يك نکته

در اینجا تذکر يك نکته بسیار ضروری است، و آن این که ضمن واریسی سایر کتابهای آسمانی دیدیم که هرچند سخن از هیکل مظهر امر در میان بوده، اما در مقامی همان هیکل بر شریعت و امت نیز منطبق گردیده است. مثلاً هرچند بیانات

مکاشفات یوحنا در ابتدای کلام در خصوص خود حضرت رسول و خود حضرت علی صادر شده، و لیکن در ادامه، بیانات او چنان می‌شود که همان دو هیکل - که پیشتر مراد خود آن دو نفس بوده‌اند - اکنون بدون آنکه تصریفی در کلام صورت گرفته باشد بر آیین و جامعه ایشان منطبق می‌گردد. مثلاً در ابتدای سخن یوحنا که در مورد دو هیکل می‌گوید که ایشان قدرتهای عجیبه داشتند این جز بر نفس حضرت رسول و نفس حضرت علی منطبق نمی‌شود. اما پس از آن وقتی در مورد همان دو هیکل می‌گوید که ایشان به دست بنی‌امیه کشته شدند، اینجا دیگر بر خود حضرت رسول و حضرت علی منطبق نمی‌شود، بلکه مفهوم به شریعت‌الله بدل می‌شود که بی‌جان بر روی زمین مانده است. و بعد که این هیکل جانی دوباره می‌گیرد مراد ادامه حیات آن در شریعت بابی است. و آن زمان که این دو هیکل به آسمان رجوع می‌کنند بنا بر تبیین مفاوضات مراد حضرت باب و حضرت قدوس بوده که به شهادت عظمی فائز گردیده‌اند؛ میبینیم که در سرتاسر کلام، سخن از يك هیکل بوده، اما در هر قسمت از بیانات یوحنا مفهوم آن به گونه‌ای متفاوت ظاهر می‌گردد. حاصل آنکه در عین حال که در خصوص مفاهیمی کاملاً متفاوت سخن به میان آمده است، اما در ظاهر کلام، وحدت تعبیر کاملاً مشهود است؛ همچنین در داستان عزیر ناله آن حضرت در ابتدای داستان، تعبیر شده است به ناراحتی خود عزیر - و نه قوم ایشان - از فلاکت و بیچارگی یهود. اما در ادامه همان داستان، عزیر تفسیر می‌شود به جامعه یهود. یعنی هرچند در ابتدای داستان منظور از عزیر، خود شخص حضرت عزیر بوده اما در ادامه مفهوم تغییر می‌یابد.

دلیل ضروری بودن توجه به این نکته آن است که بدانیم ما ملزم نیستیم برای فهم مضامین لوح حوریّه تنها يك معنا را اتخاذ نماییم، و سعی کنیم تمامی قسمتهای لوح را بر اساس همان يك مفهوم روشن نماییم. البته این روند، یعنی لحاظ نمودن چند معنی متفاوت برای حوریّه در قسمتهای گوناگون لوح خود ضابطه‌ای

دارد، و به عنوان مثال ابداً بدان معنا نیست که ما مجازیم در ابتدای لوح، حوریّه را عبارت از مقامات خفیه حضرت بهاء‌الله بدانیم، اما در پایان لوح، همان حوریّه را به احکام الهی تعبیر نماییم. نه. از آنجا که در اصطلاح کتب مقدسه همان زمان که از هیکل مظهر امر سخن گفته‌اند در همان زمان شریعت‌الله، و هم امت و جامعه ظهور را نیز لحاظ نموده‌اند، و هم همچنان که دیدیم یوحنا در مکاشفات خویش چنین نموده است، ما نیز همین معنا را بر لوح حوریّه تطبیق می‌نماییم. یعنی در لوح حوریّه نیز هرچند حوریّه در مقام اول عبارت از حضرت باب و ظهور ایشان است که از بهاء زاده شده، اما در برخی مواضع لوح مبارک، همان حوریّه بر شریعت حضرت باب، و نیز بر امت بایه اطلاق گردیده است. یا بهتر بگوییم، حوریّه در لوح حوریّه نیز يك معنا دارد و آن عبارت از حضرت باب است، اما آنچه در هر قسمت لوح از «حضرت باب» مراد می‌شود به اقتضای مفهوم آن بخش متفاوت می‌شود. به حسب اصطلاح کتب مقدسه، در مقام اول مراد از حضرت باب ظهور ایشان است، گاهی هم شریعت بابی، و زمانی نیز امت بابی.

### دلیل استفاده از رمز در لوح حوریّه و کلمات عالیات

قلم اعلیٰ در این ظهور اعظم به سرودن شعر میل فرمودند، و بر خلاف متون مقدسه ادیان گذشته، در بیانات خویش عنایت بسیار خاصی به شاعران قرون گذشته نموده‌اند.<sup>۴۰</sup> و چنین شد که اولین بارقه وحی در این ظهور به صورت يك قصیده نزول یافت، و نیز پس از آن آثار عظیمی همچون مثنوی ابهی و اثر سترگی همچون قصیده عز و رقائقه در تاریخچه وحی پدید آمده‌اند. همچنین به نظر نگارنده این سطور، قلم اعلیٰ در مقامی میل به بیان مقاصد عالیّه خویش در قالب داستانی رمزی نموده‌اند، و از همین راه آثاری همچون لوح ملاح‌القدس و لوح حوریّه صدور یافته‌اند، و یا آثاری رمزی همچون کلمات عالیات در تاریخ نزول وحی پدید آمده‌اند؛ با توجه به آنکه ادبیات رمزی در ادبیات ایران پس از اسلام

بیشتر با داستانها و نوشتجات شیخ سهروردی رونقی میابد - نفسی که اگر بخواهیم يك واژه کلیدی در تمام آثارش بیابیم بدون شك آن واژه "نور" خواهد بود - و نیز با توجه به اهمیت فوق العاده‌ای که در جای جای لوح حوریّه به "نور" داده شده است، چندان هم بی ربط نیست اگر نظر عنایت جمال ابهی در حالات رمزی این لوح را تا حدودی به سهروردی نیز متوجه بدانیم. لیکن تحقیق در این عرصه از حوصله مقاله‌ای با این حجم بکلی بیرون است. نیاز هست که یکی آستین بالا زند و پیرامون رمز در ادبیات بهائی، و هم ارتباط بین متون بهائی و ادبیات رمزی ایران تحقیق جامعی به عمل آورد.

در مقاله پیشین بیان نمودیم که سخن گفتن به رمز کاملاً متفاوت است با کلامی که به عمد آنرا در پرده‌ای از ابهام پوشانده باشند. بیان حضرت بهاءالله در تفسیر والشّمس را نقل نمودیم که فرمودند برخی معانی هستند که ابداً به لفظ در نمی‌آیند و واژگانی برای آنها خلق نشده است، و برخی هم هستند که گرچه به لفظ درمی‌آیند اما گوش شنوایی نیست تا بتوان آن سخن را فاش در میان گذاشت؛ ادّعی ما در این مقاله آن بوده که لوح حوریّه یک داستان رمزی است و لذا فارغ از اینکه شرایط نزول آن چه بوده، و صرفنظر از اینکه در بغداد، ادرنه یا عکا نازل شده باشد طبیعت محتوای آن به گونه‌ای بوده که بایستی به همین صورت رمزی نازل می‌گردیده است. نگارنده تا حدودی همین را در خصوص کلمات مبارکه عالیات نیز صادق می‌داند؛ اما برای آنکه مطلب تمام باشد، و این مقاله برای خواننده گرامی با هر دیدگاهی که دارد سودمند بیفتد در اینجا سخن را در دو بخش به پیش خواهیم بُرد. در بخش اول چنین وانمود می‌کنیم که هم کلمات عالیات و هم لوح حوریّه به گونه‌ای نازل شده‌اند که گویی به اقتضای شرایط و احوال، صاحب لوح سخن خویش را در لفافه بیان نموده است. یعنی آنکه حضرت بهاءالله تنها برای مدارا با اهل بیان بوده است که این دو اثر را بدینگونه نازل فرموده‌اند، و از راه مماشات با خلق، مقصود و منظور خویش را در

پرده بازگو کرده‌اند؛ و آنگاه در بخش دوم نگارنده ادعای اصلی خود را که همانا رمزی بودن هر دوی این آثار است مطرح خواهد نمود. برای واریسی مورد اول، لازم می‌آید تا توجّهی به فضای حاکم بر زمان صدور لوح مبارک حوریّه، و نیز کلمات عالیات داشته باشیم.

در خصوص کلمات عالیات، مناسبتِ نزول این لوح مبارک وفات میرزا محمد وزیر بوده که برادرِ همسر حضرت بهاء‌الله، و نیز برادرِ مریم دختر عمّه جمال مبارک بوده است. گویا میرزا محمد وزیر نخستین فرد از عائله جمال مبارک بوده است که در اقلیم نور به وسیله ایشان به امر حضرت باب ایمان آورده است.<sup>۴۱</sup> در لوح دیگری که باز خطاب به مریم صادر شده اشاره به شنیدن خبر فوت میرزا محمد و نیز غمگین بودن مریم نموده‌اند:

“... و دیگر ذکرِ حزنِ شما را نمود که از مفارقت و فوت مغموم و مهمومید، و این به غایت بعید است. زیرا که شما بفضل‌الله از خمخانه نور مشروب گشته و از خمرِ طهور مرزوق شده‌اید. جمیع نسبتها به تو منسوبند و تمام ارواح به تو مرجوع، دیگر کدورت از چه دارید؟ و از چه محزونید؟ آیا شنیده‌اید که بحر از فراقِ نهری گریان شود، و یا شمسی در پی نجمی هراسان گردد؟...”<sup>۴۲</sup>

نیز در لوح دیگری در خصوص صعود میرزا محمد وزیر فرمودند:

“جناب وزیر که الحمدلله از کأسِ غنا مرزوق گشته‌اند و از خمر استغنا مشروب، در حدیقه کبریا داخل شده‌اند و در ظلّ شجره اعلیٰ آرمیده. از ارضِ غربا به رفرقِ ابهی صعود فرموده‌اند و از تُرابِ ادنیٰ به سدرهٔ منتهیٰ عروج نموده‌اند...”<sup>۴۳</sup>

در تاریخ امر، وفاتِ میرزا محمد وزیر در سال ۱۲۷۴ یا ۱۲۷۵ هجری قمری ضبط گردیده است.<sup>۴۴</sup> و در متن لوح مبارک کلمات عالیات نیز اشاره به مریم، خواهر میرزا محمد وزیر، و نیز حوا همسر ایشان گردیده است.<sup>۴۵</sup> بدین ترتیب، بنا بر

استقصای محقق پرتلاش، جناب پرویز معینی، کلمات عالیات باید حوالی سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۷۶ قمری صادر شده باشد.<sup>۴۶</sup>

در بیانات حضرت بهاء‌الله ایام پیش از اظهار امر علنی در عراق، یعنی تمامت دوران اقامت خویش در بغداد را به ایامی تعبیر نموده‌اند که جمالِ ابهی در پس هفتاد هزار حجاب از نور مستور بود. در لوح حکمت، از ایام مؤآن است جناب نیل قاشنی با خویش یادی می‌کنند:

“إِنَّكَ عَاشَرْتَ مَعِيَ وَرَأَيْتَ شُمُوسَ سَمَاءِ حِكْمَتِي وَ أَمْوَاجَ بَحْرِ بَيَانِي إِذْ كُنَّا خَلْفَ سَبْعِينَ أَلْفِ حِجَابٍ مِنَ النُّورِ”<sup>۴۷</sup>

بدین مضمون که تو آن زمانی که ما در پس هفتاد هزار حجاب از جنس نور مستور بودیم با من معاشرت نمودی، خورشید آسمان دانایی ما را دیدی و امواج بحر بیان ما را مشاهده نمودی.

نیز در لوحی اشاره به ظهورات جمیع انبیاء از آدم تا به ظهور حضرت باب نمودند، و آنگاه در خصوص ظهور خویش و ایام بغداد فرمودند که هرچند آیات الهی من کلّ الجهات بر حضرتش نازل می‌شده اما ایشان خود را در پس هزار حجاب از نور پنهان داشتند تا زمانی که موعد مقرر فرا برسد:

“...حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْأَمْرُ إِلَى وَجْهِهِ الْعَزِيزِ الْمُقَدَّسِ الْمُتَعَالِي الْمُنِيرِ إِذَا احْتَجَبَ نَفْسَهُ فِي أَلْفِ حِجَابٍ لِيَلَّا يَعْرِفَهُ مِنْ أَحَدٍ بَعْدَ الَّذِي كَانَ يُنَزَّلُ عَلَيْهِ الْآيَاتُ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ مَا أَحْصَاهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّكَ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا تَمَّ الْمِيقَاتُ السِّرِّ إِذَا أَظْهَرْنَا عَنْ خَلْفِ أَلْفِ أَلْفِ حِجَابٍ مِنَ النُّورِ نُورًا مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِ الْغُلَامِ أَقَلَّ مِنْ سَمِّ الْإِبْرَةِ إِذَا انْصَعَقَ أَهْلُ مَلَأِ الْعَالِينَ...”<sup>۴۸</sup>

خلاصه معنی آنکه ظهورات الهی یک به یک آمدند تا آنکه رسید به دوران خود حضرت پروردگار. در این حین با آنکه آیاتی بی‌شمار از هر سو بر او نازل می‌شد حضرتش خویشتن را در پس هزار حجاب مستور

نمود تا احدی بر مقام او واقف نشود. پس آنگاه که "میقات ستر" به پایان رسید از پس هزار هزار حجاب نور، پرتویی ناچیز از انوار رخسار این جوان زیبارو ظاهر نمودیم، در دم جمیع ملأ عالمین مدهوش شده بر خاک افتادند...

البته صد البته این میعاد مقرر همانا نبود مگر زمان اظهار امر علی حضرت بهاءالله در باغ رضوان. حضرت ولی امرالله فرمودند:

"دعوت سرّی مظهر کلی الهی به دعوت جهری پس از خروج از بیت اعظم در حین مهاجرت از مدینهالله به مدینه کبیره مبدل گشت، و سنین مهلت منقضی شد، و مکلم طور بر عرش ظهور واضحاً مشهوداً جالس گشت. سفینه حمراء بر بحر احمر جاری شد... و سلطان ظهور مالک یوم الدین به فرموده آن مبشر فرید امر عظیم در انتهای واحد و ابتدای ثمانین از خلف سبعین الف الف حجاب من النور قدم بیرون نهاد، و از سرّ مستسرّ علی قدر سمّ الإبره از طور اکبر ظهر و مکشوف نمود."<sup>۴۹</sup>

با توجه به بیانات حضرت بهاءالله در حاشیه کلمات عالیات که از پیش نقل نمودیم، و نیز تطابق تامی که تشبیهات ایشان در این لوح با ظهور الهی و امرالله دارد، نظر نگارنده آن است که همانگونه که جناب سید کاظم رشتی به ظاهر شرح قصیده لامیه را می نوشتند اما در واقع هیچ التفاتی به خود آن قصیده نداشتند و تنها از آن قصیده به عنوان وسیله ای برای القای معانی عالیّه منظور نظر خویش استفاده نمودند،<sup>۵۰</sup> حضرت بهاءالله نیز از وفات میرزا محمد وزیر به عنوان بهانه ای برای بیان مقاصدی عالی تر سود جسته اند. با توجه به جو حاکم در ایام بغداد و میل مبارک به اخفای مقامات ظهور، بدیهی است هرگونه اشارتی به اضمحلال جامعه بابی، یا نسخ شریعت بابی می بایستی در لفافه بیان می گردیده است. این مقصود با صدور کلمات مبارکه عالیات، و استفاده از تمثیل مرگ یک جسد ظاهری و متلاشی شدن آن برآورده گردید.



و اما لوح حوریه. در تاریخ امر خوانده‌ایم که حضرت بهاء‌الله در اواخر ایام بغداد به میرزا آقاخان امر فرمودند تا کثیری از الواح نازله در عراق را در شطّ دجله بریزد و محوشان نماید. حضرت بهاء‌الله به نصّ مبارک در لوحی خطاب به جناب عندلیب چنین شهادت داده‌اند:

“یازده سنه از تسع الی ثمانین آنچه از سماء مشیت الهی نازل ثبت نشد، و آنچه ثبت شد در شطّ زورا حسب الامر محو گشت.”<sup>۵۱</sup>  
و در لوح سراج مطلب را مفصّل‌تر بیان فرموده‌اند:

“فوالله الذی لا اله الا هو که این عبد ابدأ اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعاً نازل شده به بلاد اشتهار دهد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده می‌شود که قابل ملاحظه آثارالله باشند لذا لازال مستور می‌داشتم. و چه مقدار از آیات‌الله که در عراق نازل و جمیع در شطّ محو شد.”<sup>۵۲</sup>

به تقاضای میرزا آقاخان خادم‌الله تنها بعضی از آن آثار محفوظ ماند. بنابر ضبط جناب نبیل زرنندی، یکی از این آثار، “لوح حوریه” بوده است.<sup>۵۳</sup> محقق پرتلاش بهائی، عبدالحمید اشراق‌خاوری، در کتاب «گنج شایگان»،<sup>۵۴</sup> و جناب ادیب طاهرزاده در کتاب «نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله»<sup>۵۵</sup> نیز لوح مبارک حوریه را از الواح نازله در بغداد معرفی نموده‌اند، و با نقل قسمتهایی از لوح مبارک، یا نقل مضمون آن واضح ساخته‌اند که مرادشان از “لوح حوریه” همین لوح مبارکی است که مورد مطالعه این مقاله است. حضرت ولی امرالله در کتاب *God Passes By* آنجا که به ذکر نام الواح دوران بغداد پرداخته‌اند از جمله یکی به “لوح حوریه” نیز اشاره نموده‌اند، و مضمون آن را اخبار از “حوادث و وقایع بعیدتر” بیان نموده‌اند.<sup>۵۶</sup> هرچند حضرتش هیچگونه نقل بیانی از این لوح ننموده‌اند، و صراحتاً معلوم نداشته‌اند مراد ایشان کدام یک از الواح حوریه بوده است؛ فاضل بزرگوار اهل بهاء جناب فاضل مازندرانی نیز در کتاب «اسرارالآثار» خصوصی بدون آنکه اشاره‌ای به نام این لوح مبارک داشته باشد متن آن را نقل نموده است.<sup>۵۷</sup> و لیکن

ایشان در جای دیگری از همان کتاب از لوح دیگری از حضرت بهاء‌الله به عنوان "لوح حوریّه" نام برده‌اند<sup>۵۸</sup> (این لوح همانی است که ما بر اساس تاریخ نبیل زرندی آنرا به عنوان لوح رؤیا می‌شناسیم و در عکا نازل شده است).

در خصوص لوحی که مورد مطالعه ماست، از آنجا که نگارنده هرگز نتوانست هیچ اشاره‌ای به این لوح مبارك یا مضامین آن را در سایر آثار جمال ابهی، الواح حضرت عبدالبهاء، و یا آثار حضرت شوقی بیابد، ندانست که از چه زمان از میان تمام الواح حوریّه تنها این يك لوح در میان احباب به نام "لوح حوریّه" نامیده و معروف شده است، و لذا هرگز یقین قطعی حاصل ننموده است که مراد نبیل زرندی و حضرت ولی امرالله همین لوح مورد مطالعه ما باشد. قرینه‌ای نیز در خود این لوح نیست که به طور قطعی نشان بدهد که این لوح مبارك در بغداد صادر شده باشد. از سویی دیگر برای اینکه این لوح در زمانی غیر از ایام بغداد صادر شده باشد نیز هیچ قرینه قطعی‌ای در دست نیست، به جز لحن کلی و عبارات و واژگان لوح مبارك، نام بردن صریح از "اهل بیان" در کنار اهل فرقان به عنوان کسانی که محبوب عالمیان را می‌آزارند، و نیز ادّعی ظهور شمس الوهیّت و ربوبیّت در ابتدای این لوح که مضمون غالب در الواح پس از اظهار امر علنی است. و لذا نظر به نبودن چنین قرینه قطعی، ما در اینجا بنا را بر سخن کتاب «گنج شایگان» و «نفعات ظهور حضرت بهاء‌الله» مینهیم، و تا زمانی که مدارک و اسناد بیشتری به دست آید این لوح را از الواح منزله در ایام بغداد خواهیم دانست.

هرگاه این اثر مبارك پیش از نزول کتاب اقدس، یعنی قبل از نسخ قطعی احکام بیان، نازل شده باشد آنگاه بسیار ضروری مینمود تا برای بیان مقاصد مطروحه در این لوح مبارك، و موضع آن حضرت نسبت به شریعت بابی سخن در پرده گفته شود. آنچه از پیش در خصوص هفتاد هزار حجاب از نور بر رخ این ظهور گفته شد مربوط می‌شود به ادّعی حضرت بهاء‌الله در خصوص مقام خویش که تا پیش

از اظهار امر علنی مستور بوده، اما از آن زمان به بعد اندک اندک بر همگان پدیدار می‌گردد. و لیکن موضع آیین ایشان نسبت به دیانت بابی، و ردّ یا پذیرش احکام شریعت آن آیین تا چندین سال پس از آن، حتی بعد از فصل اکبر نیز مماشات با اهل بیان است. در کتاب بدیع با آنکه در جای جای آن مقام ظهور خویش را علناً بی هیچ ستری بیان فرموده‌اند، با این وجود حرف مخاطب را که گفته بود بهاء الله احکام بیان را نسخ نموده است تهمت و افترا می‌دانند:

“همچنین می‌نویسید که باید احکام تغییر داده نشود، و تلویحاً می‌خواهید ذکر نمایید که احکام را تغییر داده‌اند. و همین را کذب محض به شما تلقین نموده‌اند، چه که مخصوص فرموده‌اند که به بیان پاریسی عمل نمایند. و دیگر تغییر احکام دخیلی به رتبه ندارد که هر ظهوری ادّعی برتری از ظهور قبل نماید باید احکام تغییر دهد و ناسخ او امر قبل باشد. چنانچه خود نقطه بیان فرموده که اگر اعتراضات اهل فرقان نمی‌بود شریعت فرقان را نسخ نمی‌نمودم.”<sup>۵۹</sup>

البته در ادامه همین بیان چندین بار متذکر می‌شوند که نسخ یا قبول شریعت پیشین همه منوط به اراده الهی است.

در لوح احمد که از الواح پس از فصل اکبر است باز صاحب لوح، کتاب بیان را در زمان نزول لوح به عنوان ام‌الکتاب، و خود را در میان افرادی معرفی فرموده که به احکام شریعت بیان عاملند:

“وَ الَّذِي أَرْسَلَهُ بِاسْمِ عَلِيِّ هُوَ حَقٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنَّا كُلُّ بَأْمَرِهِ لَمَنْ الْعَامِلِينَ.  
 قُلْ يَا قَوْمِ فَاتَّبِعُوا حُدُودَ اللَّهِ الَّتِي فُرِضَتْ فِي الْبَيَانِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ حَكِيمٍ.  
 قُلْ إِنَّهُ لَسُلْطَانُ الرَّسُلِ وَ كِتَابُهُ لَأُمُّ الْكِتَابِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ”<sup>۶۰</sup>

بدین مضمون که آنکس که او را با نام علی فرستاده، بحق از نزد پروردگار آمده است، و هر آینه ما همه عاملیم به امر او. بگویای قوم، احکام الهی را که از جانب حکیم توانا در کتاب بیان بر شما واجب گردیده است

اطاعت نمایید. بگو اگر شما از آگاهان باشید همانا او پادشاه پیامبران است، و کتاب او بزرگترین کتابها.

و صریح‌تر از همه، در لوحی که مقارن همان ایام نازل شده فرمودند: “و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور اِمضا شده. معذک مفصلاً نوشته و می‌نویسند که بیانرا نسخ نموده‌اند که شاید شبهه‌ای در قلوب القاء شود و معبودیتِ عجل محقق گردد.”<sup>۶۱</sup>

بسیار جالب است که خود حضرت بهاء‌الله در ادامهٔ بیانات کتاب بدیع در خصوص نسخ احکام بیان دقیقاً می‌فرمایند که برای پیشگیری از فزع باید با مدارا سخن بگویند. در کتاب مزبور لسان حق از زبان میرزا محمدعلی تنباکوفروش فرمودند:

“اینکه ذکر نمودی هر لاحقی باید مقدم و اعلیٰ بر سابق باشد، اگر مضطرب مشاهده نمیشدی در این مقام کلمه‌ای که از حق استماع نموده‌ام مذکور می‌داشتم، و این مطلبی است که غیرالله هر که در آن تکلم نماید از فضولی محسوب است. *اللَّهُ عَلَّمَ مُرَادَهُ فِيمَا نُزِّلَ*. چه که لثالی مکنونه در صدف اَبْحُر کلمات الهیه را جز نفس ظهور مطلع نبوده و نخواهد بود. *كُلُّ ذَلِكَ عِلْمُهُ عِنْدَ رَبِّي وَ مَا اَطَّلَعَ بِهِ اَحَدٌ اِلَّا نَفْسَهُ الْعَالِمِ الْعَلِيمِ*. چون ملأ بیان احجب از متوهمین قبل مشاهده می‌شوند لذا بهتر آنکه مدارا نمایم و آنچه را ادراک نموده‌ایم مستور داریم که مباد فزع دیگر مرتفع شود.”<sup>۶۲</sup>

با توجهی به مضامین کتاب بدیع روشن‌تر می‌گردد که چرا حتی اگر لوح حوریّه اثری رمزی نباشد باز می‌بایستی مطالب آن در لفافه بیان می‌گردید. در جای جای کتاب بدیع مقام حضرت بهاء‌الله را مصرح فرموده‌اند به عنوان *مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ*، موعود *كُلِّ صَحْفٍ وَ كِتَابٍ*، و نفسی که شأن او جز نطق به “*اِنِّي اَنَا اللَّهُ*” بیان دیگری نیست. با این وجود همچنان در خصوص احکام بیان با جامعه بایه ماماشات می‌نمایند، و نیز تأکید می‌کنند که نظر به غفلت و احتجاب اهل بیان

ایشان مصلحت می‌دانند تا برخی مطالب را به طور علنی بیان نفرمایند. و هم همین می‌شود که لوح حوریّه برای بیان موضع آیین بهائی نسبت به شریعتِ بیان سخن در پرده می‌گوید آنچنان که فقط اهل اشارت مقصود را دریابند، و غیر نیز مضطرب نگردند.

آنچه در بالا گفته شد به شرط آن است که لوح حوریّه و کلمات عالیات را نه به عنوان دو اثر رمزی، بلکه صرفاً تلاش قلمِ اعلیٰ برای مدارا با اهل بیان تلقی نماییم، آنچنانکه در کتاب بدیع و لوح سراج و لوح احمد و مثل آن چنین کرده‌اند، و ما نمونه‌ای از بیانات این دو اثر و آثار مشابه که از ره مدارا نگاشته شده‌اند را در بالا نقل نمودیم. اما اگر آنچنان که صاحب این مقاله ادعا نموده است این دو لوح را به عنوان دو اثر رمزی به حساب آوریم آنگاه بیان مطلب به گونه‌ای دیگر می‌شود. دلیل آنکه یک متن رمزی به رمز نگاشته می‌شود ابداً شرایط و احوال حاکم بر محیط نیست، بلکه این رمزی بودن از طبیعت خود سخن برمی‌آید. هرگاه مفهومی نانمودنی باشد، به ناچار زبان رمز وسیله‌ای می‌شود تا آن مفهوم نانمودنی به تصویر کشیده شود، و مفهومی که «مبهم، ناشناخته، و تا حدودی غیر قابل تعریف است» در قالب واژگان بیان گردد. راستی آن است که موضوع هر دو لوح، یعنی لوح حوریّه و نیز کلمات عالیات، چنان است که برای بیان آن راهی جز سخن رمزی نبوده است. مفهوم «ظهور الهی» نه کیفیتی است که برای ما کاملاً قابل شناخت باشد. در آثار مبارکه هرگاه خواسته‌اند در خصوص ظهور الهی، و نیز تغییر و تطوّر که در ظهور الهی حاصل می‌شود سخن بگویند همیشه مُلزم شده‌اند تا از «مَثَل»<sup>۶۳</sup> استفاده نمایند. در آثار حضرت باب و نیز حضرت ابهی تغییر و تطوّر نطفه در رحم مادر تا بلوغ آن به مرحله کمال را به عنوان رمزی از ظهور و رشد و تطوّر آن استفاده نموده‌اند. در مفاوضات از مثال فصول سود جسته‌اند و برای تبیین ظهور و بروز و اوج و افول بارقه‌های ظهور الهی در قلوب که مفهومی غیرمادی است، برای آن بهار و تابستانی، و خزان و زمستانی

قائل شده‌اند. باز در بسیاری از آثار مبارکه - و از جمله در ابتدای همین لوح حوریّه - از ظهور الهی به عنوان جنت و بهشتی یاد نموده‌اند که به تعبیر قرآن و تأکید حضرت باب چشمه‌هایی از آب و شراب و شیر و عسل در آن روان است. هیچگاه ممکن نشد که مفهوم "ظهور الهی" و هر آنچه مربوط بدانست را به نحوی عُریان و بدون استفاده از زبان رمز و مثل برای ما بیان نمایند، چرا که اصولاً بیان آن جز به رمز ممکن نبوده است. چنانچه ظهور مظهر کلیّه الهیه در این عالم را نیز الزاماً با تعبیر رمزی "جلوس خداوند بر سریر امکان" توصیف نمودند. همچنانکه در سایر آثار مبارکه از زبان رمز و از مثل‌ها برای تبیین مسائل مربوط به ظهور الهی سود جستند، در کلمات عالیات نیز از چندین مثل گوناگون برای تبیین مقصود خویش استفاده برده‌اند. و نیز در لوح حوریّه برای تبیین ظهور حضرت باب و آنچه بر آن گذشت، و تلاقی آن با ظهور خویش لابد همان زبانی را انتخاب فرمودند که جز آن راهی برای بیان مطلب نبود: زبان رمز. نقل فرمایشی از حضرت بهاءالله روشن‌گر است که در آن در خصوص نزدیک بودن فاصله ظهور خویش به ظهور حضرت باب، و نسخ آیین حضرت باب پیش از رواج آن بیانی می‌فرمایند: "در ظهور این ظهور اعظم اکرم مع آنکه ایامی از ظهور قلم نگذشته حکمتی است مستور و سرّی است مقنوع و وقتی بوده مخصوص، و مطلع نشده و نخواهد شد به او نفسی مگر آنکه در کتاب مکنون نظر نماید."<sup>۶۴</sup>

نتیجه حرکت قلم اعلیٰ برای ارائه تصویری از همین "سرّ مقنوع" که اطلاع بر آن کماهی امکان‌پذیر نبوده، پدید آمدن یکی از زیباترین آثار رمزی در طول تاریخ وحی در جمیع ادوار بوده است. هرگاه چنین به قضیه بنگریم، آنوقت نتیجه آن می‌شود که اگر لوح حوریّه حتی در دوران عکا نیز نازل می‌شد باز هم متن آن چیزی نمی‌بود جز از همین که امروز در دست ماست. چرا که رمزی بودن آن از ناگفتنی بودن مطالب عالیّه لوح برمیخیزد، و نه از شرایط و اوضاع حاکم بر زمان نزول آن.

## مضمون کلی داستان لوح حوریه

شاید جا داشت برای آنکه از مقاله حاضر به صورتی مستقل از دو مقاله بعدی خواننده را سودی حاصل شود، مفهوم کلی لوح را به طور چکیده و مختصر بیان می‌نمودیم، اما ملاحظه یک مسأله نگارنده را از نگاشتن چنین چکیده‌ای بازداشت. آنچنانکه در مقاله اول از این چهار مقاله [ذیل عنوان "بحثی پیرامون رمز"] بیان گردید، رمز، زبانی است برای بیان آن چیزها که گفتنی و نمودنی نیستند. معنی این حرف آن است که هرگاه نوشته‌ای به زبان رمزی نوشته شده باشد، نمیتوان در مورد آن به معنای دقیق کلمه از "تفسیر" و "توضیح" یا چیزی مثل آن سخن گفت. چرا که اگر بنا بود ما بتوانیم معنی و مقصود از یک نوشته رمزی را به زبانی کاملاً روشن و قابل فهم بازگو نماییم، البته در همان مقام اول صاحب سخن این کلام را به صورتی رمزی نمی‌نگاشت که ما را امروز حاجتی به چنین تفسیر و تأویلی بیفتد. خود حضرت بهاء‌الله در پایان لوح حوریه، این اثر را به عنوان رؤیایی توصیف نموده‌اند که نیاز به "تعبیر" دارد. به نظر نگارنده، نهایت تلاشی که در تعبیر یک داستان رمزی میتوان نمود آن است که تا حدودی پرده ابهام از سمبل‌هایی که در داستان به کار رفته‌اند زدوده شود. اما ارتباط دقیق تمام اجزای داستان، و به دست آوردن برداشتی کاملاً یکپارچه از متن باید به عهده خواننده گذارده شود تا خود در مواجهه با اصل نوشته رمزی، در حد معرفت خویش به چنین معنای کلی‌ای دست یابد. سخن جانانه سهروردی در مقاله اول نقل گردید که گفت "إِقْرَأِ الْقُرْآنَ كَأَنَّهُ نَزَّلَ فِي شَأْنِكَ"، یعنی قرآن را آنچنان بخوان که گویی خطاب به خود تو و در شأن تو نازل شده است. و البته که این گفته در خصوص تمامی نوشتجات رمزی صادق است.

برای کمک نمودن به این منظور، یعنی رفع درجه‌ای از ابهام، در دو مقاله بعدی زیر عنوان "شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریه"، یک به یک جزئیات داستان لوح

حوریّه را به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد. از جمله خواهیم پرداخت به مقام الوهیت و واریسی مفهوم ادّعی الوهیت در این ظهور اعظم؛ جنتی که پیش از ظهور حوریّه خلق شده بود؛ ارتفاع آن جنت بر عرش؛ مخفی بودن گیسوان حوریّه در پسِ حجاب؛ کنار زدن نقاب و پپچش باد در گیسوی حوریّه؛ اسراری که در خال لب حوریّه نهفته شده بود؛ عریان شدن يك سینه از سینه‌های حوریّه؛ عشق و وله شدید حضرت بهاء‌الله به حوریّه؛ ولادت یافتن او از بهاء؛ سرّ حزن؛ بیجان شدن جسد حوریّه؛ لرزش جسد حوریّه؛ و نیز غسل و کفن و دفن جسد حوریّه. از آنجا که این جزئیات در دو مقاله بعدی واریسی خواهند شد، و نیز نظر به حکمتی که در بالا در خصوص اثر رمزی بیان گردید، در این مقاله از بیان مفهوم کلی لوح اجتناب می‌ورزیم.

در جای‌جای این مقاله نیز گفته شد که بحث پیرامون لوح حوریّه، و به طور کلی بحث در خصوص رمز و رمزگرایی در آثار بهائی و واریسی الواح رمزی در این ظهور شایسته تألیف کتابی مجزاست. امید آنکه حضرت پروردگار نگارنده این سطور را روزی بر انجام این مهمّ تأیید فرماید.

## یادداشت‌ها

۱- برای مطالعه این لوح مبارک ر.ک. آثار قلم اعلیٰ ج ۴، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع، صص ۳۴۲-۳۵۰. نسخه منتشره در آثار قلم اعلیٰ، ج ۴ طبع ۱۲۵ بدیع، در چند موضع تفاوت اندکی با نسخه ۱۳۳ بدیعدارد. در نقل مضمون داستان، و نیز جاهای دیگر این مقاله، اساس را بر نسخه سال ۱۳۳ بدیع نهاده‌ایم.

۲- در دو مقاله بعدی، ذیل شرح همین عبارت در این باره خواهیم گفت.

۳- شهریاری، ژیللا: «تعبیری از حوریّه در لوح مبارک حوریّه»، سفینه عرفان دفتر ۱۶، صص ۱۰۹-۱۲۶.



۴- حضرت ولی امرالله: قرن بدیع، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۲ م.، صص ۲۱۹ و ۲۴۸.

۵- حضرت ولی امرالله: قرن بدیع، ص ۲۱۸.

۶- از جمله بنگرید به:

Lil Abdo Obsborn: "Female Representations of the Holy Spirit in Bahá'í and Christian Writings and Their Implications for Gender Roles", published in Bahá'í Studies Review, 4:1

London: Association for Bahá'í Studies English-Speaking Europe, 1994

وي در این مقاله به مؤنث بودن حوریّه در الواح حوریّه توجّه نموده است. در میان اقانیم ثلاثه در مسیحیت، جنسّت پدر و پسر کاملاً واضح بود. برخی فمنیستها (feminists) تلاش نمودند تا اقنوم سوّم یعنی روح القدس را مؤنث جلوه دهند تا زنان نیز سهمی در میان اقانیم ثلاثه داشته باشند. مری دیلی (Mary Daly) گفته بود "اگر خدا مرد است آنگاه بی تردید مرد نیز خداست." در بیان لوح شیخ نجفی نزول روح قدسی بر خویش را به صورت "حوریّه" تصویر نموده اند که شخصیتی مؤنث است. و نیز جلوه قدسی در قصیده ورقائیه به صورت مؤنث ظاهر شده است. البته مقاله در پایان ادعای مری دیلی را بکلی رد می کند، و علیرغم تصویر مؤنثی که از روح قدسی در آثار بهائی ارائه شده مدعی می شود که مؤنث یا مذکر بودن هر دو سمبلیک است و به هیچ وجه تبعاتی در جامعه نمی تواند داشته باشد. شبیه همین را در مقاله نادر سعیدی نیز میتوان یافت:

سعیدی، نادر: «سیمای زن در آثار بهائی»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۷، صص ۲۸۹-۲۶۴.

۷- قرآن، سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۸- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۴۲.

- ۹- مفاوضات، ص ۷۷.
- ۱۰- مفاوضات، ص ۷۸.
- ۱۱- قرآن، سورة نساء، آیه ۱۵۷.
- ۱۲- رك. به بحث زیبای حاج مهدی ارجمند همدانی در کتاب نفیس «گلشن حقایق»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۲۸-۲۹.
- ۱۳- مفاوضات، ص ۴۰.
- ۱۴- مفاوضات، صص ۴۰-۴۱.
- ۱۵- ن.ك. فاضل مازندرانی، اسدالله: «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۳، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، صص ۸۷-۸۹. نظر جناب فاضل در همین منبع هم این است که تنها قسمتهایی از بیان مبارك پس از آنجا که فرمودند "و از جمله آن بلايای مقدره و مصیبتهای جلیله مستوره این مصیبت بدیعه و این بلیه جدیده است" مخصوص میرزا محمد وزیر است؛ و البته مقصود صاحب مقاله حاضر آن است که جمال مبارك وفات میرزا محمد را بهانه‌ای نموده‌اند برای بیان مقاصد عالیّه، آنچنان که سید کاظم رشتی نیز در «شرح‌القصیده» کرد که در ادامه خواهیم گفت.
- ۱۶- Saeidi, Nader: Gate of the Heart, Understanding the Writings of the Báb; Wilfrid Laurier University Press; Canada; 2008.
- ۱۷- شبیه این اعتراض را میتوان تقریباً در تمامی نقدهایی که دانشمندان اهل سنت بر حضرت باب نوشته‌اند مشاهده نمود. از جمله نگاه کنید به: محمد عبدالمنعم أحمد: الأصول الباطنية لِلنحلة البائية، جامعة حلوان، دارالهدایة، ۱۴۳۱ ه.ق.
- ۱۸- اشراق خاوری، عبدالحمید: «محاضرات». به نقل از محمدحسینی، نصرت الله: «حضرت باب»، ص ۱۲۰.

- ۱۹- زرقانی، محمود: «بدایع الآثار» ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان، ؟، ص ۱۰۵.
- ۲۰- در این خصوص در مقاله‌ای که به طور مستقل به واری این لوح اختصاص یافته است سخن خواهیم گفت.
- ۲۱- «ادعیه حضرت محبوب»، فرج‌الله زکی الکردی، ۱۹۲۱ م.، صص ۲۱۷-۲۲۱.
- ۲۲- «ادعیه حضرت محبوب»، ص ۲۲۴.
- ۲۳- «ادعیه حضرت محبوب»، صص ۲۱۲-۲۱۴.
- ۲۴- «ادعیه حضرت محبوب»، صص ۲۰۵-۲۰۶.
- ۲۵- «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ج ۴، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، ۲۰۰۰ م، ص ۱۸۳.
- ۲۶- «مکاتیب حضرت عبدالبهاء» ج ۳، فرج‌الله زکی الکردی، ۱۹۲۱ م.، ص ۴۰۶. و نیز به همین مضمون در: «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء» ج ۴، ص ۱۸۳.
- ۲۷- ن.ک. منابع ذکر شده در بالا.
- ۲۸- «مفاوضات»، صص ۵۰-۵۴. نیز ن.ک. «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء»، ج ۴، ص ۱۸۴.
- ۲۹- «مکاتیب عبدالبهاء» ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ؟، صص ۱۰۳-۱۰۴.
- ۳۰- این جمله از بیان مبارک عیناً نقل آیه ۳ از باب ۲۱ مکاشفات یوحناست. بیانات مبارک در ادامه تا پایان لوح نیز نقل مضمون وعده یوحنا در همین باب مکاشفات، و در واقع تأکید ملائکه الهی بر تحقق جمیع وعود الهی در این باب از کتاب مکاشفات است. عین کلمات یوحنا در این باب از اینقرار است: " از تخت صدایی بلند شنیدم که می‌گفت: 'خوب نگاه کن! خانه خدا از این پس در میان انسان‌ها خواهد بود. از این پس خدا با ایشان زندگی خواهد کرد. ایشان قوم او خواهند شد و خود خدا با ایشان خواهد بود. خدا تمام اشکها را از

چشمان ایشان خواهد زدود. دیگر نه مرگی خواهد بود و نه غمی، نه ناله‌ای و نه دردی، زیرا تمام اینها متعلق به دنیای پیشین بود که در گذشته است. 'آنگاه او که بر تخت نشسته بود گفت: 'ببین! الآن همه چیز را نو می‌سازم.' و به من گفت: 'این را بنویس چون آنچه می‌گویم راست و درست است. دیگر تمام شد. منم الف و یاء، و منم اوّل و آخر. من به هر که تشنه باشد از چشمه آب زندگانی به رایگان خواهم داد تا بنوشد. هر که پیروز شود تمام این نعمتها را به ارث خواهد بُرد و من خدای او خواهم بود و او فرزند من.' ( مکاشفات، ۲۱: ۳-۷) گویا عبارت آغازین لوح مبارک که احبّای الهی را "فرزندانِ خداوند" نامیده‌اند ناظر به همین سطر آخر کلام یوحنا باشد.

۳۱- در دو مقاله بعدی ذیل توضیح همین عبارت نشان خواهیم داد که به تبیین حضرت عبدالبهاء، و نیز اشارات حضرت ابهی در سایر الواح، مقام نار و ماء اشاره به دو مقام از مظهر ظهور الهی است.

۳۲- برای زیارت اصل لوح مبارک در زبان عربی بنگرید در: «حدیقه عرفان» (مجموعه‌ای از آثار قلم اعلیٰ و الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء)، از انتشارات مجله عنده لب، ۱۹۹۴، صص ۴۳-۴۶؛ و هم برای تلاوت هر دو قسمت عربی و فارسی بنگرید در:

اشراق خاوری، عبدالحمید: «مائده آسمانی»، ج ۴، م.م.م.ا.، ۱۲۹ بدیع، صص ۳۳۵-۳۴۱.

۳۳- «ادعیه حضرت محبوب»، صص ۴۵۸-۴۵۹.

۳۴- غلام در لغت عرب جوان خوش‌سیما را گویند، و "خلد" به معنی جاودانی و فناپذیر. اما چون ترکیب این دو در فارسی بسیار نامأنوس مینمود- یا دست کم نگارنده نتوانست واژه مناسبی بیابد- برای ترجمه "غلام‌الخلد" به همان جوان خوش‌سیما، یا جوان زیبارو بسنده نمودیم.

۳۵- نگاه کنید به توضیحات ذیل یادداشت پیشین.

- ۳۶- برای مشاهده اصل لوح مبارک در دو قسمت عربی و فارسی ن.ک.:
- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله ایام تسعه، م.م.م.ا. ۱۲۹ بدیع، صص ۹۸-۹۲.
- ۳۷- برای توضیح آنکه چگونه نقطه علوم بر حضرت باب منطبق می شود از جمله بنگرید به توضیحات مفصل جناب طاهرزاده در:
- طاهرزاده، ادیب: «نفعات ظهور حضرت بهاءالله»، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸م.، صص ۲۳۱-۲۳۶.
- ۳۸- در این خصوص در دو مقاله بعدی بیشتر خواهیم گفت. جان والبریج در مقاله خویش توضیح می دهد که اشتیاق حضرت ابهی به «غلام الخلد» در این لوح نشان از محبت شدید جمال قدم به حضرت اعلی دارد. بنگرید در:
- Walbridge, John: "Erotic Imagery in the Allegorical Writings of Baha'u'llah"; 1997. Published online in [h-bahai.org](http://h-bahai.org)
- ۳۹- «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی»، ص ۳۶.
- ۴۰- حتی با نگاهی بسیار گذرا به اثر دکتر وحید رأفتی، «مآخذ اشعار در آثار بهائی»، این نکته به خوبی معلوم می شود. دوست فاضل بنده، آقای الهام موقن، مشغول نگارش مقاله ای در خصوص این پدیده نو در تاریخ ادیان (عنایت به شاعران پیش از خود) هستند.
- ۴۱- «نفعات ظهور حضرت بهاءالله»، ص ۱۳۶.
- ۴۲- مجموعه «آثار قلم اعلی»، شماره ۳۸، صص ۴۶-۴۷. جا دارد در اینجا از تلاش بی دریغ جناب آقای عادل شفیع پور و دوستانشان که این منابع را به صورت الکترونیکی در اختیار امثال بنده در آورده اند نهایت تشکر را داشته باشم. اجرشان عندالله محفوظ است.
- ۴۳- همان ص ۴۷. از جناب پرویز معینی که این دو بیان را به نظر بنده رسانیدند نهایت تشکر را دارم.

- ۴۴- اشراق خاوری، عبدالحمید: «تقویم تاریخ امر»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲ بدیع، ذیل وقایع سال ۱۲۷۴-۱۲۷۵، به نقل از یادداشتهای جناب پرویز معینی.
- ۴۵- «ادعیه حضرت محبوب»، ص ۲۴۸.
- ۴۶- یادداشتهای خطی. مستند ایشان همانا دو لوحی است که از حضرت بهاءالله نقل گردید. در آنجا فرموده‌اند که خبر فوت میرزا محمد وزیر توسط میرزا مهدی، برادر حرم کاشی حضرت بهاءالله به ایشان رسیده است.
- ۴۷- «مجموعه الواح مبارکه» چاپ مصر، ص ۴۳.
- ۴۸- «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله»، صص ۵۵-۵۶.
- ۴۹- «توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق»، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲ م.، صص ۳۰۶-۳۰۷.
- ۵۰- محمدحسینی، نصرتالله: «حضرت باب»، ص ۱۲۰.
- ۵۱- «مجموعه الواح مبارکه خطاب به عندلیب»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، ص ۱۴۴.
- ۵۲- «مائده آسمانی»، ج ۷، ص ۹۱.
- ۵۳- موقر بالیوزس، حسن: «بهاءالله شمس حقیقت»، George Ronald, Oxford, ص ۲۲۰.
- ۵۴- اشراق خاوری، عبدالحمید: «گنج شایگان»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ص ۲۰.
- ۵۵- «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، ص ۱۳۹.
- ۵۶- «کتاب قرن بدیع»، ص ۲۸۹.
- ۵۷- فاضل مازندرانی، اسدالله: «اسرارالآثار خصوصی»، ج ۳، ص ۱۳۴.
- ۵۸- «اسرارالآثار خصوصی»، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، صص ۳۲۹-۳۳۰. البته معلوم نیست مراد فاضل تسمیه این لوح به این نام بوده، یا آنکه صرفاً مرادش «یکی از الواح حوریّه» بوده باشد.

- ۵۹- حضرت بهاء‌الله: کتاب بدیع، چاپ طهران به خط زین المقربین، ؟، ص ۱۶۲. چنین به نظر می‌رسد که تعبیر «کذب محض» در بیان مبارك به عنوان توصیفی برای سید محمد اصفهانی استفاده شده باشد.
- ۶۰- «ادعیه حضرت محبوب»، صص ۱۸۲-۱۸۳.
- ۶۱- اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۴۵-۴۶.
- ۶۲- حضرت بهاء‌الله: کتاب بدیع، صص ۱۶۵-۱۶۶. در ادامه فرمودند که حضرت باب فقط در سجن دولت مسجون بوده است، و لکن حضرت بهاء‌الله هم در سجن دولت، و هم در سجن اهل بیان (همان، ص ۱۶۷).
- ۶۳- پورنامداریان نشان داده است که تعبیر «مثل» در عُرف بسیاری از متقدمین از مسلمین و خصوصاً اسمعیلیان به مفهوم رمز و سمبل استفاده شده است. ن.ك. پورنامداریان، تقی: «رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی»، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۹۱، صص ۲-۳.
- ۶۴- «قرن بدیع»، ص ۲۰۵. جدای از مطالبی که در این چهار مقاله به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد نگارنده مشغول نگاشتن مقاله‌ای دیگر در خصوص لوح حوریّه است که در آن برداشت کاملاً متفاوتی را بر اساس همین بیان حضرت بهاء‌الله که نقل گردید ارائه نموده است.

## جواهر کتب مقدسه در قمیص اختصار

### روح الله طائفی

حضرت بهاء الله در مقدمه کلمات مکنونه عربی که فی الحقیقه بر کلمات مکنونه فارسی و عربی هردو محسوب است می فرماید: "هذا ما نزل من جبروت العزّة بلسان القدرة والقوّة علی النّبیین من قبل و انا اخذنا جواهره و اقمصناه قمیص الاختصار فضلاً علی الاحبار..." هدف این تحقیق آن است که نشان دهد کدام فقره از کلمات مبارکه مکنونه عربی و فارسی جوهر و خلاصه چه آیه ای از آیات کتب مقدسه ای همانند انجیل جلیل و قرآن مجید و یا احادیث معتبره اسلامی است.

در یک نگاه کلی باید گفت در سه شکل متفاوت می توان مشاهده نمود که چگونه کلمات مبارکه مکنونه حقایقی را که ادیان گذشته در آثار مقدسه شان به بشریت عرضه داشته اند یادآوری می فرماید:

**اول**، بخش هایی از کلمات مبارکه مکنونه که عیناً با همان الفاظ همان معانی را یادآوری می نماید. مثلاً در فقره ای می فرماید: "ای پسران آدم کلمه طیبه و اعمال طاهره مقدسه به سماء عز احدیه صعود نماید. پس جهد نمایید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس وهوی پاک شود و به ساحت عز قبول درآید..." فقره ۶۸ این بیان یادآور این آیه مبارکه از قرآن است که می فرماید "مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ..." ۳۵:۱۰

**دوم**، پاره ای از آیات را در قرآن و یا انجیل ملاحظه می کنیم که عموماً آیات متشابهات است، همانند آیاتی که اشاره به بهشت و دوزخ دارد و مؤمنین را به ورود به بهشت تشویق و تحریص می نماید، همانند آیاتی با این مضمون که



می‌فرمایند: " إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... " ۱۳:۲۲ در این زمینه کلمات مبارکهٔ مکنونه فقرات زیادی را در اشاره بدانها آورده است که عموماً تفسیر همان آیات متشابهات قرآن است و با یک جمله و یا شبه جملهٔ آن حقیقت را تفسیر می‌نماید، مانند این فقره که می‌فرمایند "یا ابن الوجود رضوانک حبیبی و جنّتک وصلی فادخل فیها و لا تصبر هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلیٰ و جبروتنا الاسنی" (کلمات مکنونهٔ عربی، ۶) و نیز آیات بسیاری از قرآن و از جمله آیهٔ فوق که مکرراً اشاره به جریان نهرهایی در بهشت دارد و مؤمنین از آن نهرها می‌نوشند. این بیان کوتاه در بخشی از فقرات کلمات مکنونه آمده است: "ای بندهٔ من مُلک بی‌زوال را بانزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست مده. این است کوثر حیوان که از معین قلم رحمن ساری گشته. طوبیٰ للشاربین." (کلمات مکنونهٔ فارسی، ۳۶). ملاحظه می‌شود که چگونه این دستهٔ دوم از فقرات کلمات مکنونه اگرچه ظاهراً و لفظاً ارتباطی با آیات قرآن و یا انجیل ندارد اما حقیقتاً جوهر و عصارهٔ صدها آیه از قرآن و انجیل است.

سوم، فقراتی از کلمات مکنونه است که بنحوی بسیار کلی و عمومی به حقایق کتب مقدسهٔ قبل اشاره دارد و به جوهر و عصارهٔ یک کتاب و یا دین الهی توجه دارد.

در این تحقیق از زمان و مکان و شرایط نزول این اثر نفیس و نیز نام و عنوان اولیه و شأن نزول این صحیفهٔ جاودانی مطابق هدف تحقیق سخنی به میان خواهد آمد و همچنین توجهی به مقدمهٔ و موخرهٔ این کتاب کریم خواهد شد.

### اخذ جواهر کتب مقدسهٔ قبل

یکی از معانی بیان جمال قدم در مقدمهٔ کلمات مکنونهٔ عربی که اشاره به اخذ جواهر کتب مقدسهٔ قبل و آوردن آن در کلمات مکنونه دارد توجه به این حقیقت است که بسیاری از مطالب و مباحث ذکر شده در کتب مقدسهٔ قبل که اصل و جوهر دیانت نبوده است همانند داستان‌های انبیاء و احکام و حدود در کلمات مکنونه نیامده و به عبارت دیگر کلمات مکنونه بازتابی و معیاری برای جواهر

کتب مقدسه قبل است. هر آنچه در این فقرات مختصر آمده است همانا جوهر ادیان قبل است. کلمات مکنونه حاوی نکات اخلاقی و معنوی همانند ایمان و انقطاع و تنزیه و تقدیس و پاکی قلب و اشتعال و انجذاب و قیام بر خدمت خلق و اعتقاد به حیات اخروی و حقیقت وجود انسانی و دستورالعملی برای زندگی روحانی و حاوی هدف حیات بشری و مقصد نهائی او در عوالم اخروی است. این حقایق که اصل و شالوده و تمامیت کلمات مکنونه است همانا جوهر همه ادیان قبل بوده است. بعبارت دیگر هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء مکرراً در بیانات خویش علی‌الخصوص در خطابات مبارکه در غرب یادآوری فرموده‌اند که ادیان شامل دو بخش است: شریعت دیانت که همان احکام و معاملات بوده، متعلق به زمان و مکان است، تغییرپذیر بوده، و با ظهور پیامبر جدید منسوخ شده و دگرگون می‌شود. و نیز حقیقت دیانت که ثابت و پابرجاست و همیشگی و جاودان است و با ظهور پیامبر جدید تأکید و تجدید می‌گردد. این بخش همان روحانیات و معنویات و اخلاقیات است که در کلمات مبارکه مکنونه به جوهر ادیان یاد شده و البته در همه ادیان مشترک است و تکرار می‌شود.

### زمان نزول کلمات مبارکه مکنونه

این اثر نفیس و گرانقدر در سال ۱۲۷۴ هجری قمری مطابق با ۱۸۵۸ میلادی، یعنی درست در نیمه ایام اقامت حضرت بهاء‌الله در بغداد در سال پنجم تبعید ایشان و نیز دقیقاً در میانه دو اظهار امر خفی در طهران و اظهار امر علنی در بغداد نازل شده است. در مورد ماه و روز و ساعات نزول این اثر نفیس بیانی ملاحظه نشده است. اما جناب فاضل مازندرانی در مجموعه «اسرارالآثار» اظهار می‌دارند این آثار در اسحار نازل شده است، اما به منبع آن اشاره‌ای نفرموده‌اند (داریوش معانی، «کنز اسرار»، ص ۲).

حضرت عبدالبهاء در بیان ذیل به سال و مکان نزول کلمات مکنونه اشاره فرموده‌اند: "این کلمات مکنونه و لثالی مخزونه که از قلم حضرت بهاء‌الله صادر در بغداد در سنه ۱۲۷۴ هجری نازل شده" («مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره کلمات مکنونه»، معهد اعلی، دارالتحقیق). و نیز حضرت ولی امرالله در کتاب

«قرن بدیع» اشاره می‌فرمایند: "پس از کتاب ایقان که مخزن اسرار الهیه و مکنون معارف بدیعه رحمانیه است مجموعه جواهر آسای کلمات مبارکه مکنونه را باید یاد نمود. این درر معانی و لثالی حکمت یزدانی که در صدف عصمت رحمانی مستور و مکنون بود در سال ۱۲۷۴ هجری در اوقاتی که حضرت بهاء‌الله در کنار دجله مشی می‌فرمودند و در دریای توجه و تفکر غوطه‌ور بودند از لسان اطهر به لغت فارسی و عربی نازل...". («قرن بدیع»، ج ۲).

همچنین به دقت نمی‌توان گفت که این مجموعه در طول چه مدت زمانی نازل شده است، اما با قاطعیت و با استناد به آثار مبارکه می‌توان گفت این اثر یکجا و به یکباره نازل نشده است. حضرت بهاء‌الله در لوح خطاب به جناب زین‌المقربین می‌فرمایند: "در کلمات مکنونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مره واحده نازل و لکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده. بعضی کل را جمع نموده و بعضی متفرق است. اگر جمع شود احسن بوده عندالله ربک و رب العالمین." («مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره کلمات مکنونه»، معهد اعلی، دارالتحقیق).

### اوضاع و احوال تاریخ امر مقارن نزول کلمات مبارکه مکنونه

پس از واقعه رمی شاه و فتنه عظیمی که به شهادت اکثری از نفوس مؤمنه و رجال سرشناس بابی منجر گردید و قتل و ضرب و تزییقات شدید در سراسر ایران که از جانب دولت و ملت و علماء سوء بر جامعه پیروان حضرت ربّ اعلی روحی لمظلومیته الفدا وارد گردید و سرگونی جمال قدم به بلاد عراق، شعله امر تقریباً خاموش و نفوس احباب خموش و پریشان و سرگردان بودند. نفسی هم که به ظاهر از طرف حضرت ربّ اعلی به رهبری و سرپرستی مؤمنین موسوم و موصوف (یحیی ازل) خود فراری و سرگردان و سپس در ایام بغداد به فتنه و فساد مشغول، تا حدی که مرکز امر اعظم جمال قدم محض حفظ اتحاد و وحدت جامعه به جبال کردستان حرکت و انزوا و عزلت اختیار نمود. به شرحی که معروف و در کتب تاریخیه مذکور دو سال پس از آن با اصرار و الحاح اهل بیت مبارک و نفوس مؤمنه بار دیگر به بغداد مراجعت و به قوتی ملکوتی اقدام به جمع یاران و

تهذیب اخلاق و رفتار آنان و تزکیه نفوس و تشویق بر تحسین اطوار و گفتار مؤمنان فرمودند. و قصد از این قیام آنکه نفوس پراکنده جمع گردند و اخلاق حزب بابی به شیم و ملکات ربّانی مزین شود و سیف حدید بدل به سیف بیان شده و نفوس بشریه آماده استماع نوحات بلبل گل‌راز روحانی گردد («کتر اسرار»، داریوش معانی، ج ۱، ص ۴).

در توصیف انحراف جامعه بابی در غیبت جمال قدم آثار و الواح زیادی موجود است. از جمله در کتاب «قرن بدیع» مذکور است: "...این اعمال و حرکات جنون‌آمیز و جاه‌طلبی و همزات سفیهانه نفوسی که خود را در ظلّ امر حضرت باب شمرده بودند اگرچه در بدو امر اثراتش غیر محسوس بود ولی به تدریج شدت یافت و کسب اهمیت نمود تا به مرحله‌ای رسید که ضربه شدید بر هیکل امرالله وارد ساخت. از عدد مؤمنین بکاست و وحدت جامعه را در خطر انداخت و حیثیات آن را در انظار ناظرین لکه‌دار کرد و عظمت و شهرتش را تا مدت متمادی مستور و محجوب نمود." («قرن بدیع»، ج ۲، ص ۹۷).

و نیز از قول نبیل زرنندی مورخ شهیر بهائی مسطور "...سراج امر خاموش و ارباب دواعی در جوش و خروش. نظم الهی پریشان. محبین و مخلصین سرگردان و نالان. در مدینه قزوین مؤمنین به چهار فرقه منقسم و کل با یکدیگر مخالف و از صراط بیان منحرف." («قرن بدیع»، ج ۲، ص ۷۱).

و نیز "...۲۵ نفر از بایبان به شهادت مرکز عهد و پیمان الهی جسورانه ادعای من یظهره اللّهی و موعودیت بیان را نمودند و اوضاع و احوالشان به درجه‌ای تباه و منفور گردید که دیگر جرأت عبور در معابر و حضور در مجامع را نداشتند. کرد و عجم در سبّ و لعن این جمع و اهانت به امر الهی از یکدیگر سبقت می‌جستند..." («قرن بدیع»، ج ۲، ص ۱۰۸).

باری این بود شمه‌ای از حالات و سکنات و رفتار و گفتار جمع احباب در آن زمان. و چون طلعت الهی از جبال کردستان به جمع یاران مراجعت فرمودند و به قدرت ربّانی و نفس رحمانی به احیاء نفوس پرداخت چنان تغییر و تحوّل در رفتار و اعمال و کردار آن جمع حاصل شد که نفس نبیل مورخ شهیر در شرح آن چنین می‌نویسد: "اکثری از نفوس که طائف حول کعبه جمال بودند چنان در مقام

تصفیه و تزکیه نفس مراقبت می نمودند که کلمه‌ای به غیر ما ارادالله تکلم نمی کردند و قدمی بر خلاف رضاءالله بر نمی داشتند و هر دو نفس با هم هم قسم و هم عهد شده بودند که یکدیگر را متذکر نمایند و اگر یکی از دو نفس به کلمه‌ای از روی هوی در مابین روز مبتلی می شد هنگام شب رفیق هم عهد خود را مطلع می نمود و از او استدعای جبران آن حد را که با هم عهد نموده بودند می کرد و تا آن حد جاری نمی شد از طعام و شراب ممنوع بود. ("قرن بدیع"، ج ۲، ص ۱۲۴).

بنابراین باید تصریح کرد نزول کلمات مبارکه مکنونه تأثیر شایان در اصلاح اخلاق جامعه بابتی داشته است و البته یکی از دلایل نزول این اثر جاودانی همین امر بوده است، کما اینکه وجه غالب کلمات مکنونه پند و اندرز و نصایح اخلاقی و تشویق و ترغیب به امور روحانی و معنوی و دوری از دنیا و تعلقات مادی و توجه به مفاهیم عالی عرفانی است. البته باید تأکید کرد طرح مطلب فوق هرگز بدین معنا نیست که این کتاب عظیم فقط ناظر به نیازهای فوری زمان و شرایط خاص جامعه بابتی در آن زمان بوده، بلکه کتابی است که در سده‌ها و هزاره‌های آینده، بلکه الی الابد جوامع بشری را تحت تاثیر عمیق قرار خواهد و اثرات شگرف آن قلوب و ارواح انسان را فارغ از زمان و یا مکان خاصی تقلیب خواهد نمود.

### تطبیق کلمات مبارکه مکنونه به آیات مقدسه ادیان قبل

حال به موضوع اصلی این تحقیق، یعنی تطبیق کلمات مبارکه مکنونه، به آیات مقدسه ادیان قبل می پردازیم. اما لازم است متذکر شویم که بعلت گستردگی موضوع تحقیق، در این مقاله بشکلی محدودتر، یعنی به تطبیق کلمات مکنونه با آیات مبارکه قرآنی و احادیث صحیحه اسلامی، می پردازیم.

به نظر می رسد که در صحیفه کلمات مکنونه عربی موضوعات و مفاهیم بیشتری، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی و مفهوم، در ارتباط با آیات قرآن می توان یافت.

همچنین لازم است اضافه شود که مقدمه کلمات مکنونه عربی که می فرمایند "هذا منزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوة..." الی آخر بیان مبارک مقدمه برای

هر دو بخش فارسی و عربی است. به عبارت دیگر مقدمه بر کلمات مکنونه هر دو است و نه فقط بخش عربی آن.

ذکر این نکته نیز ضروری است که با همه دقت و تمرکزی که معمول گردید برای تمام فقرات کلمات مکنونه معادل و مشابهی پیدا نشده است. در عین حال همانطور که قبلاً اشاره شد باید تأکید شود که در ارتباط با این تطبیق سه حالت متفاوت قابل تشخیص است:

اول، مواردی که دقیقاً با الفاظ و کلمات مشابه به آیات قرآن اشاره دارد. دوم، مواردی که مفهوم و معنای آیات قرآن در کلمات مبارکه مکنونه آمده است. سوم، آن دسته از فقرات کلمات مکنونه که ظاهراً نشانه‌ای از آیات الهیه در ادوار قبل ندارد و مطالب به گونه‌ای است که حقایق ادیان الهی را بنحوی عمومی و کلی مطرح نموده است.

حال به شرح و بسط مطلب مطابق دسته‌بندی سه‌گانه فوق می‌پردازیم:

### فقراتی از کلمات مکنونه که صریحاً و لفظاً آیات قرآنی و احادیث صحیحه را بیاد می‌آورد

۱- مثلاً به این حدیث قدسی توجه نمایید که می‌فرمایند: "كنت كنتراً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف". در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند: "يا ابن الانسان كنت في قدم ذاتي و ازلية كينونتي عرفت حبي فيك خلقتك و القيت عليك مثالي و اظهرت لك جمالي" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۳). همچنین در فقره دیگری از کلمات مکنونه می‌فرمایند: "احببت خلقتك فاحببني كي اذكرک و في روح الحيات اثبتك". (کلمات مکنونه عربی، فقره ۴). ملاحظه می‌شود این بیانات مبارکه چگونه با هم تطبیق می‌نماید و خداوند در این دو اثر آسمانی علت مادی خلقت و آفرینش جهان و علی‌الخصوص انسان را عشق ذاتی خداوند بیان می‌فرماید و اظهار می‌فرماید هدف از آفرینش و علت غایی وجود انسان عشق ورزیدن و معرفت خداوند است.

۲- در یکی از احادیث آمده است: "خلق الله آدم علی صورته" («احادیث مثنوی»، تألیف بدیع‌الزمان فروزانفر). همین مفهوم در کتب مقدسه قبل مثلاً در

تورات هم آمده است که ما انسان را به صورت و مثال خود آفریدیم: "لنعلمن الانسان على صورتنا ومثالنا" (سفر پیدایش، باب اول، آیات ۲۷ و ۲۸). با همین مفهوم و معنا و الفاظ در کلمات مکنونه می‌فرمایند: "كنت في قدم ذاتي و ازلت كينونتي عرفت حبي فيك خلقتك و القيت عليك مثالي و اظهرت لك جمالي" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۳). ملاحظه می‌گردد که بنحوی آشکار می‌فرمایند خداوند انسان را همانند خود و به صورت و مثال خویش آفریده است و اشاره به ظهور همه اسماء و صفات خداوند در وجود انسان دارد. همین معنا در فقره دیگری از کلمات مکنونه عربی نازل شده است: "يا ابناء الروح انتم خزائن لان فيكم كنز لآلي اسراري و جواهر علمي فاحفظوها لئلا يطلع عليها اغيار عبادي و اسرار خلقي" (فقره ۶۹).

۳- به این حدیث توجه فرمایید که از قبل فرموده‌اند: "حاسبوا انفسكم من قبل ان تموتوا". در کلمات مکنونه در همین زمینه می‌فرمایند: "يا ابن الوجود حاسب نفسك في كل يوم من قبل ان تحاسب لان الموت يأتيك بغتاً تقوم على الحساب في نفسك" (فقره ۳۱).

۴- در حدیثی آمده است "قلب المؤمن عرش الرحمن". اگرچه در آثار مبارکه بهائی عرش به معانی مختلفه بکار رفته است اما در کلمات مکنونه عربی همان معنای حدیث اسلامی تأکید و تکرار شده است. توضیح آنکه عرش به معنای تختی که خداوند بر آن جلوس می‌نماید در بین حکمای اسلامی فلک نهم است. یعنی بر اساس نجوم بطلمیوس که زمین مرکز عالم محسوب می‌شد و پس از آن هفت فلک سیارات در نظر می‌گرفتند و فلک هشتم را فلک ثوابت و فلک نهم را عرش الهی می‌دانستند، عُرُفای اسلامی عرش الهی را قلب مؤمن می‌دانستند. در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند: "يا ابن الوجود فؤادك منزلي قدسه لِنزولي و روحك منظري طهرها لظهوري" (فقره ۵۹). همچنین در فقره‌ای دیگر می‌فرمایند: "يا ابن البشر هيكل الوجود عرشي نظفه عن كل شيء لاستوائتي به و استقراري عليه" (فقره ۵۸).

اگرچه در آثار مبارکه این دور اعظم عرش به معانی دیگری بکار رفته است، از جمله هیكل انسانی مظهر امر الهی همان عرشی است که خداوند بر آن جلوس

فرموده، ملاحظه نمایید همان معنای ذکر شده در افکار عرفای اسلامی مورد تأیید در کلمات مکنونه است. یعنی اگر قرار باشد جایی بدنبال خداوند بگردیم و وجود او را جستجو نماییم همانا قلب و روح انسان است که باید مورد تفحص و جستجو قرار گیرد.

۵- در قرآن کریم و البته قبل از آن در تورات آیاتی است که اشاره به تجلی خداوند در کوه طور بر موسی دارد. در این آیات که چندین بار تکرار شده خداوند می‌فرماید در کوه طور بر موسی ' تجلی نموده است و نیز درختی که با شعله‌هایی از آتش روشن شده بود بر موسی ' اظهار خداوندی می‌نماید: "فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ" (۲۸:۳۰) و "فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ" (۲۸:۲۹).

حال به این فقره از کلمات مکنونه عربی توجه فرمایند: "یا ابن الانسان اشرفت علیک النور من افق الطور و نفخت روح السناء فی سیناء قلبک فافرغ نفسک عن الحجابات و الظنونات ثم ادخل علی البساط لتکون قابلاً للبقاء و لایقاً للقاء" (فقره ۶۳).

اشاره این آیات در قرآن اگرچه در رتبه اولی به حضرت موسی است، یعنی طور شخص حضرت موسی و سینا قلب موسی و شجره وجود حضرت موسی است و آتش آتش محبت الله است، اما طبق این بیان در کلمات مکنونه در مرتبه ثانویه همه این امور به افراد انسانی برمی‌گردد و قلب و روح و وجود انسان‌ها تجلی‌گاه خداوند است. یعنی همه آنچه که زمانی مخصوص مظاهر الهی بود این زمان به همه افراد و آحاد انسانی ارزانی شده.

ملاحظه فرمایید حتی در قرآن می‌فرمایند: "وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ" (۷:۱۴۳). حضرت موسی ربّ ارنی گفت، اما خداوند در جواب لن ترانی فرمود. اما در این ظهور اعظم، با وصول



بشريت به مقام بلوغ و رشد و توسعه فکری و معرفتی، حضرت بهاء الله می‌فرمایند: "ولکن ای پروردگار من و مقصود من و مولای من شنیده‌ام که فرموده‌ای امروز روزی است که اگر یک بار نفسی از روی صدق ربّ ارنی گوید از ملکوت بیان آنظر ترانی استماع نماید." (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۵۰).

۶- در یک حدیث قدسی در حق حضرت رسول اکرم و در ذکر مقامات ایشان آمده است: "لو لاک لما خلقت الافلاک." در ارتباط با این حدیث در کلمات مکنونه آمده است: "ای پسر عزّ، در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک آنس قدم گذار. قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما." (فقره ۸). ملاحظه فرمایید در این فقره در اشاره به حدیث فوق از بشريت می‌خواهند آهنگ ساحت لولاک نماید. با هدیای الهی و کوشش و تلاش مطابق تعالیم این ظهور اعظم قصد مقامی نماید که شأن حضرت رسول بوده.

ملاحظه نمایید فضل این زمان و این دور و این ظهور را که عنایات خاصه الهی در این دور به عموم بشر عنایت شده و این فقرات اشاره به آن دارد.

۷- در قرآن مجید مکرراً آیاتی است که اشاره دارد به اینکه خداوند برای مؤمنان آن زمان که به بهشت وارد شوند میوه‌هایی در نظر گرفته است که چون به بهشت وارد شدند از این میوه‌ها تناول می‌نمایند: "فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ" (۱۹:۲۳)؛ "وَفَوَاكِهٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ" (۴۲:۷۷)؛ "وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ" (۱۲۶:۲).

حال ملاحظه نمایید در کلمات مبارکه مکنونه می‌فرمایند: "یا ابن البشر قدرت لک من الشجرالابهی الفواکه الاصفی کیف اعرضت عنه و رضیت بالذی هو ادنی فارجع الی ما هم خیر لک فی الافق الاعلی" (فقره ۲۱). به وضوح تمام این فقره از کلمات مکنونه نه تنها اشاره به آیات قرآن دارد بلکه معنا و تفسیر آن را بیان می‌نماید که این میوه‌ها که از شجر ابهی روییده آیات و آثار الهی است، اسرار و رموز است، حقایق و معانی است که اهل عالم چون به بهشت ایمان به ظهور حضرت بهاء الله وارد شوند به این میوه‌ها دسترسی دارند. اگرچه قسمت اخیر این فقره از کلمات مکنونه اشاره به آیه ۶۱ سوره بقره دارد که چون خداوند از آسمان

برای بنی اسرائیل طعام فرستاد و بنی اسرائیل بدان راضی نشده و به اغذیه زمینی اصرار می‌ورزیدند خداوند به آنها می‌فرماید: "...اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی خیر..."

۸- در کلمات مبارکه مکنونه فارسی فقره‌ای است که اشاره دارد به وقوع قطعی بلای ناگهانی و عقوبت عظیمی در آینده و علت آن ارتکاب اعمال ظالمانه است. عین بیان مبارک این است: "بگو ای اهل ارض. براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب. گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده. قسم به جمالم که در الواح زیرجدی از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته." (کلمات مکنونه فارسی، فقره ۶۲).

حد اقل در دو موضع در قرآن کریم تصریح شده است که اگر خداوند می‌خواست انسان را بخاطر اعمالش اخذ نماید احدی بر روی زمین باقی نمی‌ماند، ولكن این وعده، یعنی اخذ بشریت را بخاطر اعمالش، به تأخیر انداخته است: "وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى" (۴۵:۳۵)؛ و "وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ" (۶۱:۱۶).

۹- در کلمات مکنونه فارسی در مواردی جمال قدم از اهل عالم انتقاد می‌فرماید که چرا از شراب قدس الهی روگردانیده و به شراب ظاهری دل بسته‌اند: "ای پسر انسان. شبمی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان مبذول داشتیم و احدی را مقبل نیافتیم، زیرا کل از خمر باقی لطیف توحید به ماء کثیف نبید اقبال نموده‌اند و از کأس جمال باقی به جام فانی قانع شده‌اند. فبئس ما هم به یقنعون" (فقره ۶۰).

"ای پسر خاک. از خمر بی‌مثال محبوب لایزال چشم مپوش به خمر کدره فانیه چشم مگشا. از دست ساقی احدیه کؤوس باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی. بگو ای پست‌فطرتان از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی رجوع نمودید." (فقره ۶۱).

"ای پسر عیش. خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آبی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساغر

معانی از ید غلام الهی بیاشامی. اگر به این مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردی." (فقره ۶۹)

در قرآن مجید هم آیاتی وجود دارد مبنی بر اینکه مؤمنان چون وارد بهشت شوند از شراب می‌نوشند و یا نهرهایی از شراب در بهشت جاری است و اهل بهشت از آن می‌نوشند. اما پس از نوشیدن آنگونه مست نمی‌شوند که سخنان لغو و بیهوده بر زبان رانند: "مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ" (۱۵:۴۷)؛ و "مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ" (۳۸:۵۱)؛ و "وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا" (۲۱:۷۶).

البته اهل ظاهر این آیات را به معنای ظاهری گرفته‌اند. اما جمال قدم در همین فقرات کلمات مکنونه معانی حقیقی آیات قرآن را ذکر فرموده دریایی از معرفت بر وجه اهل عالم گشوده‌اند. این "خمر بی‌مثال محبوب لایزال" و این "شراب باقی قدس" و این "کأس جمال باقی" البته شراب ظاهری نیست، بلکه "خمر باقی لطیف توحید" است، معنویت است، روحانیت است، اسرار و رموز است، کمالات و سجایای الهی است، ادراکات روحانی است. و آن "ماء کثیف نپید" و آن "خمر کدره فانیه" و آن "آب فانی" و آن "جام فانی" محرومیت از عنایات الهی و رضایت به حوائج مادی و نفسانی است. توجهات مادی و جسمانی است. اکتفاء به لذات ظاهره است.

"ساقی احدیت" و "غلام الهی" مظهر امر الهی و ظهور جمال یزدانی است. ساغر معانی آیات و آثار این ظهور بدیع است که همه آیات قرآن در باره بهشت با ظهور این امر تحقق یافت.

جمال قدم در لوحی چهار نهر جاری در بهشت را که خداوند در قرآن وعده فرموده است همانا چهار سبک نزول آیات در قرآن تفسیر می‌فرمایند.

۱۰- خداوند در قرآن مجید در ضمن آیه‌ای در باره خلقت انسان و ذکر مراحل رشد و کمال انسان در عالم جنین از خود بخاطر خلق چنین موجودی تحسین می‌فرماید: "... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" (۱۴:۲۳)؛ و "اللَّهُ

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. " (۴۰:۶۴).

در کلمات مکنونه فارسی بیانی است که می‌فرمایند: "ای سایه نابود. از مدارج ذلّ وهم بگذر و به معارج عزّ یقین اندرآ. چشم حق بگشا تا جمال مُبین بینی و تبارک الله احسن الخالقین گویی." (فقره ۹)

در این آیه قرآن خداوند خود را بخاطر خلق انسان تحسین می‌نماید. در فقره فوق از ما خواسته شده مراتب وهم و نادانی را پشت سر بگذاریم و به معارج عالیّه یقین قدم گذاریم. چشم حقیقت‌بین باز نماییم تا جمال مبین بینیم. این جمال مبین در رتبه اولی ظهور الهی است. اما در مراتب دیگر انسان است که بواسطه تجلی خداوند در او بواسطه روح انسانی و علی‌الخصوص ظهور روح ایمانی او جمال مبین را در خود می‌بیند و لذا شایسته است که تبارک الله احسن الخالقین گوید و خداوند را بخاطر خلق چنین موجودی بستاید.

## فقرات کلمات مبارکه مکنونه که مفاهیم و معانی آیات قرآنیّه را شرح و

### بسط می‌دهد

حال نظر شما را جلب می‌نمائیم به آن دسته از فقرات کلمات مبارکه مکنونه که مفاهیم و معانی آیات قرآنیّه را شرح و بسط می‌دهد، در حالی که از لحاظ ظاهر لفظی حکایت از آن ندارد.

۱- فی‌المثل به این آیه از قرآن توجه نمایید که می‌فرمایند: "وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُؤْسُوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" (۵۰:۱۶)؛ و یا در حدیث معروف می‌فرمایند: "من عرف نفسه فقد عرف ربه". هر دو بخش از این دو بیان مبارک حکایت از آن دارد که خداوند در وجود و در درون انسان است، آنقدر که حتی از رگ گردن به ما نزدیکتر است. و اگر ما خود را بشناسیم همانا خداوند را شناخته‌ایم. به عبارتی خداوند با ما یکی است. یعنی روح انسانی جلوه تام و تمام الهی است. حال به این فقرات از کلمات مکنونه توجه نمایید: "یا ابن الوجود. حبّی حصنی من دخل فیہ نجا و امن و من اعرض غوی و هلک" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۹). بلافاصله در فقره بعدی و در شرح فقره قبلی

می‌فرمایند: "یا ابن البیان حصنی انت فادخل فيه لتكون سالماً حبیبی فیک فاعرفه منک لتجدنی قریباً" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۹).

بخوبی در این بیانات مشهود است که حبّ الهی که همانند حصنی انسان را محافظت می‌کند خود انسان است و از انسان می‌خواهند این حبّ که در درون انسان است آن را بشناسد تا خداوند را در نزدیکی خود بیابد.

حال به این فقره از کلمات مکنونه عربی توجه کنید که می‌فرمایند: "یا ابن الروح خلفتک غنیاً کیف تفتقر و صنعتک عزیزاً بم تستدل و من جوهر العلم اظهرتک لم تستعلم عن دونی و من طین الحبّ عجتک کیف تشتغل بغیری فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرراً قیوماً" (فقره سیزدهم کلمات مکنونه عربی که همان مفهوم آیه قرآن را شرح و بسط می‌دهد).

همان مفهوم در این آیه قرآن است: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ... " (۳۵:۲۴). در این آیه کریمه خداوند خود را به نور تشبیه می‌فرماید و در عالم تمثیل نور خود را به چراغانی تشبیه می‌نماید که در آن مصباحی شعله‌ور شده. حال در کلمات مکنونه می‌فرمایند: "مشکوتی انت و مصباحی فیک فاستنر به و لاتفحص عن غیری لانی خلقتک غنیاً و جعلت النعمت علیک بالغة" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۱۱). خداوند می‌فرماید آن مشکات تویی. آن مصباح در توست. به خود روشن شو و از غیرمن، یعنی غیر خودت، جستجو مکن، زیرا تو را غنی خلق نمودم.

۲- در آیه‌ای در قرآن کریم می‌فرمایند: "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا." (۷۲:۳۳). خداوند امانتی را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نموده و هیچ کدام نپذیرفته‌اند و ابا نموده‌اند. اما انسان آن را پذیرفت. بدرستی که انسان مظلوم و مجهول است. در یکی از کلمات مکنونه می‌فرمایند: "اودعتُ فیک روحاً منی لتکون حبیباً لی لم ترکتنی و طلبت محبوباً سوائی" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۱۹). همچنین در فقره‌ای دیگر می‌فرمایند: "یا ابن الوجود صنعتک بایادی القوة و خلقتک بانامل القدرة و اودعتُ فیک جوهر نوری فاستغن به عن

کل شیء لَانْ صَنَعِي كَامِلٌ وَ حَكْمِي نَافِذٌ لَاتَشْكُ فِيهِ وَ لَاتَكُنْ فِيهِ مَرِيْبًا" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۱۲). امانتی که خداوند در قرآن بدان اشاره می‌فرماید که فقط انسان آن را پذیرفته است و عالم طبیعت با همه عظمت از پذیرفتن آن ابا نموده روح انسانی است که آن مرکز ایمان به خداست، مرکز اتصاف انسان به همه کمالات و صفات الهی است که انسان را صورت و مثال الهی قرار داده است.

**نوع سوم از کلمات مکنونه به نوعی است که به نحوی بسیار کلی و عمومی یادآور حقایق کتب مقدسه قبل است.**

به این فقره از کلمات مکنونه توجه نمایید، می‌فرمایند: "انس دونی و انس بروحی هذا من جوهر امری فاقبل الیه" (کلمات مکنونه عربی، فقره ۱۶). در این فقره به حسب ظاهر به هیچ آیه‌ای در کتب مقدسه قبل اشاره ندارد. حتی می‌فرمایند این موضوع، یعنی فراموش کردن غیر خداوند، و انس به وجود ایشان، جوهر دیانت ایشان است. اما در عین حال می‌توان گفت این موضوع عصاره و جوهر تعالیم ادیان گذشته نیز هست و همه دین الهی در هر کدام از ادیان گذشته در این دو جمله خلاصه می‌شود.

در کلمات مبارکه مکنونه نگاهی سنگین و عمیق به انسان شده است. بیانات بسیار زیاد و مؤثر در باره مقام انسان در هر دو بخش عربی و فارسی آمده است. در همه موارد، از جمله در مقام انسان، می‌توان گفت ادیان گذشته توجهاتی در این زمینه داشته‌اند، ولو آنکه در مقایسه با امر مبارک بسیار مجمل و مختصر و کلی باشد. از آنجائی که هدف دیانت دادن جهان‌بینی است و بخشی از این جهان‌بینی مقام انسان است در همه ادیان اشاراتی به مقام انسان وجود دارد. در حالی که مثلاً در قرآن فقط چند آیه در این زمینه وجود دارد و فی‌المثل در حد دو سه آیه در زمینه روح در قرآن ملاحظه می‌نماییم، در آثار بهائی حداقل معادل قرآن آیات در زمینه روح و بقای روح تاکنون منتشر شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت کلمات مکنونه شرح و بسط آن حقایقی است که در قرآن مجید به نحوی سربسته و مکتوم و خیلی کلی آمده است و جمال قدم آن را در اوج و متناسب با کمال دوران بلوغ عالم انسان نازل فرموده‌اند.

آنجا که می‌فرمایند :

"تو شمس سماء قدس منی خود را به کسوف دنیا می‌لای." (فقره ۷۲)؛  
 "شما اشجار رضوان منید. باید به اثمار بدیعۀ منیعۀ ظاهر شوید." (فقره ۷۹)؛  
 "مشاعل باقیۀ هدایت در قلب و دل برافروزید." (فقره ۸۲)؛  
 "به پادشاهی فانی دل مبنید و مسرور شوید." (فقره ۷۴)؛  
 "خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آیی و نیکو بساطی است بساط باقی  
 اگر از ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید  
 غلام الهی بیاشامی." (فقره ۶۹)؛  
 "اگر سلطنت باقی بینی البته به کمال جدّ از ملک فانی درگذری." (فقره ۴۰)؛  
 "از بند ملک خود را رهایی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن." (فقره ۳۹)؛  
 "به راحت یومی قانع مشو و از راحت بی‌زوال باقیه مگذر." (فقره ۳۸)؛  
 "نفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با  
 نفس رحمانی در فضای قدس ربانی بیارام." (فقره ۳۷)؛  
 "ملک بی‌زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست  
 مده." (فقره ۳۶)؛  
 "شمع دلت برافروخته دست قدرت من است. آن را به بادهای مخالف نفس  
 وهوی خاموش مکن." (فقره ۳۲)؛  
 "اگر مرا خواهی جز مرا خواه و اگر اراده‌ی جمالم داری چشم از عالمیان بردار."  
 (فقره ۳۱)؛  
 "به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان ترابی دل مبنید." (فقره ۱۴)؛  
 "چشمی بر بند و چشمی برگشا. بر بند یعنی از عالم و عالمیان. برگشا یعنی به  
 جمال قدس جانان." (فقره ۱۲)؛  
 "براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده جز به گل پژمرده مشغول  
 نشود." (فقره ۱۰)؛  
 "کدام عاشق که جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی‌مطلوب راحت  
 جوید." (فقره ۴)؛

"در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار." (فقره ۳)؛

"ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در صبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محل میذیر." (فقره ۱)؛  
در همه موارد فوق که بخش کوچکی از مفاهیم روحانی و اخلاقی کلمات مکنونه است می توان مفاهیم بلند اخلاقی و ارزش های متعالی عالم انسانی را یافت.  
همه این مفاهیم بنحوی بسیار موجز و مرموز را، که روح و جوهر آیات قرآنی و احادیث صحیحه اسلامی است، در قرآن می توان یافت و یا می توان در احادیث صحیحه جستجو کرد.

فی المثل در قرآن فرموده اند:

"إِنَّ أَحْسَنَكُمْ أَحْسَنَتْكُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا" (۱۷:۷)؛

"أَنْمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ" (۲۰:۵۷)؛

"فمن يعمل مثقال ذره خيرا يفرمّن يعمل مثقال ذرة خيرا يرهو من يعمل مثقال ذرة شرا يره" (۷ و ۸:۹۹)؛

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ... " (۸:۵)؛

و "... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ..." (۱۳:۴۹).

حدیث نبوی "علیکم بالجهاد الاکبر".

در همه این موارد بعنوان نمونه می توانیم جوهر عدل و انصاف و اخلاق را ملاحظه نماییم. آیا نمی توانیم این چنین نتیجه بگیریم که کلمات مکنونه توسعه عظیم و جلوه بارز همین مفاهیم عالیه اخلاقی و روحانی در اسلام است؟



## نظر اجمالی به توقیعات حضرت شوقی ربانی در مرحله دوم دوران ولایت (سال‌های ۱۹۲۹ - ۱۹۴۱)

شاپور راسخ

گرچه به شهادت بیوگرافی‌های معتبر، حضرت شوقی ربانی انتظار تصدی ولایت امر الهی را نداشتند اما همه قرائن حکایت از آن می‌کند که هم از ابتداء بالهام الهی می‌دانستند که وظائف خود را چگونه آغاز کنند و به کدام جهت معطوف دارند. بسط و توسعه امر الهی در سراسر عالم بموجب مندرجات الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء بدون وجود تشکیلات محکم و موثق بس دشوار بلکه غیرممکن بود. علی‌هذا سالهای ۱۹۲۲-۱۹۳۲ را چنان که در سال پیش گفتیم در مرحله نخست اختصاص به ایجاد و تقویت نظم اداری بهائی فرمودند. در مرحله دوم دوران ولایت که باعتقاد گوینده سالهای ۱۹۲۹-۱۹۴۱ را دربر می‌گیرد هیکل مبارک کوشیدند که هدف و مقصد نظم اداری را که استقرار مبانی نظم بدیع جهان‌آرای حضرت بهاء‌الله بود بر پیروان این آئین روشن و مشخص کنند و در عین حال توجه دهند که وضع کنونی دنیا چگونه است و چطور از درون نظم آشفته یا بی‌نظمی کنونی باید بنای استوار نظم جهان‌شمول آینده را بتدریج مرتفع کرد (ر.ک. رساله روز موعود فرا رسید). و البته حرکت جامعه به سوی آن آینده تابناک از یک سو تحکیم ارکان میثاق را اقتضاء می‌کرد، که رساله دور بهائی در آن سهمی بسزا داشت، و از سوی دیگر پرورش ملکات اخلاقی را در مبلغان، مهاجران، و قاطبه اهل بهاء ایجاب می‌نمود، که رساله ظهور عدل الهی راهنمای آن می‌توانست باشد. و باین ترتیب چهار توقیع مهم حضرت ولی امرالله در فاصله

۱۲ سال (۱۹۲۹-۱۹۴۱)، یعنی نظم جهانی حضرت بهاء‌الله - ظهور عدل الهی - دور بهائی - و قد ظهر يوم الميعاد، حاوی و حامل چنین رسالتی در جامعه بهائی بودند و زمینه را برای مرحله بعدی (مرحله سوم دوران ولایت) که طرح و اجراء و نظارت بر جریان نقشه‌های گسترش امرالله در همه ممالک و قارات عالم بود هموار کردند.

در صدر توقیعات این دوره باید از نظم جهانی حضرت بهاء‌الله یاد کرد که استقرار آن بمرور زمان هدف و مقصد نظم اداری امر الهی بوده و هست. هم حضرت رب اعلیٰ بشارت به نظم حضرت بهاء‌الله داده بودند و هم حضرت بهاء‌الله که در کتاب مستطاب اقدس فرموده بودند: "قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتیب بهذا البدیع الذی ما شهدت عین الابداع شبهه"، آیه‌ای که در زمان آن حضرت و حتی در عصر رسولی معنی و مفهوم آن حتی بر علمای بهائی پوشیده بود و حضرت ولی امرالله در توقیعات خود روشن فرمودند که مراد از این نظم، نظام یا سیستم عمومی عالم اعم از سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی است و ربطی به حسن انتظام در کلام، چنان که باور قدما بود، ندارد.<sup>۱</sup> با توجه به اهمیت استثنائی و هم قدمت زمانی توقیعات نظم جهانی، سخن را با آن آغاز می‌کنیم:

### ۱- توقیع «نظم جهانی بهائی»

«نظم جهانی حضرت بهاء‌الله» (نظم جهانی بهائی در ترجمه فارسی) شامل ۶ توقیع مبارک است بدین قرار: نظم جهان‌آرای الهی (۱۹۲۹)؛ ملاحظاتی بیشتر در باره نظم جهان‌آرای الهی (۱۹۳۰)؛ هدف نظم بدیع جهانی (۱۹۳۱)؛ عصر ذهبی امر بهائی (۱۹۳۲)؛ و تولد مدنیت جهانی (۱۹۳۶)؛ که بر آنها باید توقیع منبع ۲۱ آوریل ۱۹۳۳ در مورد آمریکا و صلح اعظم را افزود. این توقیعات را جناب

<sup>۱</sup> کلمه "نظم" در مقابل ordre و système بکار می‌رود که در مفهوم امروزی مجموعه یا منظومه‌ای از عناصر بهم پیوسته و مؤثر و متأثر از یکدیگر یعنی در رابطه تعاملی است که جمعاً یک کل وحدانی را تشکیل می‌دهند (ر.ک. فرهنگ فرانسوی مفاهیم فلسفی «لاروس» - نشر ۲۰۰۳ - صص ۷۷۴-۷۷۵).

هوشمند فتح اعظم ترجمه فرموده‌اند که چاپ دوم آن در سال ۲۰۱۰ توسط عصر جدید نشر شده است.

حضرت ولی امرالله در مورد این توقیعات، منابع عمده فکری خود را دو اثر مهم ذکر فرموده‌اند: ۱- کتاب مستطاب اقدس؛ ۲- الواح وصایای حضرت عبدالبهاء. و در مورد آن دو متذکر شده‌اند که "بمنزله گنجینه گران بهائی عناصر پُر بهای مدنیّت الهیه را که تأسیس آن مقصد اصلی دیانت بهائی است دربر دارند." و البته وقتی ذکر کتاب اقدس را می‌فرمایند بظنّ اقوی الواح متمم، یعنی طرازات - تجلیات - اشراقات - کلمات فردوسیة - لوح دنیا - و لوح مقصود را که نظام آینده جهان در آن‌ها ارائه شده نیز منظور داشته‌اند، الواحی که در سال‌های قبل مورد بحث ما در همین مجمع واقع شد.

دو توقیع اول و دوم کتاب «نظم جهانی حضرت بهاءالله» (یا در ترجمه فارسی نظم جهانی بهائی) بیشتر معطوفند به مشغله خاطر دوره اول عصر ولایت، که همان نظم اداری و استقرار مؤسساتی چون ولایت امر، محافل ملی و محلی و امثال آن باشد. از توقیع سوم است که بمسائل جهان‌شمولی چون حکومت جهانی - وحدت عالم انسانی - اتحاد ملل و دول - و روشن‌شدن هفت شمع وحدت روی آور می‌شوند (سال ۱۹۳۱). و این تحول جهت فکری، ادامه دارد تا آخرین توقیع سنه ۱۹۳۶، که در آن تصویر مدنیت جهانی آینده از نظرگاه بهائی مطرح شده است. و در همین توقیع است که حضرت ولی امرالله عقیده خود را به سالخوردگی و فرسودگی نظام‌های کهن و نزدیک‌شدن ولادت یک تمدن جدید در ظل آئین جهانی حضرت بهاءالله عنوان می‌کنند و اصطلاحاتی چون درد زایمان و مرحله بلوغ و نظائر آن نگاه "ویتالیست" آن حضرت را بتاريخ تمدن نشان می‌دهد (ر.ک. مقاله‌ای از این بنده در کتاب *Visions of Shoghi Effendi* تحت عنوان *بینش تحول عمومی عالم در آثار حضرت شوقی افندی* -

بزبان فرانسه)، نگاهی که نزد متفکرانی چون اسوالد اسپینگر و پیتیریم سورکین و دیگران هم میتوان یافت.

توقیع نظم جهان‌آرای الهی در اثبات اصالت مؤسسات و تشکیلات بهائی است که از هیکل امرالله و اصول روحانی و انسانی آن جداشدنی نیست. توقیع ملاحظاتی بیشتر در باره نظم جهان‌آرای الهی باز بهمین موضوع اصالت تشکیلات و مؤسسات امرالله می‌پردازد که آنها را نباید بدعتی دانست که بعد از صعود حضرت عبدالبهاء بر عالم بهائی تحمیل شده باشد. اصول تشکیلاتی حضرت بهاءالله خداداد است، در حالی که بنیانی که آباء کلیسا بعد از وفات حواری اول بنا نمودند ابدأ مبتنی بر دستور صریح حضرت مسیح نبود. در اسلام هم هیچ سند مکتوبی در باره جانشینی پیامبر و قضیه میثاق وجود ندارد، برخلاف امر بهائی. توقیع هدف نظم بدیع جهانی بحثی است در مورد ورشکستگی تمدن مادی غرب و این که سیر جبری حوادث عالم، بشریت را به سوی هدفی که حضرت بهاءالله از قبل تعیین فرموده‌اند سوق می‌دهد.

زامداران عالم نتوانسته‌اند سیستم‌های اقتصادی و دستگاه‌های سیاسی خویش را با حوائج این عصر سریع‌الانتقال هماهنگ سازند. مقتضای امروز حکومت جهانی، و تحقق وحدت عالم انسانی، و افروختگی هفت شمع وحدت است. توقیع عصر ذهبی امر بهائی اشاره به شکوفندگی امر الهی در آمریکا می‌کند و می‌فرماید حال آن یاران در این دوره پُرزحمت از تاریخ خود مترصد تحقق اهداف نقشه‌ای هستند [اشاره به نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء، که پنج سال بعد بموقع اجراء درآمد] که بالمآل بعصر ذهبی منجر خواهد شد. در خاتمه توصیه می‌فرمایند که اهل بهاء باید از شرکت در نقشه‌ها و برنامه‌های احزاب و دسته‌های سیاسی دوری جویند و به هیچ نظامی که مخالف مصالح وحدت جهانی، یعنی مقصد آئین بهائی، است خود را منسوب نسازند.

توقیع آمریکا و صلح اعظم ستایش از چهل سال اقدامات جامعه بهائی آن مملکت، علی‌رغم عدّه قلیل و تجربه مختصر است، و ضمن بیان اهمیت کشور آمریکا سخنان حضرت عبدالبهاء در سفر بممالک متحده را یادآور می‌شوند که فرموده بودند که امیدوارند که ملت آمریکا اول ملتی باشد که پایه امر توافق بین‌المللی را تأسیس کند و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی را میسر سازد.

توقیع تولد مدنیت جهانی یا شکفته‌شدن مدنیت جهانی کلاً در مورد نظم جهانی حضرت بهاء‌الله و مقاصد آن است و وعده حصول بلوغ عالم انسانی و پیدا شدن یک جامعه جهانی و حاوی تصویر کاملی از مدنیت جهانی آینده است با تشکیل یک جامعه فدرال جهانی و برقراری یک حکومت بین‌المللی با قوای ثلاثه مقننه، قضائیه، و مجریه آن و بسط ارتباطات و مخابرات بین‌المللی سریع و اختیار یک زبان و خط بین‌المللی و یک نظام مشترک پول و اوزان و مقادیر و سایر بشاراتی که در نصوص مبارکه آمده است. "در چنان نظامی زور، خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسائی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان بر اثر جبر زمان و نیروهای وحدت‌بخش حیات، ناگزیر بسویش روان است."<sup>۲</sup>

در مقابل نظریه متفکرانی که سیر عالم بمقصد نهائیش را بر خط مستقیم واحد unilinéaire می‌بینند (ادیان کلیمی و مسیحی و اسلام) و یا آن را به صورت ادواری cyclique مجسم می‌کنند (ادیان شرق آسیا، چون هندوی) بنظر می‌رسد که امر بهائی این حرکت را مقرون به نوسانات و شیب و فراز و حتی حلزونی می‌انگارد، چنان که از این عبارات مجموعه "نظم جهانی بهائی" استنباط می‌توان کرد:

<sup>۲</sup> در مورد توفیعات مذکور، رجوع شود به «خوشه‌های خرمن ادب و هنر» - دوره ولایت - شماره ۱۱ - مقالات الهام افغان و سیروس علانی (۲۰۰۰م).

"دیگر عصر شیرخوارگی و کودکی بشر بسر رسیده و عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت‌ترین دوره تکاملش، یعنی دوره بلوغش، ملازمت دارد، دوره‌ای که غرور جوانی و سرکشی‌اش بحدّ اعلیٰ رسیده بتدریج فروکش می‌کند و آرامش و معقولیت و متانت که مخصوص دوره بلوغ است بجایش می‌نشیند. سپس نوع بشر بمرحله رشد و کمال می‌رسد و قادر می‌شود بقوی، و قابلیت فائز شود که ترقیات نهائیش وابسته بآن است." (ص ۱۶۳ ترجمه قدیم)

"افسوس و دریغ که امروز فقط قوه بلیات و مصائب است که ظاهراً می‌تواند دوره جدیدی را در طرز فکر مردم جهان آغاز نماید. افسوس و دریغ که هیچ چیز بجز آتش سوزان امتحان و بلیات نمی‌تواند عوامل متضاد و متخاصمی را که اجزاء مرکبه تمدن امروزه ماست چنان در هم ذوب نماید و بهم جوش دهد که همه آنها را اجزاء مرکبه یک اتحادیه جهانی آینده گرداند." (همان، ص ۶۵)

حضرت ولی امرالله به یک دیالکتیک روحانی-تمدنی اعتقاد دارند که در میان دو نیروی متضاد نظم‌دهنده و نظم‌گسلنده در کار است و نتیجه آن البته تحقق نظم بدیع جهان‌آرای الهی و ظهور مدنیت جهانی است: "آن سیر سازنده بآئین نوزاد حضرت بهاءالله وابسته است و طلیعه نظم بدیع جهان‌آرایی است که بزودی امر بهائی تأسیس خواهد کرد، و بالعکس این نیروی مخرب که نماینده آن سیر دیگر است وابسته بمدنیتی است که از اجابت مقتضیات زمانه اعراض نموده و بالنتیجه بکابوس هرج و مرج و انحطاط دچار شده است." (همان، ص ۱۱۲)

## ۲- توقیع «ظهور عدل الهی»

چنان که گفته شد یک سال بعد از شروع نقشه اول هفت‌ساله آمریکا، این توقیع منیع خطاب باحبای آمریکا و کانادا صادر شد که در آن شرایط لازم را برای حصول پیروزی روحانی جامعه بهائی در ایفای مأموریت تبلیغی خود که فرامین ملکوتی حضرت عبدالبهاء بآن جامعه محول فرموده بیان می‌کنند، شرایطی از قبیل

تقوی- حسن اخلاق - عفت و عصمت - آزادی از تعصبات، بخصوص تعصب نژادی.

در مورد عنوان رساله، جای سؤال باقی است که تا چه اندازه محتویات این رساله را دربر می‌گیرد. در موضعی حضرت ولی امرالله اهمیت عدل را از منظر بهائی بیان می‌کنند و یادآور می‌شوند که اکلیل جلیل مؤسسات نظم بهائی بیت عدل الهی نامیده می‌شود و از حضرت عبدالبهاء نقل قول می‌فرمایند که "الحمدلله آفتاب عدل از افق بهاءالله طالع شد، زیرا در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اول ابداع تا حال بخاطری خطور ننموده." اما موضوع عدل جز با نقل چند عبارت از جمال مبارک تشریح نشده و بطور ضمنی به بعضی از معانی عدل از جمله انصاف و عدالت در قضاوت، اعتدال در رفتار، اعطای کل ذی حق حقه، و قرار دادن هر چیز در موضع خود (مفاهیمی که فلاسفه قدیم یونان، از جمله افلاطون و ارسطو پذیرفته بودند) اشاره شده است، که البته تفصیلش را در لوح رضوان‌العدل حضرت بهاءالله باید جست، که چند سال قبل در همین مجمع مطرح شد (در دسامبر ۲۰۱۳ این بنده موضوع عدالت را به تفصیل در کنفرانس لندن مطرح کرد که امید است امسال، ۲۰۱۴، نشر شود).

مجملاً چهارتم اصلی رساله مورد مذکور عبارتند از:

۱- نقشه هفت‌ساله احبای آمریکا.

۲- فضائل و کمالاتی که از افراد احباء در اجرای نقشه انتظار می‌رود.

۳- حال و آینده آمریکا.

۴- اشاره بان که امروز روز استقرار ملکوت‌الله علی الارض و روز ظهور عدل الهی است.

در این توقیع مبارک است که مراحل هفت‌گانه سیر امر مبارک از مجهولیت و مظلومیت تا رسمیت این آئین بیان شده است.

و هم در این توقیع صریحاً جنگ جهانی دوم پیش‌بینی شده است و همچنین احتمال قوی به اثرات نامطلوب این جنگ بر روی مؤسسات امرالله می‌دهند، و این البته در زمانی بود که تزییقات در آلمان، در عشق‌آباد، و تا حدی در ایران، وقوع یافته بود. هرچند حضرت ولی امرالله مشاغل عظیمه را در عالم پیش‌بینی فرموده‌اند، ولی در پایان با خوش‌بینی کامل در باره جامعه بهائی آمریکا می‌فرمایند که امیدوارند که جامعه آن کشور موفق به اجرای امور عظیمه‌ای گردد که صفحات تاریخ بدان زینت یابد. (گوئی در این جا موفقیت آن جامعه در طی نقشه ده‌ساله جهاد کبیر ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳ پیش‌بینی شده است.)

ناگفته نماند که حضرت ولی امرالله باستناد بیانات حضرت عبدالبهاء آینده تابناکی را برای آمریکا پیش‌بینی فرموده و آن کشور را در تأسیس صلح عمومی و اتحاد بشری بسیار مؤثر دانسته‌اند. اما در عین حال فرموده‌اند که وصول به این نقش تاریخ‌ساز فقط پس از تطهیر آمریکا در آتش افتتانات شدید خواهد بود. نقل بخشی از بیان مبارک در این مورد سودمند خواهد بود:

"حال چون ملت آمریکا بمرور زمان و بنحو غیر قابل احترازی در مسائل و غوامض متنوعه که عالم بشریت را بشدت احاطه نموده کشانیده شده ناگزیر آتیۀ نزدیک آن تیره و با معطلات و ناراحتی‌های کثیره توأم خواهد بود، یعنی محن و آلام و شدائد و اسقام که حضرت بهاء‌الله بنحو صریح اخبار و اهل عالم را بدان انداز فرموده‌اند..." (ظهور عدل الهی (ترجمه جناب نصرالله مودت)، ص ۱۸۵). با پیش‌بینی جنگ جهانی دوم که یکسال بعد درگرفت حضرت ولی امرالله امیدوارند که آمریکا "با همکاری و معاضدت با سایر ملل و نحل عالم در شرق و غرب جهان، جامعه انسانی را از این بلاء عقیم و داء سقیم که از اول لاول دامنگیر نوع بشر بوده [یعنی جنگ] و آن را از ترقی در مدارج عزت و جلال ممنوع و بحضیض ذلت و هوان متنازل ساخته است نجات دهد و عالم خاک را از لوث منازعات و مخاصمات خانمان‌سوز بالمره پاک و منزّه نماید." (همان،



ص ۱۸۶). البته نقش آمریکا در خاتمه دادن به جنگ دوم جهانی و تأسیس سازمان ملل متحد پس از جنگ انکارناپذیر است، ولی انتظار هیکل اقدس چنان که از عبارات بعد استنباط می شود مشارکت در برقراری صلح عمومی و مؤبد جهانی و اتحاد و اتفاق بشر و آمادگی برای ارتفاع خیمه وحدت عالم انسانی است.

### ۳- توقیع «روز موعود فرا رسید»

توقیع قد ظهر یوم المیعاد (روز موعود فرا رسید) که در بحبوحه جنگ بین الملل دوم نوشته شده (۱۹۴۱) شامل پیشبینی های حضرت بهاء الله در باره بلایا و مصائب اهل ارض است، و در عین حال مستقبل درخشان عالم را به نقل از حضرت بهاء الله در بر دارد که "حال ارض حامله مشهود، زود است که آثار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعمای جنیه مشاهده شود."

در نتیجه گیری کتاب می خوانیم: "بلای جهان گیری که نوع بشر را فرا گرفته در مرحله اول نزول قضای الهی برای مردم غافل روی زمین است ... و مسئولیت مستقیم و هولناک و حتمی بعهده آن سلاطین و رؤسای دینی جهان است که در زمان حضرت باب و حضرت بهاء الله زمام امور سیاسی و مذهبی را در حیطه خود داشتند و به ستایش خدایان سه گانه دروغین یعنی ملیت و جنسیت (نژاد) و مرام اشتراکی پرداختند، پایه حکومت ملی را بمقام الوهیت رساندند، نژادهای دیگر دنیا را تابع نژاد واحد قرار دادند، و به ضعف ارکان دیانت دامن زدند." و البته این نزاع و جدال و سفک دماء منتهی خواهد شد به وقوع وعده حضرت بهاء الله که جمیع بشر بصورت خانواده واحد در خواهند آمد.

نسخه انگلیسی روز موعود فرا رسید (قد ظهر یوم المیعاد) در ۹۶ صفحه است و عناوین قسمت های مختلف آن گویای محتوای آن اثر گرانتقدر. شروع با این عنوان است: روز موعود فرا رسیده - روز داوری خدا - جواب مخاطبان حضرت

بهاء‌الله بندای ایشان چه بود؟ - مشخصات این درام پویا - دنیا خود را از او دور نگاه داشت ...

و عناوین آخر این‌هاست: عصر بزرگ آینده - دین و تحوّل اجتماعی - تابعیت بصورت وسیع‌تر و جامع‌تر (یعنی شهروندی جهانی)، جامعه مشترک‌المنافع جهانی.

از همین عناوین میتوان ملاحظه کرد که تکیه بیشتر روی الواح ملوک و سلاطین و خطاب جمال ابهی به پاپ اعظم و برّوسای دینی است و پیش‌بینی سرنوشت آنها، و بالاخره آینده درخشان عالم در حالت اتحاد عمومی نیز. حضرت ولی امرالله در این توقیع مهیمن در زیر عنوان مخاطبان پیام الهی متذکر می‌شوند که:

"نباید فراموش کرد که سلاطین ارض و رؤسای ادیان، مقدم بر جمیع طبقات دیگر، بطور مستقیم مخاطب بیانات حضرت باب و حضرت بهاء‌الله واقع شدند ... و شگفتی ندارد اگر کسی که سلطان سلاطین و قائم مقام نفس خداوند است وقتی متروک و موهون [مورد اهانت] و مظلوم واقع شود این پیشگوئی تحقیرآمیز را بفرماید که از دو طایفه عزت برداشته شد: امراء و علماء."

ولی خود حضرت ولی امرالله برای جلوگیری از هر سوء تعبیر می‌فرمایند: "هرچند که عتاب آن حضرت نسبت بسلاطینی که باو زجر و آزار رساندند شدید بوده ... ولی در عین حال تعالیم آن حضرت به هیچ وجه شامل اصولی نیست که مُدَلّ بر طرد و یا حتی بطور ایما و اشاره مشعر بر اهانت نسبت بمقام سلطنت باشد."

ترجمه فارسی استنسیل‌شده این توقیع فاقد نام مترجم است. اجمالاً باید گفت که دو بخش مفصل توقیع عبارتند از (۱) شرح احوال ملوک و بخت‌برگشتگی و ذلّت سلاطین و (۲) ویرانی مبادی دینی چه در دنیای اسلام و چه در دنیای مسیحی و عواقب آن.

توقیع روز موعود فرا رسید حاوی صفحاتی چند در آخر (صص ۱۱۶ - ۱۲۴)<sup>۳</sup> در باب تصویر نظم بدیع حضرت بهاءالله است مشابه آنچه در آخرین توقیع نظم جهانی حضرت بهاءالله آمده بود زیر این عناوین:

- هدف و مقصد خدا
- عصر بزرگی که در پیش است
- دین و تحول اجتماعی (عالم)
- شهروندی جهانی یا وفاداری بمقیاسی وسیع تر
- جامعه متحد عالمگیر

که فشرده مطالب هر یک را چنین می توان عرضه کرد:

«هدف و مقصد خدا» حاوی نصوص متعددی از جمال ابهی است در مورد تیرگی وضع در زمان حال و زمان نزدیک و بعد تحول اوضاع در آینده در جهت برقراری نظم نوین و صلح عمومی و تحقق وحدت جامعه بشری. «عصر بزرگی که در پیش است» همان بشارت بلوغ عالم انسانی بعد از دوره صباوت و دوران متلاطم نوجوانی و جوانی است، عصری که در گذشته به نام آخرالزمان تسمیه شده بود، یعنی عصر استقرار یک جامعه متحد جهان شمول، پس از دوره حاکمیت ملی، که همان عصر طلایی در سیر اجتماعی بشر است و همراه با این دوره بلوغ روی خواهد داد.

انسان خواهد توانست سجایا و توانائی های تازه ای را از خود بعرضه ظهور آورد و در آن عصر فرخنده به سطوح والاتری از تکامل اخلاقی دست یابد.

«دین و تحول اجتماعی» یاد آور می شود که در ظهور حضرت مسیح تأکید روی رستگاری فردی و اصلاح رفتار او بود و نیل فرد بمرتبه بالائی از حُسن خُلق، اما در انجیل اشاره ای بوحدت ملل و وحدت امم نیست. مخاطب حضرت مسیح

<sup>۳</sup> نسخه چاپ آمریکا در سال ۱۹۸۰.

افراد انسانی بودند در زمانی که هنوز بخشی از سرزمین‌های عالم مکشوف و معروف نبود، و حال آن که خطاب حضرت بهاء‌الله به کلّ بشریت است، یعنی هدف رجعت مسیح، احیاء و اعلاء و اصلاح سراسر نوع انسان خواهد بود، یعنی برقراری ملکوت الهی بر کرهٔ خاکی. "صلح عمومی در زمان حضرت مسیح مجری نشد، اما در این دور بدیع جهان دیگر گردد و عالم انسانی در کمال زینت و آسایش جلوه نماید. نزاع و جدال و قتال بصلح و راستی و آشتی مبدل خواهد گشت." (مفاوضات مبارکه، ص ۴۸)

و البته حضرت بهاء‌الله در زمانی ظهور فرمودند که امکان ارتباط و مخابره بین همهٔ مناطق جهان بوجود آمده بود و به تبع آن وفاداری فرد فقط به جامعه و حکومت محلی-ملّی محدود نخواهد بود، بلکه گسترش به سراسر عالم خواهد یافت و شهروند جهانی پدیدار خواهد شد.

و بالاخره در پایان این بحث، وعده آن است که از درون آشفستگی‌ها و ویرانی‌های کنونی، جامعهٔ مشترک‌المنافع جهانی آینده بظهور خواهد رسید، و بر اهل بهاء است که بتمام قوی به تقویت و تسریع نیروهائی که عالم را لزوماً بآن مقصد والا سوق می‌دهد یاری کنند.

#### ۴- توقیع «دور بهائی»

نظر به اهمیت استثنائی توقیع دور بهائی (۱۹۳۸) در بیان معتقدات اصلیهٔ اهل بهاء و قضیهٔ میثاق خلاصهٔ آن را بصورتی ساده در این جا ارائه می‌کند:

۱- با همهٔ عظمت و جامعیت، امر مبارک داعیهٔ آن را ندارد که "ظهور مشیت و ارادهٔ الهیه باو ختم گشته." (ص ۳۴)

۲- حضرت باب دارای دو مقام بودند، یکی مبشّر جمال مبارک، (من یظهره‌الله) و دیگری بنیادگذار شریعت جدید.

۳- دوران کوتاه امر حضرت باب و محدودیت دائره اجرای احکام و فرائض آن حضرت نباید بهیچ وجه میزان سنجش حقانیت و عظمت امر آن حضرت قرار گیرد. (ص ۴۳)

۴- حضرت بهاءالله در حق حضرت باب می فرمایند: انبیای اولو العزم هر کدام موفق شدند به یک کتاب، ولی از قلم حضرت باب "اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده." (ص ۴۵)

۵- حتی حضرت بهاءالله تصدیق می فرمایند که "قدرش اعظم از کل انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیاء است." (ص ۴۴)

۶- اما در باره حضرت عبدالبهاء، نسل حاضر نمی تواند به "هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله، بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست" پی برد. (ص ۵۳)

۷- حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق جمال ابهی و مبین کلمات آن حضرت هستند و هرچند مقام مظهر ظهور الهی را ندارند ولی کتاب اقدس و کتاب عهد و سوره غصن " به حضرت عبدالبهاء قدرت و اختیاری عنایت می کند که نسل حاضر هرگز نمی تواند کما ینبغی و یلیق باهمیت و معنی آن پی برد." (ص ۵۷)

۸- لقبی که حضرت بهاءالله بعنوان سرالله بحضرت عبدالبهاء مرحمت فرمودند "حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است." (ص ۵۸)

ولی "به هیچ وجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد" و هرگز نباید تصور شود که آن حضرت "مقامی مطابق یا مماثل با مقام آب جلیش که نفس مظهر ظهور است دارا می باشد." (ص ۶۲)

۹- "حضرت عبدالبهاء از جمله مظاهر الهیه نیستند، بلکه مستقیماً از شارع و مؤسس امر بهائی اقتباس نور و الهام و فیض می فرمایند و بمثابة مرآت صافیة کامله، انوار عظمت و جلال حضرت بهاءالله را منعکس می کنند." (ص ۶۷)

۱۰- در فصل مربوط به نظم اداری، حضرت ولی امرالله از مقام و وظائف دو رکن اساسی این نظم، یعنی ولایت امرالله و بیت‌العدل اعظم سخن می‌گویند. هم قضیه عهد و میثاق و هم موضوع نظم اداری امرالله در ادیان گذشته بی‌سابقه است و خود این دو ضامن وحدت پیروان امر حضرت بهاءالله است.

۱۱- ولی امرالله مبین آیات‌الله است و بیت‌العدل واضح احکام غیرمنصوصه و هدف مشترک آن دو مؤسسه حفظ وحدت اهل بهاء و اصالت و جامعیت تعالیم جمال ابهی و تشریح قوانین غیرمنصوصه به مقتضای زمان است. اختیارات و وظائف این دو مؤسسه مکمل یکدیگر است و در عین حال "هیچ یک از این دو نمی‌تواند به حدود و حقوق مقدسه دیگری تجاوز نماید و هرگز نیز تعدی نخواهد نمود." (ص ۸۲) یعنی نه بیت‌العدل کار تفسیر و تبیین را به عهده خواهد گرفت و نه بیت‌العدل از وضع قوانین غیرمنصوصه بحکم ولی امر محروم خواهد شد. "ولی امر مبین منصوص است و جز به سمت عضویت بیت‌العدل واضح قانون نتواند بود." (ص ۸۳)

۱۲- حضرت ولی امرالله تصریح می‌فرمایند که "هرچند ولی امر حائز لیاقت و مصدر امور مهمه باشد هرگز نباید بمقام فرید مرکز میثاق [یعنی حضرت عبدالبهاء] ترفیع داده شود. (ص ۸۴)

۱۳- نظم اداری امر را با هیچ یک از نظامات متنوعه عالم نمی‌توان مقایسه کرد. از همه انظم دیگر ممتاز است و قابل اشتباه با نظامات دموکراتیک، اریستوکراتیک، یا تئوکراتیک نیست.

۱۴- "صخره‌ای که این نظم اداری بر آن استوار است مشیت ثابتة الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است" (ص ۹۵) و این نظم اداری محور و الگوی نظم بدیع جهانی آینده خواهد بود، یعنی نظمی که شعارش وحدت عالم انسانی و علمش صلح اعظم است و ناچار عدالت یکی از ارکان عمده آن خواهد بود.

### مناع و مآخذ مورد توصیه

چند تن از محققان غربی کتبی در معرفی و تشریح توقیعات مذکور (زبان انگلیسی) نوشته‌اند که ذیلاً بآنها ارجاع می‌شود:

- 1) Study Outlines and Aids for the World Order Letter of Shoghi Effendi, 1940.
- 2) P. Khan – Study Guide to the “Promised Day Is Come”, 1967.
- 3) H. Holley – A Study Guide to the World Order of Bahá’u’lláh, 1974.
- 4) D. Allen – Study Guide to “The Advent of Divine Justice”, 1984.
- 5) M. Bergsmo – Studying the Writings of Shoghi Effendi, 1991.
- 6) J. McLean – A Celestial Burning: A Selective Study of the Writings of Shoghi Effendi.

## ظهور و بروز عنایات الهیه بواسطه تحمل بلایا

فاطمه زهرا هدایت

این مقاله تحقیقی است پیرامون این بیان حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکنونه عربی، قوله العزیز: "یا ابن الانسان بلائی عنایتی، ظاهره ناز و نغمه و باطنه نور و رحمة . . ."

مفهوم بلا در آثار مبارکه همراه و مترادف با مفاهیمی چون امتحان، افتنان، مصیبت، مشقت، سختی، بأساء، ضراء، بلیه، رزیه، محنت، تعب، رنج، الم و . . . بکار رفته است. مفهوم عنایت نیز در آثار مبارکه معادل کلمات و مفاهیمی بکار رفته است که اهم آن عبارتست از: موهبت، رحمت، مرحمت، شفقت، عزت، فضل، لطف، عون، جود، کرم، تائید، توفیق، . . . .

آثار نافذه عنایات الهیه بواسطه تحمل بلایا در سبیل الهی، چه در این عالم و چه در عالم بعد با توجه به آثار الهیه و پیام‌های معهد اعلی امری است انکارناپذیر، چنان که قلم اعلی خطاب به یاران الهی می‌فرمایند: " . . . شاید آن چه وارد شده بر شما سبب و علت ظهورات عنایات غیبیه الهیه شود. . . " <sup>۱</sup>

و نیز می‌فرمایند: " قسم به نیر افاق معانی، که از این مظلومیت آثار قدرت و عزت در ابداع ظاهر خواهد شد. . . نفسی که لخب الله از نفسی برآید، در عالم اثر عظیم دارد؛ تا چه رسد بلایا و رزایی که در سبیل الله بر نفسی وارد شود. " <sup>۲</sup>

حضرت عبدالبهاء در خصوص اثرات مظلومیت می‌فرمایند: " . . . مظلومیت کبری، غالبیت است و محویت و فنا، عزت ابدیه . . . " <sup>۳</sup>

بیت العدل اعظم نیز در پیام مورخ شهرالکمال ۱۵۰ بدیع در این خصوص مرقوم داشته‌اند:



"لهذا بندگان آستان یزدان در کشور مقدّس ایران کماکان فدایی جانانند و در میدان استقامت و وفا شهسواری پُرتوان. زیرا یکصد و پنجاه سال تجربه نموده‌اند که مظلومیت در سبیل عشق، فاتحیت است، غالبیت است و مرضی درگاه احدیت است، علی‌الخصوص در این ایام؛ زیرا که هر تجاوز و تجاوزی را که به دل و جان تحمّل نمایند، آن آثار مثبتۀ نافذۀ اش در عالم وجود ظاهر شود و فوراً نتایج عظیمه‌اش در ترقی و تقدّم امر عزیز الهی ملاحظه گردد. . ."

لهذا در این مقاله قصد آن است که ثمرات و بلاای وارد در این دور مبارک و به عبارت دیگر مصادیق بیان مبارکه "بلائی عنایتی. . ." در این ظهور اعظم در حدّ فهم و ادراک بشری ما مورد بررسی قرار گیرد.

### الف- ثمرات و نتایج بلایا برای امر بهائی

حضرت بهاءالله در لوح مبارک سلطان، بلا را به منزله بارانی برای مزرعه سرسبز امرالهی و فتیله‌ای برای مصباح آئین ربّانی بیان می‌فرمایند، قوله تعالی: "...قد جعلَ

الله البلاءَ غاديةً لهذه الدّسكرة الخضرَاء و ذبالةً لمصباحه النّدى به اشرقت الارضُ و السّماء." ۴

حال با تأمل و غور در بیان مبارکه فوق، به ذکر برخی از مهمترین فتوحات و توفیقات حاصله از بروز بلایا و مصائب می‌پردازیم:

### ۱- اشتها و ارتفاع امرالله

اگر تاریخ امر بهائی به دقت مورد مطالعه قرار گیرد، ملاحظه می‌گردد از سویی شریعت الهی پیوسته مورد هجوم امواج خروشان بلایا از جانب معاندین و مغرضین امرالهی بوده است و از سویی دیگر به موازات هر ضربه‌ای که بر پیکر امرالهی وارد گردیده، به عنایات و تأییدات الهیه، توفیقات و انتصارات بسیاری نیز شامل حال گردیده است. برای مثال با طلوع امر الهی در شیراز، مخالفین این امر نازنین درصدد اضمحلال و نابودی آن برآمدند. در این راستا حضرت اعلیٰ را پس از ایداء و اذیت بسیار به قلاع ماکو و چهریق نفی نمودند تا به گمان باطل خود، شعله

آئین الهی در آن خطه دور افتاده خاموش گردد. غافل از آن که نتایج محبوسیت سه ساله در این دو قلعه، نزول آیات و آثار الهی از جمله کتاب مستطاب بیان همراه با تشریح احکام، اعلان قائمیت آن حضرت در مجلس ولیعهد و مهمتر از همه بشارت به قرب ظهور من یظهره الله بود.<sup>۵</sup>

نمونه دیگر، مسجونیت و نفی جمال اقدس ابهی می باشد. مخالفین امرالهی موعود کل اعصار را در سجن سیاه چال طهران مسجون و محبوس نمودند، اما نتیجه اش ظهور سنه تسع و اظهار امر خفی آن حضرت گردید.<sup>۶</sup> معاندین، آن ذات مقدس را به اتفاق عائله و جمعی از همراهان به عراق عرب تبعید نمودند به این امید که ندای امرالهی را در خارج از ایران خاموش نمایند اما غافل از آن که خروج آن حضرت از اقلیم ایران، منتج به اظهار امر علنی ایشان در باغ رضوان و اشتهار و اعتلای امرالهی در خارج از کشور گردید. قلم اعلیٰ در لوحی از الواح مبارکه راجع به اثرات این مهاجرت چنین می فرمایند:

"... جمیع این بلایا به منزله دهن است برای اشتعال این مصباح. کذلک یبدل الله ما یشاء و انه علی کل شیء قدیّر. چنان چه از هجرت این مهاجران به این سمت، اشتهار و علو این امر، جمیع امکانه ارض را احاطه نموده؛ چنانچه اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیه به ید خود اعلاء فرمود؛ من دون آن که احدی مطلع شود و یا شاعر باشد..."<sup>۷</sup>

این بحرانها و پیروزیها در تمام طول تاریخ امر اتفاق افتاده است، چنانکه حضرت عبدالبهاء در لوحی از الواح مبارکه، در بیان ثمرات بلایای وارده بر شهدای یزد می فرمایند: "... و اما از جهت امرالله، این واقعه عظمی سبب اعلاء کلمه الله گردد و نشر نفعات الله. نسمة الله به هبوب آید و نیز موهبه الله طلوع کند. امر صد مرتبه عظیم تر شود و رایت الهیه بلندتر گردد..."<sup>۸</sup>

## ۲- ارتقای امرالله و توسعه نظم اداری بهائی

یکی از فتوحاتی که در نتیجه تحمل مصائب و مشقات نصیب جامعه امر مبارک گشته ارتقای امرالله در جهت طی مراحل هفت گانه امر بهائی یعنی مراحل

مجهولیت، مظلومیت و مقهوریت، انفصال، استقلال، رسمیت، تأسیس سلطنت الهیّه، تشکیل محکمه کبرای بین‌المللی همراه با اعلان صلح عمومی می‌باشد.<sup>۹</sup> به عنوان نمونه در ایران در طیّ سنوات اخیر که یاران مهد امرالله مورد تضییقات و محرومیت‌های شدیدی قرار گرفتند از جمله نتایج استقامت و جانفشانی آن عزیزان این بود که توجه انظار عمومی و خصوصاً مراجع بین‌المللی به امر جلب گردد، آیین مقدّس الهی در مجامع جهانی مطرح شود و در نتیجه امر الهی از مجهولیت خارج گردد. بیت‌العدل اعظم در پیام مورّخ رضوان ۱۹۸۴ میلادی پس از ذکر بلاایای وارده بر پیروان امر مبارک در مهد امرالله اینگونه می‌فرمایند:

"ثبوت و رسوخ بی‌مانند و استقامت دلیرانه آن یاران راستان در بند، منشاء و سرچشمه خروج امر ربّ‌البریه از مجهولیت شده است و هم چنین مصائب و متاعب آن خادمین باوفا، منتجّ به پیشرفت و اعتلای بی‌سابقه در نشر نفحات‌الله و انتشار کلمه‌الله در سراسر جهانی که شدیداً و نومیدانه نیاز به قوه قاهره شفابخش آن دارد، شده است. . ."

اشتهار امرالله، مطرح شدن آن در مجامع بین‌المللی، اقبال نفوس به امر الهی و در نتیجه ازدیاد نفوس مؤمن در ممالک و نقاط مختلفه، موجب توسیع دایره تشکیلات اداری و در نتیجه اتّساع نطاق امر الهی نیز می‌گردد. معهد اعلیٰ در پیام مورّخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع مطابق با ژانویه ۱۹۸۵ میلادی ارتباط فتوحات و نتایج نقشه هفت ساله و تضییقات وارده بر یاران مهد امرالله را چنین توصیف می‌فرمایند:

"نقشه هفت ساله در رضوان ۱۳۶ مقارن با انقلابات حالیه ایران اعلان گردید و چون مساعی یاران در سبیل تحقّق اهدافش به عین استقامت و فداکاری عزیزان ایران مؤید گشت، نتایج عظیم به بار آورد. . ."

از جمله این نتایج عظیمه بنا به فرموده معهد اعلیٰ در همان پیام منبع، عبارتند از: استقرار بیت‌العدل اعظم الهی در مقرّ دائمی‌اش در کوه کرمل، ازدیاد اعضاء هیئت دارالتبلیغ بین‌المللی، اتّساع وظایف این هیئت و استقرار آن در جوار بیت حضرت عبدالبهاء، تعمیر و مفروش کردن بیت عبدالله پاشا (محلّ سکونت حضرت عبدالبهاء، مکان اختفای رمس اطهر حضرت اعلیٰ، محلّ تولّد حضرت ولیّ محبوب امرالله، محلّ نزول کتاب مستطاب مفاوضات و برخی از الواح و آثار

مبارکۀ حضرت عبدالبهاء)، وسعت دوائر جامعۀ بین‌المللی بهائی در سازمان ملل متحد، افتتاح مشرق‌الاذکار ساموآ در قلب اقیانوس کبیر، بالغ‌گردیدن تعداد محافل ملی از ۱۲۵ به ۱۴۸، تأسیس ۷۰۰۰ محفل روحانی محلی و بالغ‌گردیدن آنها به بیش از ۳۰/۰۰۰ محفل، خرید ۹ قطعه زمین مشرق‌الاذکار، ترجمه و طبع آثار الهیه با ۹۱ زبان جدید، تأسیس ۳۹۲ مدرسه در قارّات مختلف، ایجاد ۴۲۰ برنامه بهداشتی و کشاورزی و تربیتی در جهان، تأسیس چهار فرستندۀ رادیوئی مستقل بهائی و تنظیم یکصد لایحه و بیانیه در پشتیبانی و حمایت از آیین مقدّس الهی در مجامع و پارلمان‌های عالم.

بیت‌العدل اعظم در پیام مورّخ شهرالبهاء ۱۴۳ بدیع برابر با مارس ۱۹۸۶ میلادی نیز به برخی از نتایج و انتصارات نقشه هفت ساله اشاره می‌فرمایند، از جمله ارتفاع نام مقدّس دیانت بهائی در سازمان ملل متحد و پارلمان‌های عالیۀ جهان از جمله پارلمان مشترک اروپا، انتشار بیانیه صلح جهانی خطاب به اهل عالم توسط بیت‌العدل اعظم، حمایت بسیاری از وسائل ارتباط جمعی مهمّ جهان از امر الهی و در نتیجه اشتهار و اعلان امر الهی در سراسر جهان، تأسیس دفتر اطلاعات بهائی در ارض اقدس و شعبه‌ای از آن در سازمان ملل متحد در نیویورک جهت مخابرات رسمی جامعۀ امر با مجامع غیر بهائی درباره امر الهی، افزایش تعداد محافل روحانیه و تعداد مراکز امریه، توسعه برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی، مشارکت احبّای الهی در مجامع و مؤسسات بین‌المللی، ازدیاد اعضای مجلّۀ بهائی در سازمان ملل متحد از عضو ناظر به عضو مشاور در سازمان‌های غیر دولتی ملل متحد و نهایتاً برداشته شدن نقاب مجهولیت از چهرۀ امر الهی.

معهد اعلیٰ فتوحات حاصله را از نتایج مستقیم جانبازی یاران حق در مهد امرالله دانسته و در خصوص تجربه اهل بهاء در طول تاریخ امر بهائی در مشهود گشتن سرّ "بلائی عنایتی" چنین می‌فرمایند:

"... پیروان مظلوم امر اعظم . . . قریب به یکصد و پنجاه سال است طوفان‌ها دیده و محنت‌ها کشیده و تجربه فرموده‌اند که هر وقت سیلی بنیان‌افکن هجوم نمود و درختان کهن را ریشه‌کن ساخت و بر خاک نیستی بینداخت، هرگز نهال نوخاسته امر الهی را آسیبی

نرسانید، بلکه آن را قوت و قدرت بخشید، چه بسا ملاحظه نموده‌اند که دشمنان ظالم بی‌انصاف هر وقت برای انهدام بنیان امرالله آتشی افروختند، نور و حرارتش نصیب یاران شد و خاکستر مذلتش بر فرق آتش‌افروزان نشست. چه بسا آه سوزانشان ابر عنایت را به حرکت آورد و اشک خونیشان سبب ریزش باران رحمت شد و خون پاکشان بحر نصرت و مکرمت را به جوش آورد. . . .

این است که می‌بینیم بارها در جانبازی اهل بهاء، سر "بلائی عنایتی" مکشوف گشته و به عرصه شهود آمده است. چنانکه در طی نقشه هفت ساله که مقارن با انقلاب ایران و ظهور و بروز مظلومیت یاران آن سامان بود، امدادات مخصوصه جنود ملکوت چنان احاطه نمود و فتوحاتی را نصیب جامعه بهائی فرمود که از بسیاری از جهات در تاریخ امرالله نظیر و مثیلی نداشته است."

حصول چنین ترقیات و مجهودات عظیمه از جمله خارج شدن امر از مجهولیت و نیز رشد و تکامل مؤسسات و تشکیلات اداری کلّ موجب گردید که معهد اعلیٰ در پیام مورخ دوم ژانویه ۱۹۸۶ میلادی خاتمه عهد سوم و آغاز عهد چهارم از عصر تکوین را اعلام فرمایند.

البته نمونه رشد و تکامل مؤسسات و مشروعات امر مبارک را می‌توان در تنظیم و ترتیب اهداف ملی نقشه‌های بعدی از جمله نقشه شش ساله یافت که برای اولین بار تعیین اهداف آن بر عهده محافل روحانیّه ملیّه با مشورت مشاورین قاره‌ای گذاشته شد، که این مطلب دالّ بر رشد و بلوغ تشکیلات اداری و در نتیجه بدایت مرحله تازه‌ای در نظم اداری بهائی می‌باشد.<sup>۱</sup>

### ۳- اقبال نفوس به امر الهی

اشتهار و اعتلاء امر الهی و شناسایی جهانی آن، سبب تبلیغ آئین بهائی در سراسر عالم گردیده و موجبات جذب نفوس کثیری از پیروان مذاهب و شرایع مختلف و از هر نژاد، رنگ و فرهنگ را فراهم می‌آورد و این از نتایج بلایا و صدمات وارده بر

طلعات مقدسه و یاران الهی می‌باشد. این بیان حضرت عبدالبهاء را ملاحظه نمائید، می‌فرمایند:

"... قدری تفکر فرمائید که چگونه سطوت امرالله آفاق را حیران نمود و شمس حقیقت از افق بلا اشراق فرمود. با وجود این همه سفک دماء مطهر و بلاای متابعه و تعرضات مترادفه در ازمنه سالفه، شمع رحمانی روشن‌تر شد و پرتو شمس حقیقت شدیدتر گردید، آهنگ نهنگ الهی را خروش بیشتر شد و دریای عطای ربّانی را موج و جوش عظیم‌تر گشت و عنقریب ملاحظه خواهید نمود که فوج فوج مانند موج به ساحل نجات توجه نمایند." ۱۱

حضرت ولیّ امرالله نیز تحقق این وعود الهیه را چنین بشارت می‌فرمایند:

" الحمد لله که الیوم بشارت اعلاى امرالله در بروز و ظهور است و علائم ترویج کلمةالله در هر نقطه و دیاری واضح و مشهود. در دین الهی در قطعات خمسۀ عالم علی‌الخصوص در اکناف و صفحات بعیده، قطعۀ استرالیا و شرق اقصی، نفوس زکیه‌ای دسته دسته داخل می‌گردند و عنقریب فوج فوج در جنوب و شمال و شرق و غرب عالم به این نور مبین اقبال نمایند. مصداق بشارات قلم اعلیّ در شرف ظهور و وقوع است و نتایج بلیات و صدمات و مشقات متوالیه حضرت اعلیّ و جمال اقدس ابهی و مولای عزیز حضرت عبدالبهاء متدرجاً به اکملها و احسنها واضح و مکشوف می‌گردد... " ۱۲

بیت‌العدل اعظم نیز در پیام‌های خود کراً به بشارات و وعود طلعات مقدسه درخصوص دخول افواج مقبلین اشاره می‌نماید. از آن جمله در پیام مورخ شهر العزة ۱۳۵۵ بدیع با اشاره به اثرات امتحانات و بلایا در تسریع تحقق بشارت " یدخلون فی دین الله أفواجاً " ۱۳ می‌فرمایند:

"بلی آتش امتحان در بنیان مرصوص امر یزدان البتّه درنگیرد و خللی وارد نسازد، ولیکن چه بسا در دل نفوسی که به آتش افروزی و یا به تماشا آمده‌اند، عطش طلب ایجاد نماید و این جاست که باید احبّای

عزیز الهی آب حیات را که از سرچشمه نجات جاری گشته، بر تشنگان  
بادیه طلب بنوشانند و سیراب نمایند و به آسایش جاودانی رسانند."

#### ۴- تسهیل تحقق اهداف متعالی امر بهائی، از جمله صلح اعظم و وحدت عالم انسانی

مظالم و تضییقات وارده بر اهل بهاء و نتایج حاصله از آن، کلّ راه را برای وصول  
به اهداف و مقاصد متعالی امر بهائی هموار می‌سازد. بدین ترتیب که با اعتلاء و  
انتشار امر الهی، نفوس عدیده‌ای از هر نژاد، قوم و رنگ به امر بهائی اقبال نموده و  
می‌نمایند، که این امر خود حاکی از اتّحاد و اتّفاق عالم بشری در ظلّ دیانت  
مقدس بهائی است؛ چنان که حضرت ولیّ محبوب امرالله نیز خطاب به یاران الهی  
در موطن جمال ابهی می‌فرمایند که مشیت الهیه بر این تعلق گرفته که یاران الهی در  
آن سرزمین، در سبیل حق جانفشانی کنند و مال و جان خویش را ایثار نمایند تا  
"شجره امید" آبیاری گردد و به مرور ایام، قبائل و طوائف مختلفه و متنوعه عالم، در  
ظلّ امر الهی متحد و متفق شوند.<sup>۱۴</sup>

علاوه بر آن، تضییقات و محرومیت‌های وارده بر یاران الهی و متعاقب آن جلب  
انظار مراجع بین‌المللی و در نتیجه اشتها و اعلان امر الهی موجب گردید که  
بیت‌العدل اعظم بیانیه صلح یا پیام وعده صلح جهانی را خطاب به عالم انسانی  
صادر و برای عموم رؤسای امم و سران دول ارسال نمایند. معهد اعلی در آن بیانیه  
اشاره می‌فرمایند که یاران موطن جمال مبارک با وجود فشارها و مظالم وارده، با  
اعمال و رفتار راسخ خویش، نشان می‌دهند که حال تحقق صلح مطلوب بر اثر نفوذ  
کلمه‌الله و به تأیید حق قطعی است.

جریانات مذکور از یک سو و تحولات سریعی که در جهان کنونی در اثر اوضاع  
نابسامان و آشفته جامعه امروز ایجاد گردیده از سوی دیگر، عالم بشری را به سوی  
تحقق و عود الهیه و از جمله صلح اعظم سوق می‌دهد که در قسمت نتایج بلاای  
وارده بر عالم بشری، بیشتر بدان پرداخته می‌شود.

حضرت ولی امرالله در بیان اثرات جانبازی‌های اهل بهاء می‌فرمایند:

"اهراق دماء شهیدان ایران است که در این قرن نورانی و عصر گوهر  
افشان اعزّ ابهائی روی زمین را بهشت برین نماید و سراپرده وحدت

عالم انسانی را کما نُزِّلَ فی الالواح در قطب آفاق مرتفع سازد و وحدت اصلیه را جلوه دهد و صلح اعظم را تأسیس فرماید و عالم ادنی را مرآت جنت ابهی گرداند و تُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَیْرَ الْأَرْضِ را بر عالمیان ثابت و محقق نماید.<sup>۱۵</sup>

### ۵- تطهیر امرالله و حفظ و تحکیم وحدت آن

یکی از نتایج بسیار مهمّ بلایای وارده در سبیل حق برای جامعه امر، تطهیر و تنزیه جامعه بهائی از نفوس نالایق و ناقض می باشد. اراده الهیه چنین اقتضاء می نماید که امواج بحر اعظم الهی متلاطم شود و کف های روی آن را به کناری نهد تا بحر اعظم از وجود چنین اجسام مرده پاک و مطهر گردد. این جاست که حکمت نزول بلایا و امتحانات الهی تا حدودی بر ما معلوم و مشهود می گردد. این بیان حضرت عبدالبهاء را ملاحظه نمائید، می فرمایند:

"... امتحانات هر امری به قدر عظمت آن امر است. چون تا به حال چنین میثاقی صریح به قلم اعلیٰ وقوع نیافته، لهدا امتحانات نیز عظیم است. این امتحانات نفوس ضعیفه را متزلزل نماید ولی در نفوس قویّه، امتحان چه تأثیر دارد. این شبهات نقض مانند کف دریاست و دریا بی کف نمی شود. بحر میثاق یک موج زند تا اجسام میته را به کنار اندازد، زیرا دریا جسم مرده قبول نماید. اینست که بحر میثاق موج زد، موج زد تا اجسام میته را بیرون انداخت؛ یعنی نفوسی را که از روح الهی بی بهره اند و تابع نفس و هوئی؛ هوای ریاست در سردارند. باری این کف های دریا بقائی ندارد، عنقریب محو و نابود گردد، ولی دریای میثاق، الی الابد پرموج است و در جوش و خروش..."<sup>۱۶</sup>

در تاریخ امر بهائی علاوه بر ناقضین امر الهی اشخاصی ضعیف و سست ایمان صرفاً به جهت حفظ جان، جاه و مقام، مال و منال و بطور کلی ترقیّات ظاهر فریب از دامن حبّ و عشق جمال ابهی دست کشیدند و در مواردی دیگران را نیز به این عمل ترغیب نمودند. به همین جهت است که هر زمان که اراده ربّانیه اقتضاء نماید



امتحانات الهی به وزیدن در می‌آید تا جامعه امر از وجود چنین نفوسی پاک و مطهر گردد و اساس آن حفظ و صیانت شود. حضرت ولیّ امرالله می‌فرمایند:

"... امتحانات و افتتانات علت تطهیر امرالله شده و مورث تحکیم و تقویت اساس شریعت‌الله گردیده و بنیۀ جامعه امر را برای مقابلی با موانع و مشکلات آتیه محکم‌تر و استوارتر ساخته است."<sup>۱۷</sup>

### ۶- اثبات حقانیت امرالله

اشتهار آئین بهائی، مطرح شدن آن در مجامع بین‌المللی، ایجاد ارتباط با جوامع و سازمان‌های عمومی و بین‌المللی و مشارکت و همکاری با آنها در زمینه‌های مختلف و بطورکلی اعتلای امر الهی علیرغم تعرّض و تشدد اعداء، کلّ موجب اثبات حقانیت امر الهی می‌گردد.

بیت‌العدل اعظم در پیام مورّخ شهرالبهاء ۱۴۳ بدیع اشاره می‌فرمایند که اهل بهاء با شور و نشاط خویش چه در اقدامات و مجهودات خاصّ خود یعنی توسعه دایرۀ اقدامات و فعالیت‌های اداری بهائی و چه در مشارکتشان در مجامع و مؤسّسات عمومی نظیر کنفرانس‌های بین‌المللی و همکاری با آنها، روابط حسنه‌ای را با حکومت‌های متبوعه ایجاد نموده‌اند که هر صاحب‌دلی را بر آن داشته تا به حقانیت آئین مقدّس الهی اقرار و اعتراف نماید.<sup>۱۸</sup>

در پایان این بررسی- برای جامعه امر- به این بیانات مبارکه از جمال اقدس ابهی اشاره می‌گردد که کلّ مؤید مطالبی است که مذکور گردید. می‌فرمایند: "... اگر جمیع عالم از حقّ اعراض نمایند، ضرّی بر امر وارد نه، بلکه اعراض خلق، سبب و علت ارتفاع امر حقّ جلّ جلاله است."<sup>۱۹</sup>

"بِظُلْمِهِمْ رَفَعْنَا الْأَمْرَ وَ أَنْتَشَرَ ذِكْرَ أَسْمِ رَبِّكَ فِي الْبِلَادِ. بِمَنْعِهِمْ ظَهَرَ الْأَقْبَالُ وَ بِظُلْمِهِمْ طَلَعَ نَبِيُّ الْعَدْلِ، تَفَكَّرُوا لِتَعْرِفُوا يَا أَوْلِيَ الْأَلْبَابِ."<sup>۲۰</sup>

"با لَبْلَاءِ عَلَا أَمْرُهُ وَ سَنَا ذِكْرُهُ."<sup>۲۱</sup>

## ب- ثمرات و نتایج بلایا برای اهل بهاء

اهل بهاء بلا را به جان و دل می‌پذیرند، چرا که می‌دانند جمیع بلایا به مقتضای حکمت الهیه نازل می‌شود، چنان که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"... مصائب و رزایا هرچند مصائب و بلایاست، لکن اگر تفکر و

تدبّر رود، ملاحظه می‌گردد که جمیع مبتنی بر حکمت الهیه و مبتنی بر

اسرار خفیه است. زیرا حکیم قدیر، تقدیر عبث و امر عسیری سبب

و تأثیر نمی‌فرماید، پس لابدّ جهتی دارد و حکمتی در امر است. . ."<sup>۲۲</sup>

بنابراین یاران الهی بلایا و مشقّات را به جهت حبّ الهی تحمّل می‌کنند و ناظر به

نتایج و یا پاداش آن نیستند. از سویی دیگر منظور از نتایج، نتایج معنوی و روحانی

است و پاداش این زحمات و بلایا بفرموده حضرت عبدالبهاء، در ملکوت تقدیس

جمال اقدس ابهی حرف به حرف مذکور:

"ای یاران روحانی من، زحمات و مشقّتان در خدمت امرالله و تحمّل

مصیبت و بلا و معاونت ضعفا معلوم و واضح، مکافات این اعمال

مقبوله از جمال ابهی است. در ملکوت تقدیس حرف به حرف

مذکور و در لوح محفوظش کلمه به کلمه مسطور. پاداش این عبودیت

و جانفشانی را عنقریب در ملکوت رحمانی مشاهده خواهید نمود."<sup>۲۳</sup>

مع ذلک باید دید که با تحمّل بلایا چه قابلیت‌ها و قوایی در نفوس الهی شکوفا

می‌شود. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی

از معدن انسانی آمده . . . حقّ از برای ظهور کنوز مودوعه در نفوس آمده . . ."<sup>۲۴</sup>

هم‌چنین حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: ". . . چون شدائد امتحان به میان آید،

نفوس منقطع گردند و منجذب به حق و متوجه الی الله و متخلّق به اوصاف

رحمانی و مستمدّ از فیوضات آسمانی شوند."<sup>۲۵</sup>

از این رو در ادامه، میزان اثرات مشقّات و بلیّات در ظهور و بروز کنوز مودوعه در

نفوس و تخلّق آنان به خصائل و کمالات روحانی با توجه به آثار مبارکه و پیام‌های

معهد اعلیٰ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۱- تفصیل و تمیز مؤمن از معرض و صادق از کاذب

یک معنی از معانی لغوی بلا، همان طور که اشاره گردید مفهوم امتحان و آزمایش است. آنچه که در این قسمت شایان توجه می باشد، این مفهوم از مفاهیم بلایاست. حضرت بهاءالله در خصوص امتحانات الهی می فرماید:

"... لم یزل هبوبات اریاح اقتتان و امتحان از مشرق عدل رحمن در مرور بوده و خواهد بود تا تفصیل دهد معرض را از مقبل..."<sup>۲۶</sup>

حضرت عبدالههء نیز در خصوص خاصیت و ویژگی امتحان الهی و درواقع حکمت نزول آن، چنین بیان می فرماید:

"... چون به دیدۀ بصیرت ملاحظه نمایی ذرات کائنات در موقع امتحانست تا چه رسد به انسان، علی الخصوص اهل ایمان؛ تفاوت در این است که از امتحانات وارده، نور مبین در جبین مخلصین برافروزد و ضعفا چون در دام بلا گرفتار گردند ناله و حنین بلند کنند و هر روز اسیر صد هزار شبهات گردند..."<sup>۲۷</sup>

مرکز میثاق در الواح مبارکه خویش، در خصوص نفوسی که امتحانات الهی بر آنها وارد می شود، تمثیل های جالب توجهی بیان می نمایند. از آن جمله می فرمایند که شخص شجاع را در میدان کارزار از حرب و امتحان باکی نیست، اما شخص ترسو و جبان بترسد و به آن حرب تن در ندهد؛ و یا تلمیذ زیرک و باهوش را در روز امتحان نهایت مسرت و شادمانی است، اما تلمیذ تنبل و نادان را همان امتحان بلائی عظمی است؛ و نیز ذهب خالص در آتش امتحان برافروخته گردد و جلوه نماید، اما همان آتش برای زر ناخالص و مغشوش سبب روسیاهی گردد.<sup>۲۸</sup>

این چنین است که در طول تاریخ ادیان الهی، آتش امتحان شعله می زند تا در زمان حضرت مسیح، پطرس از یهودای اسخریوطی ممتاز گردد و در زمان حضرت محمد، حمزه از ابوجهل تفصیل یابد. در این دور مبارک، حضرت بهاءالله از میرزا یحیی ازل و حضرت عبدالههء از میرزا محمدعلی ممتاز گردند و نفوس مقدسی چون جناب قدوس، جناب ملا حسین، جناب بدیع، جناب ابوالفضائل، و... از نفوسی چون سید محمد اصفهانی، جمال بروجردی، میرزا بدیع الله، میرزا شعاع الله، ابراهیم خیرالله و... تفصیل یابند و نفوس ضعیفه دیگر نیز به جهت

دل بستگی و علاقه به جاه و مقام، مال و منال و بطور کلی حفظ تعلقات مادی، در عرصه امتحان الهی روسیاه بیرون بیایند.

بدون شک این لوح حضرت عبدالبهاء را بارها با گوش جان شنیده ایم و با چشم دل زیارت کرده ایم. حضرت مولی الوری در قسمتی از این لوح مبارک، پس از اشاره به بلا یای وارده بر هیاکل قدسیه و نفوس مقدسه چنین می فرمایند:

"... این از مقتضای حضرت عشق است و باید چنین باشد و الا هر خاری دم از عالم گل زند و هر جزئی آهنگ کل از حنجر برآرد. هر خسیسی خود را شخص نفیس شمرد و هر اسیر طبیعتی خود را مظهر حقیقت داند. لهذا امتحان به میان آید و افتتان رخ بگشاید و صادق از کاذب ممتاز گردد." ۲۹

## ۲- تربیت نفوس و ترقی و تعالی روحانی آنها

یکی از حکمت های نزول بلایا و امتحانات، تربیت نفوس بشری می باشد،<sup>۳۰</sup> همانگونه که مقصد از ظهور مظاهر الهی تربیت نفوس مبارکه بوده است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"از امتحانات هیچ وقت محزون مگردید، زیرا امتحان و افتتان، حصاد اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است، لهذا باید بسیار ممنون و خشنود بود، چه که مقصد از ظهور نور مبین، تربیت نفوس مبارکه است و این جز به امتحانات الهیه ممکن نه. اگر امتحانات الهیه نبود، ابداً نفوس تربیت نمی شدند، بلکه جمیع مستغرق بحر هوی و هوس می ماندند... ۳۱"

حضرت ولی امرالله نیز می فرمایند:

"نباید فراموش کنیم که از خصوصیات این دنیا، زحمت و مشقت و مصائب است و تنها با غلبه بر آنهاست که ما می توانیم رشد و نمو اخلاقی و روحانی یابیم. به فرموده حضرت عبدالبهاء، غم و اندوه مانند شیار بر زمین است. هرچه شیار عمیق تر باشد، حاصل بیشتر است." ۳۲

همچنین مولای محبوب در مقامی دیگر بلایا و محرومیت‌ها را به صریح بیان حق، مواهب خفیه‌ای می‌دانند که به وسیله آن قوای روحانی انسان تجهیز و تقویت گشته خالص‌تر و کامل‌تر می‌گردد.<sup>۳۳</sup> و در بیانی دیگر نیز آنها را به منزله عواملی برای تصفیه روح و تحکیم قوای روحانی و وسیله‌ای برای ترقی و تعالی اهل بهاء در خدمت امر عنوان می‌فرمایند.<sup>۳۴</sup>

### ۳- فائز شدن به مقام صبر و اصطبار

مقام صبر و اصطبار در ادوار الهی و بالخصوص در این دور مبارک بسیار عظیم و شرایط وصول به آن مقام نیز بسیار مشکل است. حضرت بهاء‌الله در لوح احتراق به این بیان مهیمن ناطق، قوله العزیز: "لَوْلَا الْبَلِيَّةُ، كَيْفَ أَشْرَقَتْ شَمْسُ أَصْطَبَارِكَ . . ."

جمال مبارک در لوح سورة الصبر، به این مقام عظیم، لفظ جنت اطلاق فرموده‌اند و دخول آن را برای کسانی مقدر فرموده‌اند که در سبیل حق تحمل بلایا و رزایا نموده‌اند، نفوسی که با شدت یافتن سختی و بلا بر آنها، بر شدت و حب و شوق آنها به مولایشان نیز افزوده گردیده است.

آن پاداش دهنده نیکی‌ها، در آیه‌ای دیگر از این لوح منبع، جزا و پاداش این مقام را بر خلاف حسنات دیگر، نامحدود و لا تحصی مقدر فرموده‌اند، اما همچنان که جزای این مقام نامحدود و وصول به آن هم صعب و دشوار است، حفظ و حراست آن نیز بس مهم و مشکل می‌باشد. قلم اعلیٰ در همان لوح مهیمن می‌فرمایند آن چه که قدر و اجر صبر و اصطبار را از بین می‌برد و باطل می‌نماید، شکوه و شکایت است.<sup>۳۵</sup>

### ۴- اثبات صدق ادعای حب الهی و وصول به منتهی مقامات حب

حق برای هر چیزی نشانه‌ای تعیین فرمودند و نشانه حب خود را صبر در بلا و قضایش مقرر فرموده‌اند. حضرت بهاء‌الله در کلمات مبارکه مکنونه عربی می‌فرمایند: "لِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَةٌ وَ عِلْمَةُ الْحَبِّ الصَّبْرُ فِي قَضَائِهِ وَ الْإِصْطِبَارُ فِي

بلائی." و نیز در فرازی دیگر از این کلمات مبارکه می‌فرمایند: "المُحِبُّ الصَّادِقُ  
يَرْجُو الْبَلَاءَ كَرَجَاءِ الْعَاصِي إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَالْمَدْنِبِ إِلَى الرَّحْمَةِ".

بنابراین کسی که در حمل شدائد و بلایا صبور باشد حبّ خود را نسبت به حق  
نشان داده است و هر چقدر بر شدت این بلایا افزوده شود، بر میزان عشق و  
محبت وی به حق نیز افزوده می‌گردد. این بیان مبارک حضرت بهاء‌الله را  
ملاحظه فرمائید، قوله العزیز: "... كَلَّمَا زَادَ الْبَلَاءُ زَادَ اَهْلُ الْبِهَاءِ فِي حُبِّهِمْ. قَدْ  
شَهِدَ بِصِدْقِهِمْ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ بِقَوْلِهِ ( فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ )  
... ۳۶"

لذا بلایای وارده در سبیل الهی هم موجب شدت افزایش حبّ الهی می‌گردد و  
نفوس را به مقام عظیم حبّ حق نائل می‌گرداند، چنان که قلم اعلیٰ در لوح  
شکرشکن می‌فرماید: "به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و  
در سایه‌های شجرانس، آشیان سازیم و به منتهی مقامات حبّ منتهی گردیم."؛ و  
هم موجب اثبات صدق ادّعای عاشقان جمال ابهی می‌گردد.

براستی اگر بلا نبود چه وسیله دیگری می‌توانست مقام عظیم مشتاقان و عاشقان  
جمال حق را به این صراحت ثابت و ظاهر نماید، در مقامی که جمال قدم خود در  
بحبوحه بلایا و رزایا چنین مناجات می‌فرمودند: "سُبْحَانَكَ يَا اَلْهَى لَوْلَا الْبَلَايَا فِي  
سَبِيلِكَ مِنْ اَيِّنْ يَظْهَرُ مَقَامُ عَاشِقِيكَ وَ لَوْلَا الرِّزَايَا فِي حُبِّكَ بَايَ شَيْءٍ يَثْبُتُ شَأْنُ  
مُشْتَاقِيكَ... ۳۷"

## ۵- کسب رضای الهی

قلم اعلیٰ در کلمات مبارکه مکنونه شرط سلوک در سبیل رضای حق و به عبارت  
دیگر کسب رضای الهی را تحمل شدائد و بلایا در سبیل الهی می‌فرماید: "إِنْ لَا  
يُصِيبُكَ الْبَلَاءُ فِي سَبِيلِي كَيْفَ تَسْلُكُ سَبِيلَ الرَّاظِئِينَ فِي رِضَائِي... ۳۸"

راضی بودن به رضای حق و قضای الهی، مقامی بسیار مشکل و درعین حال عظیم  
است. حضرت عبدالبهاء در بیان صعوبت وصول به این مقام و نیز در توصیف  
عظمت این فضیلت الهی چنین می‌فرماید:

"ای طالب رضای حق، مقام رضا بسیار مشکل است و اعظم آرزوی اهل بهاء. سالک در این مقام به کلی از خود بی‌خبر است و آنچه واقع دردش را درمان و زخمش را مرهم سریع‌اللتیام است. در این مقام جفا را وفا یابند و بلا را اعظم آلاء شمرند؛ مصیبت را موهبت دانند و کربت را مسرت شمارند؛ فرح و سرورش دائمی گردد و فیض حبورش ابدی؛ بر سریر سلطنت و استقلال جلوس یابند و به اعظم آمال مانوس شوند. ذلک من فضل الله یوتیه من یشاء واللّه ذو فضل عظیم." ۳۹

نظر به اهمیّت و عظمت این مقام است که بیت‌العدل اعظم الهی، در پیام مورخ آپریل ۱۹۸۸ میلادی، یاران مهد امرالله را با توجه به محرومیّت و مظلومیّتی که در سبیل رضای حقّ متحمّل شده‌اند، چنین بشارت می‌دهند: "یاران عزیز ایران . . . این محرومیّت و مظلومیّت را در سبیل محبت‌الله قبول فرموده و به اکلیل رضای حق فائز گشته‌اند. . ."

### ۶- فائز شدن به مقام عبودیت حق

حضرت عبدالبهاء، مثل اعلای دیانت بهائی، که خودشان نمونه واقعی عبودیت بودند و بدان افتخار می‌نمودند و آن را اکلیل جلیل و تاج و هاج خویش می‌دانستند،<sup>۴۰</sup> شرط عبودیت حق را چنین زیبا بیان می‌فرمایند: "برخوان رنگین و شهد و انگبین و باده خُلا را<sup>۴۱</sup> و جام سرشار هرکس بنده پروردگان است. عبودیت حق در زیر اغلال و زنجیر و تیر و شمشیر ثابت و محقق می‌شود."<sup>۴۲</sup>

مرکز میثاق در اهمیّت و عظمت این مقام می‌فرمایند:

"ای حبیب من . . . وقت نطق و بیانست و هنگام قیام به عبودیت حضرت یزدان. عبودیت آن ذات احدیت، امانت عظیمه است که ثقل اعظمست و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بارگران در کمال روح و ریحان چون این عبد حمل‌نمایی و مورد طعن و سبّ و شتم و تکفیر و تفسیق و شبهات امم‌گردی تا قطره‌ای از بحر بلا یای جمال قدم روحی لِعبادِهِ الْفِدا نصیب بری."<sup>۴۳</sup>

آن وجود مبارک در لوحی دیگر، منسوب بودن به آستان رحمانی و قائم بودن به عبودیت و بندگی درگاه حق را چنین می‌ستایند، قوله الاحلی:

"ای بنده دیرین جمال قدم، خوشا به حال تو که به این آستان منسوبی و به این درگاه از بندگان محسوب. قسم به اسم اعظم که عنقریب این نسبت آرزوی شهریاران عالم گردد و سرمایه افتخار ملوک امم، و تو به چه سهولت به این موهبت فائز گشتی و از این جام عنایت سرمست شدی... ۴۴"

حال مسلم است مقامی که حمل آن، برای یکی از طلعات مقدسه این دور مبارک سبب افتخار و مباهات می‌باشد، از برای بندگان حق حائز چه موهبت و عنایتی است.

#### ۷- فائز شدن به مقام فدا

مقام فدا در این دور مبارک مقامی بسیار عظیم است؛ چه که هیاکل مقدسه این دور اعظم نیز آن را طلب نموده‌اند. حضرت اعلیٰ در مقامی خطاب به حضرت بهاء الله چنین می‌فرمایند: "یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلیٰ معتصماً قديماً" ۴۵ در نهایت هم در سبیل حق، وجود مقدس خویش را هدف هزاران تیر بلا قرار دادند.

حضرت عبدالبهاء نیز در بسیاری از مناجاتهایشان، طلب فدا و فنا در سبیل حق و احبای الهی می‌نمایند. از آن جمله در مناجات لقا می‌فرمایند: "... آی رب أسقنی كأس الفناء و ألسنی ثوب الفناء و أغرقنی فی بحر الفناء و أجعلنی غباراً فی ممر الآحیاء و أجعلنی فداءً للأرض التي وطئها أقدام الأصفیاء فی سبیلک یا رب العزة و العلیٰ" ۴۶

حضرت عبدالبهاء هم چنین در یکی از الواح مبارکه درخصوص مفهوم فدا می‌فرمایند: "... تا از نار موقده ربّانیه، شئون هالکه کونیّه نسوزد، انوار ملکوت ابهی، مشکاة قلب و زجاجة روح را می‌فرورد. . . . جسم را فدا نمودن آسان، ولكن شئون منبعثه از حیّز وجود، که از لوازم ذاتی امکان است، فدا نمودن مشکل" ۴۷



بنابراین مفهوم فدا صرفاً مستلزم از دست دادن جسم انسان نیست، بلکه مستلزم فنا نمودن جمیع شئون متعلقه از قبیل جسم، روح، نفس، اراده و غیره می‌باشد، و نیز اگر نفسی در سبیل حق کشته نشود اما سایر شئون شخصی خویش را اعم از روح، قلب، نفس، راحت، عزت، ثروت و... فدای امر کند، چنین شخصی نیز لیاقت وصول به مقام فدا را دارد. ملاحظه نمائید این بیان حضرت شوقی ربّانی را در شرح عالی‌ترین مفهوم گذشت و فداکاری، می‌فرمایند:

"گذشت و فداکاری در عالی‌ترین مفهوم خود آنست که اراده و هستی خویش را در اختیار پروردگاران قرار دهیم تا هرچه اراده اوست مجری دارد. در این مقام او نفس حقیقی ما را تطهیر می‌کند و جلا می‌دهد تا به حقیقتی درخشنده و متعالی مبدّل گردد." ۴۸

در طول تاریخ این دور مقدّس، علاوه بر هیاکل قدسیه این آئین مبارک، چه بسیار از نفوس مقدّسه که اراده و هستی خویش را فدای حق نمودند. بیت‌العدل اعظم در پیام مورّخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع پس از اشاره به بلایا و محرومیت‌های احبّای ایران، می‌فرمایند که در استقامت آن عزیزان در قبال شدائد و بلیات، سرّ فدا مشهود و مکشوف گشته است.

#### ۸- فائز شدن به مقام شهادت

با توجه به این بیان مبارک حضرت بهاء‌الله، لفظ شهید صرفاً به نفوسی که در سبیل حق جان خویش را از دست داده‌اند، اطلاق نمی‌گردد. می‌فرمایند: "هر نفسی از ماعنده بگذرد و بما عندالله ناظر باشد، یعنی ملعب ظنون و اوهام خود واقع نشود و به اراده حضرت یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید متمسک، او از شهدا محسوب ولو یمشی و یا کلّ." ۴۹

بنابراین با توجه به بیان مبارک، نفوسی که مطابق مشیت و اراده الهی عمل نمایند، از امیال و خواهش‌های نفسانی خویش چشم پوشند و از هر آنچه غیر اوست منقطع گردند، مصداق این مقام عظیم قرار می‌گیرند، اما چون این موضوع در قسمت قبل ذکر شده است در این جا بیشتر به معنی متداول لفظ شهادت یعنی جان‌باختن در سبیل حق می‌پردازیم.

حضرت بهاء الله مقام شهادت را منتهی عنایت برای نفس شهید می دانند و درباره تأثیرات این مقام فخیم چنین می فرمایند:

"هر نفسی الیوم به کتاب الهی عمل نمود و قلبش از شبهات و ضغینه و بغضاء و ما لا یلیق للإنسان طاهر و مقدّس شد، او از اهل ملاء اعلی محسوب و اگر به مقام بلند شهادت فائز شود، این منتهی عنایت است درباره او، ولکن جمیع این امور معلق به اراده حقّ جلّ جلاله است و مدتهاست که از قلم مقصود در حفظ عباد طاهر و مستور. لذا شهادت دست نمی دهد الا بندرت، آن هم لاجل حیات عالم و ظهورات صنایع و علوم و فنون. وجود این مقام مثل وجود عنقا است در اقطار عالم. به قول مذکور و به فعل مفقود. <sup>۵۰</sup>"

قلم اعلی در مقامی دیگر چنین می فرمایند:

"سبحانه سبحانه از او می طلبم عباد خود را مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن، عبراتی که از خشیه الله نازل شود و قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد. این دو امر لا زال لدی العرش مقبول بوده و هست. . . <sup>۵۱</sup>"

هم چنین ملاحظه نمایید عظمت این مقام را در نزد حق در این فراز مبارکه مکنونه عربی، که جمال قدم رنگین شدن موی انسان با خورش را بزرگتر از آفرینش دو جهان و نور دو گیتی تعیین می فرمایند: "یا ابن الإنسان و جمالی تحضّب شعرك من دمک لکان اکبر عندی عن خلق الكونین و ضیاء الثقلین، فاجهد فیہ یا عبد. <sup>۵۲</sup>"

لسان عظمت در فرازی دیگر از کلمات مبارکه مکنونه، خون ریخته شده در سبیل حق را شیرین ترین شیء در نزد خویش می دانند، قوله تعالی: "اكتب کلّ ما ألقیناک من مداد النور علی لوح الروح وإن کن تقدّر علی ذلک فأجعل المداد من جوهر الفؤاد وإن کن تستطيع فأكتب من المداد الأحمر الذی سفک فی سبیلی انه أحلی عندی من کلّ شیء لیثبت نوره إلی الأبد. <sup>۵۳</sup>"

### ۹- اثبات وفای به عهد الهی

عظمت و اهمیت اصل وفا را از بیان مبارک حضرت بهاءالله درمی یابیم که می فرمایند درعالم وجود نهر و چشمه ای موجود است به نام وفا که هرکس از این چشمه نوشد، به استقامت کبری فائز گردد.<sup>۵۴</sup>

و اما در بیان شرط وفاداری، حضرت عبدالبهاء لازمه بجا آوردن آن شرط را، تحمّل مشقت کبری بیان می فرمایند.<sup>۵۵</sup> در مقامی دیگر جام بلا را نصیب اهل وفا می دانند.<sup>۵۶</sup> و در لوحی دیگر شرط وفاداری را چنین مصرّح بیان می فرمایند:

"ای یاران الهی! بعد از عروج جمال رحمانی [حضرت بهاءالله] آیا سزاوار است دمی بیاساییم و یا محفلی بیاراییم یا نفس راحتی بکشیم یا شهد مسرتی بچشیم یا سر به بالین آسایش بنهیم و یا آرایش آرایش جهان آفرینش بجوئیم؟ (لا والله) این نه شرط وفا است و نه لایق و سزاوار. . . اهل ملکوت ابهی منتظر و مترصد آنند که هریک از ما به وفا قیام نمائیم و در محبت اسم اعظم تحمّل هر بلا و جفا نماییم. . ."<sup>۵۷</sup>

معهد اعلیٰ نیز در پیام هایشان به کرات به اهمیت اصل وفاداری و شرایط قائم بودن به آن اشاره می فرمایند. از جمله در پیام مورخ سوم نوامبر ۱۹۸۶ میلادی به نفوسی که در مهد امرالله در مقابل شدائد و بلیات ایستادگی نمودند و محرومیت ها و مشکلات عدیده را متحمّل گردیدند، لقب "سالکان سیل وفا" عنایت می فرمایند.

### ۱۰- فائز شدن به مقام استقامت کبری

حضرت بهاءالله در بیان مفهوم استقامت چنین می فرمایند: "الیوم معنی استقامت آن که به حقّ جلّ جلاله، خود را از کلّ عالم غنی و مستغنی مشاهده نمایند. این است معنای غنای حقیقی و ثروت معنوی، که من عندالله ظاهر شده، طوبی للفاضلین و ویل للغافلین."<sup>۵۸</sup>

جمال مبارک در لوحی دیگر در بیان عظمت نفوسی که استقامت نموده اند، آن نفوس را از اهل جنت محسوب می فرمایند:

"انشاءالله باید کلّ در صراط امرالهی به شأنی مستقیم باشند که از اعراض و اعتراض کلّ من علی الارض نلغزند و در احیان هبوب اریاح امتحان، عاشقان جمال رحمن از اهل خسران ممتاز می‌شوند و نفوسی که در این ایام مستقیمند از اهل جنت عندالله مشهود و مذکورند." ۵۹

لسان حق در بیانی دیگر می‌فرماید که به زودی در مقابل نفوسی که در سبیل حق استقامت نموده‌اند، ابوابی را می‌گشاییم که وقتی داخل آن شوند، خودشان را سلاطین وجود مشاهده کنند.<sup>۶۰</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز اثر و نتیجه استقامت را ظهور عنایت حق بیان می‌فرماید: ". . . علاج عمومی که هر مزاج را بهّاج و هر شعله مخمود را وهّاج نماید، آن پادزهر عنایت است که مورث استقامت است. . ." ۶۱

و اما درخصوص عامل بودن اهل بهاء به این فضیلت عظیم، مرکز میثاق می‌فرماید: "هرچند در این ایام پرامتحان، ثبات و استقامت مشکل بود، ولکن احبای الهی و اماء رحمن الحمدلله مانند صخره عظمی ثابت و مستقیم ماندند، بلکه بر استقرار افزودند." ۶۲

بیت‌العدل اعظم نیز در پیام‌هایشان بارها به استقامت و ثبوت اهل بهاء خصوصاً استقامت یاران الهی در مهد امرالله اشاره می‌فرماید. از آنجمله در پیام مورّخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع درباره شهداء فی سبیل‌الله و نفوسی که در نهایت انقطاع و شجاعت، با طوفان محن و آلام مقابله نموده‌اند، می‌فرماید که آن خاصان درگاه حق به "استقامت کبری" فائز گشته اند.

معهد اعلی در پیام مورّخ بیست و چهارم دسامبر ۱۹۸۶ میلادی درخصوص استقامت یاران موطن ابهی در سنین اخیر، آن را اعظم خدمت محسوب می‌نماید. می‌فرماید: ". . . الیوم خدمتی اعظم از استقامت یاران ایران نیست که در آن کشور مقدّس چون شیران بیشه عرفان ایستاده و از هجوم سهام قضا، خوف و هراس به خود راه نداده‌اند و چون سمندر آتش وفا، شعله‌های جفا را مخمود ساختند."

## ۱۱- کسب سرور و اطمینان قلبی

اصولاً انسان با از دست دادن متعلقات خویش چون ثروت و مکت، جاه و مقام، خانواده و بستگان و یا با مواجه شدن با محرومیّت‌ها و ناملايمات زندگی دچار اضطراب و نگرانی می‌شود. حضرت بهاءالله علاج این اضطراب و پریشانی را برای اهل بهاء چنین بیان می‌فرماید:

"هر نفسی فی الحقیقه بر تغییر و تبدیل و فنای عالم آگاه شود، او را هیچ شیئی از اشیاء پژمرده نماید و از روح و ریحان باز ندارد. فرحش باللّه است و عیشش لله. همدمش انا لله و مصاحبش انا الیه راجعون. بعد از آن که قلبی به انوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حق جلّ جلاله پُرگشت دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله در آن وارد شود و یا داخل گردد. . . ۶۳"

از این رو نفسی که به حضرت بهاءالله ایمان می‌آورد نه تنها نباید از امتحانات الهیّه و مشکلات و مصائب وارده، محزون شود بلکه باید بر فرح و سرورش افزوده گردد. آنچنان که حضرت عبدالبهاء به این مهمّ اشاره می‌فرماید: "ای یاران! از بلایای عبدالبهاء محزون مگردید، مخمود مشوید، بلکه باید این بلا سبب مسرت کبری باشد، زیرا در سبیل جمال ابهاست. چه الطاف اعظم از آن که انسان مورد هزار تیر جفا در سبیل بهاء گردد. . . ۶۴"

سرور و حبور در بلایا را باید از حاجی سلیمان خان، یکی از مؤمنین اولیه امر، آموخت که در هنگام شهادتش از میرغضب خواست که بدن مقدّسش را در نه محل شکافته و در هر یک شمعی افروخته قرار دهد و به این نحو وی را به شهادت برساند. آن عاشق شیدایی در حالی که به شعله‌های افروخته بدنش می‌نگریست، به شور و شغف آمده و با شادی و پایکوبی این بیت را زمزمه می‌نمود:

یکدست جام باده و یکدست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست<sup>۶۵</sup>

## ۱۲- حصول قربیت الهیه

وصول مؤمنان و عاشقان حق به مقامات قرب نامتناهی، به صریح بیان حضرت بهاءالله، نتیجه مصائب و مظالم وارده بر احبای الهی از سوی ظالمین و معرضین از امر مبارک می‌باشد، قوله الاعلی: "ستایش پاک پروردگاری را جلت قدرته که ظلم ظالمین و تعدی معتدین را علت وصول عاشقان به مقامات قرب معشوق و ورود مخلصان به جنان وصل مقصود مقرر فرموده . . . ۶۶"

قلم اعلی در یکی از الواح مبارکه به نفوسی که در سبیل حق تحمل بلیات و مشقات نموده‌اند، چنین القاب شامخه‌ای عنایت می‌فرمایند: "حمد مقدس از عرفان اهل امکان، مقصود عالمیان را لایق و سزااست که بلا را مخصوص اولیا قرار فرمود طوبی از برای مقرّبین یعنی نفوسی که به سلّم بلا به ذروه علیا ارتقا جسته‌اند. ایشانند اولیای حق جلّ جلاله . . . ۶۷"

حضرت ولی امرالله نیز کیفیت تأثیر مصائب و بلیات را در وصول به قرب حق چنین بیان می‌فرمایند: "ابتلائات و امتحانات و افتتانات بعضی اوقات مواهب الهیه هستند که در خفا به ما ارزانی گردیده و به ما می‌آموزند که بیشتر به خداوند ایمان و اعتماد داشته و به این وسیله به او تقرّب جویم." ۶۸

## ۱۳- جلب تأییدات و عنایات الهیه

همانگونه که در بررسی نتایج بلاایای وارده بر امر مبارک، شرح آن گذشت، در طول تاریخ امر الهی، بلایا و مصائب وارده در سبیل حق، جاذب و جالب تأییدات الهیه گردیده و توفیقات و انتصاراتی را نصیب جامعه امر نمود. این مطلب از نظر فردی نیز مصداق پیدا می‌کند. بدان معنی که مصائب و محرومیت‌ها در سبیل الهی سبب حصول تأییدات و عنایات ربّانیه برای شخص متحمل بلایا نیز می‌گردد. حضرت عبدالبهاء درخصوص رابطه بین بلاایای سبیل الهی و تأییدات ملکوتی چنین می‌فرمایند: "ای منجذبۀ ملکوت‌الله . . . پی به حقیقت بلایا برده‌ای که بلاایای سبیل الهی انسان را سبب تأییداتست بلکه قوتیست ملکوتی و موهبتی است لاهوتی . . ." آنگاه حضرت عبدالبهاء تشریح می‌فرمایند که امتحان الهی از برای نفوس مؤمنه و راسخه، اعظم مواهب الهی است؛ زیرا که موجب مسرت

آنان و ثبوت و رسوخ ایمانشان می‌گردد و از برای نفوس ضعیفه اعظم بلایاست؛ چه که موجب تزلزل ایمان و در نتیجه خجالت و رسوایی آنان می‌گردد و این است از ثمرات آن تأییدات الهیه.<sup>۶۹</sup>

آن وجود مقدّس در لوحی دیگر در بیان رابطه شدّت بلایا و شدائد و ظهور تأییدات الهیه نیز چنین می‌فرمایند: "هرچه زحمت و مشقّت بیشتر باشد، باید شکر و حمد نمود که سبب ظهور تأیید و عنایت ملکوت ابهی است."<sup>۷۰</sup>

حضرت ولی امرالله نیز در یکی از توابع مبارکه می‌فرمایند که برای استقرار و اعتلای امر در جهان، فداکاری فردی لازم است. البته باید اطمینان داشته باشیم هر عمل صحیحی که انجام می‌دهیم خداوند نیز در انجام رساندن آن ما را یاری می‌نماید و به این وسیله، برکات الهیه احاطه می‌نماید و این جاست که پی می‌بریم "بلا فی الحقیقه عین عطاست."<sup>۷۱</sup>

#### ۱۴- فائز شدن به مقام و منزلت عظیم مودوعه در آثار الهی

براساس آنچه که در آثار الهیه بیان گردیده است، نفوسی که در سبیل حق تحمّل مصائب و بلایا نمایند و جانفشانی و استقامت کنند، در درگاه الهی صاحب مقام و منزلتی والا و عظیم می‌باشند.

ملاحظه نمایید عظمت مقام شهدای امر و نیز نفوسی را که در سبیل حق متحمّل محن و آلام شدید گردیده‌اند. در این مناجات قلم اعلیٰ، محبوب جانان، آنان را چنین شفیع و مجیر ما در این عالم ادنی قرار می‌دهند. قوله العزیز:

"سؤال می‌کنم ترا به دمائی که در راه تو در ایران ریخته شد و به نفوسی که سطوت ظالمین و ظلم مشرکین، ایشان را از توجّه به تو منع نمود و از تقرّب بازداشت این که کنیز خود را از نفاق ناعقین و شبّهات مریبین حفظ فرمایی و در ظلّ قباب اسم کریمت مأوی دهی."<sup>۷۲</sup>

لسان عظمت در بیانی دیگر نفوسی را که در سبیل الهی تحمّل بلایا نموده‌اند، به القاب فخیمه اولیا و مقرّبین حق مخاطب و ملقّب می‌فرمایند - چنان که از پیش گذشت - و در بیانی دیگر بلایا را مخصوص اصفیای حقّ مقررّ می‌فرمایند.<sup>۷۳</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز جام بلا را مخصوص ملاء اعلیٰ دانسته، آنگاه نفوس لایق این مقام را چنین توصیف می‌فرماید:

"... این جام سرشار بلا در سیبیل بهاء مخصوص ملاء اعلیٰ است. هر حلقی سزاوار آن شراب نه و هر گیاهی لایق فیض آن سحاب نیست. در عشق جمال آن گل، بلبل معانی را جانفشانی لایق، نه جعل ظلمانی. دلبر آفاق را عاشق صادق آشفته و مشتاق، نه هر کاذب بداخلاق. شمع نورانی را پروانهٔ رحمانی سرگشته و سرگردان، نه خفاش کور نادان." ۷۴

مرکز میثاق در بیانی دیگر، ستم‌دیدگان سیبیل جمال محبوب را به القاب شامخهٔ ذیل ملقب می‌فرماید: "نفوسی که در سیبیل الهی در صدمه و مصیبت افتادند و جام بلا نوشیدند، آن اشخاص در ساحت مقدّس از جواهر وجود معدودند و مظاهر الطاف نامحدود خواهند گشت." ۷۵

حضرت ولیّ محبوب امرالله نیز در آثار خویش، قدر و منزلت یاران الهی را ستوده و آنان را به القابی مهیمن مخاطب می‌فرماید. از آن جمله در یکی از توقیعات مبارکه، مولای محبوب با اشاره به موهبتی که نصیب "خاصّان حق" در کشور مقدّس ایران شده، که با ایثار جان و مال خویش موجبات ائتلاف و اتحاد اقوام و ملل متنوعهٔ جهان و در نتیجه اعتلای امر الهی را فراهم آورند، در وصف جایگاه رفیع آن دلدادگان جمال حق چنین می‌فرماید:

"... خوشا به حال شما ای برگزیدگان حضرت کبریا! چه که نخبهٔ احرارید و سرور اختیار. در بوتهٔ امتحان کراراً و مراراً چون ذهب ابریز رخ برافروختید و از لواقع افتتان خموش و افسرده نگشتید. شمائید سروران حقیقی جُند ملکوت‌الله، شمائید منادیان حقیقی امر جمال ابهی. ملح ارضید و چون شریان در جسم امکان نباض، عرق حیاتید و مایهٔ نجات و سعادت جهان و جهانیان." ۷۶

بیت‌العدل اعظم الهی نیز در پیام‌هایشان مکرراً ذکر مقام و منزلت یاران الهی بالاخصّ یاران مهد امرالله می‌نمایند. معهد اعلیٰ در پیام مورّخ دوّم رضوان ۱۴۳ بدیع، مقام یاران ایران را چنین تجلیل می‌فرماید: "یاران عزیز ایران شمع انجمن



روحانیانند و به نور وفا و استقامت، درخشنده و تابان. البتّه آن مقربان درگاه کبریا در مقامات مقدّسه علیا به کرات و مرات یاد شده و می‌شوند."  
 و در پیام مورّخ سوّم نوامبر ۱۹۸۶ میلادی نیز چنین می‌فرمایند:  
 "... شکی نبوده و نیست که سالکان سیل وفا در ایران که به محبّت جمال ابهی فائز و به استقامت در مقابل شدائد و بلایا موفّق و مفتخرند، سرحلقه عاشقان جمال رحمن محسوبند و قدر و منزلتشان در پیشگاه حق و در نزد خلق معلوم و واضح."  
 آن مرجع مصون از خطا در پیام مورّخ ۱۳۶۳/۶/۲۰ احبّای ایران را چنین مخاطب می‌فرمایند:

"دوستان معنوی ایران! تمام عالم امر به وجود شماها افتخار می‌کنند. حقیقتاً یاران ایران، مبدأ حرارت و مرکز حرکت هستند و قدر این مقام و خدمات را بدانند. . . معهد اعلیٰ چقدر تقدیس می‌کند افرادی را که در میدان خدمت در ایران باشند. آنهایی که در ایران در میدان خدمت هستند، قدر این ایام را بدانند، علی‌الخصوص جوانان عزیز. یاران باید بدانند کلیّه این وقایع جز اراده‌الله چیز دیگری نیست. زیرا اگر چنین چیزی نبود، امرالله از مجهولیت خارج نمی‌شد. احبّای ایران در مسیر نقشه الهی قرار گرفته‌اند. . . مطمئن باشید که هزاران هزار در عالم هستند که به حال شما غبطه می‌خورند، خوشا به حال شما که فرع شجره مبارکه هستید."

بنابراین چون احبّای الهی منتسب به آستان الهی هستند و به منزله فروع و اوراق سدره مبارکه الهیه می‌باشند، آنچه بر اصل وارد می‌شود بر فرع آن نیز وارد می‌گردد. چنانکه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"... بلایایی که بر احبّای الهی وارد و صدمات و اذیّات و مصیباتی که بر عاشقان جمال رحمانی نازل می‌شود، حکمتش این است که چون این نفوس مقدّسه به منزله فروع و اوراق سدره مبارکه الهیه هستند، لهذا آنچه بر اصل شجره مبارکه الهیه وارد، البتّه بر فروع و اوراق آن نیز نازل می‌شود..."<sup>۷۷</sup>

با توجه به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء و آنچه که معهد اعلیٰ فرمودند در واقع احبای الهی با تحمل بلایا و صدمات وارده، ادعای انتساب به آستان الهی و فرع شجره مبارکه بودن را به منصفه ظهور و بروز رسانده‌اند.

در پایان بررسی نتایج بلایا برای اهل بهاء به این نکته می‌رسیم که یقیناً می‌توان بسیاری از کمالات و فضائل انسانی و روحانی را به عنوان نتایج و ثمرات بلایا ذکر کرد که اشاره به همه آنها در اینجا موجب تطویل کلام می‌گردد. اما نکته‌ای که در اینجا شایان ذکر است این است که کیفیتی که بلا در فرد بوجود می‌آورد و اثرات و ثمراتی که بدنبال دارد هر یک به قدر لیاقت و قابلیت نفوس می‌باشد. این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء را ملاحظه نمائید، می‌فرمایند:

"چون اعظم بلایا و محن و آلام و اشد متاعب سجن و سلاسل و اغلال را حق بنفسه، در سبیل جمالش حمل فرمود و به کمال سرور و حبور و تمام روح و ریحان ایام مبارک را در سجن و زندان بگذراند، شما نیز ای احبای الهی هر یک به قدر لیاقت و استعداد خویش از این موهبت عظمی بهره باید ببرید و از این رحمت کبری نصیبی باید بگیرید. . . ۷۸"

### ج- ثمرات و نتایج بلایای وارده بر عالم بشری

نوع بشر به سبب غفلت از حق و اصول و تعالیم الهی و نیز به جهت ارتکاب معاصی و آلودگی‌های دنیوی، به بلای مبرم و خانمان‌سوزی دچار شده است. همانطور که حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: ". . . غفلت عباد و اعمال باطله ایشان بصور بلایای مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده . . . ۷۹" این نوع بلا درحقیقت قضای الهی است که علاوه بر تنبیه و تأدیب عالم بشری، جنبه تهذیب و تطهیر را نیز به همراه دارد. چنانکه حضرت ولی امرالله اشاره می‌فرمایند:

"خداوند در مقابل اعمال خلاف انباء خود تنها به مجازات اکتفا نمی‌کند. خداوند قصاص می‌کند چه که عادل است و تنبیه می‌کند چه که محبت دارد و همین که آنها را تنبیه نمود نظر به رحمت کبری خود آنها را به خود وانمی‌گذارد و با نفس عمل تنبیه، آنان را برای

انجام مأموریتی که آنها را برای آن بوجود آورده، آماده می‌سازد. این است که بوسیله حضرت بهاءالله به آنها چنین اطمینان داده است "بلائی عنایتی ظاهره ناز و نغمه و باطنه نور و رحمة". . . این نار صرفاً برای مجازات و خرابی نیست، بلکه قوه تهذیبیه خلاقه‌ایست که منظورش نجات تمام ارض بوسیله وحدت است. خداوند خفیاً و متدرجاً و مُصراً نقشه خود را بانجام می‌رساند. . .<sup>۸۰</sup>

بنابراین، این نوع مصائب و بلایا نیز می‌تواند مسیر را برای وصول بشریت به عالی‌ترین هدف و مقصد الهی که نجات اهل ارض و برقراری صلح و وحدت در میان نوع بشر می‌باشد، هموار سازد که ذیلاً به اهمّ موارد آن اشاره می‌گردد:

### ۱- برقراری عدالت و نظم در عالم

اهل ارض و در رأس آن حکومت‌های ظالمه، علما، ناقضین و معرضین از امر الهی به علت ارتکاب سیئات و معاصی و غفلت از تعالیم الهی به مجازات مودوعه در بیانات قلم اعلیٰ گرفتار و به عقوبتی شدید معذب گردیده‌اند، قوله العزیز: "ای مردم، ما از برای شما میقاتی معین نمودیم که اگر در ساعت معین از توجه به خدا غفلت کنید، خداوند شما را از جمیع جهات به عذاب الیم معذب خواهد ساخت. بدرستی که او شدید العقاب است."<sup>۸۱</sup>

و اما در مورد این که مجازات نفوس بشری چه نتایج و ثمراتی بدنبال دارد، حضرت بهاءالله می‌فرمایند: ". . . یا حزب الله مربی عالم عدل است، چه که دارای دو رکن است، مجازات و مکافات، و این دو رکن دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم."<sup>۸۲</sup>

در مقامی دیگر لسان حق به این بیان مبارک ناطق، قوله الکریم: "خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و پابرجا: مجازات و مکافات."<sup>۸۳</sup> بدین ترتیب مجازات سبب ایجاد نظم و عدالت در عالم بشری می‌گردد، عدلی که به فرموده حضرت بهاءالله جندی قوی‌تر از آن در عالم نبوده و نیست<sup>۸۴</sup> و به فرموده حضرت شوقی ربّانی، تنها بر روی آن است که بنیاد صلح اعظم مستقر می‌گردد.<sup>۸۵</sup>

## ۲- تنبّه و تذکّر بشری

مفاسد و مشکلات روز افزون موجود در جهان خود موجب تنبّه عالمیان می‌گردد، چه که به آنها ثابت می‌نماید طریقی که تا بحال طیّ کرده‌اند و یا وسایلی که به آن متوسّل گردیده‌اند اشتباه بوده است. در آن زمان است که نفوس بتدریج از خواب غفلت بیدار گشته به ضرورت وجود شریعت الهی به مقتضای هر زمان و خصوصاً به اهمیّت دستورات و تعالیم حضرت بهاءالله، که تنها داروی معالج این دنیای مریض است، پی می‌برند؛ چنان که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"روز به روز هرج و مرج در دنیا در ازدیاد است، عاقبت به درجه‌ای رسد که بنیّه انسانی را تحمّل نماند. آن وقت انتباه رخ دهد و نفوس آگاه گردد که دین، حصن حصین است و آیین، نور مبین و احکام و نصایح و تعالیم الهی محیی روی زمین."<sup>۸۶</sup>

## ۳- تکامل عالم انسانی و وصول آن به مرحله بلوغ اجتماعی

انقلابات، اغتشاشات و مصیبات موجود در جهان به صریح آثار الهی، مبین تکامل تدریجی عالم انسانی و وصول آن به مرحله رشد و بلوغ اجتماعی است و همانطور که نشانه بلوغ در یک فرد نوجوان، نافرمانی، سرکشی، ناسازگاری و بی‌اعتنایی به نظم و ترتیب حاکمه می‌باشد، در عالم بشری نیز این نشانه، غفلت و بی‌توجهی جهانیان به تعالیم حق، نافرمانی کردن از دستورات الهیه و بطور کلی ایجاد بی‌نظمی و اغتشاش می‌باشد. به این بیان حضرت ولی امرالله توجه نمایند، می‌فرمایند:

"آن چه ما در حال حاضر یعنی دوره (وخیم‌ترین بحران‌های تاریخ مدنیت) مشاهده می‌کنیم، این اوقاتی که زمان (زوال و تولّد ادیان) را به خاطر می‌آورد، مرحله عنفوان جوانی دوره تکامل تدریجی و پرزحمت انسانی می‌باشد و مقدمه وصول به مرحله رشد و بلوغ است که وعده آن ضمن تعالیم مبارکه مندرج و در نبوّات حضرت بهاءالله مودوع است. اغتشاش این دوره استحاله از خصائص حدّت و غرائز

کم‌خردی جوانی است که نادانی‌ها و اصرافها و نخوت‌ها و اعتماد به نفس و نافرمانی و بی‌اعتنایی به نظم و ترتیب از مختصات آنست.<sup>۸۷</sup> بیت‌العدل اعظم نیز در پیام وعده صلح جهانی، نوید وصول عالم بشری به مرحله بلوغ را اعلان می‌فرمایند:

" . . . عالم بشری به منزله یک واحد ممتاز و زنده، مراحل تکامل چندی را مشابه مراحل شیرخوارگی و کودکی یک فرد، طی کرده و در این زمان به آخرین مراحل پرشور و شرنو جوانی رسیده که خود مقدمه ورود به مرحله بلوغ موعود است. اگر صادقانه اذعان کنیم که تعصب و جنگ و استثمار همه مظاهر مراحل کودکی و نابالغی بشر در مسیر گسترده تاریخی‌اش بوده و اگر قبول کنیم که این سرکشی و طغیان، که امروز نوع بشر ناچار بدان مبتلاست، علامت وصول هیئت اجتماع به مرحله بلوغ اوست، آن وقت جایی دیگر برای یأس و حرمان باقی نمی‌ماند، زیرا دیگر همه آنها از لوازم ضروری و از عزم جزم بشر در بنای یک عالم مقرون به صلح و آرامش به شمار می‌آید."

#### ۴- ترقی درک و اندیشه نفوس بشری در تحقق صلح اعظم

چنان‌که می‌دانیم و پیش از این نیز گفته شد مقصد متعالی امر بهائی، حصول وحدت عالم انسانی و تحقق صلح اعظم می‌باشد. لازمه وصول به این هدف و مقصد عالی، ترقی درک و اندیشه عالم بشری است و این ترقی و تحوّل نیز بنا به صریح آیات و آثار الهی، از طریق مصائب و بلیاتی که جهان کنونی را فرا گرفته، متحقق می‌گردد، چنان‌که حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "این بلائی عظمی، عالم را برای درک صلح اعظم آماده می‌سازد."<sup>۸۸</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز درخصوص حکمت حرب و از جمله جنگ جهانی اول چنین می‌فرمایند: ". . . باری بعد از این حرب عمومی، ناس را به جهت استماع تعالیم الهی، استعدادی فوق‌العاده حاصل گردد، زیرا حکمت این حرب اینست تا بر کلّ معلوم شود که آتش حرب جهان‌سوز است و انوار صلح، عالم‌افروز. . ."<sup>۸۹</sup>

حضرت ولیّ امرالله نیز درخصوص نتایج بلیّات و مصائب جهانی چنین می‌فرمایند:

"... افسوس و دریغ! که امروز فقط قوه بلیّات و مصائب است که ظاهراً می‌تواند دوره جدیدی را در طرز فکر مردم جهان آغاز نماید. افسوس و دریغ که هیچ چیز به جز آتش سوزان امتحان و بلیّات نمی‌تواند عوامل متضاد و متخاصمی را که اجزاء مرکبه تمدن امروزه ماست، چنان درهم ذوب نماید و به هم جوش دهد که همه آنها را اجزاء مرکبه یک اتحادیه جهانی آینده گرداند."<sup>۹۰</sup>

شواهد و مصادیق بیانات مبارکه و علائم نویدبخش درخصوص ترقی فکر و اندیشه درجهت استقرار صلح جهانی در دنیای معاصر را می‌توان در پیام وعده صلح جهانی بیت‌العدل اعظم مورخ ۱۹۸۵ جستجو کرد. از آن جمله است: بوجود آمدن جامعه ملل بعد از جنگ جهانی اول که اکنون سازمان ملل متحد نام گرفته است؛ انتشار اعلامیه حقوق بشر و اعلامیه‌های دیگر توسط این سازمان؛ تلاش ملت‌های جهان در جهت کسب استقلال کشورهای خویش بعد از جنگ جهانی دوم؛ افزایش مجامع و سازمان‌های بین‌المللی خیریه؛ توسعه نهضت‌های زنان و جوانان با هدف خاتمه‌دادن به جنگ و جدال و...

همین علائم دل‌گرم‌کننده است که صلح اصغر را تحقق می‌بخشد. صلحی که به فرموده حضرت ولیّ محبوب امرالله، ملل و دول جهان، مبادی عمومی آن را ناآگاهانه و بدون اطلاع از وقوعش، اجرا و مستقر خواهند نمود. صلحی که مقدمه صلح اعظم و متضمن وحدت نوع بشر خواهد بود.<sup>۹۱</sup> آنچه که درخاتمه شایان تأمل است، این است که فضل و عنایت حق در این دور اعظم متوجه کلّ عالم است، آن چنان که قلم اعلیٰ می‌فرمایند:

"امروز بابی مفتوح است اوسع از سموات و ارض و لحاظ فضل مقصود عالمیان متوجه کلّ. عمل بسیار جزئی در مرآت علم الهی اکبر از جبل مشاهده می‌شود. یک قطره آب اگر در سبیلش داده شود در آن مرآت، دریا دیده می‌شود."<sup>۹۲</sup>

## مآخذ و یادداشت‌ها

- ۱- آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۹۶.
- ۲- مائدهٔ آسمانی، ج ۸، صص ۴۸ و ۴۹.
- ۳- مکاتیب، ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۴- لوح سلطان، صص ۷۴ و ۷۵.
- ۵- توقیع ۱۰۱، صص ۲۱-۲۲ (نقل به مضمون).
- ۶- ایضاً (نقل به مضمون).
- ۷- مجموعهٔ الواح مبارکه، صص ۳۷۰-۳۷۱.
- ۸- مائدهٔ آسمانی، ج ۵، ص ۱۶۶.
- ۹- توقیع ۱۱۰ (نقل از مقاله "وحدت عالم انسانی" نوشتهٔ محمود مجذوب).
- ۱۰- پیام مورّخ شهرالبهاء ۱۴۳ بدیع، مطابق با مارس ۱۹۸۶ میلادی.
- ۱۱- مکاتیب، ج ۴، ص ۶۷.
- ۱۲- مائدهٔ آسمانی، ج ۳، ص ۴۹.
- ۱۳- آیهٔ قرآن کریم، سورهٔ نصر، آیهٔ ۲.
- ۱۴- نقل از پیام مورّخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع، مطابق با ژانویه ۱۹۸۵ م. (نقل به مضمون).
- ۱۵- نقل از پیام بیت‌العدل اعظم، مورّخ آپریل ۱۹۸۸ م.
- ۱۶- مکاتیب، ج ۳، ص ۸۴.
- ۱۷- قرن بدیع، ج ۴، ص ۲۸۵.
- ۱۸- پیام مورّخ شهرالبهاء ۱۴۳ بدیع، مطابق با مارس ۱۹۸۶ م. (نقل به مضمون).
- ۱۹- مائدهٔ آسمانی، ج ۸، ص ۵۷.
- ۲۰- توقیع ۱۰۱، ص ۱۷۵. مضمون بیان مبارک: به واسطهٔ ظلم آنها، امر را مرتفع نمودیم و ذکر اسم پروردگارت رادر شهرها انتشار دادیم. به واسطهٔ منع آنها اقبال ظهور و بروز کرد و به واسطهٔ ظلم آنها خورشید عدالت طلوع نمود. فکر کنید تا دریابیدای صاحبان خرد.
- ۲۱- توقیع ۱۰۱، ص ۱۷۴. مضمون بیان مبارک: با بلا امرش مرتفع می‌شود و ذکرش بلند می‌گردد.

- ۲۲- منتخبات الواح و آثار مبارکه، ص ۹۵.
- ۲۳- مکاتیب، ج ۱، ص ۴۲۸.
- ۲۴- اشراقات، صص ۱۳۳-۱۴۱.
- ۲۵- لوح ابن ابهر، نقل از مائده آسمانی، ج ۵، ص ۳۶.
- ۲۶- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۲.
- ۲۷- مکاتیب، ج ۵، ص ۵۸.
- ۲۸- مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۹؛ و ج ۳، ص ۱۸۵.
- ۲۹- منتخباتی از الواح و آثار مبارکه، ص ۱۲۵.
- ۳۰- مکاتیب، ج ۳، ص ۱۶۱.
- ۳۱- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۳۶.
- ۳۲- نمونه حیات بهائی، ص ۹.
- ۳۳- ایضاً، ص ۱۵ (نقل به مضمون).
- ۳۴- ایضاً، ص ۱۹ (نقل به مضمون).
- ۳۵- ایام تسعه، خلاصه مضامین بیانات مبارکه در صص ۲۶۹، ۲۷۰ و ۲۸۸.
- ۳۶- لوح برهان، نقل از مجموعه الواح مبارکه، ص ۵۸. مضمون بیان مبارک: هرچقدر بلا افزون گشت، برحبّ اهل بهاء نیز افزوده گردید. بر صداقت آنها شهادت داده، آنچه که خداوند در قرآن نازل فرموده است: تمنای مرگ کنیداگر از راستگویان می باشید.
- ۳۷- لوح ابن ذئب، ص ۷۰. مضمون بیان مبارک: پاکی تو ای پروردگارا! اگر بلایا در سیبیت نبود، چگونه مقام عاشقانت ظاهر می شد و اگر رزایا در طریق حبّ تو نبود، به چه چیزی شأن مشتاقانت ثابت می شد.
- ۳۸- مضمون بیان مبارک: اگر در سیبیل من برتو بلا وارد نشود، چگونه می توانی در سیبیل کسانی که راضی به رضای من شده اند سلوک نمائی.
- ۳۹- منتخبات آثار، ج ۲، ص ۸۴.
- ۴۰- مثل اعلیٰ، فروغ ارباب، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، صص ۱۲-۱۳.



- ۴۱- خُلَّار: "خُلَّر" هم گیاهی است وهم موضعی قرب شیراز که شراب آن مشهور است (برهان قاطع، ص ۷۶۵).
- ۴۲- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۳۷.
- ۴۳- مکاتیب، ج ۵، صص ۱۴۶-۱۴۷.
- ۴۴- ایضاً، ص ۱۴.
- ۴۵- ایقان مبارکه، ص ۱۹۵. مضمون بیان مبارک: ای بقیة الله (حضرت بهاء الله!) (من) تمام هستی خود را فدای تو کرده‌ام و به شنیدن دشنام در سبیل تو راضی شده‌ام و آرزویی جز کشته شدن در راه محبت تو ندارم و خداوند بلند مرتبه پناه‌دهنده، مرا کفایت می‌کند.
- ۴۶- مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۲۱. مضمون بیان مبارک: ای پروردگار مرا کأس فنا و نیستی بنوشان و لباس فنا بپوشان و مرا در دریای فنا غرق کن و مرا غبار راه احبایت قرار بده و مرا از برای زمینی که برگزیدگان در سبیل تو، ای پروردگار عزت و بلندی، بر آن قدم می‌گذارند، فدا نما.
- ۴۷- مکاتیب، ج ۸، ص ۱۱۳.
- ۴۸- نمونه حیات بهائی، ص ۳۷.
- ۴۹- مائده آسمانی، ج ۸، صص ۴۰-۴۱.
- ۵۰- مائده آسمانی، ج ۴، صص ۱۶۸-۱۶۹.
- ۵۱- ایضاً، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۵۲- مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۷.
- ۵۳- ایضاً، ص ۳۲. مضمون بیان مبارک: با جوهر نور هر آنچه را بر تو نازل کردیم بر لوح روح بنویس و اگر توانایی انجام آن کار را نداری پس آن را با جوهر قلب بنویس و اگر توانایی انجام آن را نیز نداری پس با جوهر سرخی که در سبیل من ریخته شده بنویس. به درستی که آن در نزد من از هر شیئی دیگر شیرین‌تر است، برای این که نورش برای همیشه باقی است.
- ۵۴- نقل از نوار جناب طراز الله سمندری، شماره ۶۳ (نقل به مضمون).
- ۵۵- مکاتیب، ج ۸، ص ۵۹ (نقل به مضمون).
- ۵۶- مکاتیب، ج ۳، ص ۴۳۱ (نقل به مضمون).

- ۵۷- مکاتیب، ج ۱، صص ۳۸۶-۳۸۷.
- ۵۸- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱.
- ۵۹- ایضاً، صص ۲۱-۲۲.
- ۶۰- ایضاً، ص ۲۲: "سوف نفتح علی وجوه الذین استقاموا ابواباً إذا دخلوا یرون انفسهم سلاطین الوجود."
- ۶۱- مکاتیب، ج ۶، ص ۱۴۱.
- ۶۲- مکاتیب، ج ۳، ص ۷۷.
- ۶۳- آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، صص ۱۹۴-۱۹۵.
- ۶۴- مکاتیب، ج ۵، صص ۸۲-۸۳.
- ۶۵- قرن بدیع، ج ۱، خلاصه ای از صص ۳۴۶ الی ۳۴۸ (شعر از مولاناست).
- ۶۶- نقل از پیام بیت العدل اعظم، مورخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع.
- ۶۷- آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۹۴.
- ۶۸- نمونه حیات بهائی، صص ۱۴-۱۵.
- ۶۹- مکاتیب، ج ۳، صص ۱۸۴-۱۸۵ (نقل به مضمون).
- ۷۰- مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۸.
- ۷۱- نمونه حیات بهائی، ص ۵۱ (نقل به مضمون).
- ۷۲- نقل از پیام بیت العدل اعظم، مورخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع.
- ۷۳- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۴۳، (نقل به مضمون).
- ۷۴- مکاتیب، ج ۸، ص ۱۸.
- ۷۵- مکاتیب، ج ۴، ص ۷۵.
- ۷۶- نقل از پیام بیت العدل اعظم، مورخ شهرالشرف ۱۴۱ بدیع.
- ۷۷- مکاتیب، ج ۴، ص ۵۶.
- ۷۸- ایضاً.
- ۷۹- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۵۸.
- ۸۰- توقيع "قد ظهر یوم الميعاد"، صص ۱۸۳-۱۸۴.
- ۸۱- ایضاً، صص ۵-۶ (ترجمه).
- ۸۲- بشارات، نقل از مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۲۲.

- ۸۳- لوح مقصود، مندرج در "دریای دانش"، ص ۱۵.
- ۸۴- ایضاً، ص ۱۶ (نقل به مضمون).
- ۸۵- توقیع "قدظهریوم المیعاد"، صص ۶-۷ (نقل به مضمون).
- ۸۶- نقل از پیام بیت‌العدل اعظم، مورّخ ۴ شهر الملک ۱۳۶ بدیع.
- ۸۷- توقیع "قد ظهر یوم المیعاد"، ص ۱۸۶.
- ۸۸- ایضاً، ص ۶.
- ۸۹- مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳.
- ۹۰- نظم جهانی بهائی، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح‌اعظم، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۸۹ م.، ص ۶۵.
- ۹۱- توقیع "قد ظهر یوم المیعاد"، خلاصه‌ای از صص ۱۹۶-۱۹۷.
- ۹۲- توقیع ۱۰۱، صص ۲۶-۲۷.



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراہانی صدر اعظم ایران

## قائم مقام فراهانی در آثار بهائی

وحید رأفتی

آنچه در این مقاله مورد نظر خواهد بود در ابتدا تحریر شرح حال مختصری در باره میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است و سپس چند منبع عمده در باره احوال و آثار او ارائه خواهد گردید. صورت مطالعات و مقالاتی که در کتب و انتشارات بهائی در باره او انتشار یافته به دنبال مطالب فوق مندرج خواهد گشت. در بخش بعدی این مقاله شمه‌ای از آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء که در باره مناقب و محامد و کمالات قائم مقام به نظر حقیر رسیده عرضه خواهد گردید و بالاخره در بخشی دیگر عباراتی از قائم مقام که در آثار مبارکه بهائی نقل شده و یا به آنها استشهاد گردیده مورد مطالعه خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت.

### میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی از بزرگترین رجال ادبی و سیاسی ایران در عصر قاجاریه است. ابوالقاسم، فرزند عیسی فراهانی بود که او هم لقب «قائم مقام» داشت. ابوالقاسم در سال ۱۱۹۳ هجری قمری، مطابق سنه ۱۷۷۹ میلادی متولد شد و در آخر ماه صفر سنه ۱۲۵۱ هجری قمری، مطابق سنه ۱۸۳۵ میلادی در باغ نگارستان طهران به قتل رسید. قائم مقام در سال ۱۲۳۷ هجری قمری، مطابق سنه ۱۸۲۱ میلادی در تبریز به مقام وزارت عباس میرزا رسید و در محرم سنه ۱۲۳۸ هجری قمری ملقب به قائم مقام شد. او پس از فوت فتح‌علی شاه و سائل جلوس محمد میرزای قاجار را به تخت سلطنت فراهم نمود و خود صدر اعظم او، یعنی

محمدشاه قاجار، گردید. قائم مقام در عرصه سیاست مردی لایق و کاردان و اصلاح طلب بود و به همین دلیل محسود اطرافیان و رقبای سیاسی خود، از جمله حاجی میرزا آقاسی، گردید و سرانجام در پنجاه و هشت سالگی به طرزی فجیع به قتل رسید و در شاه عبدالعظیم (شهر ری) به خاک سپرده شد.

غیر از امور سیاسی، قائم مقام در عرصه شعر و ادب فارسی، چه در نظم و چه در نثر، از ادیبان و سخنوران و صاحب قلمان بزرگ دوره قاجار محسوب می‌گردد. او که در شعر نثانی تخلص می‌کرد از پیشروان نثر بی تکلف و ساده فارسی و مبتکر سبک خاص خویش است. کوتاهی جملات، لطافت و عذوبت الفاظ، حذف زواید در سخن، ایجاز و اختصار در نگارش، و توجه مخصوص به ظرایف و لطایف ادبی در بیان مقاصد از مهمترین مشخصات سبک قائم مقام در نثرنویسی او محسوب می‌گردد. نثر قائم مقام لطیف، خوش‌آهنگ و در غایت اتقان و استحکام به رشته تحریر درآمده و مشخصات عمده نثرنویسی او در ادیبان بعد از او تأثیر گذاشته است.

مجموعه مکاتبات قائم مقام تحت عنوان منشآت قائم مقام بارها به طبع رسیده و دیوان اشعار او نیز مطبوع و منتشر است.<sup>(۱)</sup> در باره حیات سیاسی و آثار ادبی قائم مقام مطالعات گوناگونی صورت گرفته است. منابع شرح احوال قائم مقام در فرهنگ سخنوران، ج ۱، ص ۲۰۱، صورت داده شده و شرح حال و اهم منابع مطالعه احوال و آثار او در *دایرةالمعارف تشیع*، ج ۱۲، ص ۵۴۴ به طبع رسیده است. در مجلدات فهرست مقالات فارسی نیز مقالاتی که در مجلات و نشریات ایران در باره قائم مقام انتشار یافته صورت داده شده است. کتاب زندگی سیاسی و ادبی قائم مقام، اثر میرحسین یکرنگیان که در طهران بوسیله انتشارات علمی در سال ۱۳۳۴ شمسی انتشار یافته و کتاب قائم مقام نامه، اثر محمدرسول دریاگشت که بوسیله شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در سال ۱۳۷۷ شمسی در طهران منتشر شده و حاوی خطابه‌ها و مقالات عدیده در باره جنبه‌های مختلف حیات، آثار، و اقدامات قائم مقام می‌باشد، و بوسیله تعدادی از محققان ایرانی به رشته تحریر

درآمده، از مهم‌ترین منابع موجود برای مطالعه احوال و آثار قائم مقام محسوب می‌گردد. در کتاب قائم مقام نامه، مقاله آقای جهانگیر قائم مقامی تحت عنوان "مراجع و منابع تحقیق در باره قائم مقام" (صص ۱۲۶ - ۱۳۶) تحریر شده و در آن مآخذ شرح احوال، زندگی ادبی، زندگی خصوصی، معتقدات، و زندگی اداری و سیاسی قائم مقام ارائه گردیده است.

در کتب و انتشارات بهائی مقاله "سید مدینه تدبیر و انشاء"، به قلم جناب دکتر نصرت‌الله محمدحسینی، در مجله آهنگ بدیع، سال ۱۹، شماره ۹، آذر ۱۳۴۳، شماره مسلسل ۲۱۳، صص ۳۰۵ - ۳۰۸ انتشار یافته و مقاله "یادی از میرزا ابوالقاسم قائم مقامی فراهانی" نیز به قلم جناب مهندس عزت‌الله قائم مقامی در مجله پیام بهائی، شماره ۲۶۳، اکتبر ۲۰۰۱، صص ۳۹ - ۴۵ منتشر گردیده است. جناب اشراق‌خاوری نیز در مجلد دوم کتاب محاضرات، صص ۹۲۸ - ۹۳۴ را به شرح مختصر احوال و آثار قائم مقام اختصاص داده‌اند. مختصری از شرح احوال قائم مقام و اعضای عائله او نیز در ظهورالحق، ج ۸، صص ۲۶۷ - ۲۷۸ به طبع رسیده است.

### ذکر قائم مقام فراهانی در آثار مبارکه بهائی

حال که در باره شرح احوال و منابع مطالعه زندگی قائم مقام نکات لازمه مطرح گردید، آثار مبارکه بهائی را که حاوی بیاناتی از جمال قدم و حضرت عبدالبهاء در نعت و ستایش مناقب و محامد او می‌باشد ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند:

حضرت بهاء‌الله در کلمات فردوسیة چنین میفرمایند: "... یا حزب‌الله از حق جل جلاله بطلبید مظاهر سطوت و قوت را از شرّ نفس و هوئی حفظ فرماید و بانوار عدل و هدیّ مُنَوَّر دارد. از حضرت محمدشاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر. اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی، و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء. باری خطا و عطای ایشان عظیم است. ...".<sup>(۲)</sup>

حضرت عبدالبهاء در اشاره به منطوق بیان فوق در یکی از مکاتیب خود خطاب به میرزا آقای قائم مقامی چنین میفرماید:

طهران

حضرت میرزا آقای قائم مقامی علیه بهاء الله الأبهی  
هو الله

ای سلیل سید مدینه تدبیر و انشاء و امیر اقلیم عقل و نُهی، مدتی است که با تو گفتگوئی ننمودم و از راز درون دم نزدم. حال بغتةً بتحریر این نامه پرداختم، زیرا روی و خوی تو بخاطر آمد و خدماتی که در امر مینمائی از پیش نظر گذشت. فی الحقیقه به جان و دل ثابتی و بتمام قوت بامر خادم. در رضای الهی شیوه‌ای نمانده که نزدی و در اعلائی کلمة الله تدبیری نبوده که ننمودی. فی الحقیقه جدّ بزرگوار را سلیل جلیلی و خاندان آن سرور ابرار را شمعی منیر. بسیار مسرور از آنیم که آن دودمان بنیان متینی نهادند و بنیاد قصر مشیدی گذاردند که اعلیٰ غرفه‌اش بعنان آسمان میرسد و روح آن شخص بزرگوار در ملکوت ابهی افتخار می‌نماید. چه نویسم که از خلوص نیت و فرط همّت و پرستش حقیقت و عبودیت درگاه احدیت آن یار وفادار در نهایت روح و ریحانست. و علیک البهء الأبهی.

عبدالبهاء عباس - ۹ رمضان ۱۳۳۷ [ه.ق. ۸ جون ۱۹۱۹م] (۳)

و نیز در مکتوبی دیگر از قلم حضرت عبدالبهاء چنین مسطور است:

جناب دبیر مؤید علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای دبیر شهیر، حضرت حیّ قدیر امیر مدینه تدبیر و انشاء را ستایش فرموده این نام و لقب آثار عجیبی در عقب دارد که هر امیر و دبیر واله و حیران ماند، و آن شهیر ملاً اعلیٰ چنان جلوه نماید که مه تابان گردد و سرور دو جهان شود، و این موهبت در سلاله مانند گل و لاله جلوه خواهد کرد. حال از قلم میثاق به دبیر مؤید



مخاطب شدی. امیدم چنان است که تو نیز موج آن دریا شوی و اوج اعلیٰ یابی. و علیک البهَاء الأبهی. ۱۳ ربیع الاول ۱۳۴۰ [ه.ق. / ۱۴ نوامبر ۱۹۲۱م]<sup>(۴)</sup> و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرماید:

هو الله

نامهٔ مشکین که بپدر مهربان مرقوم نموده بودید بنهایت روح و ریحان حرفاً به حرف قرائت گردید. از گلشن مضامین و گلبن معانی رایحهٔ معطرّی استشمام شد. بشارت انتصار امرالله و اعلاء کلمة الله داشت، و همچنین ناطق به ثبوت و استقامت و آرزوی خدمت حضرت احدیّت بود. هرچند فسخ عزیمت سفر پاریس نمودی، امیدوارم که مقام ادریس یابی، زیرا در قرآن میفرماید "و رفعناه مقاماً علیا". عبور و مروری که در قُرّای اطراف فرمودی امیدوارم که خاتمة المطاف فاتحة الألفاف باشد. نفعهٔ صوری بدمید تا آن کشور از نفعهٔ جانپرور حیات تازه یابد و صیت و آوازهٔ امر بدیع خاور و باختر را به حرکت آرد.

در خصوص قالی‌های روضهٔ مبارکه مرقوم نموده بودید. انشاء الله موفق بر اتمام خواهید شد. باری، نهایت آرزوی عبدالبهاء اینست که منتسبین امیر مدینهٔ انشاء و تدبیر، قائم مقام مرحوم، کلّ بظّل حضرت حیّ قیوم درآیند و سبب اعلاء کلمة الله و نشر نفعات الله شوند. هر یک شمع انجمنی گردند و گل صدبرگ خندان گلشنی شوند. و نهایت محبّت به آن جناب دارم، و از فرستادن عکس مرحوم قائم مقام نهایت سرور حاصل شد، و آن شمائل در اطاق خواب من آویخته است. هر روز صبح که از خواب بیدار گردم چشمم بآن شمائل افتد. ملاحظه نمائید که چقدر تعلق دارم، زیرا جمال قدم روحی لأحبّائه الفداء نهایت عنایت در حقّ آن سرور داشتند و دائماً ذکر خیر میفرمودند. و علیک البهَاء الأبهی. ع ع<sup>(۵)</sup>

و در اثری دیگر از قلم حضرت عبدالبهاء چنین عزّ صدور یافته است:

بواسطة آقا سید اسدالله

جناب میرزا حبیب الله از سلالهٔ قائم مقام فردوس‌آشیان علیه بهاء الله

ای مشتاق آستان آن دلبر یکتا، آنچه نگاشتی و در ضمیر منیر مضمیر داشتی مشهود و مفهوم گردید. جمال قدیم لطفی عمیم و فضلی عظیم به آن خاندان و دودمان داشت. در اکثر اوقات بمناسبتی ذکر حضرت قائم مقام را میفرمودند و در شمائل مبارک آثار بشاشت ظاهر میشد و این دلیل جلیل بر لطف و عنایت آن کوکب منیر بود. حال الحمدلله نتایج آن عنایت روزبروز در ظهور و بروز است. از آن سلاله نفوسی در ظلّ شجره مبارکه وارد و از عین تسنیم در جنت نعیم حیاتی تازه یافته خلقی جدید میشوند. از فضل عمیم امید چنین است که جمیع آن سلاله و دودمان از پیمانۀ پیمان سرمست گشته بآهنگ بدیع در این فصل ربیع به ستایش و نیایش جمال قدیم پردازند.

أما حضور در این ایام امری است محذور. انشاءالله در وقتش اجازت داده میشود. و علیک التّحیّة و الثّناء.<sup>(۶)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

"ای بنده بهاءالله نامه شما رسید و مکتوب قائم مقامی از بدایت تا نهایت به دقت مطالعه گردید. ... جناب قائم مقامی باید تأسی به جدّ بزرگوار نماید. در وقتی که جمیع اعداء در ایران هجوم بر ایشان داشتند و شاه نیز باطناً بدخواه و پرغضب، آن مرحوم ابداً دلتنگ نشده بود. مرحوم میرزا روزی به ایشان گفتند که دشمنان شما بی نهایت پاپیند، باید فکری نمود. فرمودند: میدانم در صدد قتل منند و عاقبت یقین که چنین است، قتل من محقق است و من میدانی که مقتدر بر آنم از شاه انتقام کشم، ولی من بی وفا نیستم. تا نفس اخیر به وفا قیام نمایم. این بی وفائی را از برای آنان گذاشتم. ملاحظه کنید که چقدر سلیم و حلیم بود.

امیدواریم که جناب قائم مقامی نیز در این سبیل سلوک فرمایند...".<sup>(۷)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی که خطاب به جناب امین (حاجی میرزا ابوالحسن امین) مرقوم فرموده‌اند چنین میفرمایند:

"ای امین جمال مبارک نامه ۱۵ شهر ذی قعدة [۱۳۳۷.ه.ق. / ۱۲ آگست ۱۹۱۹م] رسید. مختصر جواب مرقوم می‌گردد ... حضرت میرزا آقا خان قائم مقام جوهر جدّ بزرگوار است و گوهر درخشنده در آغوش صدف آن کامکار. در جمیع موارد غیور است و خادم حقیقی حضرت مقصود ...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی که به اعزاز آقا میرزا آقا، ولد آقا میرزا بهلول عراقی [اراقی]، نواده قائم مقام، مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

"ای سلیل آن شخص جلیل و حفید آن بزرگوار فرید ... جمال مبارک روحی لأحبائیه الفداء نهایت عنایت را در حقّ جدّ بزرگوار داشته و در الواح مقدّسه تمجید از او فرموده، همواره به لسان مبارک منعوت و موصوف بود که آن شخص شهیر در قرن ثالث عشر هجری امیر اقلیم تدبیر بود و دبیر بی مثل و نظیر. حتی در وقت ذکر او بشاشت از وجه مبارک ظاهر، که این دلالت بر نهایت عنایت می‌نمود. شکر کن که سراج او را روشن نمودی و سلاله او را شمع انجمن کردی، در جنّت ابهی لانه نمودی...".<sup>(۸)</sup>

در محامد و مناقب قائم مقام در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نیز مطالب عدیده ملاحظه می‌گردد. از جمله جناب میرزا محمود زرقانی در بدایع الآثار خود چنین آورده است که حضرت عبدالبهاء "... چون ذکر ایران به میان آمد بسیار عنایت در باره حضرت قائم مقام مرحوم فرمودند. از جمله بیان مبارک این بود که اگر قائم مقام بود ایران را احیاء می‌نمود." (ج ۲، ص ۲۹۹)

و نیز در موضع دیگری از بدایع الآثار چنین مرقوم فرموده است:

"... آن شب [حضرت عبدالبهاء] ذکر کفایت و درایت قائم مقام فراهانی و خطای محمدشاه در قتل ایشان و بیانات مفصّله در تاریخ ایران می‌فرمودند، و از جمله کلمات مبارکه این بود که «اگر قائم مقام را نکشته بودند ایران ویران نمی‌شد، و اگر نصائح الهیه را شنیده بودند عزّت قدیمه بر باد نمی‌رفت.» بعد فرمودند «ما

که در امور سیاسی ایران ابداً مداخله نداریم، اما اگر این امر در میان هر یک از ملل و ممالک غرب ظاهر شده بود آن ملت بر عالمیان افتخار می نمودند.»  
 انتهی". (ج ۲، ص ۱۰۲)

حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود که به تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۱۶م مورخ می باشد در باره قائم مقام چنین میفرمایند:

"... میرزا ابوالقاسم قائم مقام اول شخص ایران بود، بسیار باکفایت. همین بس است که میان هفتاد پسر که فتح علی شاه داشت قائم مقام کاری کرد که ولایت عهد را از همه پسرها منع کرد و به محمدشاه که نبیره فتح علی شاه بود داد ... محمدشاه او را کشت و بسیار کار بدی کرد. اگر نکشته بود الان ایران بهتر از این ممالک بود..." (رحیق مختوم، ج ۲، ص ۶۳۶).

### اقوال قائم مقام در آثار بهائی

غیر از صفات و کمالات قائم مقام که در آثار مبارکه بهائی مذکور شده و شمه‌ای از آنها نقل شد بعضی از اقوال او نیز در آثار بهائی به نحو مستقیم و غیرمستقیم مورد نقل و استشهاد قرار گرفته است. در سطور ذیل ابتدا به نقل عین عبارات قائم مقام می پردازد و سپس آثار مبارکه‌ای را که حاوی نقل و یا اشاراتی به آن عبارات است مندرج می سازد:

اول - قائم مقام در نامه‌ای که «در مقام ضرب به اهالی تبریز به قائم مقام بزرگ از قول ولیعهد مرحوم نوشته است» از جمله چنین می نویسد:

"... اگر صحبت ارباب کمال را طالب باشند مثل جناب حاجی فاضلی و حاجی عبدالرزاق بیک کاملی در آن شهر است، پرکار و کم خوراک و موافق عقل و معاش و امساک. العبادبالله گوده ملا که لوده خداست و هر قدر هل امتلأت بگوئید هل من مزید میگویند مثل یابوهای پرخور کم دو، آفت کاه و غارت جو ..." (منشآت قائم مقام، صص ۷۴-۷۵)

«گوده» بنا بر ضبط لغت‌نامه مندرج در کتاب فوق (ص ۴۱۰) به معنی "ظرف، در ترکی به معنی بدن و تن است".

عبارت «هل امتلأت» در آیه ۳۰ در سوره «ق» در قرآن مجید است که می‌فرماید: "يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ". ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای آن که: "روزی که جهنم را گویم آیا امروز مملو از وجود کافران شدی و او گوید آیا دوزخیان بیش از این هم هستند".

«لوده» بنا بر ضبط لغت‌نامه دهخدا به معنی مزاج، خوش طبع، و شوخ است. در بیاناتی که از قائم مقام نقل شد در منشآت قائم مقام (طهران: ارسطو)، صص ۱۱۰ - ۱۱۱ عبارت «طالب باشند» به صورت «طالب باشید»، و «عبدالرزاق بیک کاملی» به صورت «عبدالرزاق بیک ادیب کاملی»، و «گوده ملا» به صورت «گوده ملا» آمده است. در منشآت قائم مقام طبع ارسطو در باره «جناب حاجی فاضلی» در پاورقی صفحه ۱۱۰ این توضیح آمده است: "حاجی اشاره به حاجی ملا رضای همدانی است".

چنان که ملاحظه می‌شود در متن منقول از قائم مقام عبارت «العباد باللّه» آمده که محتملاً غلط مطبعی است و باید «العیاذ باللّه» بوده باشد. حضرت عبدالبهاء در نقل و استشهاد به عبارت قائم مقام در مکتوبی که به جناب آقاعلی نجف‌آبادی مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

"طهران

جناب آقاعلی نجف‌آبادی علیه بهاء‌الله الأبهی

هو‌الله

ای ثابت بر پیمان مرقوم نموده بودی که حکومت بجهت احقاق حق امر بمرافعه فرموده تا بسبب محاکمه ظالم از مظلوم واضح و مشهود شود. این در صورتی است که حکومت مطلع بر حقیقت نباشد و حال آنکه مثل روز روشن و بر ارکان دولت واضح و مبرهن است که یاران الهی مظلومند و سائرین ظالم و ستمکار.

ابداً شبهه‌ای ندارند تکلیف مرافعه بجهت مدافعه است تا این قضیه فراموش شود، زیرا حکومت مجبور بر اغماض از متعدیان است و از سبّ ضاریه و وحوش درنده ملاحظه دارد و همچو گمان کند که از این یابوهای پرخور کم‌دو، به قول قائم مقام فتنه‌گاه آفت جو، ضرری حاصل گردد و اوایلا بلند شود. هیهات، هیهات، سبحان‌الله به کرات و مرات تجریه شده که این نفوس جز طیلسانی مانند قبه فرعون و تسیحی مثل حبال سحره قوم پرلوم ندارند، و بمثابه مرض کابوس بر این ملت بیچاره مایوس افتاده و بارگران منحوس گشته، و تا نفوذ این نفوس باقی باید از هر فضائلی چشم پوشید...".<sup>(۹)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی که به اعزاز آقا میرزا آقای قائم مقامی عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

"هو الله"

ای ثابت بر پیمان، نامه‌ای که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید. مضمون مشحون بمعانی در نهایت ملاحظه بود. سبب ابتسام گردید. علی قول من ادرك لقاء ربّه حضرت قائم مقام بزرگوار گوده ملا که لوده خداست چون یابوهای قره‌باغ پرخور، کم‌دو، فتنه‌گاه، آفت جو. حال خدا پدر اینان را بیامرزد که آفت شیرینی شدند. اگر باین قناعت نمایند مستحق رعایتند. فقط این کار مشکل که مظهر و یوم نقول لجهنم هل امتلات فتقول هل من مزید هستند. پس شما باید آنان را گاهی به شیرینی و پلو رهن و گرو بگذارید تا ساکت و صامت مانند. باری، امیدوارم که در جمیع امور مؤید و موفق باشید و نصرت ملکوت ابهی دمیدم برسد...".<sup>(۱۰)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوب خود خطاب به میرزا محمدباقر خان شیرازی که به تاریخ ۱۱ محرم سنه ۱۳۳۸ [ه.ق. / ۷ اکتبر ۱۹۱۹م] مورخ می‌باشد چنین می‌فرماید:

"ای مونس سفر من ... قائم مقام بزرگ می‌گوید گوده ملا که لوده خداست چون یابوهای دو درغه، پرخور، کم‌دو، آفت کاه، فتنه جو، قائم مقام چنین می‌گوید، دخلی بمن ندارد، شما باید این نکته را ملحوظ داشته باشید ...".<sup>(۱۱)</sup>

دوم - قائم مقام در نامه‌ای که خطاب «به میرزا بزرگ نوری وزیر امام‌وردی میرزا نوشته است» از جمله چنین می‌نویسد:

"عرضه داشت تالان‌زده قدیم. آه ز افشار، آه از این قوم، آه از آن دم، اینها همه سهل است آه از رقم ترجمان و فرمان تالان و محصل قاجار و دادن ناچار. امان از چاقو، امان از مقرض. دو سر خواستند، چار سر دادیم، یکی فرمودند، دوتا فرستادیم ...".<sup>(۱۲)</sup>

کلام قائم مقام، یعنی «محصل قاجار و دادن ناچار» به انحاء گوناگون در آثار حضرت عبدالبهاء مورد نقل و استشهاد و تلمیح و تصریح قرار گرفته است. آن حضرت از جمله در لوح حاجی آقا محمد علاقه‌بند چنین می‌فرماید:

"یا من انجذب بنفحات الله ...

باری، این روزها محصل ترک یعنی جناب ابن‌ابهر نیز وارد شدند. در این چند روز چند مرتبه مطالبه نمودند. این محصل را حقیقه مقاومت مشکل است. قائم مقام بزرگ شکایت از «محصل قاجار و دادن ناچار» نمود، ولی خبر از محصل ترکان و مطالب قوی‌البرهان نداشت. علی‌العجاله باین مکتوب مهلت قدری دادند تا بعد چه شود. این بیان کلّ بجهت ابتهاج و مزاح بود ...".<sup>(۱۳)</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می‌فرماید:

"مشهد

بواسطه جناب میرزا احمد

جناب آقا سید آقای حکیم علیه بهاءالله الأبهی

ای ثابت بر پیمان، نامه شما رسید. مناجات طلب مغفرت از برای پدر بزرگوار گردید. طمع نامه تازه فرمودید. هرچند نکته عجیبی است با وجود این امثال فرمایش شما میشود، چاره چه چیز است، بیشتر میگفتند محصل قاجار و دادن ناچار، ما میگوئیم حاکم مجبر و آمر قاهر، لهذا بتحریر نامه پرداختم تا سبب سرور و فرح آن قلب طاهر گردد. شب و روز لابه و زاری و انابه و بیقراری مناجات شام و صبحگاهی این عبد است تا حضرت رحمان یاران خراسان را شادمان دارد و کامران فرماید و از فضل و عطا و سرور بی منتهی جام سرشار فرماید. هذا غایة رجائی و منتهی آمالی و فرحی و سروری و فتوحی و حبوری. جناب کربلائی حسن را از قبل من تحیت ابدع ابهی بنهایت اشتیاق ابلاغ دارید." (۱۴)

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی دیگر چنین مرقوم فرموده‌اند:

بواسطه جناب امین علیه بهاءالله الأبهی

همدان

جناب حکیم هرون علیه بهاءالله الأبهی

هوالله

ای شخص لطیف جلیل، دو روز پیش نامه‌ای بشما نگاشته شد ولی جناب امین مکتوبش الآن رسید رجای تحریر جدید فرموده است. چه باید کرد، مثلی است مشهور محصل قاجار، دادن ناچار. این مزاح است چون خواهشهای جناب امین جمیعاً منبعت از خلوص در امر نور مبین است. لهذا من نیز ولو مختصر هم باشد باید بپذیرم. و علیک البهاء الأبهی.

عبدالبهاء عباس - حیف - ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۸ [ه.ق. / ۸ دسامبر ۱۹۱۹ م] (۱۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:



کاشان

ابوی جناب آقا مهدی جناب آقا غلامعلی علیه بهاءالله ای ثابت بر پیمان، مدتی است نامه‌نگار نگریدیم. مبادا دلفکار گردی، زیرا فراموش نشدی. همیشه در آغوشی، ولی طوفان چنان جوش و خروشی کرد که ما را از تحریر و تقریر بازداشت. الآن سلیل نبیل شما جناب آقا مهدی حاضر و بر این مدعا شاهد صادق. البته گواهی و آگاهی دارد و الآن بتبسم میفرماید و شکرخنده مینماید و در دل میگوید که پدر هرچند پیر است ولی پرهیز است و مقتدر بر رکوب و نزول در بحر و بر. گاهی آهنگ کاشان نماید و گهی سر به جوشقان زند، دمی به قمصر رود و با گرز و شمشیر برهان در مصاف ذکر و بیان صفر شود، و گهی به طهران آید و زمانی قم بیاراید. باری، مانند نجوم در بروج دوران کند. لهذا مداد لازم دارد تا بر عدد بیفزاید. اینها همه هیچ. والده آقا مهدی ساده‌دلست و آزاده و بجهت هر خدمتی آماده. لذا سزاوار تحیت است و لایق الطاف و رأفت.

ای آقاغلامعلی، من با این تحصیل‌دار مانند نوروزعلی چه کنم. دینی ندارم، اما مدیونم. باجی بر من نیست، اما خراج باید بدهم. مثل مشهور است میگویند محصل قاجار و دادن ناچار. باری، هر قسمی بود جمیع کارها را کنار گذاشتم و بکار تو پرداختم. اینها سهل است. جناب آقا مهدی در نهایت ملاحظت میفرمایند که دیگران نیز هستند و تازه هدایت یافته‌اند. پدر شفاعت آنان را نماید و از برای ایشان خطاب مخصوص طلبد و اگر نگویم عتاب کند و مرا کباب کند. پس شما استدعای او را مستجاب نمائید و مرا از خطاب و عتاب برهانید. من نیز ناچار نامه‌نگار گشتم و الطاف پروردگار طلبم. امیدوارم که خوش باشی و خورسند و مسرور باشی و هوشمند. در اطراف سبب روح و ریحان یاران شوی و تنبه و تذکر دیگران. والده آقا مهدی را بنوازی و همواره مسرور سازی تا در فراق پسر مکدر نباشد و شکرانه بدرگاه حضرت یگانه بنماید که نور عین او در آستان حضرت

کوکب مشرقین خادم دائم است. جمیع دوستان و اماء رحمان را تحیت فراوان از این خادم عموم مهربان ابلاغ نما. (۱۶)

و در اثری دیگر چنین مذکور است:

هو الأبهی

یا من ینادی بالمیثاق، جناب حاجی چون طلبکار سرهنگ ترک و سرباز آذربایجان حاضر و این عبد چون مدیون پاک‌باز مقروض مفلس، و متحیر و متفکرم که چگونه این دین تومانی یکهزار منفعت را در هر ماهی ادا نمایم، زیرا حاجی مکاتیب مطلوبه را در هر ماهی منفعتی منضم فرمایند. چندی بود نظر بمشاغل عظیمه این مهلت داده بودند و بسیار معقولی میفرمودند. حال الیوم مثل داین و طلبکار که خوف افلاس مدیون او را بیقرار و مضطرب نماید بغتة حاضر و دفعه پنجم سند را تحصیل خواهند و تا نگیرند برنخیزند. فرق میان حاجی و سرباز آذربایجان این است که سرباز طلبکار در خانه بگیرد و در کمین نشیند، ولی جناب حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری فرمایند. باری، از جمله سندها که مرقوم فرموده‌اند سندی است که باسم شماس است. باری، ناچار از ادای این دین مستوعب شدیم، علی‌الخصوص که بر این دین مستوعب بی‌منفعت مرکب نیز محقق است. جناب حاجی سؤال میفرمایند که تکلیف شما چیست. تکلیف این است که در جمیع احوال خود را فدای امرالله نموده در اطراف بنشر نفعات‌الله و تثبیت قلوب علی‌میثاق‌الله مشغول گردند. این است ثمره وجود و مقام آقا میرزا محمود. بلا میرزا مشکل است نوشتن. تکفیر مینمایند. ذرهم فی اوهام الالحداد و الغفلة یهیمون و قل بسم‌الله مجریها و مرسیها و انشر الشراع و اجر السفینه علی بحر العبودیة للبهاء، فانها المقام المحمود و الظل الممدود و الرد المرفود و الورد المورود. ع (مکاتیب، شماره ۸۸، صص ۲۴۱-۲۴۲)

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی دیگر چنین مرقوم فرموده‌اند:

هو الله

جناب آقا محمد هاشم علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

جناب آقا محمد هاشم، آقا مهدی الآن چون طلبکار بی‌امان و یا محصل دیوان حاضر و واقف و استدعای تحریر این ورقه مینماید. هر چند مرا مشغولیت بی‌پایان است، ولی الأمان الأمان از محصل کاشان نه آذربایجان، چه که آنان یک دو کلمه ترکی شدید گویند و مهلت دهند، ولی این محصل نرم نرمک طلب نماید. ولكن طلب مستمر و فرصت منقطع. گاهی بزبان راند، گهی بنگاه طلب نماید، گهی روبرو، گهی بگوشه ابرو، گهی بتوجه دل، گهی بحنین روح، گهی بغمزه، گهی بعشوه، گهی بناز، گهی بنیاز، گهی براز. باری هر قسم بود ما را بکار واداشت تا این عبد این نامه نگاشت. پس ملاحظه کن که در نزد آقا مهدی چقدر عزیزی و یادت در مذاق این عبد چقدر لذیذ که با وجود عذرهای چند بتحریر این رقعۀ چون قند پرداختم. پس تو نیز باید همت را در خدمت دوستان بگماری و شب و روز کمر بر خدمتشان بندی. بندگان جمال مبارک روحی لعباده الفداء را خادم کمترین گردی تا فخر جمیع ملوک و سلاطین شوی. ع ع (مکاتیب، شماره ۲۱، صص ۱۷-۱۸)

و نیز در مکتوبی دیگر چنین میفرمایند:

نیریز

همشیره ضلع جناب آقا سید مهدی امة الله بیگم و بنت عطائیه علیهما بهاء الله الأبهی

الله ابهی

ای امة الله، شام است و هوا تاریک و این عبد با خامۀ باریک بنام تو بنگارش این نامه پرداخته. چه چاره، جناب آقا سید مهدی التماس مینماید و قوتش از سطوت محصلهای ترک بیشتر. چه توان نمود. ع ع<sup>(۱۷)</sup>

سوم - قائم مقام در نامه‌ای که "به میرزا بزرگ نوری نوشته است" از جمله چنین می‌نویسد:

"حبذا بخت مساعد که پس از چندین گاه پروانه التفات مخدوم مشفق مهربان مشعر بر گله‌های دوستانه و نصایح مشفقانه رسید و مزید اعتماد ببقای عهد مودت گردید.

کلک مشکین تو هر دم که زما یاد کند  
ببرد اجر دوصد بنده که آزاد کند  
گله فرموده بودید که چرا رقیمجات مشفقانه را بعراض صادقانه جواب نکرده‌ام،  
مگر خود هنوز ندانسته‌اید که فرمایشات سرکار همه عین صواب است و مسئله  
بی‌جواب. اگر شما به بنده مخلص رقیمه‌ای ننویسید و رشحات کلک گهربار را از  
مخلصان امیدوار دریغ بفرمائید جای رنجش و گله هست برخلاف من، که هرچه  
زحمت ندهم خوبتر است. خو برویان را شاهی سزاوار است و زشت رویان را  
مستوری...".<sup>(۱۸)</sup>

حضرت بهاء‌الله با توجه به عبارت قائم مقام در متن فوق که می‌گوید "فرمایشات سرکار همه عین صواب است و مسئله بی‌جواب" در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

"هو الله تعالی - اگرچه به قول قائل قبل رسائل این عبد در آن حضرت مسائل بی‌جواب و کلمات ناصواب بوده، چنانچه تا حال الواح عدیده ارسال شده و جواب هیچ یک ملاحظه نشد، البته در امور مصلحت منظور رفته، ولکن انا کنا راضیاً بما قضی الله علینا و نکون متوکلاً علیه و انه خیر معین و احسن وکیل. مع ذلک این مسجون متصدع شده به این کلمه متذکر است که لازال از آن جناب به خبری قانع بوده‌ایم و حال رسول آن ممنوع و نعمت آن مقطوع گشته. ان شاء الله در جمیع احوال در کمال فرح و انبساط و بهجت و نشاط باقی باشند و از ضرر امکان و اهل آن در کنف حفظ رحمن محفوظ. صاحبۀ والده و اهل بیت را به ذکر متذکریم.".<sup>(۱۹)</sup>

و نیز در لوح جناب مصطفی افندی چنین مسطور است:

"الحمد لله الذي انزل من سماء المعاني فواكه البيان ... چندی است که این اطراف هم بعضی حرفها کاذبین و مفترین به میان آورده‌اند، چه که اهل این اطراف به این طریقه علیه آگاه نه، هر جاهلی آنچه گفته پذیرفته و می‌پذیرند و اعدای این امر هم بسیار و آنچه اعجاب در این باب بگویند صواب می‌دانند و مسئله بی‌جواب می‌شمرند، مع آن که کلّ می‌دانند که اکثر اعجاب به کمال تعدی و اعتساف و مکر و حيله بوده و هستند، مگر قلیلی ...".<sup>(۲۰)</sup>

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوحی که در رجب سنه ۱۲۹۷ [ه.ق. / جون ۱۸۸۰م] خطاب به جناب طیب عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند:

"حمد مقدّس از السن کائنات بساط اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که کلمه اولی را منبع آب حیوان از برای اهل امکان قرار فرمود ... حضرت غصن‌الاعظم روحی و ذاتی و کینونتی لثراب قدومه الشریف فدا چندی است به بیروت تشریف برده‌اند، لذا مکتوب مرسله مانده تا تشریف بیاورند، و آنچه آن حضرت در جواب فرموده بودید عین صواب بود و مسئله بی‌جواب ...".<sup>(۲۱)</sup>

و نیز در لوح حضرت بهاء‌الله خطاب به جناب میرزا مقصود که به تاریخ محرّم سنه ۱۳۰۳ [ه.ق. / اکتبر ۱۸۸۵م] مورّخ می‌باشد چنین مذکور است:

"حمد و ثنا مالک اسماء را لایق و سزاست که از بحر حقیقت لؤلؤ معانی بخشید ... عالم را گفته‌اند به کاف و نون خلق شده و در عرف حقیقت این کاف کاف ذکر دوستان است و نون نون نعمت محبت بی‌پایان. آنچه مرقوم داشتید عین صواب و مسئله بی‌جواب بود ...".<sup>(۲۲)</sup>

و در لوح جناب ابن‌اصدق چنین مسطور است:

"... این که در باره تبلیغ و توجه بعضی به بعضی از اطراف مرقوم داشتید این فقره عین صواب است و مسئله بی‌جواب، چه که چندی قبل مکرر از لسان عظمت این

فقره استماع شد و این عبد هم حسب الامر به بعضی از دوستان نوشته که نفوس مستقیمه راسخه باید به بعضی از جهات توجه نمایند...". (بیک راستان، ص ۱۲۲) چهارم - قائم مقام در نامه‌ای که "معلوم نیست بکه نوشته شده" از جمله می‌نویسد:

"... پرسشی از حال کرده بودی. از جان مبتلای فراق که جسمش اینجا و جان در عراق است چه می‌پرسی. تا نه تصور کنی که بی تو صبورم، بخدا که بی آن جان عزیز شهر تبریز برای من تبخیز است، بلکه از ملک آذربایجان آذرها بجان دارم و از جان و عمر، بی آن جان و عمر بیزارم.

گفت معشوقی بعاشق کای فتی تو بغربت دیده‌ای بس شهرها  
 پس کدامین شهر از آنها خوشتر است گفت آن شهری که در وی دلبر است  
 بلی، فرقت یاران و تفریق میان جسم و جان بازچه نیست. لیس ما بنا لعیب. ایام  
 هجر است و لیالی بی فجر. درد دوری هست، تاب صبوری نیست. رنج حرمان  
 موجود است، راه درمان مسدود.

یا رب تو بفضل خویشتن باری زین ورطه هولناک برهانم.

همین بهتر که چاره این بلا از حضرت جلّ علا خواهم تا بفضل خدائی رسم  
 جدائی از میان برافتد و بخت بیدار بار دیگر روزی شود. والسلام" (منشآت،  
 صص ۸ - ۹).

عبارت "تبریز برای من تبخیز است، بلکه از ملک آذربایجان آذرها بجان دارم"،  
 که در متن فوق مذکور شده به صورت شعر نیز در غزلیات قائم مقام آمده است.  
 در این باره در مآخذ اشعار، ج ۵، صص ۸۰ - ۸۱ چنین مذکور است:

"در یادداشت‌های خطی خود جناب محمدعلی فیضی چنین مرقوم فرموده‌اند که  
 حضرت عبدالبهاء در روز شهادت حضرت اعلیٰ غالباً این بیت را که از اشعار  
 جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است تلاوت می‌فرمودند:

مرا تبریز تبخیز است و لب از غصه خونریز است، چه آذرها بجان از ملک  
آذربایجان دارم."

بیت فوق در غزلی است که قائم مقام فراهانی در شکایت از عمال تبریز سروده و  
در دیوان اشعار او به صورت ذیل مندرج گردیده است:

دلی دیوانه دارم و ندر آن دردی نمان دارم

که گر پنهان کنم یا آشکارا بیم جان دارم

مرا تبریز تبخیز است و لب از شکوه لبریز است

چه آذرها بجان از ملک آذربایجان دارم

چرا از ضابطان ارونق صد طعن و دق بینم

که قدری آب و ملک آنجا برای آب و نان دارم

ز بیمهران مهران رود دل خون گشت و جان فرسود

که جزئی مزرعی در کوهسار لیقوان دارم

چنان منت کشم از عامل سهلان و اسفهلان

که گوئی کشور کاشان و ملک اصفهان دارم

ز خوان نعمت شه نعمت آبادی طلب کردم

که صد آیه غضب در شان جان از شانجان دارم

ز سربازان آتش باز خصم انداز تبریزی

هزاران عرضچی در هر گذر از هر کران دارم

همه جزارها در چنگ و آتشبارها در جنگ

که پیش حمله شان پولاد را چون پرنیان دارم

رسد گر حکم والا کز زمین زی چرخ شو بالا

خدا داند که تشویش از بروج آسمان دارم

بجنگ من کند آهنگ آن سرهنگ بیفرهنگ

که هم عارست و هم ننگ آنکه نامش بر زبان دارم

(دیوان قائم مقام، ص ۱۴۸)

در شرح اسامی دهات و آبادی‌هائی که در غزل قائم مقام از آنها یاد شده در پاورقی دیوان او چنین مسطور است:

"ارونق و مهران رود دو بلوکند از بلوکات تبریز. ليقوان و سهلان و اسفهلان و نعمت‌آباد و شانجان دهات مرحوم قائم مقام است که پس از شهادت او دولت غضب کرده." (مآخذ اشعار، صص ۸۰ - ۸۱)

## یادداشت‌ها

۱- منشآت قائم مقام از جمله به اهتمام جهانگیر قائم مقامی در طهران بوسیله مؤسسه انتشاراتی «ابن سینا» در سنه ۱۳۳۷ ه.ش. انتشار یافته است. دیوان اشعار قائم مقام نیز به صورت ضمیمه سال دهم مجله ارمغان در طهران به طبع رسیده و در سال ۱۳۸۰ ه.ش. به طور کامل بوسیله انتشارات اوستا فراهانی در طهران انتشار یافته است. مقدمه مفصل این کتاب در شرح احوال و آثار و افکار قائم مقام است.

۲- کلمات فردوسی در مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص ۳۰ - ۴۵ به طبع رسیده و بیان منقول از این لوح در صفحه ۳۵ این مجموعه مندرج است. جناب جهانگیر قائم مقامی در کتاب نامه‌های پراکنده قائم مقام فراهانی، ص ۳۷۶، در باره «بزرگ نوری (میرزا)» چنین نوشته‌اند:

"بزرگ نوری (میرزا)

نام اصلی او میرزا عباس و از اهالی قریه تاکر نور بوده. او پدر آقا میرزا حسینعلی معروف به بهاء‌الله مؤسس مذهب و طریقت بهائی است. مؤلف اشرف‌التواریخ در باره او می‌نویسد "صاحب جمیع اقلام بوده است."

میرزا بزرگ مدتی وزارت اماموردی میرزا، سرکشیکچی باشی فتحعلی‌شاه و حکمران قزوین، را داشت، و احتمالاً گاهی نیز وزارت برخی دیگر از شاهزادگان را داشته



است، و به هر صورت میان او و قائم مقام مناسبات دوستانه‌ای وجود داشته و این نکته از چند نامه قائم مقام که خطاب به میرزا بزرگ است، مستفاد می‌شود. و ظاهراً به همین سبب هم بوده است که آقا میرزا حسینعلی بهاءالله، قائم مقام را در کتاب تجلیات [مقصود کلمات فردوسیه است]، "سید مدینه تدبیر و انشاء" خوانده است."

۳- ابوالقاسم قائم مقام را فرزندی بنام میرزا محمد بوده که پدر میرزا بهلول قائم مقامی است و از او میرزا آقاخان قائم مقامی، یعنی مخاطب لوح مبارک، به منصفه وجود رسیده است. میرزا آقاخان پدر جناب منوهر خان قائم مقامی است که عضویت محفل روحانی ملی بهائیان ایران را به عهده داشتند و در تاریخ ۲۱ آگست ۱۹۸۰ میلادی همراه با سایر اعضای آن محفل ربوده شدند و از سرنوشت آنان خبری به دست نیامده است.

شرح احوال و خدمات جناب میرزا آقای قائم مقامی (میرزا آقا خان) در مجله آهنگ بدیع، سال ۲۸، شماره ۹ و ۱۰، آذر و دی ۱۳۵۲ ه.ش.، صص ۱۸ - ۳۹، به قلم جناب حسن نوش آبادی به رشته تحریر درآمده است. نسخه اصل خطی لوح مصدر به عبارت "ای سلیل سید مدینه تدبیر و انشاء..." که در متن مقاله نقل شده در صفحه ۲۳ مجله آهنگ بدیع، مذکور در فوق، عیناً گراور شده است. بعضی دیگر از الواح صادره به اعزاز میرزا آقای قائم مقامی در مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۲، ص ۴۳، و مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، صص ۱۹۷ و ۱۹۸ نیز به طبع رسیده و گراور نسخ خطی آنها در صفحات ۲۷ و ۳۱ مجله آهنگ بدیع مذکور در فوق انتشار یافته است. و نیز نگاه کنید به لوح دیگر ایشان در مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۶۴.

حضرت عبدالبهاء در باره میرزا آقاخان قائم مقامی در لوح آقا سید محمدرضا ابن جناب سینا چنین میفرمایند:

"ای شمع حضرت سینا، نامه شما رسید ... حضرت آقا میرزا آفاخان، آن یار مهربان، الحمدلله به خدمت قائم و در جمیع موارد موفق و منظور است. جمال قدم روحی لاجبائه الفداء نظر عنایت مخصوصی به حضرت قائم مقام مرحوم داشتند. حال الحمدلله آثار آن عنایت و الطاف ظاهر و باهر گردید که در خاندان آن بزرگوار چنین نفس مبارکی مبعوث شده ...".

متن لوح فوق در مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، صص ۳۹۹ - ۴۰۱ به طبع رسیده است.

۴- مقصود از «جناب دبیر مؤید» میرزا محسن خان نعیمی است. لوح منقول، در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۵، ص ۳۲۰، نیز به طبع رسیده است.

۵- مقصود از «ادریس»، ادریس مذکور در قرآن است که به داشتن حیات جاوید و اختراع قلم و آگاهی از علوم و حکم الهیه اشتهار دارد. در وصف او در آیات ۵۶ - ۵۷ سوره مریم در قرآن چنین نازل شده است: "وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا". برای ملاحظه شرح مطالب در باره ادریس به دانشنامه قرآن، ج ۱، ص ۱۸۲، مراجعه فرمائید.

قضیه «فرستادن عکس مرحوم قائم مقام» ظاهراً راجع به درخواست حضرت عبدالبهاء است که در مکتوب مورخ ۹ شوال ۱۳۳۹ [ه.ق. / ۱۶ جون ۱۹۲۱م] خود خطاب به «جناب آقا میرزا آقای قائم مقامی» چنین مرقوم فرموده بوده‌اند:

"ای ثابت بر پیمان، نامه شما که به تاریخ ۱۹ رجب ۱۳۳۹ [ه.ق. / ۲۹ مارچ ۱۹۲۱م] بود رسید ... اگر چنانچه نقشه هیکل نورانی جد جلیل قائم مقام قدیم کار قلم، و اگر ممکن نه عکس ممتاز به دست آید بفرستید تا در آستان مقدس آویخته گردد. هرچند یک فوتوغراف در اینجا موجود است، ولی از مرور زمان رنگش کم شده. اگر چنانچه ملون باشد و رنگش ثابت و اثر قلم البته بهتر است ...".

متن لوح فوق در کتاب شرح شهادت جناب میرزا یعقوب متحده، صص ۶۱ - ۶۳ به طبع رسیده است. شواهد فوق دال بر آن است که مخاطب لوح مصدر به

عبارت «نامه مشکین...» که در متن مقاله نقل گردیده نیز آقا میرزا آقای قائم مقامی است.

۶- هویت «جناب میرزا حبیب‌الله» و کیفیت انتساب ایشان به سلاله قائم مقام کاملاً بر حقیر معلوم نشده است، اما محتملاً مقصود حبیب‌الله خان احتشام نظام، عموزاده میرزا آقاخان قائم مقامی است.

۷- این مکتوب که به اعزاز «جناب آقا سید اسدالله» در پورت سعید عزّ صدور یافته در صفحات ۲۲۴ - ۲۲۵ مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء نیز مندرج است. مقصود از «مرحوم میرزا» میرزا بزرگ نوری والد جمال قدم است.

۸- فقره‌ای از این لوح در خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (لندگ: انجمن ادب و هنر، ۱۹۹۰م)، ج ۱، ص ۷۷ به طبع رسیده است.

۹- «طیلسان» بنا بر ضبط لغت‌نامه دهخدا نوعی رداء است که عربان و خطیبان و قاضیان می‌پوشند. «قبه فرعون» به معنی دربار و بارگاه پرتجمل فرعون است.

۱۰- تمام این لوح در کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، ص ۳۶۶ به طبع رسیده است.

۱۱- لوح صادره به اعزاز جناب میرزا محمدباقر خان شیرازی در مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، صص ۳۷۱ - ۳۷۶ به طبع رسیده است. کلمه «دودرغه»، که در منشآت قائم مقام (ص ۷۴) به صورت «دودورغه» آمده است، بنا بر ضبط لغت‌نامه دهخدا به معنی اسب دورگه و یا اکدش است که از دو نژاد بوجود آمده است.

۱۲- منشآت قائم مقام، صص ۱۱۷ - ۱۱۸، مخاطب این مکتوب پدر حضرت بهاء‌الله هستند.

۱۳- شرح احوال جناب ابن‌ابهر در کتاب مؤسسه ایادی امرالله، صص ۴۰۲ - ۴۴۹ به تفصیل مندرج است.

۱۴- عبارات صدر لوح مبارک یادآور بیت مولوی در دفتر ششم مثنوی (بیت شماره ۵۷۷) است که می‌فرماید:

"جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نر خون خواره‌ای"

۱۵- مقصود از «جناب امین»، جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی است.

۱۶- «تحصیل‌دار» در اصطلاح دوره قاجاریه به مأمور وصول مطالبات اطلاق می‌شود. اصطلاح نجومی مشرقین به معنی مشرق و مغرب و یا مشرق تابستانی و مشرق زمستانی است. نگاه کنید به آیه ۳۸ سوره زخرف-۴۳؛ و آیه ۱۷ سوره رحمن-۵۵ در قرآن مجید.

۱۷- محتشم کاشانی می‌گوید:

مفلس و باقی‌ستان مال را با هم چه ربط

شاعر و تحصیل‌دار ترک را با هم چه کار

الحذر زان ترک یوق بیلمز که گاه بی‌زری

پیش او هرچند عذر آرند گوید زر بیار...

(دیوان محتشم کاشانی، ص ۵۱۰)

۱۸- منشآت قائم مقام، صص ۱۲۶ - ۱۲۷. برای ملاحظه شرح مطالب در باره

"کلک مشکین تو..." به مآخذ اشعار، ج ۴، صص ۲۵۸ - ۲۶۰، مراجعه فرمائید.

۱۹- مقصود از «قائل قبل» قائم مقام فراهانی است.

۲۰- مقصود از «اعجام» ایرانیان است. مندرجات این لوح ظاهراً ناظر به اکاذیب

و مفتریات منتشره بر علیه امر الهی در نشریات عربی بلاد شام است که نویسندگان

آنها بی تأمل شُبّهات و مفتریات نویسندگان ایرانی را در باره امر مبارک پذیرفته و

آنها را صواب دانسته‌اند.

۲۱- برای ملاحظه شرحی در باره سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت به یادنامه

مصباح منیر، ص ۱۵۱، مراجعه فرمائید.

۲۲- اشاره جمال قدم به خلق عالم به کاف و نون اشاره‌ای به تعبیر قرآنی «کن فیکون» است که به کرات در قرآن نازل شده و از آن امر و اراده خلاق الهی به ایجاد و ابداع وجود مراد شده است. از آن جمله نگاه کنید به آیه ۸۲ سوره یس- ۳۶؛ و آیه ۴۷ سوره آل‌عمران-۳ در قرآن مجید. و نیز نگاه کنید به توضیحات مربوط به کاف و نون در مواضع متعدده در کتاب بدایع معانی و تفسیر (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۱۲م)، از جمله در صفحات ۱۴۶-۱۴۷.

## صدمین سال جنگ اول جهانی

شاپور راسخ

### مقدمه

در آستانه سال ۲۰۱۴ هیچ موضوع سیاسی آنقدر مورد بحث و فحص جرائد و مجلات و کتب و رسانه‌ها قرار نگرفت که موضوع جنگ اول جهانی و علل و عواقب آن، که نمونه‌اش دو مقاله و کتاب است که در همین ماه انتشار یافته، یکی مقاله مفصلی در مجله فرانسوی Books و دیگری کتاب جنگ بزرگ La Grande Guerre که نوعی تلخیص و استنتاج از همه مطالعات اخیر در مورد جنگ مزبور است که آن را آندره لوئر A.Loetz نوشته است. در شرایط بی‌ثباتی اوضاع سیاسی عالم در حال حاضر، این علاقه به تاریخ گذشته قابل توجیه است. جنگ اول جهانی بکلی تاریخ دنیا و شرایط ژئوپلیتیک آن را دگرگون کرد، آغاز انحطاط اروپا و قدرتمندی آمریکا شد، منشأ تحولات عظیمی در خاور میانه از جمله در ترکیه شد و پایان امپراطوری عثمانی را موجب گردید. جنگ مذکور اول قدم بزرگ به سوی جهانی‌شدن امور عالم بود و منجر به تشکیل «جمعیت اتفاق ملل» به ابتکار رئیس جمهور آمریکا وودرو ویلسون شد. تلفات آن اعم از کشته و زخمی در تاریخ عالم سابقه نداشت. حدود ۸ میلیون نفر کشته داد و ۲۰ میلیون مجروح بجا گذاشت. و از شگفتی‌ها آن که در آستانه جنگ اول همه از احتمال جنگ حرف می‌زدند، اما کسی آماده آن نبود و معذک بر اثر حادثه‌ای کوچک، نائره آن نه فقط اروپا بلکه دنیا را فرا گرفت.

جنگ جهانی اول بدون شک با تنظیم و اجرای عهدنامه ورسای، موجبات قدرت‌گرفتن نازیسم را در آلمان و متعاقباً انفجار جنگ دوم جهانی را فراهم کرد و از سوی دیگر روس‌ها هم تجدید حیات سیاسی خود را در سال ۱۹۱۷ در چارچوب کمونیسم بانجام رساندند، نهضتی که در محدوده روسیه باقی نماند، بلکه گسترش جهانی پیدا کرد و تا حدود سال ۱۹۹۰ عامل مؤثری خصوصاً در وقوع جنگ سرد و مسابقه جهانی تسلیحاتی بود، و طبعاً بحران عظیم مالی و اقتصادی سال ۱۹۲۹ را هم بهمین شرائط ناشی از جنگ اول باید منسوب داشت.

جنگ اول چهار امپراطوری را معدوم کرد: امپراطوری رومانی در روسیه را از سال ۱۹۱۷؛ امپراطوری‌های هوهنزلن و هابسبورگ را در آلمان و اتریش از سال ۱۹۱۸؛ و امپراطوری عثمانی را از سال ۱۹۲۲. و با دگرگونی کارت (نقشه) اروپا، کشورهای نوینی بظهور رسیدند (چون یوگسلاوی و چکوسلواکی).

علت عمده جنگ اول جهانی رقابت سخت میان ممالک امپریالیست غرب بود که اروپا را از نیم قرن پیش از آن عملاً تجزیه کرده بودند: در مرتبه اول امپراطوری‌های مرکب از متفقین، یعنی بریتانیا، فرانسه، و روسیه، و هم‌چنین امپراطوری‌های مرکزی اروپا، یعنی آلمان و اتریش و هنگریا مجارستان، و در مرتبه بعد امپراطوری‌های بی‌طرف در آغاز جنگ که آنها هم عملاً درگیر جنگ شدند، یعنی هلند، ایتالیا، پرتغال، بلژیک، و اسپانیا. خود وجود این اتحادیه‌ها اشتعال آتش جنگ را تسریع کرد.

### شرح ریشه‌های جنگ

باید مقدمتاً گفته شود که امپراطوری اتریش-مجارستان از سال ۱۸۴۸ گرفتار مسائل خطیر اقلیت‌های ملی درون امپراطوری بود. بیداری این اقلیت‌ها خطر انفجار امپراطوری هابسبورگ را متضمن بود.

حادثه‌ای که آتش جنگ را برافروخت قتل (ترور) ولیعهد اتریش و مجارستان، یعنی فرانسوا فردیناند، توسط یک تروریست صربی در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۴ بود. اتریش از این سوء قصد استفاده کرد تا صربستان را که کانون فعال اغتشاش در بالکان بود منحل کند. امید اتریش بیک جنگ محدود محلی، بعثت طرفداری روس‌ها از اقلیت‌های اسلاو در صربستان بر باد رفت. روسیه هم به یک جنگ محدود مایل بود که هم به تعهد خود در حمایت از اسلاوها وفادار باشد و هم با اسم «دفاع ملی» عناصر انقلابی را بر سر جای خود نشاند، و ضمناً توجه را از مسائل داخلی خود بدور کند. آلمان هم بدفاع از متحد قدیمی خود، اتریش، به جنگ کشیده شد و چنان که پرفسور فریتس فیشر مورخ ثابت کرده (۱۹۶۲) آلمان مسئولیت بزرگی در ایجاد جنگ داشت. آلمان که یک امپراطوری نظامی-اقتصادی بود در آن زمان توسط مردی اندکی غیرمتعادل، یعنی کیوم یا ویلهلم دوم، رهبری می‌شد که از بدو سلطنت خود سیاست محتاطانه بیسمارک صدر اعظم را کنار نهاده بود و مرتباً دست باعلامیه‌ها و تظاهرات تحریک‌آمیزی می‌زد. آلمان از اول قرن کوشش خاصی در جهت تهیه تسلیحات زمینی و دریائی کرده بود و قدرت کشتی‌های جنگی او و گسترش استثنائی صنعت و تجارت او، کشور انگلستان را تهدید می‌کرد. از همین رو، انگلستان و فرانسه از سال ۱۹۰۴ اتحادی صمیمی بین خود برای مقابله با آلمان برقرار کردند و از سال ۱۹۰۷ این اتحاد بروسیه هم گسترش یافت و با آلمان احساس آن را داد که محاط و تحت محاصره است و خواست قدرت نظامی خود را برای شکستن این حصار نشان دهد. ضعیف‌شدن روسیه تزاری و بی‌ثباتی رژیم پارلمانی در فرانسه نیز کیوم دوم را تحریک به توسل باسلحه می‌کرد.

فرانسه هم در برانگیختن جنگ بی‌تقصیر نبود. از سال ۱۸۷۱ افکار عمومی در فرانسه خیلی طالب انتقام‌گرفتن از آلمان‌ها بود که ناپلئون سوم را شکست داده بودند و این حس انتقام گاه بگاه منشأ یک نوع وطن‌پرستی افراطی می‌شد که در



قضیه دریفوس بخوبی نمایان گردید. می‌توان گفت که خصوصاً از سال ۱۹۰۰ ملیت‌پرستی در فرانسه مدافعان و ثناگویان خود را داشت و باصرار آنها بود که در سال ۱۹۱۳ خدمت نظام وظیفه قانوناً بمدت سه سال مقرر شد. معذک چونان که مورخ معروف فرانسه Mourre می‌نویسد اکثر مردم مخالف جنگ بودند و انتخابات پارلمانی سال ۱۹۱۴ (ماه مه) که بنفع دست‌چپی‌ها تمام شد معلوم می‌داشت که توسل باسلحه و حتی قانون خدمت نظام سه‌ساله از نظر اکثر مردم محکوم است، ولی پوانکاره رئیس جمهور فرانسه از سال ۱۹۱۳ طرفدار جدی انتقام‌گیری از آلمان‌ها شد و در ژوئیه ۱۹۱۴ بروسیه نگفت که از باب احتیاط به اظهار تعهد دفاع و حمایت از ملت کوچک اسلاو در صربستان مبادرت ننماید. در نتیجه در ۲۸ ژوئیه، اطیش و هنگری اعلان جنگ بصربستان دادند. در سی ژوئیه روس‌ها هم سربازان خود را زیر پرچم فرا خواندند. اول اوت آلمان اعلام جنگ با روسیه کرد. در سوم اوت بفرانسه و از چهارم اوت قشون آلمان بی‌طرفی بلژیک را شکست، و همین سبب مداخله انگلستان در جنگ شد، و ژاپون متحد انگلستان هم در ۲۳ اوت اعلام جنگ با آلمان کرد، و بالاخره در ۲۹ نوامبر ترکیه عثمانی در کنار امپراطوری‌های مرکزی اروپا وارد جنگ شد و آتش این مصیبت همه جا را گرفت.

در مورد اشتعال نائره جنگ اول جهانی مورخان دو نظریه کاملاً مخالف اظهار کرده‌اند. یکی آن که جنگ هرگز نمی‌بایست وقوع یابد، و دوم آن که جنگ احترازناپذیر بود. راست است شاید کسی انتظار جنگ را در آن موقع خاص نداشت، ولی وقتی بخطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء نظر افکنیم می‌بینیم که احترازناپذیر بودن جنگ از دیده روشن بین آن حضرت قطعی بود بعلمت مسابقه سخت تسلیحاتی، ناسیونالیسم مفرط، رقابت شدید اقتصادی و کوشش در افزایش متصرفات، کینه‌های انباشته در سینه ملت‌ها. این‌ها همه محیط را برای یک جنگ، ولو بصورت غیرمترقب، آماده کرده بود. هرچند تزار روسیه در سال ۱۸۹۹

و هم در سال ۱۹۰۷ کوشید که با تشکیل دو کنفرانس صلح لاهه جلوی پیشرفت نظامی آلمان و انگلستان را که بمیزان بی سابقه‌ای داشتند مسلح می‌شدند بگیرد، ولی پیشنهاد خلع سلاح او به نتیجه نرسید و پیشنهاد کاهش یا متوقف داشتن بودجه و نیروی نظامی هم پذیرفته نشد. معذک از این دو کنفرانس نتایج مفید دیگری بدست آمد، چون: (۱) تأسیس دادگاه دائمی لاهه برای حلّ و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین دُول؛ و (۲) الزام بمراجعه به حکمیت پس از شروع جنگ.<sup>۱</sup> در چند مورد هم کاربرد سلاح‌ها محدود شد، مثل پرتاب موادّ منفجره از بالون‌های هوایی، کاربرد گاز خفه‌کننده و استعمال تیرهایی که از بدن بیرون نمی‌توان آورد. از دیگر نتایج حاصله تعیین حقوق و وظائف دُول بی طرف بود. قرار بود کنفرانس لاهه برای بار سوم در سال ۱۹۱۶ تشکیل شود که متأسفانه جنگ بین‌الملل اول امکان آن را از میان برد.

### نتایج جنگ

قبلاً به تغییرات مهمّ ژئوپلیتیکی در اروپا اشاره کردیم. جی وینتر Jay Winter استاد تاریخ در آمریکا در کتاب جنگ اول جهانی (جلد اول - سال ۲۰۱۰) می‌نویسد که این جنگ در خاورمیانه لااقل ۲/۵ میلیون مردم عثمانی را بکشتن داد، یعنی ۱۲ درصد جمعیت امپراطوری را، که بیشتر آنها افراد غیرنظامی بودند. عده‌ای احتمال می‌دهند که کشتگان به ۵ میلیون نفر سرزده‌اند. از نتایج جنگ آن بود که بحران غذائی سراسر امپراطوری عثمانی را فرا گرفت، کمی غذا در داخل کشور و در جبهه جنگ مردم عادی و سربازان را مواجه با بیماری‌هایی چون اسهال و تیفوس کرد که از همه بیشتر کشته دادند.

<sup>۱</sup> ر.ک. کتاب Peace: A World History، تألیف Anthony Adolf، ۲۰۰۹.

برشتین S. Berstein و میلزا P. Milza که کتابی در ۴ جلد در باره تاریخ قرن بیستم نوشته‌اند، ۱۰ نوع نتایج اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برای جنگ اول برشمرده‌اند که بدون تفصیل در اینجا ذکر می‌شود:

- ۱- انحطاط اروپا و پایان تفوق اقتصادی آن قاره.
- ۲- کاهش راندمان (بازده) کشاورزی و نیاز بیشتر واردات محصولات غذایی.
- ۳- ارتقاء سیاسی آمریکا و توسعه اقتصادی ژاپن.
- ۴- کاهش نفوذ اروپا در مستعمراتش که موجب برانگیختن شوق استقلال در ممالک مستعمره شد، خصوصاً که یکی از اصول چهارده‌گانه ویلسون عبارت بود از حق تسلط ملت‌ها بر سرنوشت خود. اولین تظاهرات ملی‌گرایانه در سال ۱۹۱۹ در هندوستان نمودار شد و بعد در مصر و آفریقای شمالی، و هرچند این تظاهرات فوراً به نتیجه مورد نظر نرسید، ولی تغییرات مهمی در روابط میان استعمارگران و مستعمره‌ها بوجود آورد.

۵- پیشروی آشکار دموکراسی (لیبرال) خصوصاً با پیروزی ممالک دموکراتیک. در مقابل، امپراطوری‌های اطریش-مجارستان، آلمان و روسیه که نمادهای ادامه رفتار مستبدانه بودند فرو ریختند (ولی روسیه باز گرفتار استبداد مارکسیستی گردید).

۶- تشکیل دولت‌های جدید توسط اقلیت‌های ملی قدیم و پذیرش رژیم پارلمانی توسط آنها، مانند لهستان و چکوسلواکی و رومانی و یوگسلاوی. معذک دموکراسی در این ممالک هنوز قوت کافی نداشت و شکننده بود. لذا در فردای جنگ، رژیم‌های خودکامه در اروپای مرکزی و شرقی، مثل هنگری و لهستان، مستقر شدند.

۷- وقوع تحولات مهم اجتماعی مثل افزایش فاصله طبقاتی میان اعیان تازه و فقرای تازه. بعضی از طبقات که از جنگ منتفع شده بودند چون اصحاب صنایع، بعنوان نودولتان شروع بنمایش ثروت خود کردند و در مردم حس شدید تنفر

ایجاد نمودند. کسانی که درآمد ثابت داشتند گرفتار فقر شدند، مانند بازنشسته‌ها، کارگران سالخورده و مزدبگیران. و این تزايد فواصل طبقاتی، موجب پدید آمدن جنبش‌های سندیکائی و مانند آن شد.

۸- تأمین پایگاه اجتماعی تازه‌ای برای زنان توسط جنگ. در پایان جنگ زنان در آلمان و انگلستان حدود ۳۵ درصد نیروی کار صنایع را تشکیل می‌دادند. زنان به دفاتر و مشاغل آزاد هم راه یافتند و به مناصب مسئولیت‌دار رسیدند. در بعضی ممالک هم زنان حق رأی بدست آوردند، مثلاً در روسیه، انگلستان، و آلمان.

۹- بحران تمدن غرب و بحران ارزش‌های اخلاقی و نوعی هجوم افراطی به سوی لذات در دوره صلح.

۱۰- پیدائی جریان‌های تازه هنری-ادبی مانند دادائیسم و سوررئالیسم و غیره. کتاب «قرن بیستم جنگ‌ها» در سال ۲۰۰۳ در فرانسه توسط ۴۳ تن از استادان تاریخ تألیف شده و کتاب مهمی است و در پشت جلد آن آمده: «قرن بیستم را با دو جنگ جهانی و انواع جنگهای دیگر می‌توان سده جنگها نامید و در حالی که انتظار می‌رفت که قرن تحقق ترقی و مدرنیته باشد عملاً قرن بی‌رحمی و وحشی‌گری اخلاقی بی‌سابقه از کار درآمد. در این قرن بود که جنگ جنبه صنعتی گرفت و در آن واحد، مدیریت خشونت را همراه با انفجالات و هیجانان درونی در پست‌ترین سطوح معمول کرد. در این قرن بود که «ژنوسید» (کشتار عمومی) بنیانی روی داد، و قتل عام یهودیان و کولیان و خشونت باورنکردنی انبوه مردمان نمونه آن است. ولی در عین حال قرن مذکور قرن شکست کامل آن ایدئولوژی‌هایی بود که خشونت را بصورت یک سیستم (نظام اجتماعی) درآوردند و قرنی شد که در آن سرانجام فرهنگ صلح بطور مستدام بر کرسی نشانده شد.»

پرفسور وینتر رقم ۹ میلیون را در مورد تلفات جنگ اول با احتیاط ذکر می‌کند و می‌نویسد ۷۰ میلیون نفر زیر پرچم آورده شدند و تقریباً یک‌هشتم آنها کشته شدند.

از آلمان‌ها ۱/۸ میلیون نفر و از فرانسوی‌ها ۱/۳ میلیون - آمریکا هم ۱۱۴ هزار نفر کشته داد.

از نظر میزان، یعنی تعداد تلفات ممالک درگیر جنگ، باین ترتیب صورت داده شده‌اند: اول آلمان - دوم روسیه - سوم فرانسه - چهارم اطریش - پنجم ترکیه - ششم انگلستان - هفتم ایتالیا - هشتم صربستان - نهم رومانی - دهم ایالات متحده آمریکا - یازدهم مستعمرات فرانسه - دوازدهم کانادا - سیزدهم استرالیا - چهاردهم هندوستان - پانزدهم بلژیک - شانزدهم یونان - هفدهم زیلند جدید - هجدهم آفریقای جنوبی - نوزدهم پرتغال؛ که با ملاحظه این صورت، خصوصیت فراگیر این جنگ بخوبی آشکار می‌شود.

### پیش‌بینی جنگ

این جنگ را حضرت عبدالبهاء پیش‌بینی فرموده بودند. پرفسور فورل طی نامه‌ای بحضرت عبدالبهاء تعجب خود را از این که آن حضرت چنین پیش‌بینی را صریحاً فرموده بودند اظهار داشت. در جواب لوح فورل صادر شد که موجب ایمان وی بامر مبارک گردید (ر.ک. تحقیق ژان پل وادر). برخی از بیانات آن حضرت را ضمن خطابات مبارکه غرب در این جا نقل می‌کنیم.

در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۱ فرمودند: "جمع ملل در فکر حربند و اعتقادشان این است که یکدیگر را غارت نمایند، فتح ممالک کنند ... از خدا بخواهید که [شما را] اسباب الفت خلق بکند."

در ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱ فرمودند: "حال ملاحظه می‌نمائید در کره ارض بعضی از دُول و ملل بهم آویخته از برای خاک، خون یکدیگر را می‌ریزند، بغض یکدیگر را دارند و روزبروز در تزیاد است. هر روزی یک آلت قتال جدیدی پیدا می‌شود. جمع بشر بر قتل یکدیگر قیام نموده‌اند."

بدون تاریخ - در جلد سوم خطابات - ص ۳۷ آمده: "در این وقت دُول متّصل در تدارک حریّه می‌کوشند و اگرچه بظاهر حرب نیست ولی فی‌الحقیقه حرب دائمی مالی است، زیرا این بیچاره‌های فقرا به کدّ یمین و عرق جبین چند دانه جمع می‌کنند، آن وقت جمیع صرف جنگ می‌شود. لهذا حرب مستمر است."

در همان خطابات جلد ۳ - ص ۴۰ آمده که ظاهراً بعد از مراجعت از سفر غرب فرموده‌اند: "معرکه شده است، دنیا بهم خورده است، درکارند که همه بجان یکدیگر بریزند. در آمریکا و اروپا، در مجامع و کنائس و محافل ذکر شد که عاقبت حال حاضر، بسیار بد است. اروپا مانند یک جبّه‌خانه می‌ماند و نائره‌اش موقوف بیک شراره است. بیائید تا ممکن است این آتش را خاموش کنید که این جنگ نشود. گوش ندادند. حالا این نتیجه است.<sup>۲</sup> و حال آن که می‌بینید که جنگ هادم بنیان انسانی است، سبب خرابی عالم است و ابداً نتیجه ندارد."

در مجموعه خطابات مبارکه که در آمریکا و کانادا زیر عنوان Promulgation of Universal Peace چاپ شده مکرر پیش‌بینی جنگ را فرموده‌اند. مثلاً در مونترئال کانادا - در تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۱۲، و در ساکرامنتوی کالیفرنیا در تاریخ ۲۶ اکتبر همان سال صریحاً فرموده‌اند که اروپا جبّه‌خانه شده و محتاج یک جرقه است که آتش بگیرد (چون تکراری است مبادرت به ترجمه نشد). توضیحاً باید گفته شود که حضرت عبدالبهاء با مجامع صلح‌طلب و عده‌ای از شخصیت‌های معتبر در اروپا و خصوصاً در آمریکا، حتی پرزیدنت روزولت رئیس جمهور آینده آمریکا، ملاقات فرمودند و علاوه بر خطابات عمومی که در آنها پیش‌بینی جنگ آمده بود دولتمردان و سیاستمداران را حضوراً از مضرات جنگ آگاه کردند. حضرت ولی امرالله در شرح تأثیرات و ثمرات اسفار حضرت عبدالبهاء در کتاب «قرن بدیع» فرموده‌اند: "... و نیز در پرتو این سفر بهجت‌اثر، برخی از اصول و مبادی سامیه این امر اعظم که در بیانات و خطابات مبارک در آن تاریخ تبیین و

<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که در آن موقع جنگ اول شروع شده بود.

تشریح گردیده بود در فکر یکی از رؤسای جمهور ایالات متحده آمریکا حلول نمود و در قوه متخیله‌اش نفوذ و رسوخ کرد و آن اصول را در برنامه صلح خود مدون ساخت و جامع‌ترین و شریف‌ترین طرحی را که تاکنون بمنظور سعادت و آسایش اقوام و نحل عالم القاء گردیده تقدیم جامعه ملل نمود و اساس جمعیت امم نهاد."؛ که البته مراد پرزیدنت ویلسون است.

### حضرت عبدالبهاء در ایام جنگ

هم جناب بالیوزی و هم جناب محمدعلی فیضی در کتاب‌های خود راجع بحضرت عبدالبهاء، از حیات حضرت عبدالبهاء در زمان جنگ اول جهانی سخن رانده‌اند که خصوصاً به اثر جناب بالیوزی «عبدالبهاء مرکز میثاق بهاء‌الله» که دقیق‌تر و مبسوط‌تر است باید رجوع کرد. ماحصل کتاب اخیر این است: انگلیسی‌ها بندر بصره را چند هفته بعد از ورود ترکیه عثمانی در جنگ جهانی اول اشغال کردند و خدیو مصر را از مقام خود عزل و مملکت را تحت حمایت و قیمومت خود گرفتند. با اوضاع آشفته‌ای که در ارض اقدس حاکم بود و از جمله بمباران پل‌های راه‌آهن بین عکا و حیفا، عده کثیری از مردم عکا گریختند و در چنین احوالی حضرت عبدالبهاء تصمیم بر آن گرفتند که بهائیان حیفا و عکا را دور کنند و لذا بطور موقت آنها را در دهکده «دروز» بنام ابوسینان که در مشرق عکا واقع است اسکان دادند و خود گاه‌گاه یک یا دو شب را در ابوسینان گذراندند. شیخ صالح، رئیس دروزها، خانه شخصی خود را در اختیار حضرت عبدالبهاء و خانواده ایشان قرار داد و بقیه احباء در منازل ساکنان دهکده جا داده شدند. ناگفته نماند که حضرت بهاء‌الله هم سابقاً مدت سه ماه در میان این مردم پُر حُسنِ نیت گذرانده بودند. در پائین جبل گالیه، یا جلیل، به امر مبارک دکتر حبیب مؤید درمانگاهی در ابوسینان ایجاد کرد که برای اکثر مراجعان رایگان بود و بقیه هم فقط به میزان استطاعت خود حق الزحمه می‌پرداختند. جناب بدیع

بشروئی که خود فارغ التحصیل کالج پرتستان سوریه بود مدرسه‌ای را در آنجا اداره کرد که در جنب همان درمانگاه قرار داشت. تنها کسی که در مسافرخانه حیفا در کوه کرمل مانده بود حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی بود. یک بهائی عرب بنام حاج رمضان هم بود که توانست با شجاعت طی ۴۵ روز پیاده به طهران برود و لوح یا الواحی را که حضرت عبدالبهاء باو مرحمت فرموده بودند باحبای ایران برساند و در مراجعت عرائض احبّاء را بیاورد. دفعه دوم که وی براه افتاد بمقصد نرسید و از او دیگر خبری بدست نیامد.

در اوائل سال ۱۹۱۵ جمال‌پاشا در صحنه پدیدار شد که بعنوان فرمانده چهارمین سپاه عثمانی مأموریت داشت که کانال سوئز را بگیرد و انگلیس‌ها را از مصر بیرون کند. با آمدن او وحشت همه جا را فرا گرفت. تمام سوریه تحت حکومت نظامی او بود. در طول سال ۱۹۱۵ و سال‌های بعد، جمال‌پاشا اعراب ملیت‌پرست را در دادگاه‌های نظامی تحت محاکمه قرار داد و ۳۴ تن از آنان را اعدام کرد و عده بیشتری را تبعید نمود. میرزا محمدعلی و اعوان و انصار او که مدتی خاموش بودند حال فرصتی برای توطئه بر ضد حضرت عبدالبهاء پیدا کرده بودند و مجدالدین بجمال‌پاشا گفته بود که عبدالبهاء مخالف کمیته اتحاد و ترقی است. ناقضان حتی خیمه مورد استفاده حضرت بهاء‌الله را به جمال‌پاشا هدیه کردند و شایعه راه انداختند که دولت حضرت عبدالبهاء را به دمشق تبعید کرده است. وقتی جمال‌پاشا به حوالی عکا رسید به والی گفت که مایل است فوری حضرت عبدالبهاء را ملاقات کند. حضرت عبدالبهاء سوار بر الاغ نزد فرماندار رفتند. جمال‌پاشا ایشان را با ادب پذیرفت ولی بآن حضرت گفت که ایشان بعنوان یک رئیس مذهبی موجب دردسر و علت اختلاف هستند و به همین علت بود که دولت عثمانی ایشان را تحت مراقبت قرار داده است. در زمان سلطنت عبدالمجید خود جمال‌پاشا بعنوان رجل سیاسی مسأله‌ساز قلمداد شده بود. لذا حضرت عبدالبهاء باو جواب دادند که رجال موجب دردسر بدو دسته‌اند: سیاسی چون شما و



مذهبی، و چون مزاحمان سیاسی کاری از پیش نبردند پس مزاحمان مذهبی هم انشاءالله زحمتی ایجاد نخواهند کرد!

یک بار دیگر ملاقات حضرت عبدالبهاء با جمال پاشا در ناصره روی داد. در فاصله ۱ تا ۴ بعد از ظهر در حالی که جمال پاشا دویست تن از رؤسای لشکری را به نهار دعوت کرده بود، حضرت عبدالبهاء بزبان ترکی از مسائل فلسفی و موضوعات علمی و تعالیم آسمانی سخن می گفتند با چنان شور و حرارتی که همه دست از طعام کشیده گوش می دادند. هنگام ورود، جمال پاشا چنان که باید و شاید احترامی بحضرت عبدالبهاء نکرده بود، ولی با استماع بیانات مبارک، ادب نشان داد و وقتی حضرت عبدالبهاء از سر سفره برخاستند بازوی آن حضرت را با احترام گرفت و هنگام وداع آن حضرت را تا بیرون خانه مشایعت کرد، در حالی که جمال پاشا از مردانی بود که جلوی احدی بر نمی خاست. حضرت عبدالبهاء در آن روز بسیار خسته بودند و ناچار شب را در هتل آلمانی ناصره گذراندند. اما در طول زمان، القائات دشمنان و ناقضان مؤثر افتاد و جمال پاشا اظهار کرد که وقتی از مأموریت نظامی خود پیروزمندانه برگردد عبدالبهاء را حلق آویز خواهد کرد. ولی چنان که می دانیم در جنگ شکست خورد و فرار کرد و شرمنده بازگشت و وعید خود را بانجام نرسانید.

در آن ایام که حضرت عبدالبهاء ناچار به ملاقات زائرین نبودند همت خود را معطوف بکارهای مفید محلی فرمودند: از جمله تأمین غذا برای جامعه بهائی و نیازمندان دیگر، زیرا سوء مدیریت و تحمیلات حکومت عثمانی، موجب قحط و غلا شده بود. حضرت عبدالبهاء تجارب تلخ آن ایام را با مزاح و اشارات لطیف مقابله می فرمودند. کسی بارض اقدس نامه نوشت که حضرت عبدالبهاء کجا هستند؟ فرمودند بگوئید در برابر توپ! دیری نگذشت که شهادت شیخ علی اکبر قوچانی که خدمات بسیاری در هند و قفقاز کرده بود واقع شد و هیکل اطهر در تلگرافی فرمودند: که جان من فدای او باد ولی من سلامتم (مضمون).

وقتی اوضاع اجازه داد که احباء از ده ابوسینان بازگردند جلسات هفتگی مجدداً در منزل هیکل مبارک در حيفا برقرار شد و در نتیجه در نیمه دوم سال ۱۹۱۵ حضرتش تقریرات خود بعنوان تذکرةالوفا را با تمام رساندند. در جلسات هفتگی حضرت عبدالبهاء داستان زندگی ۷۹ نفر از احباء را با شور و هیجان بیان فرمودند. این اشخاص خصوصاً کسانی بودند که با حضرت بهاءالله بعکا تبعید شده بودند، ولی عده دیگری را هم بر آنها اضافه کردند، چون وکیل الدوله افنان و قره‌العین و دیگران.<sup>۳</sup>

در همین دوره بود که بدستور آن حضرت، رساله نوزده نطق در مورد حیات حضرت باب و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی توسط احمد سهراب برای جوانان که در مسافرخانه جبل کرمل جمع می‌شدند تهیه شد و حضرت عبدالبهاء آن را اصلاح فرمودند. این نوزده نطق (رساله تسع اشعریه) همراه با شرح حال آقا محمد مصطفی بغدادی در سال ۱۹۱۹ توسط شیخ محی‌الدین کردی شاگرد برجسته ابوالفضائل در قاهره نشر شد.<sup>۴</sup>

با توجه باوضاع سختی که بر آن منطقه حاکم بود حضرت عبدالبهاء به تخفیف بلیات وارده بر مردم اقدام نمودند و دستور کشت و تهیه غلات در همه زمین‌ها و املاکی که در اختیار بود صادر فرمودند، از جمله در املاکی در درّه اردن و آن سوی آن در سامره و عدسیه و در سواحل مناسب دریای گاليله یا طبریه. قسمتی از این اراضی جزء موقوفات بهائی بودند. پسران میرزا محمدقلی، برادر وفادار حضرت بهاءالله، صاحب مقداری اراضی در نقیبیه و سواحل شمالی دریای گاليله بودند که آن هم مورد استفاده برای کشت غلات قرار گرفت. محصولات منطقه طبریه را به سکینه‌سلطان که مورد اعتماد آن حضرت بود فرستادند که بر طبق صورت مرحمتی تقسیم و توزیع کند. در نامه‌ای بسکینه‌سلطان می‌فرمایند چقدر

<sup>۳</sup> «تذکرةالوفا» در سال ۱۹۲۴ در حيفا چاپ و نشر رسید.

<sup>۴</sup> آقا محمدمصطفی از کودکی با پدرش شیخ محمد شبیل (شبیل) در معیت حضرت طاهره بایران رفته بود.

مشتاق زیارت بیت مبارک هستند، ولی بعلت اشتغالات مربوط به کشت و ذرع از آن محرومند.

حضرت عبدالبهاء در حالی که مهمانان خود را بخوبی پذیرائی می فرمودند خوراک خود آن حضرت ساده بود. مرجحاً شیر و پنیر و سبزی و استثنائاً اندکی گوشت و کمی میوه.

در این ایام دشوار بود که حضرت عبدالبهاء الواح ملکوتی را خطاب باحبای آمریکا صادر فرمودند که یرلیغ تبلیغ بود شامل چهارده لوح که ۸ عدد آن در سال ۱۹۱۶ مرقوم شد و ۶ عدد در سال ۱۹۱۷ و محل صدور آن الواح هم مشخص است و ما قبلاً در باره این الواح در سفینه عرفان توضیحاتی داده ایم.<sup>۵</sup>

در این الواح حضرت عبدالبهاء ذکر ۱۲۰ سرزمین و جزائر را می فرمایند که باید پیام جمال اقدس ابهی را بآنها رسانند. در آن زمان امر بهائی فقط در ۳۵ کشور شناخته شده بود و البته وصول باین مقصود مستلزم تحکیم تشکیلات اداری امر مبارک بود که حضرت ولی امرالله طی ۱۶ سال بآن پرداختند تا سرانجام در سال ۱۹۳۷ اول نقشه اجرای الواح ملکوتی بصورت نقشه هفت ساله توسط بهائیان آمریکا بموقع اجراء درآمد.

در دسامبر ۱۹۱۷ جنرال النبی وارد بیت المقدس شد و البته منبَع دوام امپراطوری عثمانی در آن دیار غیرممکن بود. معذالک هنوز حیات حضرت عبدالبهاء در معرض خطر قرار داشت. لذا لیدی بلامفیلد در بهار سال ۱۹۱۸ تلفنی مشعر بر همین موضوع دریافت کرد و ناچار شد نزد لُرد لامینگتون رود و تقاضای اقدام فوری برای حفظ هیکل مبارک نماید. او نامه ای بوزارت خارجه نوشت و در نتیجه وزیر امور خارجه لرد بالفور تلگرافی به جنرال النبی فرستاد که از حضرت عبدالبهاء و خانواده و دوستان آن حضرت حمایت و صیانت کند. هنوز حیفا در تصرف ترکان بود که تحت فشار و تحریکات ناقضان عهد و اعداء قرار داشتند.

<sup>۵</sup> در کتاب جناب بالیوزی - ر.ک. صفحات ۴۲۰ تا ۴۲۴.

با تصرف حیفا، جنرال النبی بزودی اعلام کرد که بدنیا خبر دهید که عبدالبهاء در امن و امان است.

در این اوقات حضرت عبدالبهاء احباء را جمع کردند و از آنها خواستند که بدعا و مناجات پردازند و اظهار امیدواری فرمودند که مردم حیفا و اطراف آن از هرگونه آسیبی مصون مانند و چنین شد. در ۲۳ سپتامبر قشون انگلیس بدون مواجهه با مقاومت، کوه کرمل را در تصرف خود گرفت و شهردار و بزرگان حیفا اطاعت خود را بفاتحان اعلام داشتند.

حضرت عبدالبهاء در ایام جنگ از عدم ارتباط با احبای ممالک مختلفه، از جمله ایران، ملول و افسرده بودند. از جمله الواح صادره در زمان جنگ که این مطلب را حکایت می‌کند صوت سلام عام است و لوحی خطاب به مدیر روزنامه Christian Commonwealth که در مکاتیب مبارکه آمده. در کتاب «یاران پارسی» دو لوح درج شده که در آن از برقراری مجدد مخابره و مکاتبه با احباء اظهار شادی می‌فرمایند (صص ۳۱۴ - ۳۱۵ و نیز شماره ۴۱۱ مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۱۸).

### قیام زنان بر ضد جنگ

زنان از همان آغاز جنگ جهانی اول مخالفت خود را با این خشونت اعلام داشتند، از جمله یکی از انجمن‌های غیردولتی بنام Women's International League for Peace and Freedom یعنی اتحادیه بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی که خود نتیجه یک کنگره بین‌المللی زنان بود که در لاهه هلند بر ضد جنگ اول جهانی تشکیل شده بود (این عنوان WILPF از سال ۱۹۱۹ رسمیت پیدا کرد). اول رئیس این اتحادیه خانم جین آدامز بود که قبلاً حزب صلح زنان Women Peace Party را در آمریکا تأسیس کرده بود (در ژانویه ۱۹۱۵ بعنوان یک سازمان غیردولتی غیرانتفاعی برای گرد هم آوردن زنان با دیدهای مختلف سیاسی و

سوابق مختلف فلسفی و مذهبی، بمنظور مطالعه و ارائه علل جنگ و نیز فعالیت برای برقراری صلح پایدار و بالاخره اتحاد زنان جهان جهت مخالفت با سرکوب و استثمار). این سازمان دارای شعب ملی در ۳۷ کشور بود.

اما جین آدامز Jane Adams (۱۸۶۰ - ۱۹۳۵) مذکور دختر یک سناتور ایالت ایلینوی بود متمایل به مکتب کویکر. وی پس از فراغت از تحصیل در یک کالج محلی زنان به اروپا سفر کرد و از دیدن زاغه‌های فقیر لندن متعجب شد و در عین حال تحت تأثیر مدل خدمات اجتماعی و تفریحی که بصورت رایگان در توینیسی هال در اختیار خانواده‌های کم‌بضاعت قرار می‌گرفت واقع شد و بعد از مراجعت بآمریکا، بیاری یکی از دوستان خود Hull House را در شیکاگو برای طبقات فقیر که همان کارگران مهاجر از مناطق جنوب بودند تأسیس کرد (سال ۱۸۸۹) که نه فقط به تأمین خدماتی مشابه به آنچه در لندن عرضه شده بود کوشید، بلکه محل پیدایش نهضت‌های مهم اصلاح اجتماعی در آمریکا شد و موجب اشتها برای جین آدامز نیز گردید. سومین کتاب اثر او عنوانش ایدئال‌های تازه‌تر صلح Newer Ideals of Peace بود که در آن بنقد حکومت محلی پرداخت که دست‌بخشونت بر ضد کارگران و مهاجران فقیر زده بود. بعقیده وی یکی از علل این طرز رفتار، نبودن نمایندگان جامعه زنان در دولت محلی بود. از همان زمان بود که بموضوع جهان‌وطنی و قضیه صلح بین‌المللی و شهری برخورد کرد و بفکر ایجاد یک شبکه سراسری از طبقات کارگر مهاجر افتاد که در نتیجه یک جامعه بهم پیوسته با دیدگاه فوق ملی بوجود آورد. او از سال ۱۹۱۱ تا سال ۱۹۱۴ نایب‌رئیس انجمن ملی رأی‌دهی زنان suffrage آمریکا شد و با آغاز جنگ جهانی اول فعالیت خود را معطوف به بازگرداندن صلح کرد. در اجتماعی که در واشینگتون با حضور سه‌هزار همکاران انجمن مذکور تشکیل شد وی توانست اساس حزب صلح زنان Women Peace Party را بگذارد (آوریل ۱۹۱۵) و از آن جا بود که اهتمام برای متوقف کردن جنگ شروع شد. از جمله اقدامات این

حزب صلح خواه مراجعه بمأموران عالی رتبه حکومت و فشار وارد کردن بر آنها جهت محدود کردن تسلیحات، مخالفت با نظامی گری، تربیت جوانان برای آرمان صلح، پیشنهاد کنترل دموکراتیک سیاست خارجی دولت ها و جایگزین کردن قشونهای ملی توسط یک پلیس بین المللی، انسانی کردن حکومت از طریق اعطای حق رأی بزنان، از میان بردن علل اقتصادی جنگ، و بالاخره ایجاد یک کمیسیون (هیئت) از رجال و نساء برای تأسیس صلح بین المللی و حمایت از آن بود.

باهتمام جین آدامز بود که ۲۵ هزار نفر از زنان طی یکسال به حزب صلح زنان WPP پیوستند و بعد در همان سال ۱۹۱۵ وی دعوت زنان فعال در اروپا را پذیرفت و در کنگره صلح زنان در لاهه شرکت جست (۱۹۱۶)، کنگره ای که نمایندگی یکصد و پنجاه جمعیت زنان را داشت و یک کمیته بین المللی زنان برای صلح پایدار ICWPP تأسیس کرد که آدامز بریاست آن برگزیده شد. اعلامیه هدفهای این کمیته (هیئت) توسط صد هزار تن از زنان در سراسر عالم بامضاء رسید و تصمیم گرفته شد که در اسرع اوقات سران دولت ها در دفاع از آن اعلامیه ملاقات شوند. خود وی بملاقات رئیس جمهور آمریکا وودرو ویلسون رفت و او با نظر مساعدی افکار زنان را پذیرفت. در سال ۱۹۱۹ جمعیت مذکور بنام تازه ای نامیده شد: اتحادیه بین المللی زنان برای صلح و آزادی، چنان که قبلاً مذکور افتاد. همین اتحادیه League در فاصله دو جنگ اول و دوم جهانی توانست اعلامیه ای برای دفاع از صلح بامضای میلیونها زنان رساند. این سازمان قدیم ترین و وسیع ترین سازمان بین المللی صلح خواه زنان تاکنون محسوب شده است. در سال ۱۹۳۱ بود که آن سازمان و خانم آدامز جاززه صلح نوبل را دریافت کردند و از طریق او بود که زنان طبقات کارگر و مهاجر در نهضت صلح خواهی شرکت جستند.<sup>۶</sup>

<sup>۶</sup> نقل از کتاب Peace, A World History تألیف آنتونی آدولف Anthony Adolf، نشر سال ۲۰۰۹ که ضمناً در صفحات ۱۴۱-۱۴۲ و ۲۴۲ از نقش صلح بهانی و تعلیمات جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء در این مورد سخن رانده است.

از دیگر زنانی که در ترویج فرهنگ صلح و انسان دوستی قیام کردند، یکی برتا فن ساتنر Suttner (۱۸۴۳ - ۱۹۱۴) بود، اول زنی که جائزه صلح نوبل را در سال ۱۹۰۶ برد. و او مؤلف داستانی بود بعنوان «سلاح‌های خود را زمین گذارید» (۱۸۸۹). وی جمعیت صلح اطریش را تأسیس کرد (یک هفته قبل از جنگ اول جهانی) و مجموعه مقالات او زیر عنوان «مبارزه برای پیشگیری جنگ جهانی» در اطریش ممنوع اعلام شد. تحت تأثیر فن ساتنر کمیته زنان جنوب آفریقا برای ایجاد سازش، و صندوق کمک به زنان و کودکان جنوب آفریقا در لندن بوجود آمد و کوشید که جنگ بوئرها (۱۸۹۹ - ۱۹۰۲) را پایان دهد.

در مورد دیگر زنان صلح‌خواه میتوان بکتاب «صلح، یک تاریخ جهانی» تألیف آنتونی آدولف مراجعه کرد.

### بعضی از مشخصات مثبت جنگ اول جهانی

- ۱- بوجود آوردن جماعتی بنام معترضان وجدانی Objecteurs de Conscience که از جنگ امتناع می‌کردند و دولت‌هائی چون انگلستان قبول کرد که آنها بجای جنگ خدمات مهم ملی را انجام دهند.
- ۲- آغاز اعتراضات مردم به جنگ و امضای شکایت‌نامه.
- ۳- برتراند راسل فیلسوف از کسانی بود که سعی کرد امضاء برای بی طرفی انگلستان در جنگ جمع کند. او بود که گفت کینه، بی‌رحمی، بی‌عدالتی، دروغ، خشونت، و برتری جوئی در زمان صلح صفات ناپسندیده شمرده می‌شوند، ولی همین که جنگ درگرفت همه این صفات بد مطلوبیت پیدا می‌کنند. راسل را مدت ۶ ماه بزندان انداختند. ناگفته نگذاریم که آمریکا هم در سال ۱۹۱۷ علی‌رغم اعتراضات مردمش وارد جنگ شد و از جمله معترضان جین آدامز مددکار اجتماعی و مؤسس Interfaith Fellowship of Reconciliation بود که از معترضان وجدانی پشتیبانی می‌کرد.

۴- دست یافتن زنان بحقوق حقه خود لااقل در امور سیاسی را تا حدی مدیون جنگ جهانی اول هستیم. جی وینتر می‌نویسد "جایگزینی مردان توسط زنان در کارخانه‌ها آغاز رهایی و آزادی زنان بود." این مطلب در مورد جنگ اول جهانی صادق است، در حالی که طی جنگ دوم جهانی روی ارزش‌های سنتی خانوادگی و جایگاه زن در خانواده تأکید شد. عبارت دیگر نمی‌توان همه جنگ‌ها را رهایی‌بخش شمرد.

### دوران جنگ بین‌الملل اول در ایران

مورخان ایران چون دکتر محمدجواد مشکور مؤلف «تاریخ ایران زمین» در مورد سالهای جنگ بین‌الملل اول می‌نویسد:<sup>۷</sup> "در ۲۸ شعبان ۱۳۳۲ مدت نیابت سلطنت ابوالقاسم خان قراگوزلو ملقب بناصرالملک بسر آمد و احمدشاه که برسد رسیده بود تاجگذاری کرد. هنوز چند هفته نگذشته بود که جنگ جهانی اول آغاز شد ... با این که نخست‌وزیر ایران مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۳۳ رسماً ایران را دولتی بی‌طرف اعلان نمود ولی بعلت ضعف دولت مرکزی، پای تجاوز متخاصمان (انگلیس و روس از یک طرف و عثمانی بیاری آلمان و اطیش از طرف دیگر) بایران کشیده شد ... در سال ۱۹۱۵ (۱۳۳۳) دو دولت انگلیس و روس معاهده ۱۹۱۵ را بین خود منعقد کردند و ایران را بدو منطقه نفوذ بین خود تقسیم ساختند. ولی یک سال پیش از خاتمه جنگ، در روسیه تزاری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پیش آمد و با از میان رفتن خانواده رمانف پای مداخله روسیه در ایران قطع شد و دولت جدید شوروی رسماً در ژانویه ۱۹۱۸ قرارداد سال ۱۹۱۵ را ملغی کرد ولی «پلیس جنوب» که انگلستان ایجاد کرده بود تا پایان جنگ بسطه خود ادامه داد. پس از سقوط کابینه سید ضیاءالدین، عملاً بعلت عدم احتیاج انگلیس‌ها «پلیس جنوب» تعطیل شد ... تمام ایران در سال ۱۹۱۹ تحت نفوذ

۷ ر.ک. صفحات ۳۷۶-۳۸۱ و ۳۸۶-۳۹۳.



انگلیس قرار گرفت. وثوق‌الدوله نخست‌وزیر ضمن عقد قرارداد با انگلیس‌ها امتیازاتی بشرکت نفت ایران و انگلیس داد، ولی مجمع اتفاق ملل تازه‌تأسیس، قرارداد مذکور را تأیید نکرد و پرزیدنت ویلسون هم بانگلستان خبر داد که دولت آمریکا از آن قرارداد پشتیبانی نمی‌کند. ناچار وثوق‌الدوله مجبور باستعفاء شد و جانشین او حسن پیرنیا قرارداد ۱۹۱۹ را موقوف‌الاجراء کرد. در آن اوقات اوضاع ایران بسیار آشفته بود و منتهی شده به قیام رضا خان (سردار سپه) در اسفند ۱۲۹۹ش - ۱۹۲۰، و بزودی پایان خانواده قاجار، و سلطنت رضاشاه بعد از نخست‌وزیری او (۱۳۰۳ش) در اواخر سال ۱۳۰۴، یعنی ۱۹۲۵ میلادی.

### کتاب عمده در باره جنگ جهانی اول

۱- جی وینتر، یا بنام کاملش James Murray Winter (متولد ۱۹۴۵) از معتبرترین محققان و تحلیل‌گران جنگ اول جهانی است، صاحب آثار بسیار، که اصلاً آمریکائی است و استاد در دانشگاه ییل که در آن مطالعات خود را متمرکز بر جنگ اول جهانی و اثرات آن بر روی قرن بیستم کرد، و از جمله آثار اوست: سوسیالیسم و چالش جنگ؛ جنگ بزرگ و ملت بریتانیائی - ترس از انحطاط (کاهش) جمعیت؛ تجربه جنگ اول جهانی؛ میان یادآوری و عزاداری یا جنگ بزرگ در تاریخ فرهنگی اروپا - ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸؛ جنگ بزرگ و شکل‌گرفتن قرن بیستم؛ رؤیای صلح و آزادی (سال ۲۰۰۷)؛ بیاد آوردن جنگ؛ جنگ بزرگ در میان تاریخ و حافظه در قرن بیستم. وی مؤلف ۱۳ کتاب و صاحب مقالات در چهل کتاب دیگر است. از کارهای بدیعی که وی در کتاب خود «منفجر شدن جهان» کرده آن است که نقش و اثر چهارگروه را در جنگ هر بار جداگانه مطرح کرده است، یعنی گروه‌های سیاستمداران، ژنرال‌ها، سربازان، و مردم عادی و جامعه مدنی را.

۲- David Stevenson: 1914 – 1918: The History of the First World

Penguin, 2004. War,

۳- Larousse de la Grande Guerre, sous la direction de Bruno Cabanes et Anne Duménil, 2007.

۴- André Loez: La Grande Guerre, collection repère, 2014 نوعی سنتز مطالعات گذشته در باره جنگ اول است.

### ضمیمه ۱

توضیحی در مورد «دروز» - دائرةالمعارف اسلام می‌گوید: "دروز جمعیتی از مردم سوریه دارای مذهبی رمزآمیز از شعب اسمعیلیه هستند که خود را موحدین می‌خوانند و در اواسط قرن بیستم عدد آنها حدود دویست هزار نفر بود که ساکن قسمت‌های مختلف سوریه و خصوصاً جبال لبنان هستند. شغلشان بیشتر کشاورزی و مالکیت اراضی است. این مذهب در اواخر سال‌های حکومت الحکیم خلیفه فاطمیة مصر (۹۹۶ - ۱۰۲۱) ولادت یافت و او بود بنیادگذار مذهب مذکور. بعد از الحکیم مرید او حمزه ابن علی شکل نهائی را بمذهب دروز داده. شرح تعالیم و عقاید دروز در مقاله مذکور نیامده.

### ضمیمه ۲

مناجاتی که باقوی احتمال مربوط به جنگ اول جهانی است:

هو الله

ای خداوند مهربان به فریاد بیچارگان برس. ای پاک یزدان بر این اطفال یتیم رحم فرما. ای خداوند بی‌نیاز این سیل شدید را قطع کن. ای خالق جهانیان این آتش افروخته را خاموش کن. ای دادرس بفریاد یتیمان برس. ای داور حقیقی مادران جگرخون را تسلی ده. ای رحمان رحیم بر چشم گریان و دل سوزان پدران

رحم نما. این طوفان را ساکت کن و این جنگ جهانگیر را بصلح و آشتی مبدل فرما. توثی بینا و شنوا. ع ع  
(نقل از مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء - نشر آلمان - ۲۰۰۱ - شماره ۵۵)

## ضمیمه ۳

می دانیم که در سال ۱۹۰۸ انقلاب ترکان جوان روی داد و پس از شورش دیگری کمیته مرکزی اتحاد و ترقی توانست زمام امور را تحت ریاست طلعت پاشا بعهده گیرد. و این کمیته سعی کرد تعصب شدید ملی (ترکی) را بمردم کشورالقاء کند و حتی برای تقویت این تعصب یک دشمن درونی از ارامنه بسازد. کشتار جمعی ارامنه که عدد آن تا دو میلیون نفر تخمین زده شده در فاصله ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ روی داد و از اشخاص مورد اعتماد طلعت پاشا همان جمال پاشای معروف بود که حاکم نظامی سوریه شده بود و باو بود که طلعت پاشا نوشت که ارامنه را به سوریه شمالی گسیل خواهد داشت.<sup>۸</sup>

چنین سرمشق غیر انسانی بود که بعدها حزب نازی آلمان در مورد یهودیان اعمال کرد.

<sup>۸</sup> برای تفصیل مربوط به کشتار ارامنه رجوع کنید به صفحات: ۶۴۰-۶۵۵ در جلد اول کتاب معتبر: جنگ جهانی اول که زیر نظر جی وینتر محقق بنام امریکایی در سال ۲۰۱۳ نشر شده است.

## سلب نسبت حق با خلق

### فاروق ایزدی‌نیا

از جمله موارد بسیار مهم در هر ظهوری، نسبت یافتن خلق در اثر ایمان باللّه با مظهر ظهور است که مایهٔ فخر و مباهات او است. حضرت بهاء‌الله نیز در کلمات مکنونه عربی به این موضوع اشارتی دارند که مایلند افتخار و اتکاء فرد به حق باشد نه به خودش و نه دون حق.<sup>۱</sup> لهذا، برقراری این نسبت که به آن "نسبه‌الله" اطلاق می‌شود مایهٔ مباهات هر فرد مؤمنی است. اما حفظ آن بسیار دشوار است، زیرا نفس انسان در هر آنی در صدد فریب دادن آدمی است تا او را از حق دور سازد و به مظاهر فریبندهٔ این دنیای دنی و فانی نزدیک نماید.<sup>۲</sup> بدین لحاظ است که حضرت بهاء‌الله در مواردی که فرد مؤمن، یا مدعی ایمان، از حدّ و حدود خود تجاوز نماید، هر گونه نسبتی را سلب می‌فرمایند. این سلب نسبت به طرق گوناگون بیان شده است که معروف‌ترین آنها عبارت "لیس منی" و "لیس منّا" است که در موارد معدودی از قلم مبارک عزّ نزول یافته است. در این وجیزه اشارتی گذرا به موارد مشاهده شده می‌گردد. بدیهی است احتمال دارد موارد دیگری نیز وجود داشته باشد که نویسنده زیارت نکرده باشد.

### قطع نسبت در ابتدای ظهور و برقراری نسبه‌الله

هر زمان که ظهوری واقع می‌شود، حبل کلّیه نسبت‌ها قطع می‌گردد و فقط نسبه‌الله برقرار می‌گردد. در این حالت همگان در صُقع واحد خواهند بود. این معنی در کتاب قرآن عزّ نزول یافته است، "فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ.\*" (مؤمنون (۲۳)، آیات ۱۰۱-۱۰۳).

جمال مبارک این مطلب را در بعضی از آثار مبارکه تصریح فرموده‌اند. در لوح «هفت پرسش» می‌فرمایند، "حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی، کلّ در یک مقام واقف و حق نطق می‌فرماید به آنچه اراده می‌فرماید. هر یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود، او از اهل جنت مذکور." (دریای دانش، ص ۶۹).

در لوح دیگر می‌فرمایند، "در ایام‌الله کلّ ما سِوَاهِ در صقع واحد قائم و نسائم رحمن از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قمیص رحمانی یافت به حیات ابدی فائز و مادون بما اکتسبت ایدیهیم به نار راجع و امتحانات و افتتانات ملائک ممیّزات حقّندکه به تفریق و تجمیع مشغولند. این است معنی ما نُزِّلَ مِنْ قَبْلِ و التّازعات غرقاً. مقصود همان ملائکه ممیّزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند." (حدیقه عرفان، ص ۶۵).<sup>۳</sup>

وقتی نسبت از ماسوی الله قطع شود نسبت با خداوند برقرار گردد که همان نسبة‌الله است. در مناجاتی از قلم اعلیٰ نازل، "قُلِ اللّٰهُمَّ يَا اَلٰهِيْ اِحْمَدُكُ بِمَا جَعَلْتَنِيْ مُقْبَلًا اِلٰى اَفْقِ جُودِكَ و سَمَاءِ فَضْلِكَ و بَحْرِ عَطَائِكَ. كَيْفَ اشْكُرُكَ يَا اَلٰهِيْ بِمَا نَسَبْتَنِيْ اِلٰى نَفْسِكَ بَعْدَ مَا اَنْقَطَعَ كُلُّ نِسْبَةٍ فِىْ اَيَّامِكَ" (نفحات الرحمن، ص ۲۳۰).

در کلام دیگر به قطع نسبت‌ها و بقای نسبت با خدا تصریح دارند، "قَدْ اِنْقَطَعَتِ النَّسَبُ و بَقِيَ نِسْبَةُ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ. اِنَّ مَشِيَّتَهُ اَبُ الْعَالَمِ و اِرَادَتَهُ اُمُّ بَنِيْ اٰدَمَ" (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۷۵).

\*مضمون آیه به فارسی چنین است: پس چون دمیده شود در صور، پس نباشد نسبت‌ها بین آنها روز چنین و نپرسند از یکدیگر. پس آن که سنگین است ترازوهای او پس آن گروه ایشانند رستگاران و آن که سبک است ترازوهای او پس آن گروه آنانند که زیان کردند در نفس‌هایشان در دوزخند جاودانیان. (نقل ترجمه از تفسیر صفی)

در اینجا به نقل بیان مبارک درباره سلب نسبت از هر غیرمؤمنی مبادرت می‌شود، "فيا إلهي أنت تعلم بأني قطعْتُ حبلَ نسبتي مِن كلِّ ذی نسبةٍ إِلَّا مَنْ تَمَسَّكَ بِنَسبتك الکبری فی آیام ظهور مظهر نفسک العلیا باسمک الأبهی و عن کلِّ ذی قرابةٍ إِلَّا مَنْ تَقَرَّبَ إلی طلعَتک النوراء" (مناجاة، ص ۷۷).

### لیس منّی یا لیس منّا در ادیان قبل

روایتی از حضرت رسول اکرم نقل می‌شود که اگر کسی سیلی به گونه‌اش زند یا گریبان‌ش را بدرد یا شیون و زاری جاهلانه سر دهد، هر آینه او از ما نیست: "عن عبدالله مسعود رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجيوب و دعا بدعوی الجاهلیة»" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۰) البته این حدیث به صورت "من ضرب الخدود و شقّ الجيوب" نیز دیده شده است.

روایت دیگری که به حضرت رسول اکرم نسبت داده شده است در مورد مدح سخاوت و ذمّ بخل است به نحوی که "الجنة دار الأسخیا و الشابّ الفاسق السخیّ أحبّ إلی الله من الشیخ العابد البخیل" فرموده و می‌فرماید، "لیس منّا من وسع الله علیه فلم یوسع علی نفسه و عیاله" (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۲ (پانویس)). این حدیث به نوع دیگر نیز دیده شده است: "لیس منّا من وسع علیه ثمّ قتر علی عیاله" (مستدرک، ج ۲، ص ۶۴۳).

روایتی را به حضرت امام موسی کاظم نسبت می‌دهند که فرمود، "لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کلّ یوم. فإن عمل حسنا إستزاد الله منه و إن عمل سیئا استغفر الله و تاب إلیه." از ما نیست هر کس هر روز محاسبه نفس نکند (و از خود برای کارهایی که در آن روز کرده است، حساب نکشد) تا اگر کار نیکی کرده است بر آن بیفزاید و اگر کار بدی کرده است به درگاه خدا توبه کند (تحف العقول، حدیث ۲۹۲). می‌دانیم که این کلام امام موسی کاظم مبتنی بر بیان حضرت رسول اکرم است. این بیان به دو صورت نقل شده است:

اول حدیثی است که در صفحه ۷۳ جلد ۶۷ بحارالانوار نقل شده که فرمودند، "حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ووزنوها قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر." (خویشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ.)

در حدیث دیگر خطاب به ابوذر می‌فرمایند: "یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابک غذا ووزن نفسک قبل ان توزن..." ای ابوذر، به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند. (امالی طوسی، طبق نقل میزان الحکمة، ج ۱، ص ۶۱۹)

روایتی دیگر نیز از امام محمد باقر روایت شده است که حضرت رسول اکرم در مورد تخفیف نماز و شرب شراب عبارت "لیس منی" را به کار برده‌اند: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضُ، لَا وَاللَّهِ." فرمود: نسبت به نماز بی‌اعتنا مباش و آن را سبک و ناچیز مشمار، همانا که پیامبر خدا هنگام وفات خود فرمود، هرکس نماز را سبک شمارد و یا مسکرات بنوشد از - امت - من نیست و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.

روایتی از حضرت امام رضا نقل شده است که فرمود، "لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاةً لِدِينَةٍ وَ دِينَةً لِدُنْيَاةٍ" (از ما نیست آن که دنیای خود را برای دینش و دین خود را برای دنیایش ترک گوید. (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶)).

اما در آئین مسیحی تنها موردی که این عبد مشاهده کرده است، روایتی است که حضرت عبدالبهاء در دو موضع شفاهی و کتبی بیان فرمودند. در

بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۲۱ ذکر شده است که چون آوازه مرکز میثاق در امریکا پیچید، میرزا شعاع، فرزند ناقص اکبر که در امریکا بود، به خیال مطرح کردن نسبت عنصری اش با حضرت بهاء الله افتاد. اما حضرت عبدالبهاء اعتنایی فرمودند. بعد از آن بود که روزنامه نگاری سؤال از نسبت ظاهری او با جمال مبارک کرد و حضرت عبدالبهاء در جوابش فرمودند، "یک کلمه به تو می گویم و این تا آخر کافی است و بیش از این نه تو سؤال کن و نه من جواب می دهم؛ و آن کلمه بیان حضرت مسیح است که عرض کردند برادران شما به دیدن شما آمده اند؛ فرمودند اینها برادران من نیستند، بلکه برادران و کسان من شما هستید. ابدأ به نسبت عنصری آنها حضرت مسیح اهمیت ندادند. با وجود این منزل من چنین است که هر که خواهی گو بیا و هر که گو برو." و اما بیان کتبی آن حضرت در لوحی است (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۲۱) که می فرمایند، "این نصّ انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوسی هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول ننمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند."

این مطلب در انجیل مرقس (باب ۳، آیات ۳۱ الی ۳۵)، انجیل متی (باب ۱۲ آیات ۴۶ الی ۴۸) و انجیل لوقا (باب ۸، آیات ۱۹ الی ۲۱) درج است.

### لیس منی و سایر موارد قطع نسبت در امر مبارک

در بیانات مبارکه موارد معدودی مشاهده شده که با عبارت "لیس منی"، "لیس منّا" یا "نحن بری عنّه" قطع نسبت را مطرح می فرمایند. ناگفته نگذاریم که جمال مبارک کراراً عنوان فرموده اند که آنچه مایه رنج و عذاب ایشان است اعمال ناپسند کسانی است که خود را به ایشان نسبت می دهند و



مرتکب می‌شوند آنچه را که سبب بکای قلب و قلم و کبد ایشان می‌گردد. به عنوان مثال به سه مورد از بیانات مبارکه استناد می‌شود:

در لوحی از قلم اعلی نازل، "یا ایها الناظر الی الوجه این ایام وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت. از بعضی از ظالمین، که خود را به حق نسبت می‌دهند، ظاهر شد آنچه که فرائض صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعد. مع آن که کمال عنایت و عطا درباره شخص معلوم ظاهر و مجری گشت. عمل نمود آنچه را که عین‌الله گریست" (مجموعه اشراقات، صص ۱۱۴-۱۱۵). اشاره به اقدامات محمدعلی اصفهانی است که در ارض اقدس مرتکب منکرات شد و چون طردش فرمودند به استانبول رفت و به ارتکاب منهیات ادامه داد.<sup>۵</sup>

در لوح مبارک اشراقات نازل، "إنا أمرنا العباد بالمعروف و هم عملوا ما ناح به قلبی و قلمی اسمع ما نُزل من سماء مشیتی و ملکوت ارادتی لیس حزنی سجنی و ما ورد علی من اعدایی، بل من الذین ینسبون أنفسهم إلی نفسی و یرتکبون ما تصعد به زفراتی و تنزل عبراتی" (مجموعه اشراقات، ص ۷۱)

در کلمات فردوسیة از قلم ابهی نازل، "یا حیدر قبل علی علیک بهائی و ثنائی نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده؛ مع ذلك سبب احزان شده نه فرح و سرور. چه که بعضی از مدعیان محبت طغیان نموده‌اند و وارد آورده‌اند آنچه را که از ملل قبل و علمای ایران وارد نشد. قلنا من قبل لیس بلیتی سجنی و ما ورد علی من أعدائی بل عمل احبائی الذین ینسبون أنفسهم إلی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی. مکرر امثال این بیانات نازل ولکن غافلین را نفعی نبخشید. چه که اسیر نفس و هوئی مشاهده می‌شوند. از حق بطلب کل را تأیید فرماید بر انا به و رجوع تا نفس به مشتیهاتش باقی، جرم و خطا موجود. امید

آن که ید بخشش الهی و رحمت رحمانی کلّ را اخذ نماید و به طراز عفو و عطا مزین دارد و همچنین حفظ فرماید از آنچه سبب تضييع امر او است مابین عبادش" (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۵).<sup>۶</sup>

اینگونه اعمال در واقع ناصر اعدای امرالله است (اقتدارات، ص ۱۳؛ لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۰). فی الحقیقه این نسبت نسبت ظاهری است و هر نفسی که "قال بغیر ما ألهمناک او یقول بغیر ما القیناک فهو مجرم بنصّ الكتاب و" حق از آن بری و بیزار است (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۲۵).

۱- تکلم به غیر ما نزل فی الألواح - از موارد مشهور که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده نهی از تکلم به مطالبی است که در الواح نازل نشده باشد. یعنی نسبت دادن آنچه که در کتاب نیامده به حق جلّ جلاله است. این دوگانگی کلام که خلاف اصل وحدت بیان است که در لوح اتحاد نازل شده مایه اختلاف در بین انام خواهد شد. بیان مبارک در کتاب اقدس اینگونه است، "انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکری بین خلقی و ارتفاع کلمتی فی مملکتی اولئک انجم سماء عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین. و الذی یتکلم بغیر ما نزل فی الواحی انه لیس منی ایاکم ان تتبعوا کلّ مدّع اثیم" (بند ۱۱۷).

به نظر می‌رسد جمال مبارک با این کلام از توسل به احادیث و روایات اکیداً ممانعت به عمل آورده‌اند و فقط آنچه را که مکتوب است ملاک اعتبار تعیین فرموده‌اند. هر نفسی که مطلبی را بخواهد بیان کند باید مستند به آثار مبارکه نماید تا مقبول افتد و الا قابل اعتنا نبوده و نیست. حضرت عبدالبهاء در این مقام می‌فرمایند، "در خصوص واردین از ارض اقدس و روایات مرقوم نموده بودید؛ هر روایتی که سند در دست نباشد، اعتماد نشاید. زیرا

اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانی است. نصوص معمولاً بها است و بس" (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۶۰).

حضرت ولی امرالله نیز خطاب به احبای امریکا می فرمایند، "بهایان نباید به خطابات شفاهی که به حضرت عبدالبهاء نسبت داده شده زیاد اهمّیت بدهند مگر در صورتی که خطابات مزبور به شرف صحّه مبارکه رسیده باشد. حضرت بهاءالله این مطلب را به حدّ کافی جهت احبّاء روشن فرموده‌اند که الواح و نصوص الهی معمولاً بها است و بس. ممکن است موضوع روایات بسیار جالب نظر باشد، ولی به هیچ وجه نباید به آن ترتیب اثر داد. این تعلیم مبارک اساسی جمال اقدس ابهی برای این بوده که امر مقدّس بهائی مانند اسلام که در آن به جمیع احادیث و روایات منقوله از حضرت محمّد ترتیب اثر داده می‌شود، فاسد نگردد" (نقل ترجمه از ص ۴۶۱ گنجینه حدود و احکام).

در این مقام اشاره به عبارت «مدّع اثیم» که در انتهای بیان جمال مبارک در کتاب اقدس آمده، گویای آن است که هر نفسی که به تکلم به غیر ما نزل فی الالواح مبادرت نماید، مدّعی مقامی از برای خویشتن است که بالمرّه مردود است و در مقامی او را «شیطان» می‌نامند. در لوحی از جمال قدم چنین نازل، "هر نفسی الیوم مدّعی امری شود و یا ادّعی باطن نماید او شیطان فئه حقّه بوده ... اهل بهاء نفوسی هستند که هرچه را مخالف ظاهر امرالله بینند او را باطل دانند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۸).

آنچه را که اراده الهی بوده خداوند در آثار مبارکه بیان کرده است و در واقع، به بیان مبارک، "اگر نفسی به جمیع کتب عالم بیاید و به غیر ما اراده‌الله تکلم نماید، او از اهل نار در کتاب الهی مذکور است و از قلم اعلی مسطور" (گنجینه حدود و احکام).

بیان مطالب بدون استناد به آثار مبارکه سبب اختلاف بین جمع احباب است. از آنجا که مقصود خداوند ایجاد وحدت است، همین تکلم به غیر آنچه که در الواح نازل شده، یا تأویل یا بدعت گذاشتن سبب اختلاف و در نتیجه حرکت در خلاف جهت مقصود الهی است. حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرمایند، "احباء باید بیدار باشند. هر کسی کلمه‌ای بدون نصّ بگوید، اختلاف بین احباب بیندازد. جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند، یعنی احدی از خود کلمه‌ای نگوید، اجتهاد ننماید. و الا هر کسی بابتی مفتوح نماید و نصّ الهی را تفسیری کند. چون یکی گوید من قوه روح القدس دارم، خوب می‌فهمم فوراً هر کسی گوید من هم دارای روح القدس" (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۴۹ / گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۵۶).

در این مقام به بیان حضرت بهاء‌الله در لوح اتحاد باید استناد نمود که یکی از موارد اتحاد را «اتحاد در قول» بیان می‌فرمایند. وقتی جمیع نفوس بر مبنای سند واحد، یعنی آنچه که در کلام الهی نازل شده، استناد نمایند، اختلاف بیان مشاهده نخواهد شد: "اتحاد در مقامی اتحاد در قول است؛ و این بسیار لازم است. مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری به اختلاف سخن گویند، سبب اختلاف شود و خود و سائرین از نعمت اتحاد، که از قلم مولی‌الایجاد نازل شده، محروم و ممنوع گردند. از جمله ناصر حق بیان بوده و هست" (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۸۹).

در این مقام باید به نهی از تأویل و تفسیر نیز اشاره شود. تأویل در امر بهائی توسط افراد احباء ممنوع است. البته هر نفسی می‌تواند برداشت و استنباط خود را با ذکر این که نظر شخص او است بیان کند، چه که حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "مادامی که شخص صریحاً بگوید که آنچه اظهار

می‌دارد نظریات خصوصی اوست، نباید آزادی او را در اظهار عقیده شخصی محدود نمود. در حقیقت این قبیل توضیحات اغلب مفید واقع می‌شود و بدان وسیله بهتر می‌توان به تعالیم الهی پی برد. خداوند به انسان قوه عاقله عطا فرموده که از آن استفاده شود نه آن که عاطل و باطل ماند؛ اما در ادامه کلام توضیح می‌فرمایند که "آیات الهیه منزله واجد مرجعیت مطلقه" است و آحاد احباء باید بکوشند "خود را به آن میزان اعظم نزدیک ساخته و در موقع توضیح و تبیین مطالب با استشهاد از بیانات مبارکه علاقمندی خویش را نسبت به آیات الهی نشان" دهند. لهذا باید بین این دو تعادلی ایجاد کرد، زیرا "انکار مرجعیت آیات منزله کفری است صریح و جلوگیری کامل از اظهار عقیده شخصی درباره آیات مبارکه امری است قبیح" (نظامات بهائی، یا بهائی پروسیجر، طبع لجنه ملی نشر آثار امری (ایران)، بدون تاریخ طبع، ص ۳۱-۳۲).

اما تأویل بدان معنی که شخصی اظهار دارد که مقصود از بیان مبارک این یا آن است، به کلی ممنوع است. جمال مبارک صریحاً می‌فرمایند، "کلمه الهیه را تأویل نکنید و از ظاهر آن محجوب نمانید. چه که احدی بر تأویل مطلع نه إلا الله و نفوسی که از ظاهر کلمات غافل‌اند و مدعی عرفان معانی باطنیه، قسم به اسم اعظم که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود. طوبی از برای نفوسی که ظاهر را عامل و باطن را آمل‌اند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۳).

البته حضرت عبداله‌بهاء تأیید می‌فرمایند که برخی از نصوص نیاز به تأویل دارد، "و اما نصوصی که از کتب مقدسه اخراج نموده بودید، آنچه به علم و عقل و حکمت الهیه مطابق آن نصوص به حسب ظواهر است و اما نصوص دیگر کلّ تأویل دارد و تأویل مطابق عقل و علم و حکمت

است" (همان مأخذ). اما، به نصّ صریح حضرت بهاء‌الله در ایقان شریف، "این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننماید" (ص ۱۱ طبع آلمان / ص ۱۴ طبع مصر).

در بند ۱۰۶ کتاب اقدس نیز هر نفسی را که به تأویل آیات الهی پردازد از جمله زیانکاران در کتاب الهی بر شمرده‌اند. همچنین در باره نهی از تأویل نگاه کنید به کتاب اقتدارات، ص ۲۸۲.

۲- احکام و حدود الهی برای اجرا نازل شده است و این معنی در آثار مبارکه تصریح شده است. در تجلیّی اوّل از لوح تجلیّات می‌فرمایند، "تجلیّی اوّل ... ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلیّ نازل گشته." عمل به آنچه که در کتاب نازل شده سبب حفظ وحدت بین احبّای الهی می‌گردد و اگر هر نفسی به هوای خود به کاری مشغول گردد که خلاف اوامر منزله باشد، البتّه سبب اختلاف گردد. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "قل یا قوم لا تختلفوا فی امرالله. أن اتبعوا ما أمرتم فی کتاب مبین. ایاکم أن یمنعکم اعمالُ الذین یدعون الإیمان. إن الذی تجاوزَ عن حدودی إنه لیس منّی إلا بأن یتوبَ إلی الله الغفور الکریم" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷). مدعیان ایمان چه بسا که اعمالی را مرتکب می‌شوند که سبب دوری برخی نفوس از ساحت حق گردد. اینگونه افراد به بیان حق، "خود را به حق نسبت می‌دهند و به اجنحه نفس و هوئی طائرند از حق نبوده و نیستند" (همان مأخذ).

در کلام دیگر از اینگونه نفوس اعلام برائت می‌فرمایند، "و أمّا ما سئلت فی أوامرالله فاعلم بأنّ کلمّا حدّد فی الکتاب حقّ لا ریبّ فیهِ و علی الكلّ فرضٌ بأنّ یعملوا بما نُزّل من لدن منزلِ علیم و من یترکه بعدعلمه به

إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ عَنْهُ وَنَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُ. لِأَنَّ أَثْمَارَ الشَّجَرَةِ هِيَ أَوْامِرُهُ وَ  
 لَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْهُ إِلَّا غَافِلٌ بَعِيدٌ" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۵۶).  
 نسبت دادن خود به حق و عدول از او امر او نزد حق البتّه مقبول واقع نشود.  
 این نسبت ناقص است و دالّ بر غفلت از حق مگر آن که با عمل اثبات  
 گردد. جمال قدم می‌فرمایند، "بسا نفوس که خود را به حق نسبت  
 می‌دهند و لکن از حق بسی غافلند. چه که نسبت به قول تمام نشود و  
 صادق نیاید. البتّه هر دعوی را برهان باید و هر ادّعا را حجّتی شاید.  
 پس کسانی که خود را به حق منسوب می‌دارند البتّه باید آثار تقدیس از  
 فعلشان ظاهر شود و نضره نعیم از وجهشان مشاهده گردد" (گنجینه  
 حدود و احکام، ص ۵).

۳- سفک دماء. در این ظهور یکی از مصادیق فساد قتل نفس و ریختن  
 خون است. کسی را که حق خلق کرده و عمارت و مصنوع خداوند است،  
 چه کسی به خود حق می‌دهد که او را از نعمت حیات محروم سازد؟ هر  
 انسانی عالم کبیر محسوب می‌شود و اگر کسی دست به قتل احدی بزند،  
 گویی اقدام به قتل تمام عالم کرده است. این معنی در قرآن کریم نیز تصریح  
 شده است. جمال قدم می‌فرمایند، "اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ مِنْ  
 بَعْدِ إِصْلَاحِهَا وَ لَا تَرْكَبُوا الْفَحْشَاءَ. طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ كُلِّ مَا حُرِّمَ فِي  
 كِتَابِ اللَّهِ الْعَظِيمِ. أَيَاكُمْ أَنْ تَسْفِكُوا الدَّمَاءَ وَ الَّذِي سَفَكَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْنِي  
 وَ كَانَ اللَّهُ بَرِيءٌ مِنْهُ وَ هَذَا مَا نُزِّلَ فِي أَوَّلِ مِینَ مَلَكُوتِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ  
 الرَّحِيمِ. أَيَاكُمْ أَنْ تَرْكَبُوا مَا يَكْرَهُهُ عَقُولُكُمْ وَ أَفْنَدْتُمْ اتَّقُوا اللَّهَ يَا  
 مَلَأَ الْمُعْرَضِينَ" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۰، به نقل از کتاب بدیع). در بیان  
 دیگر نازل، "قُلْ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ  
 لَا تَسْفِكُوا الدَّمَاءَ إِنَّهُ حُرْمٌ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ وَ فِي هَذَا الرَّقِّ الْمُنشُورِ"  
 (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۳۳).

جمال قدم در کتاب اقدس (بند ۷۳) تصریح می‌فرمایند که بنایی را که خداوند ساخته است به دست ظلم و ستم و سرکشی تخریب نکنید. هیکل مبارک در مقام سؤال می‌فرمایند که آیا کسی را که خداوند به روحی از جانب خود حیات بخشیده می‌کشید، و آن را خطایی عظیم نزد خداوند تلقی می‌فرمایند. در بیان دیگر خودشان را از چنین شخصی به کلی بری می‌دانند و نسبت را سلب می‌کنند، "إِنَّ الَّذِينَ يَسْكَونَ الدِّمَاءِ... نحنُ بُرَاءٌ مِنْهُمْ وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يَجْمَعَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ لَا فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ" (نقل در تویعات مبارکه، ج ۳ (۱۹۴۸-۱۹۲۲)، ص ۲۵).

در کنار سلب نسبت در هنگام قتل نفس، جمال مبارک به طرق مختلف احبّاء را هدایت می‌فرمایند که قتل را به کلی از مخیله خود برانند. فی‌المثل می‌فرمایند، "بگو ای احبّای الهی فخر شما به کشتن نفوس نبوده، بلکه فخر در احیای نفوس پژمرده بوده" (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۳۶)؛ یا "بگو قتل نفس دلیل مردی و مردانگی نیست؛ اگر قادرید نفوس پژمرده و مرده را به نفحات رحمانیه تازه و زنده نمایید" (همان، ص ۳۶).

نهایتاً کشته شدن را بر کشتن ترجیح می‌دهند، "قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبّای الهی کشته شوند نزد این عبد محبوب‌تر از آن است که به نفسی تعرّض نمایند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۳)؛ و "قسم به جمالم که اگر احبّایم کشته شوند بهتر است از سفک دم نفسی" (نقل در تویعات مبارکه، ج ۳ (۱۹۴۸-۱۹۲۲)، ص ۲۵). این نکته در لوح سلطان نیز بیان شده است (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۴). در لوح ناپلئون افراد مرتکب سفک دماء را متجاوز از اوامر الهی می‌دانند (همان، صص ۱۱۰-۱۰۹).



۴- شرب افیون. از جمله مواردی که شدیداً در امر بهائی نهی شده شرب افیون است. بیان حق در کتاب مستطاب اقدس چنین است، "قد حرم علیکم شرب الأفیون إنا نهیناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الكتاب. و الذی شرب إنّه لیس منی. إتقوا الله یا اولی الألباب" (بند ۱۹۰).

حضرت عبدالبهاء در لوح تنزیه و تقدیس در این باب به تصریح سخن گفته‌اند: "أما مسألة افیون کثیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله به صریح کتاب اقدس محرّم و مدموم و شربش عقلاً ضربی از جنون و به تجربه مرتکب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می‌بریم از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسانی است و سبب خسران ابدی. جان انسان را بگیرد، وجدان بمیرد، شعور زائل شود، ادراک بکاهد، زنده را مرده نماید، حرارت طبیعت را افسرده کند. دیگر نتوان مضرّتی اعظم از این تصوّر نمود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۶).

در مقام دیگر نه تنها مصرف کننده، بلکه خریدار و فروشنده آن را نیز محروم از فیض و عنایت الهی می‌دانند (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۳) و حتی کشت آن را نیز جز برای معالجه ممنوع می‌دانند (همان، ص ۴۳۵). در مقام حیرت می‌فرمایند، "تریاک نفوس را از خاک پست تر کند و از عظم رمیم پوسیده‌تر. سبحان الله چه قدر عجیب است و چه قدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده گرداند و جز ضرر ثمر و اثر نبیند. با وجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد. والله الذی لا اله الا هو اگر انسان زنده در قبر نشیند بهتر از آن است که مرتکب شرب افیون شود و مظهر الجنون فنون گردد...الیوم در آستان مقدّس اعظم محرّمات شرب تریاک است. اعاذنا الله و ایاکم عن هذا الصرّ العظیم و البلیة الّتی هادمة للبنیان الجسیم" (همان، ص ۴۳۴).

سلب نسبت را که در بیان جمال مبارک به صراحت بیان شده، حضرت ولیّ امرالله نیز تکرار می‌فرمایند، "شرب واستعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نه و در زمره مؤمنین داخل نیست" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴).

۵- امر کردن به معروف و خود عامل نبودن. مصطلح است که می‌گویند کسی که خود به امری عامل نیست نباید دیگران را به آن امر یا از ارتکاب به عمل مکروه نهی کند. این معنی در کلمات مکنونه تصریح شده است، "یا ابن الرّوح أیقن بأنّ الذی یأمرُ النَّاسَ بالعدل و یرتکبُ الفحشاء فی نفسه إنّهُ لیس متّی ولو کان علی اسمی."

جمال قدم کسانی را که واعظ غیرمتعظ باشند، یعنی دیگران را به اعمالی توصیه کنند که خودشان عامل نیستند، به نفوسی تشبیه می‌کنند که رجای ظهور الهی را دارند اما هنگام ظهور او از حضرتش روی بر می‌گردانند، "یا قوم إن تقولوا ما لاتفعلوا فما الفرقُ بینکم و الذین قالوا ربنا الله فلما أتى فی ظلّ الغمام أعرضوا و استکبروا علی الله العزیز العلیم" (لوح ناپلئون سوم، الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۹).

در مقام مثال، کسانی را که دیگران را به اعمال حسنه دعوت می‌کنند و خود را فراموش می‌نمایند، به چراغی تشبیه می‌کنند که می‌سوزد و دیگران را روشنی می‌بخشد، اما خود او با سوختن نابود می‌شود. اگر احیاناً تأثیری در قول چنین نفوسی باشد، در اثر کلمات الهی است، نه در وجود خود او، "ایاکم یا قوم لاتکوننّ من الذین یأمرون النَّاسَ بالبرّ و ینسون أنفسهم؛ اولئک یکذبهم کلّما یخرج من افواههم ثمّ حقایق الأشياء ثمّ ملائکة المقربین و إن یؤثر قول هؤلاء فی احد هذا لم یکن منهم بل بما قدر فی الکلمات من لدن مقتدر حکیم و مثلهم عندالله کمثل السراج یتسّیء منه العباد و هو یحترق فی نفسه و یكون من المحترقین." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۳)

در این فقره از کلمات مکنونه به ارتکاب فحشا اشاره شده است. در بیانی به تبیین آن می‌پردازند، "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض من جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأطهر الأمتع اللّمع." (مائدة آسمانی، ج ۴، ردیف ف، باب ۱)

اگر کسی بخواهد دیگران را هدایت کند، اول باید خود عامل باشد، سپس در مورد دیگران اقدام نماید که فرمود، "قد كتب الله لكل نفس تبليغ امره و الذي أراد ما أمر به ينبغي له أن يتصف بالصفات الحسنة أولاً ثم يبلغ الناس لتنجذب بقوله قلوب المقبلين و من دون ذلك لا يؤثر ذكره في افئدة العباد... ان الذين يظلمون و يأمرون الناس بالعدل يكذبهم بما يخرج من افواههم اهل الملكوت و الذين يطوفون حول عرش ربكم العزيز الجميل" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۰).

در واقع هر نفسی که بخواهد قیام به نصرت امرالله نماید، ابتدا باید قلب خود را در تسخیر کلام حق درآورد و سپس به دیگران پردازد. این معنی در لوح سلطان تصریح شده است، "هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۵).

۶- فساد در ارض بعد از اصلاح. می‌دانیم که هر مظهر ظهوری برای رفع مفاسد و اصلاح عالم مبعوث می‌گردد. این معنی در کلام حضرت بهاءالله که برای اصلاح عالم آمده‌اند و احبای ایشان نیز مأمور به اصلاح عالمند تصریح شده است. در لوحی از قلم اعلیٰ نازل، "جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. لعمرالله شئونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اول، ص ۱۴۰). در آیه ۵۵ سوره اعراف نیز این معنی تصریح شده است. لهذا هر نفسی که دست به فساد بزند البتّه مخالف اراده الهی عمل کرده و از او سلب نسبت

می‌شود. بیان حق چنین نازل شده است، "ایاکم أن تُفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها و مَنْ أفسد لیس منّا و نحن براءٌ منه. کذلک کان الأمر من سماء الوحی بالحقّ مشهوداً" (اقدس، بند ۶۴).

در واقع می‌توان گفت که از همان لحظه‌ای که مظهر ظهور الهی مبعوث می‌گردد، جریان اصلاح عالم شروع می‌شود و هر نفسی که در خلاف جهت اراده الهی و مظهر ظهورش قدم بردارد، در جهت فساد یا ممانعت از اصلاح قدم برداشته است و لهذا نسبتش با خداوند سلب می‌گردد.

۷- ارتکاب زنا و لواط و خیانت. این اعمال شیطانی در شأن انسان نیست. انسان منسوب به رحمن است و باید به صفات رحمانی مزین شود که قابل لایق دخول در ملکوت الهی گردد. بدین لحاظ است که از مرتکبین اینگونه اعمال شنیعه سلب نسبت می‌گردد. حق می‌فرماید، "قل قد حُرّم علیکم الزّنا و اللّواط و الخیانة. أن اجتنبوا یا معشر المقبلین. تالله قد خلقتّم لتطهیر العالم عن رجس الهوی. هذا ما یأمُرکم به مولی الوری إن أنتم من العارفین. من ینسب نفسه إلی الرّحمن و یرتکب ما عمل به الشّیطان إنّه لیس منّی" (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱۳ / گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۸).

۸- اعراض از مظهر حق. نفسی را که خداوند ظاهر می‌فرماید و به او اقتدار و اختیار عنایت می‌کند کلامش همان کلام حق است و البته هر نفسی که عصیان نماید و سرکشی کند، نسبتی با حق نتواند داشته باشد. کلام حق (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۳) چنین عزّ نزول یافته است، "شهدالله أنّه لا إله إلا هو و الّذی ظهر بالحقّ إنّّه لمخزنُ قدرتی و مکمن اقتداری و مظهر غیبی لعبادی و بحر علمی لبریتی و سماء مشیتی المهیمنة علی العالمین. من فاز به فاز بكلّ الخیر و الّذی أعرّض إنّّه لیس منّی و غفل عنی و کفر بآیاتی الّتی نُزلت من افق امری المبرم المنیر. طوبی لمن

فاز اليوم بأنوار وجهي و استظلّ في ظلّ عنایتی و سكن في جوار رحمتی و سمع ندایي الأبدع الأمتع العزیز المنیع. " این معنی در لوح دیگری نیز به گونه دیگر بدون ذکر "لیس منی" نازل شده اما همان معنی از آن مستفاد می‌شود: "شهدالله أنه لا إله إلا هو و الذي ظهر إنه لمطلع أمری بین عبادی و مشرق وحی لمن فی السموات و الأرضین و الذي آمن به آمن بنفسی و قام علی ذکری و نصر امری و الذي أعرض إنه كان مُعرضاً عنی فی أزل الآزال كذلك قضی الأمر من قلم قضائی فی لوح ما أطلع به أحدٌ إلا علمی الذي أحاط الكونین" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۵۴).

۹- ارتکاب فحشاء به معنی اعراض از حق. حضرت بهاءالله در معنی بغی و فحشا می‌فرماید که "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف علی امری بعد الذي أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمتع اللمیع." (مائده آسمانی، ج ۴، ردیف، باب ۱). با توجه به این معنی می‌توان پی برد که معنی فحشاء در بیان زیر چیست و چرا مرتکب آن در زمره اهل بهاء محسوب نمی‌شود، "قل الذين ارتكبوا الفحشاء و تمسکوا بالدنیا إتهم لیسوا من اهل البهائهم لو یردون وادياً من الذهب یمرون عنه کمر السحاب و لایلتفتون إلیه ابدأ. ألا أنهم منی لیجدن من قمیصهم أهل ملاً الأعلى عرف التقدیس و یشهد بذلك ربک و من عنده علم الكتاب و لو یردن علیهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لایرتد إلیهن أبصارهم بالهوی. أولک خلقوا من التقوی كذلك یعلمکم قلم القدم من لدن ربک العزیز الوهاب" (کتاب مبین، خط جناب زین‌المقربین، ص ۱۵۳). این معنی در لوح ذبیح نیز عزّ نزول یافته است، "اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب مرور کنند، نظر التفات به آن نمایند و اگرچه

جميع نساء ارض به احسن طراز و ابداع جمال حاضر شوند، به نظر هوی در آنها نظر نکنند." (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹).

۱۰- تمسک به اسمی از اسماء و اعراض از موجد اسماء. واقفیم که به بیان حق بعد از طی کردن دو پله از سه پله‌ای که انسان را به حق می‌رساند، یعنی روی برگرداندن از این دنیا، اعراض از آخرت و ما قدر فیها، باید از اسماء و ملکوتها نیز گذشت.<sup>۶</sup> با توجه به این که اسماء قمیصی هستند که خداوند به هر نفسی که بخواهد اعطاء می‌کند و از هر نفسی که بخواهد می‌گیرد، لهذا به تنهایی قابل اعتنا نبوده و نیستند و هر نفسی که به اسمی تمسک نماید و از موجد اسماء اعراض کند، البته نسبتی با حق نخواهد داشت، بقوله تعالی، "مَنْ تَمَسَّكَ بِاسْمٍ مِنَ الْأَسْمَاءِ مُعْرِضًا عَنِ مَوْجِدِهَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَكَانَ اللَّهُ بَرِيئًا مِنْهُ." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۳)

۱۱- اكل اموال ناس: "انّ الذّین یفسدون فی الأرض و یتصرّفون اموال النّاس و یدخلون البیوت من غیر الإذن انّی برئٌ منهم." (کتاب مبین، ص ۱۶۲). و در بیان شناعت این عمل می‌فرمایند، "بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائره السوء و عذاب الله المقتدر القدير ... بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمایید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبه شوید؛ اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بوده، حمل این زحمات به چه جهت شده؛ هر سارق و فاسقی به این اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده." (لثالی حکمت، ج ۳، صص ۳۷۳-۳۷۴).

جالب است که جمال مبارک از خداوند می‌خواهند که ابداً نه در این جهان و نه در عالم بعد ارتباطی با اینگونه نفوس نداشته باشند، "انّ الذّین یسفکون الدّماء و یأکلون اموال النّاس بالباطل نحن برآءٌ منهم و نسأل الله أن

لا یجمع بیننا و بینهم لا فی الدنیا و لا فی الآخرة" (نقل در توقیعات مبارکه (۴۸-۱۹۲۲)، ج ۳، ص ۲۵).

۱۲- توجه بدون اجازه به ارض اقدس. اگرچه این مورد شاید مربوط به زمان حضرت بهاءالله بوده باشد، اما بیانات مبارکه نشان می‌دهد که بعدها نیز عزیمت به ارض اقدس همواره موکول و منوط به اجازه مرکز امر بوده و تخطی از آن جائز نبوده و نیست. در لوح مبارک حضرت بهاءالله که این نکته تصریح شده، نکات مرتبط دیگری نیز وجود دارد؛ بدین لحاظ تمام لوح مبارک نقل می‌گردد:

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار دوست لساناً دعوی دوستی نماید و فعلاً مرتکب شود امری را که ضَرَّ آن به محبوب راجع شود. آیا بر چنین نفس چه لایق و سزاوار است؟ آیا کلمه دوست بر او اطلاق می‌شود و یا به اسم حبیب در نزد محبوب مذکور است؟ لا وَ رَبِّ العرشِ العظیم. دوست صادق آن است که از کوثر محبت دوست چنان سرمست شود که جز رضای او نخواهد. یعنی از خود آملی و خواهشی و خیالی نداشته باشد و کلّ را در رضای دوست فانی مشاهده نماید. حرکت نکند مگر به اذن او و نخواهد مگر آنچه را که رضای او در اوست. قسم به آفتاب افق توحید که از مشرق تفرید مُشرق است که توجّه احبّاء به این شطر ضَرُّش بر اصل شجره وارد. إِذَا یشهدُ لسانی بَأَنَّ الذی توجّهَ إلی هَذَا أَلْشَطْرِ بَعْدَ مَا رُقِمَ فی هَذَا أَللّوْحِ إِنَّه لیسَ مِنّی و کفی بالله شهیدا. ای دوستان تا چند در غفلتید؟ آخر تفکر نمایید؛ عاقبت امور را در اول هر امری مشاهده کنید. این معلوم و محقق است که کمال محبت به هر یک داشته و داریم و اگر مصلحت امر مشاهده می‌شد البته خود احضار می‌نمودیم. بشنوید وصیت مشفقانه را. بی رضا حرکت نکنید و از هر نفسی مطمئن باشید. امساک لسان

لازم. به دو کلمه حرف محبت آمیز فریب مخورید و از مقبلین مشمرید. امر این مقرّ بسیار شدید است، سهل بدانید. نَسَأُ اللّٰهَ بِأَنْ يُوقِّعَكُمْ عَلَى الصَّلَاحِ وَ الإِصْلَاحِ وَ يَجْعَلَكُمْ مِنَ الَّذِينَ أُخْتَارُوا مَا أُخْتَارَ لَهُمُ اللّٰهُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۶۵، صص ۲۳۱-۲۳۴)

این معنی در دیگر آثار مظهر ظهور و مبین آیات نیز مشاهده می شود. فی المثل در بیانی از حضرت بهاء الله شرایط شخص زائر ارض اقدس چنین ذکر شده است، "شرائط نفوسی که به اذن فائزند این است که اوّل صحت مزاج، صحت بدن؛ ثانی اسباب سفر از نقل و غیره؛ و شرطی که اعظم شرایط است تحصیل اذن است در محلّ و مقام. و اگر کلّ موجود باشد و حکمت اقتضاء ننماید، حرکت و توجّه جائز نه." (امر و خلق، ج ۴، ص ۱۳۹) یا در بیانی دیگر مذکور، "اگر حکمت اقتضاء نماید و یا مصلحت منافی نباشد، در توجّه به شطر سجن باسی نه" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۱۳)

حصول اذن منوط است به حکمت. رحمت حق در حدی است که اگر کسی نیت تشرف به حضور نماید و حکمت اقتضاء ننماید، اجر لقای مظهر ظهور برای او ثبت می گردد: "اذن حضور معلق است به مقتضیات حکمت. اگر اقتضاء نماید توجّه نمایند و الا نَسَأُ اللّٰهَ تَعَالَى أَنْ يَكْتُبَ لَكَ أَجْرَ لِقَائِهِ وَ الْحُضُورَ أَمَامَ مَشْرِقِ آيَاتِهِ وَ مَطْلَعِ بَيِّنَاتِهِ." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۲۰۹).

از حضرت عبدالبهاء نیز موارد مشابه مشاهده شده است. فی المثل در بیانی مذکور، "عبدالبهاء نهایت اشتیاق را به ملاقات شما دارد. ولی این ایام حکمت اقتضاء نمی نماید و ما در جمیع الواح مأمور به حکمتیم و نفس خدمت عین شرفیابی است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۸۷)



در یکی از آثار حضرت ولی امرالله مشاهده شد که فردی را به این علت از جمع اهل بهاء اخراج فرمودند، "در موضوع ..... فرزند ..... فرمودند بنویس: این شخص بد اخلاق و پست فطرت اخیراً مخالف دستور این عبد مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته. تلغرافاً راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخابره گردید. به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند مخابره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه؛ تمرّد و مخالفت نتایجش وخیم است." (توقیع مورّخ ۱۵ شهرالکلمات ۱۰۳ بدیع، منتخبات توقیعات، طبع ۱۰۵ بدیع، ص ۳۹). البته، پدر این شخص چون به انذارات توجه نمود و با پسر معاشرت مستمر داشت، او نیز به سرنوشت پسر دچار شده از جامعه اخراج گردید. (همان مأخذ، ص ۴۱)

۱۳- اختلاف: اگرچه تجاوز از حدود و احکام الهی و آنچه را که برای جامعه بشری صلاح دانسته است به انحاء مختلف نهی شده است، اما، در مواردی ضرر خودداری از اجرای او امر به قدری شدید است که لطمه به اصل شجره، یعنی هیکل امرالله، وارد می‌آورد. در خصوص نهی از اختلاف بین احبّاء این کلام جمال مبارک وارد که به سلب نسبت منجر می‌شود، "قل یا قوم لا تختلفوا فی امرالله؛ أن ابتغوا ما أمرتم فی کتاب مبین. ایاکم أن یمنعکم أعمال الذین یدعون الایمان. إن الذی تجاوز عن حدودی إنّه لیس منی" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷)

در این باب بیانات لاتحصی از قلم قدم نازل. در سورة الصبر اشارتی ظریف دارند که، "لا تختلفوا فی امرالله ثم اجتمعوا علی شاطی عرّ منیعا" (ایام تسعه، ص ۲۷۶) و به این ترتیب همگان را به وحدت و یگانگی در شاطی بحر اعظم دعوت می‌فرمایند. اجتماع در کمال وحدت بر شاطی بحر اعظم جز با رجوع به فطرت پاک اصلیه میسر نیست: "مقصود، صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیه خود به شاطی

بحر اعظم وارد شوند." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۳۶۸). موضوع فطرت اصلیه مکرراً در آثار مبارکه مطرح شده است و آن خلقت پاک اولیه انسان است. حتی در موردی حضرت بهاء الله انحراف نفوس از فطرت اصلیه را عدم قابلیت آنها در استماع کلام الهی تعبیر می فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود، یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی شد، چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲)

۱۴- ارتکاب اعمال شیطانی: به عبارتی می توان گفت که این مورد در بر گیرنده تمام موارد دیگر است. اما چون به طور اخصّ بیان شده است به کلام مبارک حضرت بهاء الله استناد می گردد. هیکل مبارک نسبت به نفوسی که ادعای ایمان می کنند و خود را به حق نسبت می دهند و بعد اعمال شیطانی مرتکب می شوند حسّاسیت نشان می دهند. در این بیان از قلم قدم جاری، "من ینسب نفسه الی الرحمن و یرتکب ما عمل به الشیطان انه لیس منی" (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۲۲، ص ۱۵۹)

۱۵- میل به شهوات نفسانیه: در این مقام جمال مبارک از عبارت «لیس منی» استفاده نکرده اند، ولی سلب نسبت را به نوعی بیان فرموده اند. البته شهوات نفسانیه را به هر گونه عملی که مابینت با آثار مبارکه داشته باشد می توان تعبیر نمود. در موضوع شهوت بیان مبارک چنین است، "هر نفسی از او آثار خبائث و شهوات ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست." (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹). این به نوعی سلب نسبت است. البته در مقام دیگر نیز جمال قدم همین سلب نسبت را با بیانی که گستره وسیع تر دارد مطرح کرده اند: "بعضی از نفوس که خود را به حق نسبت می دهند و به اجنحه نفس و هوی طائرنند، از حق نبوده و نیستند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷).

در خاتمه این بیان حضرت بهاءالله زب این ورق می‌گردد که حکایت از قطع جمیع نسبت‌ها و تحکیم نسبت الهی می‌کند:

"مدعیان محبت بسیار و لکن اهل وفا که فی الحقیقه به افق اعلیٰ ناظر باشند بسیار کم مشاهده می‌شود، مگر نفوسی که به توفیقات الهیه از عالم ترابیه گذشته‌اند و به شطر ربّ الأرباب توجه نموده‌اند. چه مقدار از نفوس که منتظر ظهور بودند و چون افق عالم به نیر اعظم منور شد کلّ محتجب ماندند إلاّ من شاءالله. ای أمةالله به حبل محبت الهی متمسک باش به شأنی که احدی قادر بر فصل نباشد. به کمال فرح و سرور به ذکر مالک ظهور مشغول باش. جمیع نسبت‌ها الیوم مقطوع و مردود است، چه که ایام، ایام نسبةالله است. هر که به این نسبت فائز شده، او از اهل فردوس اعلیٰ بوده و خواهد بود. شکر کن محبوب عالم را که به حبش فائز شدی و به ذکرش مذکور گشتی." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۲).

### یادداشت‌ها

- ۱- "یا ابن الرّوح ما قدّر لك الرّاحة إلاّ بإعراضك عن نفسك و إقبالك بنفسی. لأنّه لا ینبغی أن یكون افتخارك باسمی لا باسمك و اتكالك على وجهی لا على وجهك. لأتی وحدی أحبّ أن أكون محبوباً فوق كلّ شیء." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۱۹).
- ۲- در بیانی از قلم اعلیٰ نازل، "لم یكن لكم أعداء إلاّ أنفسكم؛ فاعرفوها یا قوم ایتکم أن تغفلون. إنّها لا تسكن ابدأ. إذا تُطعمَ یزداد لهیبها و إذا تمنع یشتدّ حرصها. قد أفلح من زکیها باسم ربّه المقتدر المهیمن القیوم. قل أن انحروها یا قوم فی سبیلی هذا حقّ القربان فی حبّ

الرَّحْمَنُ وَ لَا يُعْقِلُهُ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ." (کتاب مبین، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص ۳۹۰).

۳- همچین نگاه کنید به آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۲۳۰ و ۳۵۴.  
۴- مسکن الفؤاد شهید ثانی، ص ۱۰۸؛ و مسند احمد ۳۸۶/۱؛ و الذکری، ص ۷۲؛ و مستدرک ۴۵۲/۲؛ و جواهر الکلام ۳۷۰/۴؛ و مسند احمد بن حنبل ۳۸۶/۱.

۵- جمال مبارک در حق او فرموده‌اند، "قد اشتعل الظّالم بنار الحرص و الهوی و البغی و الفحشاء و ارتکب ما ناحت به الأمانة و بکی عبادةً مکرّمون... سبحان الله نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر در باره‌اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود، چون دارای زخارف دنیا شد، اول سیف جفا بر معین و ناصر و مؤید خود وارد آورد و بعد بر اولیا و دوستانش" (آیات بیّنات، صص ۳۱۳-۳۱۴).  
همچین نگاه کنید به اقتدارات، صص ۱۵ و ۱۲۶ / آیات بیّنات، ص ۱۱۶ (لوح ۱۰۸)، ص ۳۱۴.

۶- همچین نگاه کنید به اقتدارات، صص ۱۱-۱۲، ۳۲۶ / آیات بیّنات، ص ۱۷۸ / اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۷۰ / کتاب مبین، خط جناب زین‌المقرّبین، ص ۲۷۳، ص ۱۵۲، ص ۱۶۲ / آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۶۷ / لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۹۳، ۲۳۴.

۷- جمال مبارک در لوحی می‌فرماید، "ثمّ اعلم بأنّ نُصِبَ بیننا و بین العباد سلّمٌ و له ثلاث درجات: الأولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانیة بالآخرة و ما قدرّ فیها و الثالثة تذکر بالأسماء و ملکوتها و منّ جاز عن هذه المقامات یصلُ إلی ملیک الأسماء و الصّفات اقربُ منّ حین. ایاکم یا اهل البهاء لاتعظّلوا أنفسکم علی هذه المواقف ثمّ مروا عنها کمرّ السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقرّبین." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶؛ و ج ۸، ص ۱۲۰).

## زیستن‌شناسی در آئین بهائی

ایرج ایمن

بنا بر نصایح قلم اعلیٰ، تعالیم بهائی باید چنان در شیوهٔ زندگانی فردی و جمعی اهل بهاء بازتاب یابد و جلوه‌گر شود که سبب جذب و اقبال گروه‌گروه نفوس به آئین بهائی گردد و فرهنگ و تمدنی بدیع پدید آورد: "بگو ای دوستان، امروز باید کلّ به شأنی از حرارت محبت الهی مشتعل باشید که اثر حرارت آن از جمیع رگها و اعضا و اجزای شما ظاهر شود تا جمیع اهل عالم از این حرارت مشتعل شوند و به افق مقصود توجه نمایند." (پیک راستان، صص ۵۸-۵۹) نیل به این مقصود بخودی خود میسر نمی‌گردد و نیازمند کوشش عمدی و آگاهانه و مستمر افراد و اعضای جامعه بهائی است. این موضوعی است که در این مقال مورد بحث و فحص مقدماتی قرار می‌گیرد به این امید که صاحب‌نظران و اهل پژوهش و تحقیق این مبحث را پی‌گیری کنند و برای حصول به این مقصود و تحقق این امر مهم راه‌گشائی نمایند.

### زیستن‌شناسی در آئین بهائی

موضوع محوری در این بحث نحوهٔ رفتار روزانه یعنی چگونه زندگی کردن است که با فلسفهٔ زندگی تفاوت دارد. فلسفه زندگی به بحث در بارهٔ هدف یا اهداف زندگی می‌پردازد. به عبارت دیگر به نتایج و حاصل نهائی رفتار توجه دارد و نگرش انسان به عاقبت زندگی را مطرح می‌کند که در این بحث مطرح نیست. برای جدا کردن بحث در فلسفهٔ زندگی از بحث در نحوهٔ رفتار روزانه، واژهٔ «زیستن‌شناسی» را بعنوان اصطلاحی جدید وضع می‌کنیم. در این بحث سر و کار ما با موضوعی است که آن را می‌توانیم مبحثی از «زیستن‌شناسی» یعنی «زیستن‌شناسی در آئین بهائی» بنامیم. این اصطلاح زیستن‌شناسی را در برابر «زیست‌شناسی» (بیولوژی یا علم‌الحیات) بکار می‌بریم. در زیست‌شناسی موضوع

مورد بحث و پژوهش زندگی یا حیات و یا شرایط زنده بودن است. به عبارت دیگر ما چرا و چگونه زنده هستیم و به زنده بودن ادامه می‌دهیم. ولیکن ما علاوه بر زنده بودن زندگانی می‌کنیم، یعنی از زنده بودن بهره می‌بریم. این نحوه و روال استفاده از زنده بودن را «زیستن‌شناسی» می‌نامیم. منظور از «زیستن‌شناسی انسانی» نحوه رفتار انسان یا نحوه زندگانی کردن اوست. زیستن‌شناسی به این معنی از اهداف و مقاصد اساسی و بنیانی امر بهائی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر در اخلاقیات یا رفتارشناسی بهائی بحث فقط این نیست که چگونه زنده و تندرست بمانیم، بلکه زنده و تندرست بودن مقدمه و مبانی است برای نحوه خاصی از درست زندگانی کردن که منطبق بر پیروی از تعالیم و اخلاقیات بهائی باشد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید "بگو ای برادران خود را به اعمال بیارائید نه به اقوال" (کلمات مکنونه فارسی، فقره ۵)؛ باید جمیع اقوال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود، چه که در اقوال کل شریکند و لکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست. پس به جان سعی نمایید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید." (کلمات مکنونه فارسی، ۷۶). و حضرت عبدالبهاء می‌فرماید "بهائی را به صفت شناسند نه به اسم و به خلق پی برند نه به جسم" (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۱۴). افزون بر این در لوح حکمت می‌فرماید به نحوی زندگانی کنید که بامدادتان بهتر از شامگاه قبل و فردایتان بهتر از دیروزتان باشد: "واجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم و غدکم احسن من امسکم" (مجموعه‌ای از الواح، ص ۸۱). و در مقام تأکید برتری عمل بر قول در لوح «اصل کل الخیر» کاستن از سخن و افزودن بر عمل و رفتار را شرط اصلی ایمان می‌شمرند و اضافه می‌فرمایند که اگر نفسی قول و سخنش افزونتر از عمل و رفتارش باشد عدمش بهتر از وجود و نیستی او بهتر از هستی اوست: "رأسُ الإیمان هو التقلُّلُ فی القول و التکثیرُ فی العمل و من کان اقواله ازیّد من اعماله فاعلموا أنّ عدمه خیرٌ من وجوده و فئانه احسن من بقائه" (مجموعه‌ای از الواح، ص ۹۳). و هشدار می‌دهند که "عنقرب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند." (کلمات مکنونه فارسی، ۶۹)

### نظری اجمالی بر شمه‌ای از ویژگی‌های اخلاق و رفتار بهائی

تعالیم اخلاقی و آموزه‌های رفتاری در آئین بهائی فهرستی بس گسترده و طولانی دارد که توصیف یکایک آنان خارج از حوصله این بحث است. برای نمونه، در ضمیمه ۱ فهرست «فضائل اخلاقی و اعمال حسنه» از «جزوه تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس» نقل شده که نمونه ایست از اوامر و توصیه‌های اخلاقی و رفتاری در آئین بهائی. مجموعه رفتارهای بهائی که در آثار قلم اعلی نازل شده چندین برابر این دو فهرست است. ضمیمه ۲ تعدادی از خصوصیات است که کیفیت رفتار بهائی را ارائه می‌دهد. برای یادآوری اهمیت و ویژگی‌های آموزه‌ها و توصیه‌های مربوط به اخلاق و رفتار بهائی در آثار مبارکه به نمونه‌های ذیل اشاره می‌شود:

بنا بر بیان حضرت بهاء‌الله عمل کردن به اخلاق و رفتار بهائی از اوامر و احکام الهی است و بر کل لازم است (فضائل اخلاق، ص ۱۵). حضرت عبدالبهاء می‌فرماید تخلق به اخلاق و رفتاری که در امر بهائی توصیه شده است اعظم خدمت به امرالله است (فضائل اخلاق، ص ۲۱) و حضرت ولی امرالله در یکی از توقیعات خود هدف غائی حضرت بهاء‌الله را خلق افراد جدیدی عنوان می‌فرماید که مردمی نیکوکار و مهربان و با فتانت و صدیق و شریف باشند و بر مبنای احکام و موازین امر بهائی، امری که در این مرحله جدید از تکامل عالم انسانی ظاهر شده، عمل نمایند. بعد اضافه می‌فرماید که خود را بهائی نامیدن کافی نیست. باید در تمام وجود ما آثار حیات بهائی نمودار باشد (نمونه حیات بهائی، ص ۲۵). در ارتباط ایمان و عرفان با اجرای اوامر و رفتار بهائی حضرت بهاء‌الله می‌فرماید "اعمال فرع عرفان بوده و خواهد بود و عرفان هم منوط به عرفان مظهر نفس اوست" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۴). در ادیان و ادوار گذشته اقرار و اعتراف به پذیرفتن امر جدید نشانه ایمان بود. اما حضرت عبدالبهاء می‌فرماید در این امر اعظم اعمال و اخلاق پسندیده دلیل بر ایمان افراد است (بدایع، ج ۲، ص ۱۵۷)، زیرا قبول عمل انسان در آستان الهی منوط به عرفان مظهر ظهور الهی در هر دور و زمان است (بدایع، ج ۲، ص ۳۳۷).

در آثار مبارکه کراراً تأکید شده که مؤثرترین طریق تبلیغ امرالله عمل به تعالیم و اخلاق بهائی است. "لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته. یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود. چه که در اقوال کل شریکند ولیکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست. پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید. کذلک نصحناکم فی لوح قدس منیر." (کلمات مکنونه فارسی، ۷۶) این بیان مبارک اشاره به این نکته نیز دارد که بکار بستن اخلاق و رفتار پسندیده باید پاک و مقدس از هر گونه شائبه انتظارات و مقاصد ظاهری و باطنی باشد. یعنی صرف اقدام به عمل پسندیده کافی نیست و اثر مطلوب را نخواهد داشت مگر آن که از جمیع هوئها و خواهش‌های نفسانی پاک و مبرا باشد و لله اجرا شود. "اجعلوا اقوالکم مقدسه عن الزیغ و الهوی و اعمالکم منزّهه عن الریب و الریا" (مجموعه‌ای از الواح، ص ۸۱). وصول به چنین مرتبه‌ای بدون عرفان واقعی مقدور نخواهد بود. نکته دیگری که از این بیان مبارک مستفاد می‌شود آنست که تا مبلغ یا معلّم یا مربّی به چنین افعال پاک و مقدس عامل نباشد رفتار و سخنانش در تشکّل رفتار مطلوب در دیگران مؤثر واقع نمی‌شود. اثر و نفوذ رفتار نیکی که بدون انتظار پاداش و با نیت خالص معمول می‌گردد جاودان و پایدار است. "از هر نفسی عملی ظاهر شود که سبب هدایت خلق گردد، آن عمل لایق اثبات است و به شهادت این مظلوم محو آن را اخذ ننماید و تغییر به آن راه نیابد." (آیات، ج ۲، ص ۴۲)

اعمال و اخلاق پسندیده به سپاهیان امر الهی تشبیه شده که ناصر امر الهی و فاتح قلوبند. "امروز جنود حق و ناصرش اعمال و اخلاق است. باید به این جنود افنده و قلوب و صدور را تصرف نمود." (گلزار تعالیم، ص ۵) و علاوه بر این چنان رفتار و اعمال، عامل ایجاد و پیشرفت تمدن مادی است. "اگر انسان به اعمال بهائی قیام کند هیچ قول لازم ندارد. اعمال است که مدنیت را ترویج کرده. اعمالست که این صنایع را آشکار کرده. اعمالست که این اکتشافات را ظاهر کرده. اعمالست که عالم مادی را به این درجه رسانده. اگرچنانچه اعمال نبود اقوال بود، آیاممکن بود این مدنیت مادی حاصل شود؟" (خطابات، ج ۱، ص ۱۲۹)



### مراتب و درجات اثر و نتیجه رفتار

حضرت بهاء‌الله انسان را به درختی میوه‌ای تشبیه فرموده‌اند که ثمرش اخلاق پسندیده است. "انسان بمثابه شجر است. اگر به اثمار مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده وهست و آلا شجر بی ثمر لایق نار است. اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب، اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیه از اثمار این شجره محسوب." (فضائل اخلاق، ص ۲۶) این اثمار، یعنی اعمال و رفتار پسندیده، در مراتب و به درجات متفاوت تأثیر گذارند که به نیت و هدف انسان بستگی دارد. حضرت عبدالبهاء توضیح داده‌اند که "از برای اعمال و فضائل انسانی درجاتست. یک عملی است که فایده آن راجع به شخص انسان است. عمل دیگر ثمرش راجع به عائله انسان یا به قوم و قبیله او. اما یک عملی است که فایده و ثمرش راجع به عموم اهل عالم است و نتایجش غیرمحدود و اثراتش باقی به بقاء عالم وجود. موفقیّت به این گونه عمل، کمال عالم انسانی است." و بعد اضافه فرموده‌اند که حصول این کمال "به تمسک به تعالیم الهیه و قوه معنویه حاصل شود. اینست که در ادیان الهیه قبول عمل انسان به عرفان مشرق امر رحمن منوط است." (بدایع، ج ۲، ص ۲۲۷)

### لزوم تخلق به اخلاق بهائی

حضرت ولی امرالله تخلق به اخلاق و شیوه رفتار بهائی را امری ضروری محسوب می‌دارند که مستلزم کوششی همه‌گیر و مستمر است. در نامه مورخ ۱۸ فوریه ۱۹۳۲ بیانی به این مضمون می‌فرمایند که برای تشخیص میزان پیشرفت امر بهائی فقط افزایش تعداد نفوسی که امر بهائی را پذیرا می‌شوند کفایت نمی‌کند. بلکه اثر و نتیجه مهم‌تر کوشش‌های ما، روحیه ایست که در حیات جامعه ایجاد و منتشر می‌شود و میزان تأثیر و نفوذ آموزه‌های بهائی در وجدان اخلاقی و معتقدات نفوسی است که مخاطب تعالیم مزبور قرار می‌گیرند. زیرا فقط زمانی که روح تعالیم بهائی کاملاً در دنیا نفوذ یابد و تأثیرگذار شود مردم فوج فوج وارد جامعه بهائی می‌شوند." (حیات بهائی، ص ۲۵) و نیز فرموده‌اند "ما همواره باید بخاطر داشته باشیم که تعالیم الهی در این دور اعظم، کامل است و تنها علتی که تعداد

بیشتری از هموطنان ما به امر الهی روی نمی‌آورند آنست که ما ادعای بهائی بودن داریم ولی برآستی آئینه تمام‌نمای تعالیم حضرت بهاء‌الله نیستیم. ما باید بطور مداوم بکوشیم که نمونه شاخص تعالیم حضرتش باشیم." (حیات بهائی، ص ۲۵)

### فراگرفتن اعمال و اخلاق بهائی

دانستن و پذیرفتن آموزه‌های بهائی شرط لازم برای بکار بستن و بهینه‌سازی آن آموزه‌ها محسوب می‌شود، اما شرط کافی برای اجرای کامل آنها نیست. بعبارت دیگر بهائی زیستن روال یا فرایندی تدریجی است نه واقعه‌ای آنی که یکباره بطور کامل تحقق یابد. جریان‌ی است تکاملی که از موقع پذیرفتن اوامر و آموزه‌های مورد نظر آغاز می‌گردد و بسوی هدف غائی که عملی ساختن کامل تعالیم مزبور است پیش می‌رود. نقطه یا هدف غائی برای اهل بهاء معلوم و مشخص شده است، زیرا اهل بهاء دارای «مثل اعلی» در نحوه رفتار و طرز زیستن مطلوب و مورد نظر هستند. بنابراین اعمال و اخلاق و رفتار ما بالمآل باید به نحوه زیستن و الگوی رفتاری حضرت عبدالبهاء نزدیک شود. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند "این عبد عاجز مستمند... شب و روز در حوالی بقاع مقدسه به مناجات و دعا و تبتل مشغول و از یاران الهی استدعا و التماس نماید که به اعمال و اخلاق حضرت عبدالبهاء مقتدای حقیقی ظاهر شوند و این امر عزیز الهی را نصرت کامل نمایند. امید است که این دعا مستجاب شود و این استدعا قبول گردد." (توقیعات، ج ۱، ص ۱۷۰) گرچه وصول به چنان هدفی بسیار دشوار و ایده‌آلی و دست نیافتنی بنظر می‌رسد ولیکن تحول تدریجی و تکاملی بسوی تحقق بخشیدن آن هدف امکان‌پذیر است. مباحث رفتارشناسی و تغییر رفتار در روانشناسی آموزشی و روانشناسی بالینی ناظر به این امکان‌پذیری است.

### تحول از دانستن به توانستن

تحول مطلوب در رفتار، بعد از دانستن و پذیرفتن الگوی رفتاری مورد نظر، مستلزم اقدام به اجرا و عملی ساختن آن شیوه و رفتار است. وگر نه صرف اطلاع داشتن از رفتارهای مطلوب، اجرای آنها را تضمین نمی‌کند. یعنی دانستن به

خودی خود موجب توانستن و عملی ساختن رفتار مورد نظر نمی‌شود. کوشش عمدی برای حصول چنین تحولی از وظائف قطعی هر فرد بهائی است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید "یاران الهی باید بموجب وصایا و نصایح نور حقیقت جمال قدم روحی لعبت‌الهداء قیام کنند و یک یک را به موقع اجرا گذارند نه این که مجرد بخوانند و مودوع اوراق و الواح گذارند. باید اوامر روحانیه و جسمانیه اسم اعظم روحی لثربتهالهداء در حیّز شهود جلوه نماید و در احوال و اطوار یاران الهی مجسم و مصور گردد و الا چه ثمری و چه اثری." (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۷۹)

برای تغییر رفتار به نحو مطلوب باید بینیم در مسیری که بین ما و هدف نهائی ما از عملی ساختن یا تغییر رفتار مورد نظرمان وجود دارد در کدام نقطه یا مرحله قرار گرفته‌ایم و آیا پیوسته در حرکت صعودی بسوی وصول به هدف مزبور هستیم یا ساکن مانده‌ایم و یا احیاناً حرکت ما حالت نزولی پیدا کرده است. مشکل دیگر آنست که در عمل کردن به جمیع وصایا و نصایح و تعالیم الهی در وضع یکسانی قرار ننگرفته‌ایم. یعنی هر فرد در اجرای هر آموزه در مرحله‌ای خاص در عملی ساختن آن تعلیم است. این است که حضرت بهاء‌الله توصیه اکید می‌فرماید که شخصاً باید هر روز نحوه اجرای تعالیم الهی را بررسی و محاسبه کنیم: "حاسب نفسک فی کلّ یوم من قبل ان تُحاسبَ. لأنّ الموت یأتیک بغتةً و تقوم علی الحساب فی نفسک" (کلمات مکنونه عربی، ۳۱). باید میزان موفقیت در اجرای هر آموزه‌ای را جداگانه اندازه‌گیری کنیم. این سنجش و بررسی مرتب و روزانه در تخلق به اخلاق و رفتار پاک و مطلوب بسیار مؤثر است و سبب می‌شود که بدین ترتیب در وجود ما عادات مطلوب ایجاد گردد.

در این بیان مبارک نکات ظریف و دقیقی منظور شده است. مثلاً چرا توصیه شده است که این محاسبه بطور روزانه اجرا شود. از نظر روانشناسی آموزشی روشن است که فرا گرفتن یا تغییر رفتار و تبدیل شدن آن به عملکرد عادی و خود بخودی امری است که آگاهانه و عمدی و تدریجی تحقق می‌یابد و هرچه زودتر آغاز شود و در فواصل کوتاه‌تری مورد سنجش و اصلاح قرار گیرد موفقیت آسان‌تر و سریع‌تر و پایدارتر خواهد بود. برعکس سنجش‌هایی که گاه بگاه و تصادفی و نامنظم انجام شود کار تشکّل رفتار یا تغییر و تبدیل رفتار را مشکل‌تر و بطئی‌تر می‌سازد.

فراگرفتن یا تغییر رفتاری که بعید و حتی غیرممکن بنظر می‌رسد اگر بصورت تغییرات جزئی و متوالی و تدریجی اجرا شود غالباً موفقیت‌آمیز می‌گردد. حکمت دیگری که در این حکم الهی مستور است اینست که هرچه زمان بیشتری از وقوع رفتاری بگذرد از دقت و شفافیت خاطرۀ انسان از کم و کیف رفتار مزبور کاسته می‌شود و معمولاً جنبه‌های منفی زودتر از ذهن انسان محو می‌گردد. بنا بر این از مؤثر واقع شدن این دستور نیز کاسته می‌شود.

نکتۀ دیگری که در این بیان مبارک ملاحظه می‌شود تذکر و هشدار است که در آن ذکر شده، یعنی توجه دادن به این نکته که به قول معروف این حساب پس دادن نهائی امری است قطعی که گریزی از آن نیست. چه بهتر که با آمادگی کامل و اطمینان خاطر نسبی با آن مواجه شویم. مؤثرترین روش تأمین چنان آمادگی اقدام تدریجی و سنجش‌هائی است که در فواصل کوتاه زمانی انجام می‌پذیرد.

### رفتار ارادی و رفتار عادی

رفتار انسان یا ارادی است، یعنی با تصمیم‌گیری آگاهانه شکل می‌گیرد و عملی می‌شود، یا بطور غریزی و یا برحسب عادت و بدون نیازمندی به چنان تصمیم‌گیری آگاهانه تحقق می‌یابد. بسیاری از رفتار روزانه ما از زمانی که از خواب بیدار می‌شویم تا زمانی که به خواب می‌رویم معمولاً رفتارهایی عادی است. اگر چنین نبود، یعنی برای هر اقدامی نیازمند تصمیم‌گیری آگاهانه بودیم، تمام مدت بیداری ما مصروف اقدامات اولین ساعت بیداری میشد و زندگانی روزانه مختل می‌گشت. بنابراین برای توفیق در پیروی از آموزه‌های رفتاری بهائی باید عادات مطلوب را کسب کنیم. بدون اکتساب عادات مطلوب، عملی ساختن رفتارهای مورد نظر مشکل و وقت‌گیر می‌شود و اجرای بسیاری از اعمال مطلوب به عهدۀ تأخیر و گاه نسیان و فراموشی می‌افتد.

برای آن که تصویری ذهنی از اهمیت و پیچیدگی اجرای این منظور بدست دهیم، چنانچه در ضمیمه ۱ (احراز فضیلت در اثر قیام به اعمال حسنه) ملاحظه می‌شود، فقط در مبحث فضیلت‌ها در کتاب اقدس بیست و سه رفتار توصیه شده است. اگر به این فهرست سایر اوامر و وصایا و انتظارات الهی را که در همان کتاب اقدس و

نیز در کلمات مکنونه و همچنین در دیگر آثار قلم اعلیٰ نازل شده و در زمره رفتارشناسی بهائی قرار می‌گیرند اضافه کنیم تعداد احکام رفتاری در امر بهائی بسی افزون‌تر از مواردی می‌شود که در ضمیمه ۲ ذکر شده است. (رجوع کنید به «تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس»)

### اندازه‌گیری کمی ویژگی‌های کیفی

لازمه این محاسبه، اندازه‌گیری امور کیفی است، یعنی تبدیل امور کیفی به مقدارهای کمی. برای سهولت محاسبه مورد نظر در روان‌شناسی از نیمرخ رفتاری (ر.ک. یادداشت ۲) استفاده می‌شود که وضع اجرای اعمال مورد نظر را جداگانه برای هر رفتار ارائه می‌دهد و نحوه حرکت یا سکون تحول و تغییر آن را نشان می‌دهد. از نیمرخ رفتاری میتوان بصورت جدولی برای تنظیم اجرای مرتب اعمال مورد نظر هم استفاده کرد تا محاسبه مذکور در کلمات مکنونه به صورت تصویری یا دیداری درآید. ضرورت تهیه جدول‌های مزبور از آن روست که اجرای احکام و تعالیم همگی روال یکسانی ندارند. حتی گاه ناخواسته حرکت نزولی و منفی پیدا می‌کنند که بدان هشیاری و توجه نداریم. بعضی رفتارها باید پیوسته عملی شوند و برخی در فاصله‌های زمانی، مثلاً بطور روزانه یا هفتگی و یا ماهانه و یا سالانه و یا گاه بگاه. بنا بر این میتوانیم جدول‌های رفتار سنج یا رفتارنگر را مناسب با منظوری که داریم تهیه کنیم و مورد استفاده قرار دهیم.

### خانه‌تکانی روحانی

برای محاسبه رفتار و اعمال که آئین بهائی توصیه می‌کند نوعی «خانه‌تکانی روحانی و اخلاقی» لازم می‌شود. در خانه‌تکانی تمام موجودی خانه مورد بازرسی و ارزیابی قرار می‌گیرد و آنچه زائد است و قابل نگهداری نیست دور انداخته می‌شود و در ضمن آنچه لازم است و موجود نیست معلوم می‌گردد و برای اکتساب آنها اقدام می‌شود. همین ترتیب برای محاسبه رفتار و اعمال ما و نحوه اجرای احکام و تعالیم نیز ضرورت دارد. ارزیابی روزانه برای حذف و ترک رفتارهای نامطلوب از یک سو و تعیین رفتارهایی که باید مورد اقدام قرار گیرد از

سوی دیگر است. آنچه این اقدام را پیچیده و سنگین می‌سازد شمار کثیر خصوصیات و اوامر و توصیه‌هایی است که باید مورد محاسبه روزانه قرار گیرد. با توجه به محدودیت فرصتی که بطور روزانه برای این امر ضروری وجود دارد لازم است در جستجوی راه‌کارهای عملی برای اجرای این منظور باشیم.

### راهنمایی در آثار مبارکه

در آثار مبارکه برای تحول رفتار از مرحله دانستن به مرحله توانستن راهنمایی‌ها و توصیه‌هایی ذکر شده است. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

در کتاب اقدس، بند ۱۴۹: "اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء ان الذی لم یتل لم یوف بعهدالله و میثاقه و الذی اعرض عنها الیوم انه ممن اعرض عن الله فی ازل الازال"

ملاحظه می‌شود که تا چه پایه اجرای این حکم اهمیت و ضرورت دارد که انجام ندادن مرتب و روزانه تلاوت آیات الهی در هر بامداد و هر شامگاه بی‌وفائی به عهد و میثاق الهی است. این اقدام روزانه تغذیه معنوی است که روح و روان ما را از گرسنگی و تشنگی معنوی حفظ می‌کند و علاوه بر تأثیر آموزشی و آشنائی عمیق‌تر با معارف بهائی و استحکام مبانی ایمانی و عرفانی ما را از مخاطره ناخواسته فراموشی و نسیان محفوظ می‌دارد. چه بسا تصور می‌کنیم آنچه را در گذشته فراگرفته‌ایم پایدار مانده است، در حالی که بسیاری در واقع از حیطة توجه و اقدام لازم خارج شده‌اند. رابطه بین وفای به عهد و میثاق الهی و تلاوت روزانه آثار مبارکه مبحث مهم و جداگانه ایست که طرح آن به فرصتی جداگانه و کافی نیازمند است.

در این حکم الهی رمز دیگری نیز مستور است که نباید نادیده گرفته شود و آن تأثیر خلاقیت کلام الهی است زیرا "وجود از کلمه الله موجود" (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۸۶). حضرت بهاء الله در مناجات‌هایی که در "ادعیه حضرت محبوب" درج شده به تکرار خلاقیت کلام الهی را متذکر شده‌اند. از جمله می‌فرمایند "یک حرف از کتابت ام‌البیان و یک کلمه از آن موجد امکان." لذا در تلاوت آیات الهی این

نیروی آفریننده و سازنده برای تخلق به اخلاق بهائی تأثیرگذار و کارساز می‌شود (ر.ک. یادداشت‌ها).

همچنین می‌فرماید: "هر نفسی بملکوت ابهی' توجه نماید و منقطعاً عما سوی الله سیر و سلوک فرماید کلمات مکنون بخواند و بموجب آن عمل نماید یقین بداند که منصور و مظفر گردد و مؤید و موفق شود. این کلمات وصایای قطعی و نصائح کلیه الهیه است بر جمیع احباء، واجب قطعی است، فریضة مبرمه است که بخوانند و بموجب آن عمل نمایند. کلمات الهیه بجهت عمل بموجب آن نازل شده، نه بجهت محض خواندن. بسیاری از نفوس تلاوت نمایند ولی ابداً در فکر عمل به آن نیستند." (امر و خلق، ج ۴، ص ۲۵)

این تداوم مرتب یادآوری اخلاق و رفتاری که باید عملی شود بما کمک می‌کند که اجرای رفتار مزبور تبدیل به عادت گردد و بدون نیاز به تأمل و تصمیم‌گیری آگاهانه و خاص معمول شود. عادت از نظر روان‌شناسی رفتاریست که در اثر تکرار و مورد پذیرش و تأیید فکری قرار گرفتن تبدیل به رفتاری شده است که ناآگاهانه و خود بخود اجرا می‌شود. مثلاً از خواب برمی‌خیزیم، آماده می‌شویم، صبحانه‌ای می‌خوریم و بسوی محل کارمان رهسپار می‌شویم، بدون آن که برای هر عملی که انجام داده‌ایم جداگانه و هشیارانه تصمیم‌گیری گرفته باشیم. اگر لازم بود برای هر قدمی که برمی‌داریم تأمل و اخذ تصمیم کنیم رفتن ما به محل کارمان ساعت‌ها بطول می‌انجامد.

### لزوم کوشش مداوم

تخلق به اخلاق و رفتار بهائی امری است دائمی که باید پیوسته مد نظر و مورد اقدام باشد. به عبارت دیگر اگر عمل به اخلاقیات گاه بگاه صورت پذیرد نتیجه کامل و ثابت بدست نمی‌دهد و ممکن است به عوض سیر صعودی بسوی بهینه‌شدن و وصول به هدف نهائی، سیری معکوس پیدا کند. عمل به این مبانی و تعالیم جریانی است که نباید قطع و وصل شود. بنابراین همانطور که حضرت ولی

امرالله از ما خواستار شده‌اند "ما باید بطور مداوم بکوشیم که نمونه شاخص تعالیم حضرتش باشیم" (نمونه حیات بهائی، ص ۲۵)

### زمان اقدام به تشکیل و تصحیح عادات

تشکیل و تغییر و تبدیل عادات در دوران کودکی سهل‌تر است. با بالا رفتن سنین عمر اکتساب عادت جدید مشکل‌تر و بطی‌تر می‌شود. به همین نحو تغییر یا ترک عادت نامطلوب هم مشکل و گاه غیرممکن می‌گردد. به همین سبب کار شناسان آموزش و پرورش توصیه می‌کنند که تشکیل اخلاق و رفتار پسندیده و تغییر و یا ترک عادات نامطلوب اگر در دوران رشد کودکان و نوجوانان انجام پذیرد بسیار سهل‌تر و موفقیت‌آمیزتر خواهد بود. بدین ترتیب در وجود انسان وجدان اخلاقی رشد می‌کند. این وجدان اخلاقی انسان را بطور طبیعی و با اشتیاق وادار به عملی ساختن مرتب و مطلوب رفتار بهائی می‌سازد.

"الیوم یوم عمل است. اگر از نفسی مقدار شعری<sup>۳</sup> الیوم عمل خیری صادر شود جزای آن به دوام مُلک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۲)

### پایان سخن

بنا بر نصوص قلم اعلیٰ و تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله اهل بهاء موظفند که اعمال و رفتار خود را منطبق با تعالیم و توصیه‌های امر بهائی نمایند و آموزه‌های مزبور را بصورت عملی به دیگران ارائه دهند تا تأثیر و نتیجه مطلوب حاصل شود. توفیق در این اقدام موقوف به کوشش مداوم و بررسی و سنجش روزانه است تا عادات و رفتار پسندیده از اوان کودکی در خلق و خوی انسان جای‌گزين گردد و علاوه بر بهره‌مندی روحانی برای انسان سبب هدایت و اقبال گروه‌گروه از نفوس به امر الهی گردد.

شیکاگو : سپتامبر ۲۰۱۴



ضمیمه ۱: فهرستی از برخی رفتار نیک (اعمال حسنه)

احراز فضیلت در اثر قیام به اعمال حسنه

۱-۱۷-۳-۴ صداقت

۲-۱۷-۳-۴ امانت

۳-۱۷-۳-۴ وفا

۴-۱۷-۳-۴ تقوی و خشیت‌الله

۵-۱۷-۳-۴ عدل و انصاف

۶-۱۷-۳-۴ حکمت

۷-۱۷-۳-۴ ادب

۸-۱۷-۳-۴ مهمان‌نوازی

۹-۱۷-۳-۴ استقامت

۱۰-۱۷-۳-۴ انقطاع

۱۱-۱۷-۳-۴ تسلیم و رضا به اراده الهی

۱۲-۱۷-۳-۴ احتراز از فتنه و فساد

۱۳-۱۷-۳-۴ اجتناب از ریا

۱۴-۱۷-۳-۴ احتراز از کبر و غرور

۱۵-۱۷-۳-۴ احتراز از حمیت جاهلیه

۱۶-۱۷-۳-۴ احتراز از افتخار بر دیگران

۱۷-۱۷-۳-۴ اجتناب از مجادله در قول

۱۸-۱۷-۳-۴ احتراز از هوای نفس

۱۹-۱۷-۳-۴ شکبیائی در مصائب و بلایا

۲۰-۱۷-۳-۴ عدم تعرض به اولیای امور

۲۱-۱۷-۳-۴ اجتناب از غیظ

۲۲-۱۷-۳-۴ مقابله به رفق

اجتناب از تفرقه و تمسک تامّ بهاتحاد ۴-۳-۱۸

(اقتباس از تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس)

### ضمیمه ۲: شمه‌ای از ویژگی‌های رفتار بهائی

تخلّق به رفتار پاک هدف غائی امر بهائی است.

فرع عرفان است.

نشانه ایمان است.

از اوامر الهی است (اخلاق پسندیده بر کل لازم است).

اعمال طیبه تجلّی صفات الهی است.

عمل نیک مبلغ امر الهی است.

دارای درجات است.

دارای انواع است: اجباری یا اختیاری.

سپاه پیروزی و ناصر حق است.

مرآت ویژگی‌های پنهان است.

نشانه صدق یا کذب گفتار است.

دارای آثار و نتایج است.

ثمر شجر وجود است.

زینت انسان است.

نشانه انسانیت است.

نشانه ایمان و بهائی بودن است.

فارق بین حق و باطل است.

نیازمند کوشش دائمی است.

سبب تعامل حکمت و تبلیغ می‌شود.

(اقتباس از آثار مبارکه بهائی)

## یادداشت‌ها

۱- رجوع کنید به مقاله نگارنده زیر عنوان «توصیف کلمة‌الله در آثار قلم اعلیٰ» در دفتر سوم سفینه عرفان، صص ۴۵ تا ۷۶.

۲- نیمرخ رفتارسنجی جدولی است که در ستون طرف راست آن رفتارهای مورد نظر زیر هم نوشته شده و در سمت چپ آنها درجات یا مراحل اجراء درجه‌بندی شده است. میزان اجرای تدریجی رفتارهای مزبور با گذاشتن علامت در درجه یا مرحله‌ای که به آن عامل شده‌ایم مشخص می‌شود.

۳- سرِ موئی.

## رشحات عرفان



## ظلمات ثلاث

### فاروق ایزدی نیا

همواره نور در مقابل ظلمت واقع بوده و مظاهر این دو در تلاشد که نفوس انسانی را به سوی خود جذب نمایند. از اساس ادیان این است که "الله نور السموات و الأرض" و تردیدی نیست که هر آن که به سوی او روی آورد، حضرتش از ظلمات نجات داده به سوی نور هدایت کند، "و الله ولی الذین آمنوا؛ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ". این هدایت صرفاً به فضل الهی صورت می‌گیرد و آیه "يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ" گویای همین قضیه است.

اما، غرض از این نوشتار کوتاه آن که در آثار حضرت عبدالبهاء به اصطلاح «ظلمات ثلاث» اشاره شده است. فی‌المثل در لوحی می‌فرمایند، "ایام جمیع انام در نهایت ظلام می‌گذرد؛ در ظلمات ثلاث که در قرآن مذکور است مستغرقند." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۷۷) و در بیان دیگر مسطور، "و غَطَّتْ فِي ظُلُمَاتِ الثَّلَاثِ عَلَى الْعَقْلِ وَالنُّهْيِ" (همان، ج ۴، ص ۴). این که معنای آن چیست، و سه ظلمتی که بدان اشاره رفته کدامند، و منشأ آن چیست، مستلزم کند و کاوی مختصر است.

«ظلمات ثلاث» بیان حق است در سوره زمر، آیه ۶ که می‌فرماید: "خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَان تَصْرَفُونَ." (معنای تحت‌اللفظی آن این است که "آفرید شما را از نفسی واحد؛ پس برگردانید از آن جفتش را و فرو فرستاد برای شما از شتر و گاو و گوسفند هشت جفت؛ می‌آفریند شما را در شکم‌های مادرانتان خلقی بعد از خلق دیگر در تاریکی‌های سه‌گانه. این است خدا، پروردگار شما؛ مر او را پادشاهی است. نیست خدایی جز او، پس کجا برگردانیده می‌شوید.")

اما، در توضیح تاریکی‌های سه‌گانه بعضاً به ظاهر حکم کرده و این سه تاریکی را (۱) تاریکی مشیمه (بیرونی‌ترین پرده پوشاننده جنین که جفت از

آن تشکیل می‌شود)، (۲) تاریکی شکم مادر و (۳) تاریکی رحم می‌دانند. اما، بعضی آن را به داستان حضرت یونس مربوط می‌کنند که او را سه تاریکی پیش آمد: (۱) تاریکی شب؛ (۲) تاریکی شکم ماهی؛ (۳) تاریکی قعر دریا. بعضی دیگر آن را به (۱) کدورت طبع انسان؛ (۲) تاریکی هوای نفسانی؛ (۳) تاریکی خاصیت حیوانی تعبیر می‌کنند. گروهی به کدورات طول و عرض و عمق عالم سفلی تعبیر کرده‌اند.

بعضی‌ها تعبیر ظاهری آن به بطن امّ را بالمرّه مردود می‌دانند و اینگونه توضیح می‌دهند: این که «ظلمات» در آیه مزبور بمعنی تاریکی‌ها است یا بمعنی دیگری، در حال حاضر دلیل قطعی برای آن وجود ندارد. و چیزی که دلیل قطعی ندارد جای بحث و بررسی دارد. اما این که ظلمات ثلاث (ظلمتهای سه‌گانه) اشاره به ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم، و ظلمت کیسه جنین است، روشن است که این نمی‌تواند درست باشد. چون این فقط زمانی اعتبار دارد که مادر در نور باشد و پوشاکی روی شکم خود نداشته باشد. در حالیکه مادر گاهی در نور است، گاهی در سایه، گاهی در تاریکی؛ گاهی یک دست لباس پوشیده و گاهی چند دست. و به این ترتیب میان "فضای تاریکی که جنین در آن است" و "نور محیط"، فقط موارد سه‌گانه "شکم مادر، و رحم، و آن کیسه" نیستند.

اما، حضرت عبدالبهاء تلویحاً یا تصریحاً به این موضوع اشاره فرموده‌اند: "الله ابهی ایها المتوجه الی الملكوت الأبهی تالله الحق ان قبائل الملائع علی یصلین علی الثابتین علی میثاق الله و ینصرن عباداً لاتأخذهم لومة لائم فی الرّسوخ علی عهدالله و انک أنت یا من ذاق حلاوة شهد الميثاق لاتردّ بصرک عن نور الاشراق. لعمرک ان شمس الحقیقة من ملکوت غیبها تبدل انوارها و شعاعها علی کلّ الآفاق ولكنّ المحتجبون لفی حجابٍ حالک مظلم صلیم ظلمات ثلاث بعضها فوق بعض و هم لایهتدون. عع" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۸۶) در بیان فوق تلویحاً به نقض میثاق به طور اعم اشارتی رفته است و این که محتجبان از نور شمس میثاق در ظلمات ثلاث قرار دارند.

در بیان دیگر به طور اخصّ اما به اختصار به این آیه می‌پردازند و تصریح می‌فرمایند که سقوط در درکات جهل و کوری است که ظلمت اندر ظلمت است: "فاعلم أنّ الرّوح الانسانی إذا آنسَ من جانب الطّور ناراً و تعرض لنفحات الله، لها حکم الحیات و لنحييته حياة طيبة و أنّه في النّشئة الأخرى يتذكّر ما ورّد عليه في النّشئة الاولى و كشفنا عنك غطاءك و بصرک اليوم حديد؛ و اما اذا كان ساقطاً في اسفل درکات الجهل و العمی لا یکاد أن يدرك شيئاً بل هو خائضٌ في ظلمات ثلاث." (همان، صص ۳۹۴-۳۹۵)

در بیان دیگر با صراحت بیشتری تعیین می‌فرمایند که این سه ظلمت کدامند. در واقع جهل و طغیان، و به عبارت دیگر نادانی و استکبار، و سومی نفس و هوی است. می‌فرمایند، "اقالیم عالم و مدُن و قُرئ در شرق و غرب محاط به ظلمات جهل و طغیان، ظلمت نادانی، ظلمت استکبار، ظلمت نفس و هوی اجتماع نموده ظلمات ثلاث بعضها فوق بعض تشکیل کرده، حیران و سرگردان و غریق دریای غفلت و نسیانند مگر شهری که در آن نور هدایت درخشیده و بدرقه عنایت رسیده و آیات توحید ترتیل گشته؛ آن شهرها نورانی شود؛ حتی اگر دهکده‌ای به این فیض عظمی موقّق گردد، مدینه کبری شود." (همان، ص ۳۹۵)

در بیانی دیگر اینگونه توضیح می‌فرمایند، "ایام جمیع انام در نهایت ظلام می‌گذرد در ظلمات ثلاث که در قرآن مذکور است مستغرقند لا يعلمون المبدأ و لا المنتهی و لا یطلعون بحقائق الأشياء و العاقبة یرجعون الی الحفرة الظلماء والدّرکات السفلی قد خسروا الحیوة الدنیاء و حرّموا من النّشئة الأخری فیا اسفاً لهم من هذه الغفلة العمیاء." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۷۷)

به این ترتیب ملاحظه می‌فرمایید که مقصود از ظلمات ثلاث، تاریکی‌های جهالت، استکبار، و نفس است. تاریکی نفس اماره سبب انهماک شخص در تاریکی دیگر نیز می‌شود و این که بعضی از آنها فوق بعضی دیگر است،



به نظر این عبد اشدّ این ظلمات باید ظلمت نفس اماره باشد؛ اما هر یک از دو دیگری می‌تواند مقدّم بر آن یکی باشد. کسی که در هر سه این ظلمات ولادت یافته، باید که در این جهان بکوشد تا خود را از ظلمات خارج کند. لهذا کسانی که ایمان بیاورند، خداوند ولی آنها است و آنها را از این ظلمات خارج می‌کند و به نور (اللّه نور السّموات و الأرض) رهنمون می‌سازد. این است که می‌فرماید "و اللّٰه ولیّ الذّٰین آمنوا؛ ُیُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ الی النُّور." البتّه، می‌دانیم که ایمان به فضل الهی صورت می‌گیرد؛ شاید این آیه قرآنی که می‌فرماید، "و ُیُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ الی النُّورِ باذنّه" گویای همین قضیه باشد. حضرت عبدالبهاء عالم طبیعت را عالم ظلمات می‌دانند و خروج از آن را فقط به مدد شمس حقیقت. هدایت می‌فرمایند که، "فیض هدایت مانند شمع است که در زجاجهٔ علم و حکمت روشن است و آن زجاجهٔ علم و حکمت در مشکوهٔ قلب انسانی است. دُهن آن سراج نورانی از اثمار شجرهٔ مبارکه است و به درجه‌ای آن دُهن لطیف است که بی آتش برافروزد. قوّت نور و صفوت زجاج و لطافت مشکاة چون جمع گردد، نورّ علی نور شود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۸)

جمال مبارک نیز در لوح تفسیر سورهٔ نور اشارتی به این آیه قرآنی دارند بی آن که تفسیری بر آن بیان فرمایند: "اِذَا فُكِّرَ فِی مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِ فِی الْفِرْقَانِ فِی حُكْمِ ظُلُمَاتِ الثَّلَاثِ لِتَقَرَّبِهَا عِیْنَاكَ وَ تَصَلَّ إِلَى غَايَةِ مَا كَانَ النَّاسُ فِی طَلْبِهِ یَجْحَدُونَ" (مائدهٔ آسمانی، ج ۴، ص ۸۱)

و اما فصل الخطاب در این مقام بیان جمال قدم است که می‌فرمایند خروج از ظلمات و ورود به نور، نه نوری است که شب در پی داشته باشد، بلکه نوری دائمی و ابدی که دیگر ظلمت در آن راه نداشته باشد و آن نور ملکوت است:

"شب است، اما آفتاب روشن و پیدا و نور ظاهر و هویدا. سبحان الله هر آیتی از آیاتش کتابی است مبین و دفتری است عظیم. قدر روز به شب ظاهر و مقامش به ظلمت آن باهر. بر مقام سراج، شب ناطق و مُدِلّ و بر مقام روز، نفس روی مبین و مُشعر. ولکن شبِ مقابلِ روز و روزِ مقابلِ شب، هر دو محدود. روزی می‌طلبیم که از پی شب ندارد و از انوار وجه محبوب روشن و منیر است، نه از نور آفتاب و ماه. این روز عالم ملکوت است، بلکه عالم جبروت و فوق آن. بلکه مقدّس از هر سه..." (یادنامهٔ مصباح منیر، ص ۴۷۴)

## ذاکر و مذکور

### فاروق ایزدی‌نیا

در دعای موقع خواب عبارت "انت الذاکر و انت المذکور" را می‌گوییم و سپس متن دعا را زیارت می‌کنیم. چرا خداوند هم ذاکر است و هم مذکور، در حالی که ما او را ذکر می‌کنیم. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح چنین توضیح فرموده‌اند:

"به نام خداوند یکتا انشاء‌الله لازال به ذکرالله مشغول باشید و از دوشش فارغ؛ و حق جل کبرائه هرگز عباد خود را، از ذکور و اناث، فراموش نفرموده و نخواهد فرمود و ذکر و رحمت و عنایت و رحمتش لازال سبقت داشته و خواهد داشت. اوست ذاکر و مذکور. ذاکر است، چه که قبل از ظهور عباد در عالم ملکیه، جمیع را ذکر فرموده و ذکر او عباد را علّت ذکر عباد است او را؛ و مذکور است چه کل السنّ به ذکر و ثنای او ناطق. چنانچه جمیع حق را می‌طلبند اگرچه از او محتجبند. هر وصف و ثنایی که از لسان هر واصف ظاهر می‌شود به مبدأ خود راجع است، اگرچه آن مُثنی و واصف موصوف را شناسند. خوشا به حال نفسی که بشناسد و ذاکر شود. و الروح علیک" (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، ص ۷۸، شماره ۳۸)

## عدد «هشت»

فاروق ایزدی‌نیا

در بعضی از آثار مشاهده شده که به عبارت "و یحمل عرش ربّک یومئذٍ ثمانیة" اشاره شده است.

در واقع اصل قضیه مربوط می‌شود به آیه ۱۷ از قرآن کریم، سوره «الحاقه»، که سوره ۶۹ این کتاب مبارک است، که در آن می‌فرماید، "و المَلِکُ عَلٰی اَرْجَائِهَا وَ یَحْمَلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیةً." (که معنای تحت‌اللفظی آن این است: و فرشتگان بر کناره‌ها ایستاده باشند و عرش پروردگارت را در آن روز هشت [نفر] بر فراز خود حمل می‌کنند.)

اما شواهد نشان می‌دهد که مقصود از ثمانیة (۸)، تعداد نفرات یا ملائکه نیست. بلکه هشت حامل رقم نه یعنی اسم اعظم است. حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه فوق می‌فرمایند، "اما الآیة المبارکة «و یحمل عرش ربّک یومئذٍ ثمانیة» اعلم ان الثمانیة حاملة للتسعة و هذه اشارة الی ان عدد الاسم الاعظم المقدّس تسعة لانها جالسة علی الثمانیة الحاملة لعرشها." [مضمون: و اما آیه مبارکة "و حمل می‌کند هشت در این روز عرش پروردگارت را" بدان که هشت حامل نه است و این اشاره به آن است که عدد اسم اعظم مقدّس نه است زیرا بر هشت که حامل عرش آن است، جالس گشته است.] (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۳۵)

جناب ابوالفضائل در شرح آیه فوق مرقوم داشته‌اند، "مثلاً اگر اهل ایمان در تفسیر آیه مبارکة «و یحمل عرش ربّک فوقهم یومئذٍ ثمانیة» بگویند مقصود از عرش، قلب مقدّس صاحب امر است و تعبیر از ثمانیة اشاره است به این

که در یوم دین انوار فائضه از عرش ربّ العالمین نسبت به سائر انبیاء و مرسلین بالمضاعف ظاهر گردد و به عبارت اوضح قوای شارع اعظم ضعیف قوای رسول اکرم باشد؛ زیرا که انبیاء و مرسلین قوای اربعه تنزیل وحی و تبلیغ ندا و رزق عباد و قهر و اماتة اهل عناد را که لازال اعراش ظهور به آن مؤید و منصور بوده‌اند به حمله عرش و ملائکه اربعه تعبیر فرموده‌اند و استعاره لفظ ثمانیه را مُشعر به ظهور موعود به ضعیف قوای سایر انبیاء و مرسلین مقرر داشته‌اند. (فرائد، طبع آلمان، ص ۳۰۳)

با توجه به شرح فوق، ثمانیه قوای مظهر ظهور در این یوم بدیع است که دو برابر مظاهر ادوار سابقه است و نشانه عظمت امر و مظهر آن است.

اما جمال مبارک می‌فرمایند که احرف ثمانیه در این یوم به حمل عرش می‌پردازند و آن اتمام و اکمال و ختم هیکل اسم اعظم است: "فلما أنتهی النداء و تمت الأحرف العزیه الغیبیه علی هیئة التثلیث فی هیکل الترییع و ظهر السرّ الأسری و الكنز الأخفی و حمل العرش الأحرف الثمانیه النوراء إذا تمّ و کمل و ختم هیکل الإسم الأعظم فی خاتم قدس حفیظ." (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۲۳) [مضمون: زمانی که ندا به انتهی رسید و حروف عزیه غیبیه به هیأت تثلیث [۳(علی)] در هیکل ترییع [۴(حسین)] اتمام یافت، سرّ معراج [حضرت رسول] ظاهر گشت و کنز اخفی [جمال مبارک] به ظهور رسید و حروفات هشتگانه نورانی عرش [پروردگار] را حمل کردند و در آن موقع هیکل اسم اعظم در خاتم مقدس محفوظ به اتمام و اکمال رسید.]

این که بیان فرمودند سرّ اسری آشکار شد، اشارتی است به معراج حضرت رسول که به سوی عرش عروج فرمود. حضرت عبدالبهاء اشارتی گذرا به جمال مبارک دارند که، "هذا هو العرش الذی عرج الیه رسول الله..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۹)

در بیانی از جمال مبارک به همین نکته اشاره شده است، "هذا یومّ فیہ نادى محمد رسول الله فی قطب جنّة الرضوان «یا اهل الأكوان تالله قد ظهر محبوب

العالمین و مقصود العارفين. هذا هو الذى سمعتُ نداءه فى المعراج و ما رأيتُ جماله» الى أن بلغت الأيام الى هذا اليوم الذى به زينت أيام الله الملك العزيز الحميد." (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۴۶) و در مورد معراج می فرماید، "قل ان معراج محمد؛ قد عرج سبعين الف سنة الى أن بلغ الى فناء هذا الباب." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۴۹)

برای آن که بدانیم مقصود از ثمانیه نیز خود حضرت بهاء الله است باید به این بیان مبارک جمال قدم توجه داشته باشیم که می فرمایند عرش پروردگار را جز خود او حمل نتواند: "قل فوالله انه اليوم لن يحمل فيه عرش ربك إلا نفسه الحق و إنا بذلك لشاهدين." (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۳۲۷) [مضمون: بگو قسم به خداوند که امروز روزی است که عرش پروردگارت را ابداً کسی حمل نکند مگر خود او که حق است و ما بر آن گواهییم.]

جمال قدم در کتاب بدیع اشارتی دیگر به عدد هشت به نقل از حضرت ربّ اعلى دارند که، "هنالك يحمل عرش الله ملائكة العما فى الأنفس الثمان و قد كان الحكم فى أم الكتاب مشهودا" (کتاب بدیع، ص ۲۲۴) بعد در توضیح آن می فرمایند، "بعد که می فرماید حمل می نماید عرش پروردگار را ملائكة عما در انفس ثمانیه؛ همان برهانی است واضح که اهل بیان موقن به این ظهور نشوند الا قلیل؛ چنانچه به ثمانیه ذکر فرموده. چه که در اول هر ظهور چنین بوده تخصیص به این ظهور نداشته و ندارد. و مقصود از عرش در این مقام امرالله بوده و خواهد بود و کلمة الله بوده و خواهد بود و اول ما يتفوه به لسان الله بوده و خواهد بود و آن کلمه ای است که به فزع آیند از او كلّ من فى السموات و الأرض و منصعق شوند كلّ من فى جبروت الأمر و الخلق و آن کلمه ای است که به ثقل اکبر نامیده شده در الواح الله..." (ص ۲۲۵)

ملاحظه می‌شود که مقصود از کلمه‌الله که ظهورش سبب انصعاق سگان هر دو عالم امر و خلق است، جز اول من خلق‌الله، بهاء‌الله، قلم اعلیٰ، مشیت اولیه، کنز اخفی، نتواند بود.

به هر تقدیر، این حاملان عرش باید آنقدر مهم باشند که حضرت بهاء‌الله خداوند را به آنها قسم می‌دهند که ابواب برکت بر احباء مفتوح گردد: "یا رب الجنود و اله الوجود اسألک بِحَمَلَةِ عَرْشِکَ و ارتفاع سماء عنایتک بأن تُنزلَ من سحاب فضلك بركةً علی احبائک." (یادنامه مصباح منیر، ص ۳۰۵)

## عمّه کیست

### فاروق ایزدی نیا

در مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۲۳، صفحات ۷۷ به بعد چندین لوح خطاب به خانمی در کاشان است که او را «عمّه» خطاب فرموده‌اند و ظاهراً دختری به نام خدیجه هم دارد. در میان عمّه‌های طلعت ابهی خانمی ندیدم که ساکن کاشان بوده و دختری به این نام داشته باشد.

محتوای الواح گویای آن است که این خانم به امر مبارک ایمان آورده و صبیّه او نیز به همچنین. عمّه از ابتدای امر مبارک ایمان آورده و مورد عنایت جمال قدم بوده و حتی او را در زمره رجال قلمداد فرموده‌اند، "طوبی از برای تو که از اول امر، که آفتاب ظهور از افق اراده حق جلّ جلاله اشراق نمود، اقبال نمودی و به محبت و مودت تمام به خدمت مولی‌الانام قیام کردی. از رجال نزد غنی متعال مذکوری. اولیای حق ذکر خدمت تو را نموده‌اند." (ص ۸۰)

اشاره‌ای نیز در یکی از الواح موجود که این خانم موفق به لقای هیکل مبارک شده است: "سلسبیل لقای مالک اسماء را از قدح فضل نوشیدی." (ص ۷۸) بعضاً این الواح به مناجاتی نیز مزین است.

در یکی از این الواح، به عمّه می‌فرمایند که به خدیجه بگویند، "العمرالله احزنّتی حزُنک" و از برای او شادمانی می‌طلبند که نشان می‌دهد به بلایی دچار شده است. در یکی از الواح خطاب به خدیجه، او را «خدیجه سلطان» خطاب می‌فرمایند و در دیگر الواح «بنت عمّه» نیز عنوان شده است.

طبق مندرجات نسخه خطی ظهورالحق، ج ۶، صص ۶۵۲ الی ۶۵۴، مقصود از عمّه در این الواح، صاحبه خانم، عمّه گوهر خانم، حرم ثالث جمال مبارک، است. با تشکر از جناب معینی که در این باره تحقیق و بنده را رهین منت خویش فرمودند، مجملی درباره ایشان نقل می‌گردد:

"از عائلات مؤمنین شهیر کاشان، خاندان حاجی ملا محمد روضه‌خوان پنج پسر و دو دختر بودند. نخست میرزا احمد روضه‌خوان که از وی دو پسر و دو دختر بر جای ماند و پسر ارشد میرزا مهدی ... فاضل و شاعر و کاتب و خوش خط بود و



در ریعان جوانی فائز به ایمان بدیع گشته به علت تعرّض معاندین هجرت به بغداد کرد چندی در جوار ابهی بماند. آنگاه اذن رجوع به وطن یافته ایامی اقامت با خویشان کرده پس با خواهر عودت نمود و شرف استقرار در بیت ابهی حاصل نموده ظلّ عنایت کبریّ قرار گرفتند و بعداً از اسرای موصل شدند. آنگاه حسب‌الاذن به عکا شتافته اقامت نمودند و با خواهر ناصر (حاجی عبّاس بغدادی) پس از فوت شوهرش میرزاهدی کاشی ازدواج نموده عائله بر جای گذاشت و در عکا درگذشته مدفون گشت و او اوّل مؤمن این خاندان بوده موجب هدایت دیگران گردید و شرح حیات خواهرش گوهر خانم حرم ابهی را در بخش سابق نگاشتیم.

و پسر و دختر دیگر میرزا احمد به نام میرزا علینقی و نظاره خانم مقیم کاشان بودند. میرزا علینقی بی ازدواج درگذشت و از نظاره خانم خاندانی در این امر بر جای ماند و یکی از بنات حاجی ملا محمد صاحبه خانم، که زوجه حاجی ملا علی اکبر روضه‌خوان شد؛ به قوت ایمان و اخلاص در امر ابهی مشهور و مورد تعرّض جمهور اهالی گردید و از او دو دختر به نام خدیجه سلطان و بگوم سلطان و چهار پسر به نام میرزا مهدی و میرزا جعفر و حاجی محمد و آقا محمدحسن به عرصه ظهور آمدند و خاندان مهتدی در امر ابهی تأسیس گردید.

و خدیجه سلطان مذکور از لسان گوهر خانم به نام عمّه قزی خانم شهرت یافت و میرزا جعفر مذکور روضه‌خوانی خوش‌آهنگ بوده در اظهار ایمان مراعات احتیاط و حکمت نمود. ولی مادرش را که به عزم زیارت عکا رفت تا اصفهان بدرقه کرد و همین که برگشت صیت و صوتی بدین نام بین‌الانام یافت و ملاها و روضه‌خوان‌ها به تعرّض برخاسته در مسجدی اجتماع نموده وی را حاضر ساختند که تبریّ از ایمان کند و او با صوت رفیع ملیحش ... (ادامه در صفحه ۶۵۴ است که در نسخه خطی موجود افتاده است).

این الواح اکثراً به خط مبارک است. این مجموعه توسط محفل روحانی بهائیان طهران مقابله و به مهر محفل روحانی ممهور گشته است. تعداد الواح خطاب به عمّه و بنت عمّه در این مجموعه ۱۲ فقره است.

ک عمه علیها بهاء الله

بسمی المغرّد علی الأغصان کتاب أنزله الرحمن الّتی سمعت و أجابت و فازت  
بایام ربّها المهیمن القیوم. ای ورقه، ندای مالک احدیه را از گوش جان بشنو.  
قسم به جان محبوب اگر نفسی از این کأس بنوشد، یعنی به لذت بیان رحمن فائز  
شود، در جمیع ایام و لیالی به ذکر دوست یکتا مشغول گردد. امروز روزی است  
که ذکرش لم یزل و لایزال بوده و جمیع اهل عالم به آن وعده داده شده‌اند و چون  
انوار فجر یوم الهی طالع شد کلّ اعراض نمودند و به أمرهم الشیطان عامل گشتند؛  
مگر نفوسی که از ماسوی الله فارغ و آزاد بودند. ایشانند نفوسی که ذکرشان در  
کُتُب الهی از قبل و بعد بوده؛ نعیماً لهم و طوبی لهم. انشاء الله آن ورقه در جمیع  
احوال به سدره متمسک باشد به شأنی که اریاح مختلفه او را ساقط نماید. این  
است وصیت محبوب عالم تو را و سائر کنیزان را. در جمیع اوان حمد کن محبوب  
امکان را؛ چه که تو را فائز فرمود به امری که علمای ارض از آن محتجبند. إنَّ  
رَبِّکَ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. البهاء علیک و علی امائی فی هُناک مِن لدنِ مشفقِ  
کریم.

ک ورقه عمه علیها بهاء الله

هو الذّاکر و المذکور یا ورقتی نذکرک النّبأ العظیم و یسئُک هلِ عرفتِ ما أنزلناه  
فی الفرقان فی هذا الذکر الحکیم. قلم اعلیٰ شهادت می‌دهد که به نبأ عظیم اقبال  
نمودی و به افق اعلیٰ، که مقام اشراق آن نیر اعظم است، متوجهی. امروز آفتاب  
حقیقه مُشرق؛ اوست آن نبأی که جمیع انبیاء عباد را به آن بشارت داده‌اند و کتب  
و صحف و زبُر الهی به ذکرش مزین و معطرند. قد تعطر بر الشّام بقدومه و فاز  
الطّور بظهوره و القوم فی حجاب عظیم. عنقرب شأن مقبلین از عباد و امآء بر  
مَن علی الأرض ظاهر شود. إنَّ الغافلین فی ذاک الیوم فی حزن عظیم. کذلک  
یُخبرک العلیم لتشکر ربّک الخیر. البهاء المُشرق مِن افقِ الوحی علیک و علی کلِّ  
عبدٍ فائزٍ و علی کلِّ أمةٍ فازت بهذا الأمر المبین.

مُهر مبارک (بهاء‌الله) عمّه الّتی حضرت و فازتْ

به نام خداوند پاینده مهربان لله الحمد به عنایت کبری فائز گشتی و سلسیل لقای مالک اسماء را از قدح فضل نوشیدی. حق جلّ جلاله از برای هدایت و تهنید نفوس آمده و کلّ را به تقدیس و تنزیه و معروف امر فرموده تا جمیع من علیّ الأرض به طراز اتحاد و اتفاق فائز گردند و به ماینغی للإنسان عامل شوند. اماء الله آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به عنایتش بشارت ده و بگو دزدان در کمین بوده و هستند. لالی محبت رحمانی را به اسمش حفظ نمایند مخصوص خدیجه علیها بهائی را تکبیر برسان؛ بگو لعمر الله أحزننی حزنک نسله تعالی أن ينزل لك ما يسرك و يقدر لك الخير في كلّ عالم من عوالمه. إنه على كلّ شیء قدير. همچنین صاحب الّتی فازت و بنات او را از قبل مظلوم تکبیر برسان. از حق می طلبیم کلّ را مؤید فرماید و به ما یحب و یرضی موقّد دارد. البهَاء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی إمائی هناك اللائی أقبلن و سمعن نداء الله رب العالمین.

ک ورقه عمّه علیها بهاء الله

اوست بینا و اوست شنوا یا عمّه لالی بیان از عمان رحمت رحمن اخذ نمودیم و به سوی تو فرستادیم. قسم به آفتاب حقیقت این لالی کلمات را آنچه در عالم خلق است معادله ننماید. أشکری ربک بهذا الفضل العظیم و قولي لك الحمد یا أيتها المظلوم و لك الثناء یا أيتها المسجون بین أیدی الغافلین.

ک ورقه بنت عمّه علیهما بهاء الله

بسمی الناطق الأمين یا ورقه علیک بهائی در دریای کرم محبوب عالمیان تفکر کن. در سجن اعظم، در حینی که احزان او را احاطه نموده، تو را ذکر می نماید به ذکرِی که جمیع عالم به یک حرف آن معادله نمی نماید. أن أفرحی بفضل ربک إنه لهو الفرد الواحد المشفق الکریم. جمیع خزائن ارض و ما عند الملوک به کلمه مبارکه یا ورقتی علیک بهائی که به آن فائز شدی معادله ننموده و نخواهد نمود. إنه يشکر نفسه من قبل عبادته و إمائه و إنه لا یوصف بوصف غیره و لا یندکر بذکر ما

سِوَاه. چه، اگر جمیع عالمِ اِلَى آخِرِ الَّذِی لَا آخِرَ لَهُ به شکر حق قیام نمایند در جنب کلمه‌ای از کلماتش و نعمتی از نعمایش معدوم و مفقود. کذلک ذکرِ الْمَظْلُومِ مِنْ شَطْرِ سِجْنِ الْعَظِیمِ و ارسل الیک ما لایفنی بدوام اسمی الباقی القدیم.

مهر مبارک (بهاءالله) خدیجه علیها بهاءالله بنت عمّه هو الناطقُ بالحق یا ورقتی علیک بهائی ذکرَت نزد مظلوم بوده و خواهد بود. حُزْنَت سبب حُزْنِ مَالِکِ قِدَمِ گشته؛ ناله و حنیت اصغاء شد و اقبال و توجّهت مشاهده گشت. توکلّی فی کلّ الامور علی الله ربّک و فوضیها الیه. اِنَّه اقرب مِنکِ بک؛ یسمع و یری و هو السّمعُ البصیر. قد رأینا عبراتک و سمعنا زفراتک لعمرالله قد قَدَّرَ لک ما تفرحُ به القلوب و تقرُّ به العیون. آنچه مقتضیات حکمة بالغه الهی است البتّه ظاهر می‌شود. لله الحمد فائز شدی به آنچه که اکثر خلق از آن محرومند و مؤید گشتی به شأنی که مالک قِدَمِ در سجن اعظم تو را ذکر نموده. اِفرحی بهذا الفضلِ المبین. جمیع اماء آن ارض را تکبیر برسان. کلّ را وصیت می‌نمایم به اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه و محبّت و مودّت و اتّحاد از قبل و بعد قلم اعلیّ کلّ را نصیحت فرموده به آنچه که سبب و علّه ظهور لآلی حکمة و بیان است از معدن انسانی. البهَاء مِنْ لَدُنَّا عَلَیْکِ و عَلَی اللّائِی آمَنَ بالفرد الخبیر.

ک ورقه عمّه علیها بهاءالله هو الشاهدُ الخبیر یا ورقتی علیک بهائی طوبی از برای تو چه که از اوّل امر که آفتاب ظهور از افق اراده حقّ جلّ جلاله اشراق نمود اقبال نمودی و به محبّت و مودّت تمام به خدمت مولیّ الأنام قیام کردی. از رجال نزد غنی متعال مذکور. اولیای حق ذکر خدمت تو را نموده‌اند. یشهدُ بذلك مَنْ عندهُ أمُّ الکتاب و نذکرُ بِنَتکِ الّتی فازتِ بأیّامِ ربّها. لازال ذکرش لدی المظلوم بوده و شهادت می‌دهد بر اقبال و توجّه و خضوع و خشوع و خدمت او لله و فی سبیلِهِ المستقیم و نذکرُ بِنَتکِ الأخری و نُبشِرُها برحمتی و عنایتی و فضلی الَّذِی أحاطَ المُلکَ و

الملکوت. جمیع منتسبین که به افق اعلیٰ ناظرند و به عروه و ثقی متمسک، لدى الوجه مذکور بوده و هستند. حمد کنید محبوب عالم را شما را مؤید فرمود بر اقبال به امری که من علی الأرض از او غافل و محجوب إلا من شاء الله رب العالمین. البهاء علیکن و علی اللائی آمن بالفرد الخبیر.

ورقه خدیجه، بنت عمه، علیهما بهاء الله

هوالمقتدر علی ما یشاء قد ظهر المکنون و نطق المخزون و نادت السدره قد أتى يوم الله الملك الفرد الخبیر. یا ملأ الأرض اتقوا الله و لاتتبعوا أهوائکم أن اتبعوا من یدعوکم إلى الصراط المستقیم. تالله لاینفعکم شئونات الأرض و زخرفها و لا ما عند الملوک و السلاطین. سوف یأخذهم الله امرأ من عنده. انه لایعجزه جنود العالم یفعل ما یشاء بسلطان من عنده. انه لهو المقتدر القدیر. یا امتی إذ فزت بکتابی و وجدت منه عرف بیان ربک الرحمن. ضعیه علی عینیک و قولی لک الحمد یا الهی بما ذکرتنی و أیدتنی علی عرفانک إذ أعرض عنک أكثر الخلق. استلک بأنوار وجهک بأن توفقنی علی الإستقامه علی أمرک إنک أنت المقتدر الغالب القدیر.

ورقه خدیجه بنت عمه علیهما بهاء الله

به نام مقصود عالمیان یا ورقتی یا خدیجه از اول ایام الی حین به اشراقات انوار آفتاب حقیقه مزینی و از رحیق بیانش مرزوق. لازال ذکرت و خدمت نزد مظلوم مذکور و در صحیفه حمراء از قلم اعلیٰ مسطور. لله الحمد به سلسیل حبش فائز شدی و از کوثر عنایتش نوشیدی. لعمرالله در فردوس اعلیٰ ذکرت مذکور. هذا ما شهد به لسانی فی سجنی الأعظم.

ک بنت عمه علیهما بهاء الله

به نام یکتا خداوند دانا الحمد لله موفق شدی بر اقبال در ایامی که عرفاء و علماء و ادباء و امرای ارض از حق اعراض نمودند إلا من شاء الله. این مقام بسیار بزرگ است و نفسی الحق جمیع من علی الأرض به او معادله نمی نماید. به فضل حق

متمسک و مسرور باش و از دونش فارغ و آزاد. از قبل قلم اعلیٰ کلّ را به نعیب ناعب و نعیق ناعق اخبار فرموده. انشاء الله حقّ منیع کلّ را حفظ فرماید و از کوثر استقامت بنوشاند. امروز به حق منسوب است. چه که در کتب قبل به یوم الله مذکور و مسطور. بلند است مقام کسی که به استقامت کبریٰ فائز و بر امر الهی ثابت و راسخ مشاهده گشت. خدمات و زحمات شما لدی الحق معلوم و مذکور است. انشاء الله به فیوضات نامتناهیة فائز شوید. اجر احدی در نزد حق ضائع نشده و نخواهد شد. طوبیٰ از برای نفسی که او را شناخت و قلب از غیر او پرداخت. البهَاء علیک و علی اللّائی سمعن و اجبن نداء الله الفرد الخیر.

امه الله عمه علیها بهاء الله

بسمی الأقدس لک أن تقولی یا ورقتی، یا آله الجیروت و سلطان الملکوت اسئلک بالذی به اخذ الفرعُ الأكبرُ کلّ البشر و ظهر کلّ أمرٍ مستتر بأن تُنزلَ من سماء فضلك ما یُقربُ امّانک و ورقاتک إلى بحر قُربک و سدره ظهورک. ای ربّ أنا الّتی سرعتُ إلى مقرّ عرشک بالقلب و الفؤاد و اجبتُ ندائک و أقبلتُ إلى أفقک و نطقتُ بثنائک. ای ربّ أیدِ ورقتک علی ذکرک بین امّانک و قدر لها ما تقرّ به عینها و یشرح صدرها. ای ربّ أنتَ الکریمُ و أمّتک قائمَةٌ علی بابک. أسئلک بأن تُقدّر لها ما یجعلها طائفة حول أرادتک و ناطقة باسمک فی کلّ عالمٍ من عوالمک. إنک أنتَ المقتدرُ المتعالی العلیمُ الحکیم.

خدیجه سلطان، بنت عمه، علیهما بهاء الله

هو الناطقُ العلیم یا امّتی یا ورقتی ندای شما را شنیدیم. حق شاهد و هم او گواه است لازال ذکر شما در ساحت مظلوم بوده و هست. عریضه شما رسید و به این جواب که از سماء عنایت مقصود عالمیان جاری شده جواب عنایت شد، فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم. امّاء و اوراق آن ارض را تکبیر می‌رسانیم و وصیت می‌نماییم به آنچه که سزاوار ایام الله است. منتسبین طراً را به فضل و عنایت حق جلّ جلاله بشارت ده و از قبل مظلوم ذکر نما. البهَاء من لدنا علیک و علی

إمائی اللائی آمنّ بالله الفرد الخیر. جناب محمدعلی علیہ بہائی را ذکر  
می نمائیم و بہ عنایت حقّ جلّ جلالہ بشارت می دهیم.

## یوم جمعه یوم ظهور

فاروق ایزدی نیا

### مقدمه

در قرآن مجید آیه‌ای است در باب یوم جمعه: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ." (سوره جمعه (۶۲)، آیه ۹ - مضمون: ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی در روز جمعه ندای صلوة بلند شد، بشتابید به سوی ذکر الهی و خرید و فروش را رها کنید.)

برداشت امت سلف آن بود که مقصود از این آیه نماز جماعت است و از برای آن احادیث بسیار نقل کنند و اهمیت صلوة جماعت را بیان کنند. اما علت اهمیت آن را ذکر نکنند.

در آثار مبارکه این ظهور نیز به یوم جمعه اشاره شده و حتی تعریف «جمعه» آورده شده است. بیان مبارک گویای آن است که حدود زمانی ابداً مطرح نیست، بلکه «جمعه» صفتی است که به یوم خاصی داده شده است.

اگر به تمامی سوره جمعه که بیش از یازده آیه نیست توجه تام داشته باشیم، ملاحظه می‌کنیم که اشاراتی به ظهور مبارک است. ابتدا نگاهی به آیات این سوره داشته باشیم و سپس به بعضی تبیینات حضرت عبدالبهاء در خصوص برخی آیات این سوره توجه کنیم و در نهایت توصیف یوم جمعه از قلم حضرت بهاءالله را مد نظر قرار دهیم.

### آیه قرآنی

در آیه مبارکه، بعد از آیه فوق آمده است که بعد از اتمام صلوة در پهنه زمین منتشر شوید و در طلب فضل و بخشش الهی برآید و خداوند را بسیار یاد کنید؛ شاید رستگار شوید. معمولاً به کسی که در طلب علو و سموی باشد، راهنمایی می‌کنند که چه باید بکند تا به مقصود واصل شود و اگر از ابتدا به آن نائل شده باشد، دیگر لزومی ندارد که بگویند چه باید بکند تا برسد. در آیه مبارکه، پس از رها



کردن امور دنیوی و فدا کردن جیفهٔ این عالم و رسیدن به «ذکر الهی» باید در سراسر زمین منتشر شوند و به ذکر الهی پردازند و در جستجوی فضل الهی برآیند. دیگر رجوع به امور دنیوی صلاح نیست. و حتی در آیهٔ بعد می‌فرماید کسانی که تا چشمشان به تجارت و لهو و لعب می‌افتد و خدا را ترک گویند و به سوی آن شتابند، باید گفت که آنچه نزد خداوند است بهتر از هر تجارتی است. جالب است که در آیهٔ دیگر قرآن در شأن مؤمنین حقیقی می‌فرماید، "رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ." (سورهٔ النور (۲۴)، آیهٔ ۳۷. مضمون: کسانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از ذکر الهی باز نمی‌دارد."

در آثار حضرت اعلیٰ مشاهده می‌شود که یکی از القاب آن حضرت «ذکر» است. در واقع وقتی ندای الهی بلند می‌شود، رها کردن امور دنیوی و شتافتن به سوی «ذکر» واجب می‌شود و پس از آن باید به جستجوی فضل الهی پرداخت. فقط کسانی موفق به عرفان به «ذکر» الهی می‌شوند، که امور دنیوی، که تجارت و خرید و فروش مظهر آن است، آنها را از مجاهده جهت رسیدن به حضرتش باز ندارد.

### تبیین حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در باب تجارت دنیوی به شخصی که در تجارت دنیوی متضرر شده است، می‌فرمایند، "... با ما هم‌داستان گشتی و به راه راستان درآمدی. لکن شرطش این است که دوباره خویش را آلوده ننمائی و در بحر تجارت، که عاقبتش رسوائی و خسارت است، باز خویش را مستغرق ننمائی. بلکه فراغت طلبی و انقطاع جویی و در فکر ربح عظیم و نفع جلیل و تجارت در بازار حضرت سلطان احدیت افتی ... این تجارت‌ها را تجربه نمودی و امتحان کردی. ثروت قدیم خسران مبین شد و منفعت کلیه مضرت عظیمه گشت؛ ربح عظیم ضرر شدید گردید و سود و نفع جسم ناقص پدید شد؛ سود زیان گشت و گنج حسرت بی‌پایان گردید." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۳۹۷)

در ادامه کلام مبارک است که به یوم جمعه اشاراتی دارند و استناد به آیه قرآن می‌کنند: "یک چند خدمت معشوق و می‌کنیم. در قرآن می‌فرماید، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ.» پس در این یوم اکبر باید به اعظم صلوة که تبلیغ امرالله است پرداخت. تالله الحق انّها لتجارة رابحة و ثروة كاملة و سلطنة قاهرة و عزة باهرة و ملك دائم و سرير قائم و شأن عظيم عند كل ذي حظ عظيم...» (همان)

ملاحظه می‌شود که حضرت عبدالبهاء یوم جمعه را یوم خاصی نمی‌دانند، بلکه این یوم الهی می‌دانند و تلویحاً اشاراتی دارند که یوم جمعه، یوم ظهور الهی است و باید که اوقات را صرف تبلیغ امرالله نمود و البته باید در وجه ارض منتشر شد و به اشاعه پیام الهی پرداخت.

### لوح مبارک حضرت بهاءالله

لوح مبارک که در مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۷۳، صفحات ۱۷۹ الی ۱۸۶ طبع شده، بخشی فارسی و بخشی عربی و خطاب به جواد تبریزی، که طالب کشف امر شده، نازل شده است. در این لوح (ص ۱۸۳ مأخذ فوق) به توضیح معنای جمعه می‌پردازند.

بیان مبارک حاکی از آن است که مقصود از جمعه روزی است که مردم در حضور خداوند اجتماع می‌کنند و حضرتش در مظهر نفسش تجلی می‌کند و ورقاء الهی و خروس عرشی به نغمه و ترانه می‌پردازند؛ آسمان عدل و داد خداوند مرتفع می‌گردد و جمیع خلایق محشور می‌شوند و همراه با آنها اعمال و افعالشان نیز معلوم و مشهود است و همانطور که در قرآن کریم حکمش نازل شده، مجازات و مکافات اعمال می‌گردد. هیكل مبارک تأکید دارند که جمعه ابدأً اختصاص به یوم خاصی ندارد و محدود به حدود زمان نیست؛ بلکه هر یومی که خداوند در آن قیام فرماید، به جمعه تسمیه می‌شود. در مقام مثل می‌فرمایند زمانی که حضرت

محمد قیام فرمود، آن روز به جمعه تسمیه شد و این همان یومی است که به تغابن، قارعه، حاقه، و واهیه نامیده شده است.

می‌دانیم که در همان سوره جمعه، آیه ۲ به ظهور حضرت رسول اکرم اشاره دارد و آن را با عبارت «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» می‌ستاید. حضرت عبدالبهاء این آیه را با ظهور حضرت بهاء‌الله انطباق می‌دهند، "... به صرف بخشایش الهی شمی حقیقت از ایران اشراق فرمود و پرتو عنایت بر آفاق مبذول داشت و این از خصائص «یختصّ برحمته من یشاء» و «ذکر فضل‌الله یؤتیه من یشاء» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، صص ۸-۹).

و در لوحی دیگر نیز به همین شهادت می‌دهند، "ای بنده پروردگار حضرت ربّ مختار جمیع من علی الأرض را به مطلع انوار دعوت نمود و لکن نفوس مقدّس را به هدایت کبری موقّق و از بین طائفه بشر منتخب فرمود. زیرا هدایت از آثار و لوازم فضل است نه عدل و از خصائص و موهبت خداوند جزیل النعم؛ «یختصّ برحمته من یشاء و یهدی من یشاء» و «ذکر من فضل‌الله و یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم.» (همان، ص ۹)

به این ترتیب مشهود می‌گردد با قیام مظهر خداوند در هر دوری، یوم ظهورش «جمعه» نامیده می‌شود. همانطور که حضرت عبدالبهاء اشاره می‌فرمایند که هدایت کبری از آثار فضل است، در همان سوره جمعه هم تصریح شده، "وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ."

جمال مبارک در ادامه کلام اطهر به وقوع قیامت و مضی آن اشاره دارند و از فراق آن محزون هستند. بعد به انسداد ابواب فضل و احتجاب انوار وجه اشاره دارند که چون جمال الهی وجه خود را پوشاند و رجوع فرمود این اتفاق رخ داد. به نظر می‌رسد به وقوع لیل، که به تصریح حضرت عبدالبهاء ایام بطون بین دو ظهور است، اشاره دارند: "ایام ظهور مظاهر مقدّسه یوم اشراق است، یوم وصال است، یوم سطوع انوار جمال است. پس از افول شمس حقیقت یوم فراق است،

وقت غیاب است، لیل هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر." (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۲).

به اغلب احتمال، لوح مبارک باید قبل از اظهار امر علنی هیکل مبارک نازل شده باشد. زیرا تصریح می فرمایند که اهل ارض از آنچه که در اثر اعراض از جمال الهی مرتکب شده و از آنچه که از آنها فوت شده آگاهی ندارند، مگر آنکه کسی در «زمن المستغاث» آن را درک کند. «مستغاث» از القاب الهی و مرتبط با ظهور آن حضرت طبق بشارات حضرت ربّ اعلیٰ است.

در پایان این لوح مبارک حضرت بهاء الله به صراحت به اهل عالم می فرمایند که اگر بدانند در زمان ظهور الهی چه امری را مرتکب شده اند ابدأ آرام نگیرند و آسایش نپذیرند و بر گل جالس شوند و مانند فرزندمرده ها، بل شدیدتر از آن، بگریند و بزارند؛ شدت آن به قدری است که قلم آن را مکشوف نسازد، اما هنگامی که روح از ابدان مفارقت نماید، "سیظهر علیهم".

### مضمون لوح مبارک

پس بدان که مقصود از «جمعه» روزی است که مردم در حضور خداوند جمع می شوند و خداوند به واسطه مظهر خود بر امرش قیام می کند و این حقیقتی است معلوم و در آن روز کبوتر [بهشتی] می خواند و خروس عرشی بانگ برمی آورد و آسمان عدل مرتفع می گردد و جمیع آفریدگان گرد می آیند و آنچه را که در زندگی باطل خود انجام داده اند آنها را همراهی می کند و به هر آنچه که انجام داده اند جزا داده می شوند و این همان «یوم جمع» است که حکم آن در قرآن نازل شده همانطور که می خوانید؛ و بدین لحاظ به هیچ حدّ محدود نشده و به هیچ روز خاصی اختصاص نیافته؛ بلکه هر روزی که خداوند در آن قیامت فرماید، به جمعه تسمیه می گردد، اگر بدانید. و زمانی که [حضرت] محمد در آن روز بر امر قیام فرمود، بنابر این به این اسم تسمیه شد و به آن اختصاص یافت، آنچنان که شما به

حساب می‌آورد و این از روزی است که به اسم‌هایی از قبیل «تغابن» و «قارعه» و «حاقه» و «واهی» و غیر آن نامیده شده. زیرا در آن روز تمام آنها ظاهر شد و تمامی آنچه شما نمی‌دانید و به قیامت نامیده شده، زیرا در آن یوم بقای الهی قائم شد و به کلمه‌ای ظهور فرمود که آسمان‌ها شکافته گشت و زمین‌ها لرزید و هر آنچه که بین آسمان و زمین بود مگر کسانی که بردباری پیشه کردند و به آیات الهی یقین داشتند؛ قیامت به قیام الهی واقع شد و غیر از نفوس مخلصه احدی آن را درک نکرد.

آیا نشنیدی راجع به ایام الهی چگونه بر کسانی که ایمان آورند مائدهٔ قدسی نازل شد و همه از آن روزی گرفتند و در هر جمعه عنایت الهی از هر سوئی آنها را اخذ می‌کند و این عنایت عبارت از میوه‌های قربیت و وصال است که همواره از آن روزی می‌گیرند؛ بلکه در هر آنی به فضلی از سوی خداوند مفتخر می‌شوند و در هر حینی به دست سفرای خداوند بر آنها آیات خداوند توانای قیوم نازل می‌شود. پس خوشا به حال کسی که در روز قیامت به ایام او فائز گردد و در فضل پیشی گیرد و از کسانی باشد که از اثمار روح لذت می‌برند.

تمام اینها گذشت و قیامت سپری شد و ما با دیدهٔ باطن از فراقش گریانیم. پس شما، ای گروه محبین، اینک بگریید. حزن از آن که قیامت سپری شد و جمالش را پوشاند و بازگشت و ورقا ترنم کرد و ابواب فضل بسته شد بعد از آن که باز شده بود و پرده بر انوار وجه فرو افتاد و مائدهٔ آسمانی ممنوع شد و علت آن کارهایی بود که کافران مرتکب شدند و به این علت قلوب کسانی که در سراپرده‌های اسماء ساکن هستند محترق شد.

ای حسرت و افسوس بر شما ای اهل زمین و به کسانی که شما را در اعمال و رفتارتان پیروی کردند. شما از جمال الهی، که به حق ظهور فرمود و از افق قدس محبوب بر شما اشراق کرد، روی برگردانید و نمی‌فهمید که چه امری از شما فوت شد؛ حالا نمی‌فهمید و کسی ابداً درک نمی‌کند مگر در زمان مستغاث. این

را خداوند به دست قدرت بر الواح عزّ محفوظ نوشته است و این سنت الهی است که از قبل به حقّ جاری شده و تبدیلی هم از برای آن نیست.

خوشا به حال کسی که در روزی که کلمه در محضر خداوند مقدّس متعالی قدّوس اجتماع کند، از مرقد قلبش مبعوث شود. بگو ای اهل عالم، برخیزید از قبورتان و آنچه را که از شما فوت شده جبران نمایید؛ بر خودتان رحم کنید و سپس از جمال الهی محتجب نمانید. پس قسم به خداوند که هیچ چیز در این عالم شما را نفع نمی‌بخشد مگر این، اگر کمتر از آنی در پیش خود به اندیشه پردازید.

بگو ای مردم، قسم به خداوند اگر متوجّه باشید که در زمان ظهور الهی به چه عملی دست زده‌اید، بر جایگاه خود ابداً آرام نخواهید گرفت و در خانه‌هایتان نخواهید ماند؛ بر روی خاک خواهید نشست و خواهید گریست؛ همچون کسی که بر فرزندش می‌گرید بلکه شدیدتر از آن به نحوی که حکم آن و مقدار آن ابداً از قلم جاری نخواهد شد و به زودی، زمانی که روح از بدنشان خارج می‌شود و به خاک برمی‌گردند، بر آنها ظاهر خواهد شد.

### متن لوح مبارک

"فَاعْلَمْ بِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْجُمُعَةِ يَوْمَ الَّذِي فِيهِ يَجْتَمِعُ النَّاسُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ فِيهِ يَقُومُ اللَّهُ عَلَى أَمْرِهِ بِمُظْهِرِ نَفْسِهِ وَ هَذَا لِحَقِّ مَعْلُومٍ وَ فِيهِ تَغْرَدُ الْوَرَقَاءُ وَ تَدْلَعُ دِيكُ الْعَرْشِ وَ تَرْفَعُ سَمَوَاتِ الْعَدْلِ وَ يَحْشُرُ فِيهِ كُلَّ الْخَلَائِقِ اجْمَعِينَ وَ بِكُلِّ مَا عَمِلُوا فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةَ وَ يَجْزُونَ بِكُلِّ مَا كَانُوا أَنْ يَفْعَلُونَ وَ هَذَا مِنْ يَوْمِ الْجَمْعِ قَدْ نُزِّلَ حُكْمُهُ فِي الْفُرْقَانِ كَمَا أَنْتُمْ تَقْرُونَ وَ لَذَا لَنْ يَحْدَّ بَحْدٍ وَ لَنْ يَخْتَصَّ بِيَوْمٍ؛ بَلْ، كُلُّ يَوْمٍ قَامَ فِيهِ اللَّهُ يُسَمِّي بِالْجُمُعَةِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ وَ لَمَّا قَامَ مُحَمَّدٌ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الْأَمْرِ لِهَذَا سُمِّيَ بِهَذَا الْإِسْمِ وَ صَارَ مَخْتَصًّا بِهِ كَمَا أَنْتُمْ تَعُدُّونَ وَ هَذَا مِنْ يَوْمِ الَّذِي سُمِّيَ بِالتَّغَابِنِ وَ الْقَارِعَةِ وَ الْحَاقَّةِ وَ الْوَاهِيَةِ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْأَسْمَاءِ. لِأَنَّ فِيهِ ظَهَرَ كُلُّ ذَلِكَ وَ كُلُّ مَا أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ يُسَمِّي بِالْقِيَامَةِ لِأَنَّ فِيهِ قَامَ اللَّهُ بِقَائِهِ وَ ظَهَرَ بِكَلِمَةٍ

تفطرت عنها السموات و تزلزلت الأرضين و ما بينهما إلا الذينهم صبروا و كانوا بآيات الله هم موقنون و قضى القيمة بقيام الله و ما ادركها إلا المخلصون. أما سمعت من أيام الله كيف نزل على الذين هم آمنوا من سماء العزة مائدة القدس و كل كانوا بها لمتعمون و فى كل جمعة يأخذهم عناية الله من كل شطر و هم عن فواكه القرب و الوصل فى كل يوم يُرزقون بل فى كل أن افترخوا بفضل من الله و فى كل حين نزلت عليهم آيات الله المقدر القيوم بأيدى من سفرائه فهنيئاً لمن فاز بأيامه فى يوم القيمة و استبق فى الفضل أى كان من الذينهم كانوا بأثمار الروح أن يتلذذون.

قضت كل ذلك و مضت القيمة و إننا نبكى بعيون سرننا لفراقها و أنتم، يا معشر الحب، حينئذ فابكون. فوا حُرناه بما طوت القيمة و غطّ الجمال و رجعت و غنت الورقاء و سدّت ابواب الفضل بعد انفتاحها و احتجبت انوار الوجه و منعت مائدة السماء فيما اكتسبت ايدى ذين كفروا و بذلك احترقت افئدة الذينهم فى سرادق الأسماء أن يسكنون.

فأف لكم يا ملأ الأرض و بالذين اتبعوكم فى افعالكم و اعمالكم فانكم أعرضتم عن جمال الله بعد الذى أظهر بالحق و أشرق عليكم من افق قدس محبوب و لا تشعرون بما فات عنكم أنتم حينئذ لا تشعرون و لن يُدرکہا أحد إلا فى زمن المستغاث و هذا ما كتَبَ الله بأيدى القدرة على الواح عزٍ محفوظ و هذه من سنة الله التى قضت بالحق و لا تبديل لها.

فطوبى لمن يبعث عن مرقد فواده فى يوم الذى يجتمع الكلمة فى محضر الله المقدس المتعالى القدوس. قل يا ملأ الأرض قوموا عن مراقدم و تداركوا عما فات عنكم؛ فارحموا على أنفسكم ثم عن جمال الله لا تحتجبون. فوالله لن ينفعكم شيئاً فى الملك إلا هذا إن أنتم اقل من أن فى أنفسكم تتفكرون.

قل يا قوم، فوالله لو تلتفتون بما اكتسبت أيديكم فى زمن الله لن تستريحوا على مقاعدكم و لن تسكنوا فى البيوت و تقعدون على الرماد و تنوحون كبكاء الذينهم

على أبنائهم يبكون بل اشدّ من ذلك بحيث لن يجرى حكمه و لا مقداره من القلم و سيظهر عليهم حين الذي يخرج الروح عن ابدانهم و إلى التراب هم يرجعون ..."

### بعضی اصطلاحات مذکور در لوح

**ورقا** = مؤنث اُورق به معنی خاکستری‌رنگ و نیز کبوتر و به تشبیه بر نفس ناطقه و روح قدسی اطلاق گردید. (اسرارالآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۹۳)

**دیک العرش** = به معنی خروس عرشی آسمانی ملکوتی که در قصص قدیم بود و چنین نوشتند که چون به آواز آید همه خروسان زمین بخوانند. در شرح کوثر ... قوله، "بما صاح دیک البهاء علی قبة الزمان" ... اهل بهاء آن را هم مانند ورقاء عرشی رمز و تشبیه روح القدس و الهام و وحی و قوه قدسیه مظاهر الهی تفسیر و تأویل کنند. (اسرارالآثار خصوصی، ج ۳، ص ۲۶۰)

**یوم‌الجمع قد نزل حکمه فی الفرقان** = یوم‌الجمع در سوره شوری (۴۲)، آیه ۷ ("... تُنذِرُ یَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ")؛ و نیز سوره تغابن (۶۴)، آیه ۹ ("یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لَیَوْمَ الْجَمْعِ ذَلِکَ یَوْمُ التَّغَابُنِ" در این آیه مؤمنین و نیکوکاران را به بهشت وعده داده است) نازل شده است.

**تغابن** = علاوه بر آن که سوره‌ای (شماره ۶۴) به این نام وجود دارد، یوم‌الجمع را یوم تغابن نامیده است.

**قارعه** = نام سوره ۱۰۱ قرآن کریم و از القاب قیامت و مذکور در سوره مزبور و نیز سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۱؛ و سوره الحاقه (۶۴)، آیه ۴، ذکر شده است.

**حاقه** = سوره ۶۹ قرآن کریم است و در آیات ۱، ۲ و ۳ نیز این اصطلاح آمده که از القاب قیامت است.

**واهیة** = در سوره حاقه ذکر شده و به معنی سستی است که برای آسمان به کار رفته است. زیرا در آن یوم آسمان شکافته می‌شود، زیرا سست‌پیوند است. نزد



اهل بهاء مقصود از آسمان، آسمان دین گذشته است که شکافته می شود، یعنی منسوخ می گردد.

قیوم = از القاب جمال مبارک است.

تفطرت عنها السموات = انفطار سماء از اصطلاحات قرآن است و در سوره انفطار (۸۲)، آیات ۱ و ۲ مذکور است: "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انشَرتْ...".

تزلزلت الأرضین = اصطلاح قرآنی مذکور در سوره زلزله (۹۹)، آیه ۱ است: "إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا...". حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "شمس حقیقت در منطقه البروج دور زد تا در قلب الاسد اشراق فرمود و نور به آفاق بخشید و چنان حرارت و سورتی مبذول داشت و بر کائنات بتافت که حقائق اشیاء را بتمامها از حیز کمون بر عرصه وجود مشهود و ظاهر نمود و حقیقت «زلزلت الأرض زلزالها و اخرجت الأرض اثقاله و قال الإنسان ما لها یومئذٍ تحدّث اخبارها بأن ربک اوحی لها» تحقق یافت و سرّ منون و روز مصون که در اراضی قابلیت مستور بود واضح و آشکار شد." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، صص ۴۴۲-۴۴۳)

انوار وجه = وجه به بیان حضرت عبدالبهاء دارای مفاهیم بی شمار است. اما سه معنایی که هیکل مبارک با استناد به آیات قرآن بیان فرموده اند، اول ذات الهی است با استناد به "کلّ شیء هالک إلا وجه الله"؛ دوم، تجلی الهی است با استناد به "فأینما تولّوا فثمّ وجه الله"؛ و سوم رضای الهی است با استناد به "إِنَّا نُنْعِمُکُمْ لوجه الله". در این لوح مبارک به نظر می رسد معنای دوم مقصود باشد؛ یعنی انوار تجلی خداوند. (نگاه کنید به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۹۶)

زمن المستغاث = مستغاث از اسامی خداوند، یعنی مظهر ظهور او است. زمان مستغاث زمان ظهور آن حضرت است. در واقع مستغاث به معنی نفس مقدّسی است که آدمیان از او یاری می خواهند و بدین لحاظ عنوان مظهر ظهور الهی قرار گرفته است و به زمان خاصی اشاره ندارد. جمال مبارک در لوحی می فرمایند،

"امروز غیث رحمت از وجود مستغاث نازل و هاطل. هر نفسی به آن اقبال نمود از مقربین محسوب؛ و آلا از مُعرضین در کتاب الهی مسطور." (اسرارالآثار، ج ۴، ص ۴۲۷). در لوح دیگر از قلم جمال قدم نازل، "با آن که در مستغاث اشراق شمس حقیقت را به اسم من یظهر عزّ اسمہ وعده فرموده‌اند، معذک می‌فرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود، احدی را نمی‌رسد که لِمَ و بِمَ بگوید. چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود." (مائدۀ آسمانی، ج ۴، ص ۳۱) برای بحث تفصیلی راجع به مستغاث نگاه کنید به سفینه عرفان، دفتر دوم، صص ۱۹۵ الی ۲۰۴).

## کدرآشام

حسن ممتاز

به یاد پرویز حمرائی عزیز و تقدیم به او

چند روز پیش پس از تلاوت یکی از آثار حضرت عبدالبهاء در مراسم خاک سپاری یکی از عزیزان، دوستس محترم پرسیدند که معنای ترکیب «کدرآشام» چیست. چون حضور ذهن نداشتم و فرصت کافی هم نبود و قبلاً هم در باره آن فکر نکرده بودم؛ عرض کردم در باره آن بررسی می‌کنم و نظرم را می‌گویم.

وقتی به منزل رسیدم نخست به «لغتنامه فارسی دهخدا» مراجعه و ذیل مدخل‌های «کدر» و «آشام»، اجزای این ترکیب را جداگانه بررسی کردم. سپس با مراجعه به کتابخانه الکترونیکی بهائی این ترکیب را در آثار بهائی جستجو نمودم که نتیجه آن دو فقره در آثار حضرت عبدالبهاء و دو فقره هم در آثار حضرت ولیّ امرالله است. همین جا ملاحظه‌ای روش‌شناختی را عرض می‌کنم که این جستجو نمی‌تواند مطمئن و قطعی باشد؛ چه که نه همه آثار بهائی در این کتابخانه الکترونیکی است و نه جستجویی که در آن انجام می‌شود، به نتیجه مطمئنی ختم می‌شود. به تجربه دریافته‌ام که برای اطمینان از نتیجه جستجو باید در هر کتاب به صورت جداگانه گشت تا از نتیجه آن مطمئن شد. بنابر این محتمل است فقرات دیگری در آثار حضرت بهاءالله یا در آثار حضرت عبدالبهاء و یا در آثار حضرت ولیّ امرالله هم باشد. در عین حال برای مقصودی که ما در اینجا داریم همین چهار فقره هم راهگشاست و نتیجه بررسی خود را با توجه به همین چهار مورد بیان می‌کنیم. اگر بعداً

موارد دیگری یافت شد که مفهوماً یا لفظاً به نتایج دیگری ما را رساند، خود به خود سخن ما ردّ یا اصلاح می‌شود.

۱- "هوالبهی؛ ای مبتلای بلا در سبیل خدا، اگرچه این کأس در مذاق عاقلان، گذرآشام و در کام تن‌پروران تلخ و ناگوار است؛ اما در کام عاشقان، شهد و شکر است و قند مکرّر. نیشش، نوش جان است و زهرش، دریاق اعظم. روح و ریحان عنایت همیشه مختصّ به انبیاء و اولیاء بوده که اسیر راه خدا بودند و مقید زنجیر در محبت‌الله و اوقات را در سجن زندان گذراندند، از راحت و آسایش گذشتند و در جهان بی سر و سامان شدند. عن قریب این ایام شدید و اوقات شدادت بگذرد و جمال تمکین از افق مبین کشف نقاب نماید وَ تَرَى الظَّالِمِينَ فِي خُسْرَانٍ مُّبِينٍ وَالبهَاءُ عَلَیْكَ. ع" (بشارةالنور، ص ۴۱۰)

۲- "هوالله؛ ای یاران پارسی من، دوستان قدیمند و هموطنان عزیز؛ ... پس باید که قدر این نعمت بدانیم و ایزد دانا را بستاییم و از شدت محبت او بگرییم و بزاریم و بهملکوت ربانی بنالیم. و به الطاف رحمانی ببالیم. هزار آفرین ای یاران دلنشین که پی به این پیام بردید و صبحی نورانی پس از آن شام گذرآشام یافتید! خوشا به حال شما! جانتان خوش باد! ع. ع. همه مهرجویان خوشخو درخشنده‌رو مشکبو را به

جان، جویانم و پیام می‌فرستم. ع" (یاران پارسی، ص ۳۱۰)

۳- "... مدّت حیات پُر تلاطمش این لطیفهٔ ربانیه دمی نیاسود و آنی فراغت و آرامی نجست و نخواست. در بدو حیاتش از حین طفولیت از کأس گذرآشام بلیات و رزایایسین اولیهٔ ظهور امر اعظم الهی بنوشید و در فتنهٔ سنهٔ حین در اثر تالان و تاراج اموال آب بزرگوارش تلخی فقر و پریشانی بچشید. در اسارت و کربت و غربت جمال ابهی سهمیم و شریک گشت و در فتن و

انقلابات ارض عراق که از تدلیس و تزویر قطب شقاق و مرکز نفاق ... " (توقیعات مبارکه (۱۹۲۷ - ۱۹۳۹)، ص ۲۰۷)

۴- "... آن غصن زیبا و ورقه علیا در بحبوحهٔ بلا رخ برافروختند و چون پروانه حول شمع بهاء بسوختند و بساختند. ساغر کدرآشام را اُسُوَّةٌ وَ حَبًّا لِحَمَالِهِ وَ طَلْبًا لِرِضَائِهِ ملامال نوشیدند و سود بیکران بردند و اکلیل موهبت کبری بر سر نهادند ... " (توقیعات مبارکه (۱۹۲۷ - ۱۹۳۹)، ص ۲۹۹)

نتایجی که از بررسی این چهار مورد به دست آورده‌ایم به شرح ذیل است:  
الف - این ترکیب در دو مورد با «کأس» (فقرات ۱ و ۳)، یک مورد با «شام» (شب/فقره) و یک مورد نیز با «ساغر» (فقره ۴) همراه شده است. حضور جزء «آشام» در این ترکیب با «کأس» و «ساغر»، هماهنگی معنایی دارد و نشان‌دهندهٔ این است که به لحاظ معنا با چیزی سر و کار داریم که در حقیقت یا مجاز، از آشامیدنی‌هاست. همراهی با «شام»، هم نشان‌دهندهٔ توازن لفظی است و هم هماهنگی معنایی؛ چه که خواهیم دید که این ترکیب در معنا برای اشاره به مفاهیمی به کار رفته است که سختی و ناگواری را می‌رساند که «شام» با آنها تناسب مفهومی دارد.

ب - در هر چهار مورد، «کدرآشام» معادل مفهومی بلا و سختی است و به همین علت نیز در دو مورد، معادل «تلخ و ناگوار» برای آن به کار رفته است.  
پ - به همین علت، در مقابل یک مورد، «شهد و شکر» و «قند مکرر» آمده است.

ت - به لحاظ ساختار نحوی در سه مورد، در نقش مضاف الیه «شام، كأس و ساغر» (فقرات ۲ الی ۴) آمده است و در یک مورد هم اسمی است که به «کأس» اسناد داده شده است (فقره ۱). در مواردی که به ظرفی نسبت داده شده محتوای آن را مشخص کرده است.

ث - با مراجعه به لغتنامه فارسی دهخدا برای ماده «کدر»، چند مورد آمده است که به نظر می‌رسد ماده «کدر» بیشتر از بقیه با معانی استنباط شده از متن این چهار فقره متناسب است. هرچند که به نظر می‌آید بیشتر افراد - از جمله نگارنده - تا پیش از مراجعه به کتاب لغت و از روی عادت و آشنایی با واژه «کدر»، آن را «کدر آشام» تلفظ می‌کنند؛ ولی خواهیم دید که در ترکیب مورد بحث، چندان قابل توجه نیست و دست کم احتمال قبول آن از معنای دیگر آن کمتر است. چون یا به معنای «نوشیدنی تیره» خواهد بود و یا به معنای «کسی است که تیره می‌آشامد». «نوشیدنی تیره»، غرابت معنایی و ابهام دارد و معلوم نیست اشاره به چیست و «کسی است که تیره می‌آشامد» هم نمی‌تواند با «شام، کأس و ساغر» نسبت زبانی معناداری بسازد. ضمن اینکه با تلفظ «کدر»، در معنای هم‌خانواده با «کدر»، چون مصدر است نمی‌تواند ترکیب معناداری با «آشام» بسازد.

کدر: [کَدَ] (۱) رستنی باشد بسیار خوشبوی و آن را کادی گویند. شراب آن حصبه و جدری [نوعی از آبله که بر اقدام اطفال پدید آید، به فارسی چیچک گویند] را نافع است، تا به حدی که کسی را که آبله بیرون می‌آید قدری شراب کادی بیاشامد اگر عدد آن پنج باشد به شش نرسد. (برهان) (آنندراج). و آن را به هندی کیورا گویند که گلی است تندبو برگش دندان‌های تیز دارد چون اره و در دکن و گوالیار بسیار می‌باشد. (آنندراج): و اگر آب گذر نکند و حرارت همی فروزد به شربت‌های دیگر چون شراب کدر و قرص کافور بازگردد. (ذخیره خوارزمشاهی).

بأس تو شهابی است که در کام شیاطین

با حرقتش آتش چون شراب کدر آید.

(انوری)

بهر دفع تبش آبله را مصلحت است

از طبیبان که شراب کدر آمیخته‌اند.  
(خاقانی)

از برون آبله را چاره شراب کدر است  
چون درون آبله دارید کدر باز دهید.  
(خاقانی)

کدر [کَدَ] (ع مص) کَدَارَةٌ. کدور. کُدْرَةٌ. (منتهی الارب) (از اقرب  
الموارد). تیره شدن. (آندراج) (از منتهی الارب) (تاج المصادر بیهقی).  
نقیض صفا. (از اقرب الموارد). تیره گشتن و زایل شدن صفای چیزی. (از  
ناظم الاطباء). و منه خذ ما صفا و دع ما کدر. (منتهی الارب). و گفته‌اند  
کدره در لون و کدوره در ماء و عین و کدر در همه موارد به کار رود. (اقرب  
الموارد). رجوع به کداره و کدور و کدوره و کدره شود.

ج - در باره جزء دوم ترکیب «کدرآشام» نیز به نظر می‌آید که معنای نخست  
که در ادامه از لغتنامه فارسی دهخدا نقل کرده‌ایم مناسب‌تر باشد و بهتر است  
به معنای نوشیدنی و شربت بگیریم که با معنای «کدر»، که نوعی داروست  
متناسب است.

آشام . (!) نوشیدنی . مشروب . شربت :  
همه زَرّ و پیروزه بد جامشان  
به روشن گلاب اندر آشامشان.  
(فردوسی)

حسرت فرو خورم چو به سینه فرو شود  
آشام خون دل کنم آن را فرو برم.  
(خاقانی)

چون نتوانم که نفس را رام کنم  
خود را چه به هرزه شهره عام کنم  
زایل نشود تیرگی خاطر من

گر چشمه نور فی المثل آشام کنم.

(امیر خسرو)

آشام خود به زخم زبان می خورد عوان  
آری درندگان همه آب از زبان خورند.

آشام . (نف مرخم) مخفف آشامنده، در کلمات مرکبه خون آشام، دُردی آشام،

غم آشام، می آشام، و جز آن :

شب عنبرین هندوی بام او

شفق دُردی آشام از جام او.

(فردوسی)

اصطناعت چو آب جان پرور

انتقامت چو خاک خون آشام

(انوری)

در آ در بزم رندان غم آشام

ز شادی صاف شو دردِ غم آشام

(سراج راجی)

ای ترک می آشام که گفت می آشام

در خانه من باده بیاشام بیا شام

خوف است به طاعتگه زهاد ریاکیش

امن است بر سرمنز رندان می آشام

؟

|| (۱) به اندازه یک بار آشامیدن . شربه . جرعه : یک اشام شیر . || آبچلو.

آشاب و آبریس . || و فرهنگ جهانگیری به کلمه معنی قوت (و هو ما یقوم

به بدن الانسان من الطعام . صراح) داده و از شاعری مجهول به نام استاد

بیت ذیل را شاهد آورده است:

به مُلک شام نَدْهم تار مویت

گرچه گاه شام آشام.



|| (امص) در بعضی فرهنگ‌ها به معنی آشامیدن و چیز کم خوردن و شرب و تجرّع نیز آمده است.  
 می‌آشام . [م / م] (نف مرکب) میخواره. می‌گسار. شرابخوار. که باده خورد :  
 می‌آشام غمت پیمانه و ساغر نمی‌دارد  
 به جز تبخانه بر لب ساغر دیگر نمی‌دارد.  
 دُردی آشام . [د] (نف مرکب) دردی آشامنده . آشامنده دُردی . دُردآشام .  
 دُردنوش . دُردی نوش :  
 برنیامد از تمنای لب‌ت کامم هنوز  
 بر امید جام لعلت دُردی‌آشامم هنوز.

### نتیجه بحث

از آنچه آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که ترکیب «کدرآشام» به معنای شربتی که از گیاه کدر گرفته شده است و داروست و احتمالاً بظاهر تلخ و ناگوار است ولی بنا به طبیعت هر دارویی در نهایت مفید و رافع امراض است. به همین علت هم در چارچوب اندیشه بهائی درباره بلا و حوادث ناگوار زندگی؛ که بظاهر تلخ و ناگوار هستند ولی نتیجه آنها پسندیده و نافع خواهد بود؛ پذیرفتنی است.

## شاخسار عرفان

## شمه‌ای در انقلابات عالم\*

خسرو دهقانی

ظهور جریان‌های خشونت بار مستولی بر عالم انسانی و نتایج و ثمرات حاصل از آن را فقط در پرتو این وعود الهی می‌توان به درستی تعبیر و تفسیر کرد:

**الف) از آثار حضرت بهاء‌الله**

۱- «انقلاب عالم هر یوم در ازدیاد است؛ ولکن اهل آن، سبب و علت را ادراک ننموده‌اند.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۷۷)

۲- «عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً (روزبه‌روز) در تزايد.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، فقره ۶۱)

۳- «فی الحقیقه اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزايد.» (دریای دانش، ص ۲۵)

۴- «عالم منقلب و احدی سبب آن را ندانسته. بأسا و ضراء (بیچارگی و بدبختی) احاطه نموده. ارض آرام نخواهد گرفت، مگر به ندای اُسکنی (فرمان آرام شو)؛ ولکن نظر به اُسّ اساس سیاست الهی و اصول احکام ربّانی، در القای کلمه توقف رفته و می‌رود... تفکّر در انقلابات دنیا نما؛ لَعْمَری لَا تَسْكُنُ بَلْ تَزْدَادُ فِی کُلِّ یَوْمٍ. هَذَا مَا يُخْبِرُکَ بِهِ الْخَبِيرُ.» (آیات الهی، ج ۱، ص ۱۸۶) (مضمون بخش عربی: قسم به جانم، ساکن نخواهد

شد، بلکه در هر روز زیادتر خواهد گشت. اینست آنچه آنکه آگاهاست به تو خبر می‌دهد.)

۵- «آثار هرج و مرج مشاهده می‌شود؛ چه که اسبابی که حال موجود است، به نظر موافق نمی‌آید. از حقّ جلّ جلاله می‌طلبم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را به خیر منتهی فرماید و به آنچه سزاوار است مؤید دارد.» (دریای دانش، ص ۲۵)

### ب) از آثار حضرت عبدالبهاء

۶- «حضرت بهاء‌الله همیشه ذکر می‌فرمودند زمانی خواهد آمد (که) بی‌دینی منجر به هرج و مرج شود و عالم را فراگیرد و این اغتشاش، جهتش اعطای حرّیت فاحش است به طوائفی که هنوز استعداد آن را ندارند.» (بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۸۳)

۷- «روز به روز هرج و مرج در دنیا در ازدیاد است. عاقبت به درجه‌ای رسد که بنیهٔ انسانی را تحمّل نماند؛ آن وقت انتباه رخ دهد و نفوس، آگاه گردد که دین، حصن حصین است و آیین، نور مبین و احکام و نصح و تعالیم الهی مَحیی روی زمین.» (امر و خلق، ج ۴، ص ۴۷۹)

### ج) از آثار حضرت ولیّ امرالله

۸- «همان گونه که حضرت عبدالبهاء پیش‌بینی فرموده‌اند، آیندهٔ نزدیک... عالم انسانی، الزاماً بسیار تاریک خواهد بود.» (ترجمه) (توقیع منبع مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۴۰- کتاب «سرنوشت رو به ظهور جامعهٔ بهائی انگلستان» (انگلیسی)، ص ۳۵۴)

۹- «حضرت عبدالبهاء در الواح قدسیه... تصریح فرموده که... تعصبات جاهلیه ازدیاد یابد و مفساد قویه شدت نماید و حرکت‌های تازه عمومی بر هیجان و انقلاب بیفزاید.» (مجموعه توقیعات، ص ۶۸)

۱۰- «حضرت عبدالبهاء در الواح قدسیه... تصریح فرموده که... آفات و بلیات من کلّ الجهات (از هر سو) هیأت اجتماعیه را احاطه نماید و عاقبه الامر، طغیان این طوفان منتهی به انقلابی گردد که شبه آن را چشم عالم ندیده و در هیچ تاریخی ثبت و مدون نگشته (است).» (توقیعات، ص ۶۸)

۱۱- «انقلابات جهان... متتابعاً مترایداً از پس پرده قضا ظاهر و پدیدار می‌گردد.» (توقیعات، ص ۵۰۰)

۱۲- «مقدمات حدوث انقلاب عظیم اعظم... در عالم فراهم (است).» (توقیعات، ص ۱۶۲)

### د) از آثار بیت العدل اعظم

۱۳- «به عقیده ما این انقلابات مدهشه‌ای که عالم انسانی به سرعت با آن رو به رومی‌شود، سبب نابودی تمدن بشری نمی‌گردد؛ بلکه باعث بروز قوای مکنونه در حقیقت انسان می‌شود.» (وعده صلح جهانی، مقدمه، ص ۵)

۱۴- «چنان که در الواح مبارکه مصرّح است، این امر (تشنجات و ابتلائات و آلام و مشکلات جامعه کنونی) روزبه روز شدت خواهد نمود تا آن که اهل عالم را چاره‌ای دیگر نماند مگر آن که به مشیت غالبه الهیه گردن نهند و آنچه را که جمال قدم جهت نجات عالم نازل فرموده، متابعت نمایند.» (دست‌خط‌های معهد اعلیٰ، ج ۲، صص ۱۶۴-۱۷۶)

۱۵- «حضرت عبدالبهاء هم در خطابات عمومی و هم در گفتگوهای خصوصی... به خطرات فوری و حتمی... که هم در افق امر بهائی و هم در جهان پدیدار بود، به تأکید تمام اشاره فرمود و به تعبیر حضرت ولیّ امرالله زمستانی را که در شدت بی سابقه بود، پیش‌بینی نمود.» (قرن انوار، ص ۲۳)

۱۶- «حضرت ولیّ امرالله در تبیین منظر جهانی انقلابات و ابتلائاتی که در اثر وخامت روزافزون امور جامعه بشری در زمانی که استقرار ملکوت الهی بر روی زمین نزدیک می‌شود، رخ خواهد داد؛ با این بیانات بصیرت‌بخش و تشویق‌آمیز خطاب به احبّای امریکای شمالی می‌فرمایند: "یاران الهی و حامیان شریعت ربّانی باید بدون آن که ادنی خللی در عزم و اراده آنان راه یابد و یا در کم‌ترین لحظه، وظیفه خطرناک و متعالی خویش را به دست فراموشی و نسیان سپارند، این لطیفه دقیق را هر قدر اوضاع و حوادث عالم تیره و شدید‌گردد و زوابع افتتان ارکان وجود را متزلزل سازد، از خاطر محو نمایند که تقارن چنین بحران و تحوّل عظیم که عالم وجود را مندهش و مرتعش نموده با علوّ و امتناع امرالله و سموّ و اعتلاء کلمه‌الله و اقتطاف (چیدن) اثمار رسالتی که از جانب حیّ قدیر به رافعان امر الهی اعطاء شده، بنفسه لنفسه، منبعث از مشیّت نافذۀ رحمانی و حکمت بالغه سبحانی و اراده غالبه محیطه یزدانی است.» (پیام ۱۹ می ۱۹۹۴)

\* مطالب داخل پرانتز توسط گردآورنده این منتخبات اضافه شده است.

## توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش سوم)

عبدالحمید اشراق خاوری  
به اهتمام وحید رأفتی

در دفتر پانزدهم «سفینه عرفان» (دارمشتات : عصر جدید، ۲۰۱۲م، صص ۴۹۰ - ۵۱۸) پس از درج شرحی مختصر در باره کتاب بدیع و کیفیت نزول آن از قلم جمال اقدس ابهی بخشی از توضیحات جناب اشراق خاوری در باره بعضی از اسامی، اصطلاحات، و اشارات مندرجه در صد صفحه اول آن کتاب منیع به طبع رسید و نسبت به نشر بقیه یادداشت‌های آن جناب در شماره‌های بعدی «سفینه عرفان» اظهار امیدواری شد. سپس در سال ۲۰۱۴م در دفتر هفدهم نشریه «سفینه عرفان» (صص ۳۸۳ - ۴۴۵) دنباله توضیحات جناب اشراق خاوری در باره مندرجات صد صفحه دوم کتاب بدیع به طبع رسید و حال در سطور ذیل بقیه توضیحات آن جناب در باره مندرجات صد صفحه سوم (صص ۲۰۰ - ۲۹۹) کتاب بدیع را مندرج می‌سازد و نکات ذیل را در باره توضیحات مزبور به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند:

همه اسامی، اصطلاحات، و اشارات مندرج در کتاب بدیع به وسیله جناب اشراق خاوری شرح و بسط نیافته و توضیحات ایشان عمده منحصر به موارد و مطالب مهم‌تر مندرج در کتاب است.

نحوه عرضه توضیحات در سطور ذیل آن است که ابتدا شماره صفحه کتاب بدیع - طبع آلمان (لانگنهاین : لجنة ملی نشر آثار - ۲۰۰۸م) را مندرج می‌سازد و بعد از خطی مورب شماره صفحه کتاب بدیع به خط جناب زین‌المقربین را که در ۴۱۲ صفحه به سال ۱۲۸۶.ه.ق - ۱۸۷۰م کتابت شده و

به سال ۱۹۹۲م عیناً در پراگ (طبع Zero Palm) تجدید طبع گشته عرضه می‌دارد و بعد از این ارقام فقره مندرج در کتاب بدیع را نقل نموده و سپس توضیحات جناب اشراق‌خاوری را در ذیل هر فقره مرقوم می‌دارد. همه مطالبی که در پراگ بعد از توضیحات ایشان درج شده و نکاتی که در گروه به متن توضیحات آن جناب اضافه گشته از این عبد است تا عمده‌مآخذ و مطالبی مفصل‌تر را در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهد.

مشخصات جامع همه کتاب‌هایی که فقط عنوان آنها در این توضیحات مذکور شده در پایان مطالب در بخش کتاب‌شناسی عرضه گردیده است. امید و طید چنان است که نشر این توضیحات به درک روشن‌تر مندرجات کتاب مستطاب بدیع مساعدت نماید و انتشار بقیه آنها در شماره‌های بعدی «سفینه عرفان» امکان پذیر شود. همین طور جای امیدواری است که انتشار این توضیحات به منزله مقدمه‌ای برای مطالعات و تحقیقات دقیق‌تر و وسیع‌تر در باره مندرجات کتاب بدیع محسوب شود و به انتشار کتابی مستقل در شرح و توضیح مطالب آن سفر منیع در آینده ایام منجر گردد.

وحید رافتی

### ۲۰۶/۱۰۱ - مظاهر اثبات

مظاهر اثبات مؤمنین به مظهر امرالله هستند و معاندین مظاهر نفی هستند. (حضرت ربّ اعلیٰ در باب عاشر از واحد دوم کتاب بیان فارسی، ص ۴۵ چنین می‌فرمایند:

"ملخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمن یظهره‌الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما به چه چیز ثابت است. جواب میگوئید به حجیت بیان. و اگر آن روز مؤمن هستند به آیات‌الله جواب ملائکه را به حجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده میدهند و الا حجة‌الله بر ایشان



بالغ میشود. و چون ایمان نیاورده کلمه نعمت در حق ایشان ثابت میگردد. بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده. بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان باو آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نعمت. و آنچه خداوند نازل فرماید در آن روز در حق او جاری میشود، بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة ثابت میماند، مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات. و اول در دون حروف علیین معذب و ثانی در رحمت خداوند که در حروف علیین نازل فرموده مخلد، و این است فضلی که از برای او مثل نیست الی یوم القیمة...".

و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در توجیع ملا باقر حرف حیّ که شرحی در باره آن در ذیل مطالب صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب بدیع در سطور ذیل مندرج گشته چنین می فرمایند:

"... لأنّ مشیة الله لن یظهر الا بمشیته و ارادة الله لم یظهر الا بارادته و انه لهو القاهر المقتدر المنیع و الظاهر المرتفع الرفیع الذی باقباله یصیر العبد من حروف الاثبات و باحتجابه یصیر من حروف النفی...".

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

"اوست ذاکر و مذکور

حمد محبویی راست که بکلمه لا جمیع مظاهر نفی را فانی فرمود و بکلمه مبارکه الا مظاهر اثبات را به مقرّ باقی هدایت نمود. مشرکین لم یزل از منظر اکبر محروم بوده اند و از کوثر اطهر ممنوع...".

حضرت بهاء الله در لوح سلمان نیز چنین می فرمایند:

"ای سلمان، این ایام مظهر کلمه محکمه ثابتة لا اله الا هو است چه که حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال به این لطیفه ربانیّه ملتفت نشده و آنچه مشاهده

نموده که لم یزل حروفات علی الظاهر بر أحرف اثبات غلبه نموده‌اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر به حکمتهای مستوره در این کلمه جامعہ نفی را مقدم داشته. و اگر ذکر حکمتهای مقنعه مغطئه نمایم البته ناس را منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود ...

ای سلمان، قلم رحمن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم و حکم آن لوشاءالله از سماء مشیت نازل خواهد شد ... (مجموعه الواح، صص ۱۲۸ - ۱۳۱)

برای ملاحظه شرحی در باره لوح سلمان و مندرجات آن به نفعات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۲، صص ۳۰۱-۳۰۹ مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به مقاله «حروف نفی و اثبات»، در «سفینه عرفان»، دفتر چهاردهم، صص ۳۵۶ - ۳۸۷).

### ۲۰۷/۱۰۱ - حرف حی و وحید اکبر

مقصود از حرف حی ملا باقر و مقصود از وحید اکبر سید یحیی دارابی پسر سید جعفر کشفی است که هر دو از حضرت ربّ اعلیٰ در باره من یظهرهالله سؤال کرده بودند و یک تویع مفصل و مهیمن ابتدا بنام ملا باقر و بعداً همان تویع در جواب سؤال سید یحیی دارابی ارسال شد.

(فقراتی از تویع نازله به اعزاز جناب ملا باقر حرف حی در کتاب ظهورالحق، ج ۳، صص ۱۸ - ۲۱ انتشار یافته است. و نیز نگاه کنید به «صورت تویع مبارک حضرت نقطه اولیٰ جلّ ذکراه اعلیٰ در جواب ملا باقر حرف حی» در ضمائ کتاب کشف الغطاء، اثر جناب ابوالفضائل گلپایگانی. حضرت بهاءالله فقراتی از تویع مزبور را از جمله در کتاب بدیع، صص ۱۰۲ و ۲۰۸ - ۲۰۹ و در لوح مندرج در آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، صص ۱۱۴

۱۵۴ - نقل فرموده‌اند. در این لوح در باره ملا باقر حرف حیّ چنین می‌فرمایند:

"... یکی از حروف حیّ از من یظهره‌الله جلّت عظمته و عظم کبریائه سؤال نموده ... سائل جناب ملا باقر حرف حیّ علیه بهاء‌الله بوده که به او می‌فرمایند شاید در سنه هشت به لقاء‌الله فائز شوی و اگر اول هشت این مقام اعزّ ارفع اعلیٰ را درک ننمودی در آخر آن که منتهی به اول تسع میشود به لقاء فائز میشوی و همین حرف حیّ در سنه تسع لقاء‌الله را ادراک نمود و دومرتبه هم به شطر سجن توجه نمود و به لقاء‌الله فائز گشت و در این ایام به رفیق اعلیٰ صعود نمود. علیه بهاء‌الله و بهاء الملائکه المقربین ...". (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، صص ۱۴۵ - ۱۴۶)

و نیز جمال قدم در لوح شیخ، ص ۱۲۹، چنین می‌فرمایند:

"... همچنین [حضرت ربّ اعلیٰ] به جناب حرف حیّ، یعنی ملا باقر علیه بهاء‌الله و عنایت می‌فرماید: "لعلک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقاءه." انتهی ...".

عین بیان حضرت ربّ اعلیٰ در توقیع ملا باقر حرف حیّ که در ضمائمه کتاب کشف‌الغطاء به طبع رسیده چنین است:

"... لعلک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقاء‌الله ان لم تدرک اولاً تدرک آخره و لکن ایقن بان الامر اعظم فوق کل عظیم ...".

۲۰۷/۱۰۱ - ذرء

خلق کرد - آفرید.

(کلمه ذرء در کتاب بدیع در بیانی آمده است که جمال قدم آن را از توقیع حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به «حرف حیّ و وحید اکبر» نقل فرموده‌اند. برای ملاحظه منابع این توقیع به توضیحات مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب

بدیع در سطور فوق مراجعه فرمائید. حضرت ربّ اعلیٰ در فقره‌ای از توقیع مزبور چنین می‌فرمایند: "... فو الّذی تفرّد بالعزّ و الجلال و ذرّ الاشیاء لا من شیء بالمثال ...".

غیر از کتاب بدیع حضرت بهاءالله در نقل و استدلال به بیان حضرت ربّ اعلیٰ در توقیع «حرف حیّ و وحید اکبر» در یکی دیگر از الواح مبارکه که به تاریخ رجب سنه ۱۲۹۳ ه.ق. / جولای ۱۸۷۶ م مورّخ می‌باشد چنین می‌فرمایند: "الحمد لله الّذی اظهر المکنون و ابرز المخزون ... مقام اعزّ ارفع امنع اقدس را که یقین حیا مینماید که در ساحت مقدّسش مذکور آید چه نسبتها داده‌اند و چه اختلافات نموده‌اند، ان استمعوا ما هدرت به ورقاء الرّحمن علی افنان سدره البیان، قوله جلّ و عزّ: فو الّذی تفرّد بالعزّ و الجلال و ذرّی الاشیاء لا من شیء بالمثال یستحیی الیقین ان یوقن فیهِ او یسجد له و یستحیی الدلیل ان یدلّ علیه لغیره تری لأعرفنک او علی دونه تشهد لاستدلّن به علیه فاعرف بالیقین الأقطع و الأمر المثبت الأحم بأنّه جلّ اجلاله و عزّ اعزازه و قدّس اقداسه و کبر کبریائه و مجد شئوناته یعرف کلّ شیء نفسه بنفسه فمن یقدر ان یعرفه بغیره. انتهى ...".

## ۲۰۸/۱۰۲ - قرطاس

به معنی کاغذ است.

(کلمه قرطاس به معنی کاغذ، صحیفه، نامه، و نوشته که در کتاب بدیع مذکور شده در متن بیان حضرت ربّ اعلیٰ در توقیع ملاً باقر حرف حیّ است که در ذیل مطالب مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب بدیع در سطور فوق مآخذ آن عرضه گردیده است.

حضرت بهاءالله فقراتی از این توقیع را در یکی از الواح مبارکه نیز نقل فرموده‌اند و آن لوح در آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، صص ۱۱۴ - ۱۵۴ به طبع رسیده

و به تاریخ ۱۱ ربیع‌الاولی سنه ۹۸ [۱۲۹۸ ه.ق. / ۱۱ فوریه ۱۸۸۱ م] مورخ می‌باشد. فقرات منقول از توقیع «ملاً باقر حرف حی» در صفحات ۱۴۵ - ۱۴۶ کتاب آثار قلم اعلیٰ، مذکور در فوق مندرج است.

فقره‌ای از توقیع «ملاً باقر حرف حی» که با عبارت "فقد سمعت کتابک ..." آغاز می‌شود و در کتاب بدیع، ص ۲۰۸/۱۰۲ نقل شده در لوح مصدر به عبارت "الحمد لله الذی تجلی باثر قلمه الاعلیٰ علی من فی الملکوت الانشاء ...". نیز مورد نقل و استشهاد قرار گرفته و این لوح در کتاب پیک راستان، صص ۶۰ - ۷۱ به طبع رسیده است).

### ۲۰۹/۱۰۲ - واحد الاول

حضرت اعلیٰ و هیجده حروف حی که جمعاً واحد اول را تشکیل می‌دهند. (جناب اشراق‌خاوری در ذیل «واحد اول» نیز چنین مرقوم فرموده‌اند: کلمه «واحد» عدد حروفش نوزده است و مقصود از واحد اول وجود مقدس حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره و هیجده نفر حروف حی دوره بیان است که جمعاً واحد اول نامیده میشوند. حضرت اعلیٰ فرموده‌اند: ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیه. مقصود همین واحد اول است ... .

اسامی حروف حی در تاریخ نبیل مسطور است و حضرت ابوالفضائل نیز در کشف‌الغطاء از قول نبیل زرنندی اسامی آنان را ذکر فرموده‌اند و من در اینجا بیانات ایشان را نقل میکنم، قوله ره:

"... اما اسامی حروف حی نقطه اولی از قراری که نبیل اعظم مرحوم میرزا محمد زرنندی نوشته و این عبد جمیع را از مرحوم حاجی سید جواد شنیده اینهاست: اول حضرت حاجی میرزا محمدعلی بارفروشی بود که به لقب قدّوس شهرت یافت و در حروب قلعه طبرسی رئیس مطاع قوم بود و پس از انقضاء امر قلعه به دست ملا سعید بارفروشی ملقب به سعیدالعلماء و طلبه

علم در آن بلد به رتبه شهادت نائل شد. دوّم حضرت ملا حسین از اهل بشرویه که به لقب باب‌الباب بین‌الاحباب اشتهار دارد و در اثناء حُرُوب قلعه شیخ‌طبرسی رتبه شهادت یافت و ایشان به لقب «اول من آمن» نیز معروفند. سوم برادر جناب باب‌الباب، جناب آقا محمدحسن، چهارم جناب آقا میرزا محمد باقر، خالوزاده جناب باب‌الباب، معروف به آقا میرزا محمد باقر کوچک، پنجم جناب ملا علی بسطامی که به امر حضرت اعلیٰ عازم کربلا و سایر بلاد عراق گشت و در بغداد حبس شد و به امر سلطان ایشان را به قسطنطنیه فرستادند و در اثناء طریق رتبه شهادت یافت، ششم ملا خدابخش قوچانی که در اواخر به اسم ملا علی رازی مشهور شد و او را فرزندی بود مشیه‌الله نام. این جوان مستقیم در قاین به امر امیرعلم خان رتبه شهادت یافت. هفتم ملا حسن بجستانی. این مرد پس از شهادت حضرت نقطه اولی متحیر شد و در امر مبارک توقّف نمود و چون نمیتوانست از تعرّض علماء در وطن خود بماند عازم کربلا شد و در بغداد به حضور مبارک مشرف گشت. از وی استفسار نمودند که سبب توقّف شما در امر نقطه اولی چه شد؟ عرض کرد مراتبی را که آن حضرت در حقّ حروف حیّ بیان فرموده‌اند من خود را قابل آن اوصاف و دارای اهلیت آن مراتب و مقامات ندیدم. فرمودند جمیع اوصاف نقطه اولی راجع است به «اول من آمن» و معدودی دیگران بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده‌اند. مثل اینکه زارع مقصودش سقایه گندم است، زوان هم بالتبع مشروب میشود، و از این گذشته اوصاف نقطه بیان نظر به این بود که این نفوس بر حسب ظاهر به کلمه بلی فائز شدند و سبقت در اقبال و ایمان جستند ... هشتم، آقا سید حسین یزدی، نهم میرزا محمد روضه‌خوان یزدی، دهم سعید هندی، یازدهم ملا محمد خوئی، دوازدهم ملا جلیل ارومی، سیزدهم ملا احمد ابدال، چهاردهم ملا باقر تبریزی. این ملا باقر تا دوره ثانیه حیات یافت و به حضور مبارک

مشرف شد و من لوحی زیارت کردم که از قلم نقطه اولی جل ذکره در جواب او که سؤال از «من یظره الله» نموده نازل شده، میفرمایند تو به لقاء حضرتش و تصدیق به ظهورش مشرف خواهی شد. پانزدهم، ملا یوسف اردبیلی، شانزدهم، میرزا هادی قزوینی، هفدهم میرزا محمدعلی قزوینی، هیجدهم جناب طاهره که به لقب قره‌العین بین العموم اشتهاار یافته ...».

حضرت عبدالبهاء در لوحی که متن آن در منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۵، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

"... و از جمله واحد بیان خود آن حضرت است، هیجده حروف حی و نوزدهم خود حضرت است ...».

مطالبی که جناب اشراق‌خاوری از کشف‌الغطاء نقل فرموده‌اند در صص ۹۰ - ۹۲ آن کتاب مندرج است. عبارت "ایک ایاک ان تحتجب ...» که در صدر مطالب فوق نقل شده از حضرت ربّ اعلی در توفیق «ملاً باقر حرف حی» می‌باشد که چنین می‌فرمایند: "... و انتظروا من یدکرکم الله وجهه فانکم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذی یخلق کلّ شیء بامرہ ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیة فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایاک ایاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان ...».

برای ملاحظه مآخذ این توفیق به توضیحات مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب بدیع در سطور فوق مراجعه فرمائید).

#### ۲۱۲/۱۰۴ - ارض تحدید که مقام ذکر و اشارات است.

مقصود مقام جسمانی و شئون بشریّه و حدود جسمانیّه مظهر امرالله است.

(حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه می‌فرمایند:

"ای بهمن از خدا بخواه که چون ابر بهمن گوهرفشان گردی ... از برای مظاهر مقدّسه دو مقام است، مقام توحید و مقام تحدید. در مقام توحید

حقیقت واحده هستند. در این مقام می‌فرماید لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ. مثلش مثل شمس است. هرچند مطالع و مشارق متعدّد است ولیکن شمس واحد است که مشرق و لائح از کلّ است. در این مقام ذکر هر یک از انبیاء ذکر کلّ است. نام احمد نام جمله انبیاست. و مقام دیگر مقام تحدید است و آن به حسب مراتب و شئون مظاهر مقدّسه است. در این مقام می‌فرماید تلك الرّسل فضلنا بعضهم على بعض. مثل این مقام مثل بروج است که آفتاب را در هر یک از آن تأثیری خاصّ و درجاتی از حرارت مختلف است، چنانکه آفتاب را در برج اسد نهایت حرارت حاصل و در برج دلو و حوت حرارت معتدل...").

### ۲۱۶/۱۰۶ - اوّل معرض

مقصود میرزا یحیی ازل، اوّل من اعرض جمال قدم است. (همان طور که در صفحات بعد ملاحظه خواهد شد، جمال قدم در کتاب بدیع از میرزا یحیی ازل با عناوین و اوصافی نظیر نفس معروف و هیکل فساد نیز یاد فرموده‌اند. شرح اعمال و افکار و دعاوی میرزا یحیی را به تفصیل می‌توان در آثاری نظیر مآخذ زیر مطالعه نمود:

کتاب قرن بدیع، فصل ۱۰.

کتاب ظهور الحق، ج ۴، فصل ۱۴.

کتاب بهاء الله شمس حقیقت، فصل ۲۷.

کتاب نفعات ظهور حضرت بهاء الله، ج ۲، فصل ۱۴.

و نیز نگاه کنید به ذیل "یحیی" در کتاب اسرار الآثار، جلد پنجم).



## ۲۲۲/۱۰۹ - به یکی از حروفات که سؤال ...

مقصود ملاً باقر حرف حیّ است که به او بشارت تشرّف به حضور من یظهره الله را داده‌اند.

(شرحی از احوال جناب ملاً باقر حرف حیّ در کتاب حضرت باب، ص ۳۹۱، مندرج است. و نیز نگاه کنید به کتاب ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۸ - ۲۱. در این مأخذ فقراتی از توقیع منیع حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به جناب ملاً باقر حرف حیّ نیز به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به توضیحات مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ کتاب بدیع در سطور فوق. یکی از الواح جمال قدم خطاب به ملاً باقر حرف حیّ با مطلع "ان یا حرف الحیّ..." در کتاب منتخباتی از آثار، صص ۱۱۴ - ۱۱۶ تحت شماره ۱۳۵ به طبع رسیده، و دو اثر دیگر جمال قدم خطاب به ایشان با مطالع "ان یا حرف الاولیّ..." و "ان یا حرف الحیّ اسمع..." در مجموعه آثار قلم اعلیٰ (طهران: لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۳ بدیع)، شماره ۷۴، صفحات ۶۹ - ۷۱ و ۸۳ - ۹۱ منتشر گردیده است.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح نازله به اعزاز جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که به تاریخ ۲۲ شوال سنه ۱۳۰۲ ه.ق. / ۴ آگست ۱۸۸۵ موزخ می‌باشد در باره جناب ملاً باقر حرف حیّ چنین می‌فرمایند:

"له الحمد و المنّة و له الذکر و الثناء ...

امروز ذکر وصایت و ولایت و نقابت و نجابت و امثال آن مذکور نه. حضرت مبشّر یعنی نقطه اولیٰ روح ما سواه فداه میفرماید، قوله تعالیٰ: کلّ از برای اینست که در یوم ظهور به اسماء محتجب نمائی بلکه نظر کنی بما یقوم به الأسماء من کلّ شیء حتی ذکر النّبیّ فانّ ذلک الاسم یخلق به بما ینزل الله. انتهى.

و این فقرات در جواب جناب ملاً باقر حرف حیّ علیه بهاء الله الأبهی که از من یظهره الله سؤال نموده نازل و مخاطباً آیه میفرماید، قوله عزّ و جلّ: قل و

کفی بالله قادراً و قدیراً الی قوله تعالی لعلک فی ثمانیه سنة یوم ظهوره تدرک لقاء الله ان لم تدرک اولاً تدرک آخره ولكن ایقن بأن الأمر عظیم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر. انتهى.

چنانچه مشاهده مینمائید عظمتش را فرائض عالم از این ظهور مرتعد و قلوب امم مضطرب، مگر نفوسی که از ما سوی الله فارغ و آزادند و جناب مذکور یعنی حرف حیّ علیه ۶۶۹ [بهآء الله] و سنائه دوبار در آخر ایامش در سجن اعظم وارد و به لقاء فائز و کزّه اخروی بعد از مرخصی در مدینه کبیره روح مقدّسش صعود نمود، طوبیٰ له طوبیٰ له چه که به مقصود فائز گشت و به ذکر قلم اعلیٰ مفتخر، شئونات بشر او را از منظر اکبر منع ننمود و ضوضاء ناعقین از مالک یوم الدین محروم نساخت هنیئاً له و مریئاً له. گویا از عنصر استقامت خلق شده بود و از تراب تمکین سرشته، نه مثل بعضی از سست عنصرها که مع ادّعی استقامت به اندک ریحی هبا گشتند و مفقود شدند. تا کی در بیدای ضلالت هائمند و در تیه اوهام سائر. بگوئید نفوسی که هزار و دویست سال و ازید عمر را به ذکر وصایت و امثال آن صرف نمودند حاصلشان چه بود و ثمره اعمال و اقوالشان چه. چرا بصر را مستور میدارید و بر خود مشته مینمائید؟ خود را بهترین عالم میدانستید و پست ترین خلق مشاهده گشتید، چه که سرّ وجود را شهید نمودند و مالک غیب و شهود را آویختند. بگوئید حال هم در امثال خود ملاحظه نمائید که چگونه به مجادله و منازعه با یکدیگر مشغولند. در مساجد و مجالس و منابر به سب و لعن سلطان غیب و شهود ناطق. باری، ای برادران در ثمرات اعمال قبل ملاحظه نمائید و پند گیرید. نار کذب و مفتریات عالم را سوخت. عجیتر آنکه اهل سعیر بودند و خود را از خیره خلق میشمردند، چنانچه نور امتحان اعمال را روشن و واضح نمود و کلّ دیده‌اند، یعنی صاحبان بصر و سمع، الأمر بید الله المقتدر المهیمن القیوم...".).

## ۲۲۳/۱۰۹ - فلک القدم - سفینه القدس

مقصود شریعت الله است که راکبین آن سفینه، اهل بهاء هستند و شرح آن در تفسیر یوسف از قلم حضرت نقطه اولی نازل شده است.  
(حضرت ربّ اعلی در قیوم الاسماء، یعنی تفسیر سوره یوسف، چنین می فرماید:

"... لقد خلق الله في حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاكسير محمراً بالدهن الوجود و حيوانا بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من ياقوتة الرّطبة الحمراء و لا يركب فيها الا اهل البهاء باذن الله العلي و هو الله قد كان عزيزاً و حكيماً ..."

(منتخبات آیات، ص ۳۸)

حضرت بهاء الله در لوح شیخ، ص ۱۰۳، چنین می فرماید:  
"... يا شيخ قصد شاطئ بحر اعظم فرما ثم ادخل في السفينة الحمراء التي قدرها الله لاهل البهاء في قیوم الاسماء ..."

و نیز حضرت بهاء الله در لوح شیخ، ص ۹۹، چنین می فرماید:  
"طوبى لمن دخل في ظلّ رايته النوراء و تمسك به انه من اصحاب السفينة الحمراء التي نزل ذكرها في قیوم الاسماء ..."

و نیز جمال قدم در اثری دیگر چنین می فرماید:

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهيّ

لك الحمد يا الهی بما ايدت اوليائك على خدمة امرک و جعلتهم من اهل البهاء في قیوم الاسماء و عينت لهم سفناً من الياقوتة الرّطبة الحمراء بوجودک و فضلك. طوبى لمن فاز بها و تمسك بها و ويل لكلّ معرض اعرض عنها في ايامک. ای ربّ ترى من اخذه رحيق الوحى الى ان اقبل الى افکک منقطعاً عن الظنون و الأوهام و اراد ان يدخل في خباء اوامرک و احکامک

ان يعمل ما امرته به فی کتابک. ای ربّ قدر له ما يجعل ذكره باقياً ببقاء ملكك و ملكوتك. انك انت المقتدر العليم الحكيم.  
و نیز نگاه کنید به ذیل «سفینه حمراء بر بحر احمر جاری» در قاموس توفیق ۱۰۵ بدیع، جلد اول).

### ۲۲۴/۱۱۰ - قیوم کتب

مقصود تفسیر سوره یوسف است که از قلم حضرت نقطه اولی جلّ و عزّ شرف صدور یافته و نازل شده است.

(در باره این اثر منبع حضرت ربّ اعلیٰ به کتاب حضرت باب، صص ۷۳۹ - ۷۵۳ مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به ذیل "قیوم الاسماء" در رحیق مختوم، جلد دوّم. فقراتی از قیوم الاسماء در کتاب منتخب آیات، صص ۲۵ - ۵۰ به طبع رسیده و در مقاله "کلیات مقدّماتی در باره کتاب قیوم الاسماء" در کتاب مجموعه مقالات صص ۵۰۳ - ۵۰۶، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است.  
حضرت عبدالبهاء در لوحی که در کتاب منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۱۴۵ - ۱۵۰، به طبع رسیده چنین می فرمایند:

"ای بنده حقّ، صبح هدیّ چون از افق اعلیٰ طلوع نمود پرتوش بشارت کبریٰ بود و مژده اش ظهور جمال ابهی و در احسن القصص قیوم اسماء واضح من دون خفا در جمیع بیان جمیع امور منتهی باین ذکر ابداع احلیٰ ان یوم القیامة من اول ما یطلع شمس البهّاء الی ان یغرب و ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیّه و ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان و از جمله واحد بیان خود آن حضرت است، هیجده حروف حیّ و نوزدهم خود حضرت است. "...).

### ۲۲۷/۱۱۱ - مستسرّ عماء

همه اینها از القاب مهیمه سماویّه حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره است.

(اشاره جناب اشراق خاوری به "همه اینها"، اشاره به القابی است که جمال قدم برای حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب بدیع، ص ۲۲۷/۱۱۱ ذکر نموده‌اند که می‌فرمایند: "اگر قدری به شعور آئی و به همین فضل و عنایتی که به ذکر اوّل و کلمه اولیّه و درّه اولیٰ و رکن قضاء و مستسرّ عماء عنایت شده بر عنایت و رحمت و کرم و فضل حق فی الجمله مطلع می‌شوی ...".

جمال قدم در لوح مصدرّ به عبارت "جوهر حمد و سازج ثنا بساط قدس حضرت محبوبی را لایق و سزااست ..."، نیز چنین می‌فرمایند: "اوست باب اعظم و صراط اقوم و درّه اولیٰ و کلمه علیا و سدره منتهی و غایت قصویٰ. لولاه ما عرف الله احد و ما اطلع به نفس ...".

تمام این لوح منبع در مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۳۵، صص ۱۶۱ - ۱۶۸ به طبع رسیده است.

برای ملاحظه نصوص مبارکه در شرح و تفسیر "عماء" به اسرارالآثار، ج ۴، صص ۳۹۱ - ۳۹۴ مراجعه فرمائید. در این مأخذ از آثار حضرت باب چنین نقل شده است که: "... انّ العماء و کلّ الاسماء خلق فی مملکت و سمة لسلطان قدرته و صفة لملیک عزّته ...".

مطالب مربوط به "عماء" در یاد نامه مصباح منیر (صص ۳۱۹ - ۳۲۲) و نیز در نشریه «سفینه عرفان»، دفتر ۲، صص ۵۰ - ۸۶ نیز به تفصیل آمده است.

### ۲۲۸/۱۱۲ - شیخ احمد مرفوع

مقصود جناب شیخ احمد احسائی است که در سال ۱۲۴۲ ه.ق. در راه مدینه صعود فرمود و در مدینه در قبرستان بقیع مدفون شد و تا مدتی آثار مزارش معلوم بود و سنگی بزرگ با کتیبه مفصل روی قبرش بوده ولی در دوره تسلط وهابیّه به کلی آن آثار محو و نابود گردید و امروز اثری از آن مزار و سنگ و کتیبه نیست.

(شرح احوال، آثار و افکار شیخ احمد احسائی در کتبی نظیر مطالع الانوار، یعنی تاریخ نبیل زرنندی، و کتاب حضرت باب و کتاب حضرت نقطه اولی به تفصیل مندرج گشته و جناب اشراق خاوری نیز در ذیل "نورین نیرین: احمد و کاظم" در کتاب قاموس ایقان، مجلد چهارم، به شرح و توضیح مطالب لازمه در باره شیخ احمد احسائی پرداخته‌اند. شرح مطالب مفصله در باره شیخ احمد احسائی را در ذیل "احسائی" در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۶۶۲ - ۶۶۷ نیز می‌توان مطالعه نمود. پایان این مقاله مشتمل بر ارائه مآخذ و منابع مهمه در باره شیخ احمد احسائی و احوال و افکار و آثار اوست).

#### ۲۲۹/۱۱۲ - حاجی محمد اسمعیل نامی ساکن در ارض صاد

یکی از تجار اصفهان و از پیروان حضرت شیخ اکبر [احمد] احسائی بود و در سفر حج به حضور شیخ رسید و شیخ به او فرمودند، جناب حاجی سلام مرا به حضرت باب برسان و حاجی مزبور مقصود شیخ را درک نمیکرد، تا وقتی که ندای حضرت باب مرتفع شد و حاجی مقصود شیخ را فهمید و به ایمان و عرفان فائز شد و شرح آن در کتاب بدیع از قلم الهی نازل شده است.

#### ۲۳۳/۱۱۴ - یکتب کل نفس فی کل واحد کتابا

حضرت اعلیٰ جلّ ذکره در بیان عربی باین مضمون فرموده‌اند که بر اهل بیان فرض است که در هر ماه بیانی یک نامه در اثبات امر من یظهره الله بنویسند و برای یکدیگر بفرستند تا وقتی که آن حضرت ظاهر شود از او محتجب نمانند، قوله تعالی: "و انتم فی کل واحد کتاب اثبات لمن نظهره بعضکم الی بعض تکتبون لعلکم یوم ظهوره بما تکتبون لتعملون". انتهی

(بیان حضرت ربّ اعلیٰ در واحد هفتم کتاب بیان عربی است. جناب نعیم در اشعار خود می‌فرماید: گفتم اثبات امرش بنویسد - رأس هر نوزده بیکدیگر" (جنّات نعیم، ج ۱، ص ۳۰۵).

جناب اشراق‌خاوری در شرح بیت جناب نعیم چنین نوشته‌اند:

"یکی از مطالبی که حضرت اعلیٰ جلّ جلاله به اهل بیان سفارش فرموده آن است که در هر واحد (۱۹) افراد مؤمنین به بیان راجع به اثبات و ظهور من‌ظهره‌الله به یکدیگر مطالبی بنگارند و هر یک ماه یک مرتبه یکدیگر را تذکر دهند تا چون ظهور واقع گردد محتجب نمانند، چنانچه در ضمن واحد سابع «کتاب الجزاء» می‌فرماید: "و انتم فی کل واحد کتاب اثبات لمن نظهره بعضکم الی بعض تکتبون لعلکم یوم ظهوره بما تکتبون لتعملون." (جنّات نعیم، ج ۱، صص ۳۰۸ - ۳۰۹)

و نیز نگاه کنید به سایر ابیات جناب نعیم و شروح آن در صفحات ۳۷۵ - ۳۷۸ کتاب جنّات نعیم، جلد اوّل.

حضرت ربّ اعلیٰ در اثری که با عنوان "لوح هیکل الدّین" بوسیله ازلیه در تهران انتشار یافته (ص ۲۸) نیز چنین می‌فرماید: "... و انتم فی کلّ شهر یوم آخره و اوّله کتاب اثبات بعضکم ببعض و بعضهن ببعض یکتبن بالحجّة و البرهان و الدّلیل و البیّنة و المیزان من البیان لعلکم بذلک یوم القیمة بمظهر ربکم تؤمنون و توقنون".

### ۲۳۴/۱۱۵ - حوت المتبلبل علی التراب

ماهی که چون از آب خارج کنند و بر روی خاک اندازند چگونه مضطرب می‌شود و خود را بلند می‌کند و باز به خاک می‌غلطد.

(حضرت بهاء‌الله در شرح بلیات و مصیبات وارده بر خود در یکی از الواح چنین می‌فرماید: "ای ذبیح وفا، اگر از مذبوح بهاء اطلاع خواهی تالله

مطروح تحت سیوف اولی الغلّ و البغضاء ... یا حیтан البحرأ انتم تغمسون  
 علی الماء و حوت البهاء متبلبل علی التراب ممأ ورد علیه من اولی الالباب  
 الذین کان احسن من الف منهم واحد من الذیاب ... فاخبرهم بهذا الحوت  
 المتبلبل علی التراب لعلهم یکشفون ضرأ من هذا الغریب ...".

### ۲۳۶/۱۱۶ - کتاب سجّین آن نفس غافل

مقصود کتاب‌های ردیه‌ای است که معرضین بیان در آغاز ظهور جمال رحمن  
 بر علیه حضرت موعود بیان مینوشتند و انتشار میدادند، مانند نوشته‌های  
 مهدی قاضی که کتاب بدیع در سال ۱۲۸۳ ه.ق. در ادرنه در جواب او نازل  
 شد و مانند نوشته‌های علی محمد سراج و ملا جعفر أعرج و امثاله.  
 (پس از اظهار امر حضرت بهاء‌الله و اشتهار دعا وی آن حضرت بعضی از  
 اهل بیان و طرفداران میرزا یحیی ازل به انتشار مکاتیب و رسالاتی پرداختند  
 که جناب اشراق‌خاوری در سطور فوق به چند نمونه از آنها اشاره نموده‌اند.  
 از جمله مراسله میرزا مهدی قاضی گیلانی است که فقرات آن عیناً در کتاب  
 بدیع نقل شده و جمال قدم در آن کتاب به ردّ و پاسخگوئی به آن اعتراضات  
 و شبهات و ایرادات پرداخته‌اند. دیگر رساله علی محمد سراج‌الذاکرین  
 اصفهانی به تاریخ ۱۶ ربیع‌الاول ۱۲۸۴ ه.ق. / ۶ جولای ۱۸۶۸ م است.  
 علی محمد سراج مخاطب لوح مفصلی از قلم جمال قدم قرار گرفته که در  
 مائده آسمانی، ج ۷، صص ۴ - ۱۱۸ به طبع رسیده است. در باره تسمیه او به  
 سراج یا سراج (با تشدید راء) به مجموعه مقالات، صص ۹۳۸ - ۹۳۹  
 مراجعه فرمائید.

دیگر رساله ملا رجب علی قهیر اصفهانی برادر بزرگتر سراج‌الذاکرین است.  
 رساله ملا جعفر أعرج نراقی تذکره الغافلین نام دارد که در ذی‌الحجه سنه  
 ۱۲۸۴ ه.ق. / آپریل ۱۸۶۸ م تألیف شده است. دیگر آثار آن نفوس از جمله



شامل مکاتیب سید محمد اصفهانی و میرزا محمدحسین متولی‌باشی قمی و میرزا احمد کرمانی و میرزا مصطفی کاتب و رساله تنبيه النائمين منسوب به عزیزه خانم خواهر بزرگ تر میرزا یحیی ازل است که در مقدمه رساله خود به شرح مکاتیب و آثار فوق پرداخته است.

شرحی در باره علی محمد سراج در ذیل مطالب مربوط به صفحه ۲۸۲/۱۳۸ کتاب بدیع در صفحات بعد نیز آمده است).

#### ۲۳۸/۱۱۶ - تدبیر این بیان

در اینجا کلمه "تدبیر" بمعنی چاره جوئی است، فی‌المثل اگر دو بیان و دو عبارت از یک گوینده صادر شود که در ظاهر حال با هم متناقض باشد در صدد برمیآیند که راهی بیابند تا بین آن دو سخن را با هم ارتباط دهند، و این عمل را "تدبیر" گویند. و برای "تدبیر" معانی مصطلحه نیز هست. از جمله، تصرفات نفس ناطقه را در بدن جسمانی "تدبیر" خوانند و کسی که با فکر روشن موانع و مشکلات را از میان بردارد اهل تدبیرش نامند. و نیز "تدبیرالمنزل" از اقسام فلسفه عملی باصطلاح حکمای قدیم است. (همان طور که نوشته‌اند "تدبیر" از جمله به معانی چاره جوئی، معالجه، جستن راه علاج، و نحوه راه بردن به رفع مشکلات و حل مسائل است).

#### ۲۵۲/۱۲۳ - عقبه اسماء

سخت ترین مراحل عبور از صراط است، و آن عبارت از تعلق به اسماء است. فی‌المثل در قرآن مجید اصطلاح خاتم النبیین [آیه ۴۰ سوره احزاب] سبب حجاب خلق از عرفان حق در ظهور بعد گردیده و آنان که تعلق به این اسم دارند از عرفان مسمی غافل مانده‌اند و در عقبه اسماء گرفتار شده‌اند و از عبده اسماء محسوبند. همچنین نفوسی که در دوره بیان به حجاب اسمائی

مانند "ازل" و "مرآت" و غیره از عرفان شمس ظهور موعود بیان محتجب شدند در عقبه اسماء ماندند، اسم را پرستیدند و از مسمی غافل شدند. (اصطلاح "عقبه اسماء" در صفحه ۵۸/۲۸ کتاب بدیع نیز مذکور شده و شرحی در باره آن در «سفینه عرفان» (ج ۱۵، صص ۵۰۸ - ۵۰۹) آمده است. جمال قدم در لوحی که در اشراقات، ص ۷، به طبع رسیده چنین می فرماید: "حال جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و به اغوای آن نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف. سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربی تحصیل نمودند و به چه فوزی فائز گشتند؟ در یوم جزاء کل از حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند...".

حضرت بهاء الله مفاهیم و معانی "عقبه اسماء" را با الفاظ "خلیج اسماء" نیز در آثار خود به کرات به کار برده اند. از جمله در لوح مندرج در مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۰، می فرماید: "یا عبد حاضر، امروز تا از خلیج اسماء عبور نمایند به بحر اعظم وارد نشوند و فائز نگردند. هذا حق لا ریب فیه...".

و نیز در لوح شیخ، ص ۵۵، می فرماید: "... یا شیخ این حزب از خلیج اسماء گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه برافراشته اند. ایشان صد هزار جان رایگان نثار نمایند و بما اراده الاعداء تکلم نمایند...".

برای مطالعه نصوص مبارکه در باره اسم و اسماء به اسرارالآثار، ج ۱، صص ۱۲۲ - ۱۲۸ و یادنامه مصباح منیر، صص ۱۶۹ - ۱۸۰ مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به مقاله «خلیج اسماء» در «مجموعه مقالات»، صص ۷۱۷ - ۷۱۹.

## ۲۵۳/۱۲۴ - انفس معدودات قبل از سید باب

در آغاز ظهور حضرت نقطه اولی و ارتفاع ندای قائمیت آن حضرت معاندین میگفتند که دیگران هم قبل از باب همین ادعاء را کرده و محو شدند و ادعای باب هم بر همین قیاس است و این سخن را در کتابهای خود هم نوشته‌اند. اسامی مدعیان مزبور در مقدمه کتاب مفتاح باب‌الابواب، اثر زعیم‌الدوله و کتاب مدعیان مهدویت، اثر اعتضادالسلطنه، و کتاب المهدی اثر دارمستتر [Darmesteter]، مستشرق معروف، مندرج است.

(کتاب مفتاح باب‌الابواب، اثر دکتر محمد مهدی خان تبریزی، معروف به زعیم‌الدوله، در سال ۱۳۲۱ ه. ق. / ۱۹۰۳ م در مصر در ۴۴۰ صفحه به زبان عربی به طبع رسیده و ترجمه فارسی آن نیز چند بار در طهران و تبریز انتشار یافته است. متن عربی این کتاب در سال ۲۰۰۷ م در دمشق بوسیله مؤسسه دارالکتاب العربی در ۳۳۶ صفحه تجدید طبع شده است. فصل نهم این اثر به شرح قیام مدعیان مهدویت اختصاص دارد. برای ملاحظه آثار مبارکه و شرحی در باره این کتاب به مجلد سوم مآخذ اشعار، صص ۳۶۱ - ۳۶۲ مراجعه فرمائید.

کتاب مدعیان مهدویت از صدر اسلام تا عصر حاضر اثر احمد سروش است که بوسیله مؤسسه مطبوعاتی افشین در ۱۶۰ صفحه بدون قید تاریخ نشر در طهران انتشار یافته است.

کتاب مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری شامل ترجمه احوال مدعیان مهدویت تألیف خاورشناس معروف دارمستتر (James Darmesteter) است که آن را محسن جهانسوز به فارسی ترجمه و تحشیه نموده و بوسیله شرکت کتابفروشی ادب در سال ۱۳۱۷ ه. ش. / ۱۹۳۸ م در ۲۱۲ صفحه در طهران انتشار یافته است.

کتاب اعتضاد السلطنه که جناب اشراق‌خاوری از آن بنام مدعیان مهدویت یاد نموده‌اند *المتنبئین* نام دارد که در باره مدعیان نبوت و مهدویت به رشته تحریر درآمده و فصلی از آن تحت عنوان فتنه باب با توضیحات عبدالحسین نوائی و به ضمیمه سه مقاله که به آن مزید شده بوسیله چاپخانه مسعود سعد در طهران به سال ۱۳۳۳ ه.ش. / ۱۹۵۴ م در ۱۲۲ صفحه انتشار یافته است.

### ۲۵۶/۱۲۵ - ابوالدواهی

مقصود سید ابراهیم خلیل است که حضرت اعلیٰ او را به لقب خلیل ملقب فرمودند و او به جمال اقدس ابهی مؤمن بود و لهذا مورد عداوت یحییٰ ازل قرار گرفت و در کتاب *المستقیظ* او را به ابوالدواهی ملقب ساخت و از جناب دیان، حرف الثالث، به ابوالشورور تعبیر نمود و فرمان قتل آنها را صادر کرد.

(جمال قدم در لوح مندرج در کتاب *اشراقات*، ص ۹۰، چنین می‌فرمایند:

"... عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل نمود، حضرت دیان را ابوالشورور نامیدید و خلیل الرحمن را ابوالدواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتویٰ دادید..."

ذکر جناب دیان و جناب سید ابراهیم خلیل در صفحه ۲۹۴/۱۴۴ کتاب بدیع نیز به عمل آمده است. جمال قدم همچنین در لوح شیخ، ص ۱۳۱ چنین می‌فرمایند: "... آقا سید ابراهیم که در باره‌اش از قلم نقطه اولیٰ این کلمات جاری، قوله تعالیٰ، 'ان یا خلیلی فی الصّحف و ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف و ان یا اسمی فی البیان' (انتهی) او و دیان را ابوالشورور و ابوالدواهی نامیده..."

جناب اشراق‌خاوری در یادداشت دیگری در توضیح عبارات فوق چنین نوشته‌اند:

جناب سید ابراهیم ملقب به خلیل، اهل تبریز، از اصحاب حضرت اعلیٰ جلّ ذکراه و با میرزا اسدالله دیان همفکر و معاشر بود. در دوره‌ای که یحییٰ ازل در بغداد مدعی خلافت مجعوله بود، جناب خلیل او را قبول نداشت و لهذا ازل کتاب مستیظ را تألیف کرد و به ردّ جناب خلیل و دیان پرداخت و در آن کتاب عجیب جناب سید ابراهیم خلیل را ابوالدواهی نامیده و جناب دیان را به ابوالشور مسمی ساخته است.

(حضرت بهاءالله در اشاره به جناب دیان و مندرجات کتاب بدیع در باره ایشان، در لوحی که قسمتی از آن در ذیل «حرف حی و وحید اکبر» در سطور فوق نقل گردید چنین می‌فرمایند:

"همچنین [حضرت نقطه اولی] جناب میرزا اسدالله علیه بهاءالله را بشارت فرموده‌اند که به لقاء من ینظره‌الله فائز می‌شوند و این خطاب مستطاب در باره او نازل که می‌فرمایند و انک انت یا ایها الحرف الثالث المؤمن بمن ینظره‌الله، و در ایامی که نیر اعظم از افق عراق طالع بود بین یدی العرش حاضر و به شرف ایمان فائز گشت و بعد وارد شد بر او آنچه وارد شد. الا لعنة الله علی القوم الظالمین و تفصیل آن مظلوم در کتاب بدیع نازل و مسطور است. ... ("آثار قلم اعلیٰ"، ج ۷، صص ۱۴۶ - ۱۴۷)

برای ملاحظه شرحی در باره "حرف سوّم مؤمن به من ینظره‌الله" به کتاب مجموعه مقالات، صص ۸۳۷ - ۸۴۲ مراجعه فرمائید.

در باره ابوالدواهی و ابوالشور شرحی در کتاب شرح‌الزّیاره جناب شیخ احمد احسائی آمده است که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد. در آن کتاب (ج ۴، ص ۸۶) در باره سابقه اسلامی این اصطلاحات چنین مسطور است:

"... قال [رسول‌الله] (ص) أنا و علی أبوا هذه الأمة و الأصل فی هذه الأبوة هذا، و ذلك لأنّ کلّ مولود فله سته آباء أبوان لعقله و هما محمّد و علیّ صلی الله علیهما و آله، محمّد (ص) أب العقل أي مادّته فإنّ مادّته من صفة

نوره (ص) و علی (ع) الأب الثانی، فإن صورة العقل من صفة نوره (ع) و الصورة هی الأب الثانی أى الأم و له أبوان لنفسه الامارة بالسوء و هما الاعرابیان أبو الدواهی أب النفس الامارة بالسوء، و أبو الشرور الأب الثانی و هو أمُّها و له أبوان لجسده فأشار تعالی إلى أبوی العقل بقوله: 'و وصینا الإنسان بوالدیه حسناً' و إلى أبوی الامارة بالسوء بقوله: 'و إن جاهداک علی أن تشرک بی شیئاً فلا تُطعُهما' و إلى أبوی الجسد بقوله: 'و صاحبهما فی الدنیا معروفاً...'.)

### ۲۵۹/۱۲۶ - ملا علی حکیم نوری

مردی بود از پیروان حکمت یونان و در فلسفه مشاء و اشراق دست داشت. او در دوره فتحعلی شاه قاجار در اصفهان میزیست و برای خود مقامی قائل بود و مجلس درس داشت. از جمله شاگردان معروف او مرحوم ملا هادی اسرار سبزواری است که در الواح مبارکه از او به حکیم سبزواری تعبیر فرموده‌اند.

(شرحی از احوال ملا علی حکیم نوری مشهور به آخوند ملا علی نوری در کتاب حکیم سبزواری، صص ۶۵ - ۶۹ به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به ذیل "آخوند نوری" در دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، صص ۱۹ - ۲۰. مختصری از حیات آخوند نوری به نقل از فرهنگ اعلام سخن، ج ۱، ص ۹، به شرح ذیل است:

"آخوند نوری، ملا علی بن جمشید ... (? - ۱۲۴۶ ه.ق.) حکیم، فیلسوف، و مدرس؛ پیرو مکتب ملاصدرا بود. پس از تحصیلات مقدماتی در مازندران و قزوین به اصفهان رفت. پس از تکمیل تحصیلات، حوزه فلسفی تأسیس کرد. از شاگردان وی حاج ملا هادی سبزواری، آقا سید رضی لاریجی، و آخوند ملا آقا حکمی قزوینی را می‌توان نام برد."

## ۲۶۳/۱۲۸ - نفس معروف

مقصود یحییٰ ازل است.

(نگاه کنید به توضیحات مربوط به صفحه ۲۱۶/۱۰۶ کتاب بدیع در سطور فوق).

## ۲۶۶/۱۳۰ - حصاة

به معنی ریگ ریزه است.

(بیان جمال قدم در کتاب بدیع دال بر مقایسه ارزش یاقوت در مقابل حصاة است، چه می‌فرمایند: "... اگر نزد نفسی یک قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صد هزار خروار حصاة، حال کدام را غنی می‌دانی و بی‌نیاز می‌شمی؟ ...". در لوحی دیگر همین مقایسه بین "لؤلؤ و حصاة" و "یاقوت و حجر" صورت گرفته است، آنجا که در آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۸۸ می‌فرمایند: "لأنّ احبائی هم لثالی الامر و من دونهم حصاة الارض و لا یتد ان یکون الحصاة ازید عن لؤلؤ قدس ثمین و واحد من هؤلاء عند الله خیر من الف الف نفس من دونهم، كما انّ قطعة من الیاقوت خیر من الف جبال من حجر متین...").

## ۲۶۶/۱۳۰ - یکی از حروفات حیّ

مقصود ملا باقر حرف حیّ است که از محضر مبارک حضرت نقطه اولیٰ در باره حضرت من یتظهره الله سؤال کرد و لوحی مفصل در جواب او صادر شد که عظمت من یتظهره الله را بیان می‌فرمایند.

(فقراتی از توقیع حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به ملا باقر حرف حیّ در ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۹ - ۲۱ به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به

توضیحات مربوط به صفحه ۲۰۷/۱۰۱ و صفحه ۲۲۲/۱۰۹ کتاب بدیع در سطور فوق).

### ۲۷۱/۱۳۲ - طفلی از اطفال بیت

مقصود میرزا محمدعلی غصن اکبر است که بعد از صعود جمال قدم جلّ جلاله بواسطه نقض عهد و پیمان الهی از شجره الهیه مقطوع و به حطب اکبر تبدیل شد.

(برای ملاحظه مطالب مفصل در باره محمدعلی غصن اکبر به ذیل "سالار نقض" در ریحی مختوم، جلد اول، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به ذیل "انتشار رائحه دفراء" در صفحات ۱۴۳ - ۱۴۷ کتاب قاموس توییغ منبع نوروز ۱۰۸ بدیع و مطالب مربوط به "الوح خلیل" در نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۲، صص ۲۷۲ - ۲۷۵).

جمال قدم در یکی از الواحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به آقا محمد جواد [قزوینی] عزّ نزول یافته چنین می فرمایند: "ای جواد آیا سکون اختیار نموده ... در این ایام اطفال حرم به آیاتی تکلم می نمایند که افئده مقربین مجذوب و متحیر مانده اند و لیس ذلک علی الله بعزیز ... " (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۷۴، صص ۱۶ - ۲۲).

### ۲۷۸/۱۳۶ - کحل

سرمه که به چشم کشند.

(کحل عبارت از سرمه یا هر چیزی است که برای شفای درد چشم به چشم کشند. عین عبارت جمال قدم در کتاب بدیع چنین است که: "از خدا می طلبیم که بصرت را به کحل عرفان موفق فرماید که شاید از رمد اوهام فارغ شده به کلمات ملیک علام ناظر شود ...".



چنان که ملاحظه می‌شود در بیان فوق کحل عبارت از وسیله شفائی است که سبب درمان رمد، یعنی درد چشم می‌شود. اصطلاح کحل در آثار عرفانی و مذهبی ناظر به یکی از معجزات منسوب به حضرت مسیح، یعنی کحل مسیحائی، است و آن کنایه از شفا دادن مردم کور است که به عنوان یکی از معجزات حضرت مسیح تلقی شده است. همین طور کحل یعقوب عبارت از دوی روشن شدن چشم و رهیدن از نابینائی است.)

### ۲۸۱/۱۳۷ - هیکل فساد

مقصود میرزا یحیی ازل است.

(نگاه کنید به توضیحات مربوط به صفحه ۲۱۶/۱۰۶ کتاب بدیع در سطور فوق.)

### ۲۸۲/۱۳۸ - علی محمد سراج

مشارتیه پسر ملاحسین روضه‌خوان اصفهانی و برادر فاطمه، حرم منقطعه اصفهانی هیکل مبارک حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکرة در اصفهان است، که از پیروان یحیی ازل بود و با امر مبارک جمال قدم جلّ جلاله معاندت داشت. لوح مفصل و مبسوط معروف به لوح سراج در جواب شبهات او از قلم حضرت کبریاء نازل شده که در جلد هفتم مائده آسمانی مندرج است. علی محمد سراج هم ردّیه بر جمال قدم جلّ جلاله نوشت و در روز ۱۶ ربیع‌الاول سال ۱۲۸۴ ه.ق. به ساحت اقدس به ادرنه فرستاد و لوح مزبور در جواب او صادر شد و بالاخره در سال ۱۲۸۵ ه.ق. در بغداد بقتل رسید.

(لوح مفصل و مبسوط معروف به لوح سراج" که جناب اشراق‌خاوری به طبع آن در جلد هفتم مائده آسمانی اشاره نموده‌اند در صدر کتاب مزبور، صص ۴ - ۱۱۸ به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به توضیحات صفحه ۲۳۶/۱۱۶

کتاب بدیع در سطور فوق و مطالب مربوط به "لوح سراج" در صفحات ۲۷۵ - ۲۸۳ در کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد دوم).

### ۲۸۳/۱۳۸ - منات

از بت‌های اعراب در دوره جاهلیت که نامش در قرآن مجید نازل شده است. (در باره منات در دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۲۱۵۷، چنین آمده است: "منات، منات یا منوة نام یکی از بتها یا ایزدان و الهگان از طوایف پیش از اسلام. منوة (منات) همراه با لات و عزّی پرستیده می‌شده است. نام این سه بت در سوره نجم، آیات ۱۹ و ۲۰ مذکور است. به روایت کلبی، اعراب منات را بر بتان دیگر مقدم می‌داشتند و تشریفات آن از تشریفات اصنام دیگر بیشتر بوده است. نیز گفته‌اند منات بتی از سنگ بوده که در جوف کعبه قرار داشته است، و آن را خدای قسمت و سرنوشت می‌دانستند. این بت یا الهه بیشتر به قبیله هذیل و خزاعه اختصاص داشته است. دو قبیله عمده مدینه، یعنی اوس و خزرج نیز آن را می‌پرستیدند و به همین مناسبت قبیله 'اوس' گاه خود را 'اوس منات' می‌نامیدند. ولی هنگامی که پیامبر اسلام (ص) به مدینه هجرت کرد، اوس و خزرج اسلام آوردند و به یاری او و حمایت از اسلام پرداختند. و در سال هشتم هجرت پس از فتح مکه پیغمبر اکرم (ص) حضرت علی (ع) را مأمور ویران کردن معبد منات فرمود. و بعضی هدم معبد منات را به ابوسفیان نسبت می‌دهند." و نیز نگاه کنید به ذیل "بت" در دانشنامه قرآن، ج ۱، صص ۳۵۲ - ۳۵۳).

### ۲۸۳/۱۳۸ - عزّی

نام یکی از بت‌های اعراب در دوره جاهلیت. نامش در قرآن مجید نازل شده است.

(نگاه کنید به شرح فوق و نیز به ذیل "عُزَى" در دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۱۴۵۴).

### ۲۸۳/۱۳۸ - لات

نام یکی از بت‌های اعراب در دوره جاهلیت که نامش در قرآن مجید موجود است.

(نگاه کنید به شرح مندرج در ذیل "منات" در سطور فوق و نیز به ذیل "لات" در دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۱۹۲۹).

### ۲۸۷/۱۴۰ - ثمره

مقصود میرزا یحیی ازل است که خود را ملقب به "ثمره‌البیان" کرده بود.

(جناب اشراق‌خاوری در ذیل "ثمره بیان" نیز چنین نوشته‌اند:)

حضرت اعلیٰ جلّ اسمہ الاعلیٰ فرموده‌اند که ثمره و نتیجه شریعت بیان همانا نصیب کسی است که به ظهور حضرت من یظہرہ اللہ مؤمن شود و به عرفان آن حضرت فائز گردد، قوله تعالیٰ: "اگر به ظهور او فائز شدی و اطاعت نمودی ثمره بیان را ظاهر کردی و الا لایق ذکر نیستی نزد خداوند. ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنی مظهر ربوبیت را محزون نکرده..." انتهى (لوح ابن ذئب)

و در خطبه آغاز کتاب بیان در باره ثمره بیان میفرمایند قوله تعالیٰ:

"و هر گاه بعدد کلّ شی (۳۶۱) از نفوس ممتنعہ راجع باو شوند ثمره کلّ شی نزد او ظاهر گشته. فطوبی لمن یحشر یوم القیامة بین یدی اللہ...". مقصود آن است که اگر در ظهور من یظہرہ اللہ از اهل بیان ۳۶۱ نفر به آن حضرت مؤمن شوند ثمره شریعت بیان و نتیجه قیام حضرت اعلیٰ ظاهر و آشکار شود. با این همه صراحت و نصوص واضحہ میرزا یحیی ازل بعد از

شهادت حضرت اعلیٰ سالیان دراز خود را ثمرهٔ بیان لقب داد و مقصود او این بود که بیان حضرت اعلیٰ که فرموده ثمرهٔ بیان، فقط به پیروی و اطاعت یحییٰ ازل صورت خواهد گرفت و از این جهت خود را ثمرهٔ البیان و ثمره و گاهی هم خود را "الثاء"، که حرف اوّل کلمهٔ "ثمره" است نامیده. و این تعبیرات در کتب و تألیفات او به کثرت موجود است.

(بیانی از حضرت ربّ اعلیٰ که جناب اشراق خاوری آن را از لوح ابن ذئب نقل فرموده‌اند در صفحهٔ ۱۲۸ آن لوح مندرج است. حضرت ربّ اعلیٰ در باب سابع از واحد ثانی کتاب بیان فارسی، ص ۳۲، می‌فرمایند:

"... و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمرهٔ بیان را ظاهر کرده‌اید، و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند. ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود به مثل آن که من ظاهر شدم..."

حضرت بهاء‌الله بیان فوق را در لوح مندرج در مائدهٔ آسمانی، ج ۷، ص ۲۵۲، نیز نقل فرموده‌اند. بیان حضرت ربّ اعلیٰ که جناب اشراق خاوری از "خطبهٔ آغاز کتاب بیان" نقل فرموده‌اند در صفحهٔ سوم آن کتاب مندرج است.)

#### ۲۸۷/۱۴۰ - والدشان

مقصود جناب میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ است که والد جمال قدم جلّ ذکره بودند.

(جناب اشراق خاوری در ذیل "والد جمال قدم" نیز چنین نوشته‌اند:)

جناب میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ وزیر امام وردی میرزا، پسر فتحعلی شاه قاجار مقصود است. جناب وزیر نوری فرزند مرحوم رضاقلی بیگ، ابن کربلایی عباس خان، ابن حاجی محمد رضا بیگ، ابن آقا فخر، ابن شهریار حسن است، که از معاریف دورهٔ صفویه بوده است. جناب وزیر به حسن خط و انشاء و کیاست و سیاست معروف و در نزد خاقان مغفور و

پسرش اعتباری تمام داشته است. از جناب وزیر فرزندان متعدد از زوجات متعدد بوجود آمده که اسامی آنان در نسب نامه عائله نوری به قرار ذیل ثبت شده است:

۱- حضرت بهاءالله - میرزا حسینعلی

۲- میرزا محمدحسن

۳- میرزا موسی کلیم

۴- مهدی

۵- ساره

۶- نساء؛ ۷- میرزا رضاقلی شوهر جناب مریم؛ ۸- فاطمه؛ ۹- حاجیه؛ ۱۰-

میرزا تقی معروف به پریشان؛ ۱۱- ابراهیم؛ ۱۲- میرزا یحیی ازل - وحید؛

۱۳- میرزا محمدقلی؛ ۱۴- حسنیه؛ ۱۵- میرزا آقا.

بطوری که در مجلد اول این کتاب مندرج گردید در حاشیه دیوان میرزا ابوالحسن یغمای جندقی در مثنوی صکوک الدلیل فرزند دیگری هم به نام میرزا هدایت‌الله نوشته شده است، ولی این اسم در نسب نامه‌ای که هیکل مبارک حضرت ولی امرالله به انگلیسی منتظم ساخته‌اند، و اصل فارسی آن موجود است، ذکر نشده است.

در کتاب ظهورالحق، جلد ثانی، چنین مسطور است: "... والد ماجدشان میرزا عباس نوری مشهور به میرزا بزرگ از اهل قریه تاکر از محال نور مازندران و ساکن در مدینه طهران، صاحب کمال و جمال و عظمت و اجلال و دارای نام و مقام و ثروت و احتشام و مشهور بچودت خط و قدرت قلم بین خاص و عام و از رجال دولت و در عصر فتحعلی شاه و محمدشاه و در زئی وزیران و دبیران عظیم‌الشأن آن ایام بود و سلسله نسب این خاندان اصالت و نبالت بنیان خلفا عن سلف منتهی به ساسانیان و از ایرانیان باستان میگردد ... والد ماجد مذکور و والده معظمه‌اش (والده جمال قدم) خدیجه محترمه نسبت به

آن فرزند ارجمند کمال دلبستگی داشتند و وی را حسینعلی نام گذاشتند ... .  
 در سال ۱۲۵۶ ه.ق. والد معظم در طهران از این جهان درگذشت ...".  
 (در ذیل "نوری، میرزا عباس (؟ - ۱۲۵۵ ه.ق.)" در فرهنگ اعلام سخن  
 (ج ۳، صص ۲۲۱۰ - ۲۲۱۱) چنین مذکور است:  
 "خوشنویس ایرانی؛ منشی دستگاه امام‌ویردی میرزا، فرزند فتحعلی‌شاه قاجار  
 بود. خوشنویسی را بدون استاد و با تمرین از روی خط میرعماد فراگرفت.  
 علاوه بر مشق و کتابت، در کتبه نویسی هم ماهر بود. فتحعلی‌شاه لقب  
 میرزای بزرگ به او داد."  
 همان طور که ملاحظه می‌شود سنه درگذشت جناب میرزا بزرگ در منابع  
 مختلف یکسان ثبت نشده است).

#### ۲۸۸/۱۴۱ - ملا مهدی کندی

یکی از اصحاب حضرت قدوس که در قلعه [شیخ] طبرسی شهید شد و به  
 جمال اقدس ابهی محبت و ارادت داشت.  
 (شرحی از احوال جناب ملا مهدی کندی [کنی] در کتاب تاریخ شهدای امر  
 - وقایع قلعه شیخ طبرسی، ج ۲، صص ۲۹۷ - ۳۰۰ مندرج است).

#### ۲۸۹/۱۴۱ - ارض شین

مقصود شیراز است.  
 (بیان حضرت بهاء‌الله در این موضع از کتاب بدیع در باره شبهات اهل بغضاء  
 مبنی بر این مطلب است که حضرت ربّ اعلیٰ در ارض شین تحصیل علوم  
 ظاهره فرموده‌اند و یا آنچه نوشته‌اند از آثار شیخ احمد احسائی اخذ  
 نموده‌اند.

مسئله تحصیلات مقدماتی حضرت ربّ اعلیٰ در شیراز و شرکت در حوزه درس سید کاظم رشتی در کربلا اگرچه در آثاری نظیر تاریخ نبیل زرنندی مذکور و مسطور است اما علوم الهیه و فیوضات و کمالات ربانیّه آن حضرت به اعتقاد اهل بهاء جنبه کسبی نداشته و در ورای هر نوع تحصیلات مدرسی بوده است. حضرت ربّ اعلیٰ و حضرت بهاء الله در آثار مبارکه خود، خود را امی دانسته اند چنان که حضرت ربّ اعلیٰ در «دلایل السبعه» می فرمایند: "... و از نفس امی بیست و پنج ساله از این شأن آیات خود را ظاهر فرموده ..." (منتخبات آیات، ص ۸۴)

جناب فاضل مازندرانی نیز در ذیل کلمه "امی" در اسرارالآثار، ج ۱، صص ۱۸۹ - ۱۹۳، به آیاتی استشهاد فرموده اند، از جمله آن که: "... در صحیفه العدل است قوله:

'در اعجمیین نشو و نما نموده و در بین آثار حقّه نزد احدی تعلّم نگرفته بل امی صرف بوده.'

و در تفسیر هاء است قوله:

'و ائنی کنت من قبل بشأن لا اعلم حرفاً ممّا انا عالم به فی ذلک الیوم و قد جعل الله الحجّة لن یقدر الناس ان یعرضوا عنها الا ان یسلّمها. ...'

در کتاب اقدس است:

'انّا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الامی الی الله الابدی. ...'.

برای ملاحظه شرح و توضیح جناب فاضل در باره امی بودن مظاهر مقدسه به مأخذ فوق مراجعه فرمائید.

مطالب و توضیحات جناب اشراق خاوری در باره مدینه مقدسه شیراز در ذیل "مدینه طیبه شیراز" در رحیق مختوم، جلد دوم، و در ذیل "شیراز" در قاموس توقیع سنه ۱۰۵ بدیع، جلد دوم به طبع رسیده است.

## ۲۹۲/۱۴۳ - سید مفسد

مقصود سید محمد دجال اصفهانی است که ازل را فریب داد و به معاندت با حق تحریص نمود و فتنه‌ها برپا کرد.

(جناب اشراق‌خاوری شرحی در باره سید محمد اصفهانی و اغوای ازل در ذیل "مشرك بالله را اغوا نمود" در مجلد دوم رحیق مختوم مرقوم داشته‌اند. و نیز نگاه کنید به ذیل "سید لثیم اصفهانی" در مجلد اول همان کتاب.)

## ۲۹۵/۱۴۴ - حرم یزدانی

مقصود مریم [فاطمه] اصفهانی دختر ملاحسین روضه خوان است که حرم منقطعه حضرت اعلیٰ در اصفهان بوده و بعداً به ازل پیوست.

(شرحی در باره حرم منقطعه حضرت ربّ اعلیٰ در ذیل "پرده عصمت علیّ اعلیٰ را بدرید" در مجلد اول کتاب رحیق مختوم مندرج است. و نیز نگاه کنید به کتاب حضرت باب، صص ۲۹۹ - ۳۰۰. حضرت بهاء‌الله در موضع دیگری از کتاب بدیع (ص ۳۷۹/۱۸۶) نیز چنین می‌فرماید:

"... علّت و سبب اعظم کدورت جمال ابهی از میرزا یحیی، و الله الذی لا إله إلا هو، این بوده که در حرم نقطه اولی - روح ما سواه فداه - تصرّف نمود، با این که در کلّ کتب سماوی حرام است. و بی‌شرمی او به مقامی رسیده که مخصوص زوجات خود را در مکتوبات خود حرام نموده، مع ذلک دست تعدی و خیانت به حرم مظهر ملیک علام گشوده. فأفّ له و لوفائه! و کاش به نفس خود قناعت می‌نمود، بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود، و جمیع اهل بیان شنیده و می‌دانند، سیئات او را باید از معاشرین او سؤال نمود. ..."



حضرت عبدالبهاء در لوحی که در منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴۹، به طبع رسیده چنین می‌فرماید: "... بگو ای اهل انصاف بالله بعد از سفک خون مطهر حضرت اعلیٰ این میرزا یحییٰ چه کرد جز آنکه دمامم بفکر عروسی افتاد، هر روز حرمی دربر گرفت، حتی تجاوز به حرم محترم نمود که ام‌المؤمنین بود و به نصّ جمیع شرایع الهی این بی حرمتی قطعاً جائز نه. با وجود این ابدأ مراعات ظاهری نیز ننمود. خود تصرّف نمود و به این کفایت نکرد به دیگری بخشید. جز این فعل فظیح چه نصرتی در امرالله نمود، کدام نفسی را تبلیغ کرد، و کدام مسئله را تشریح نمود و در چه موقعی به جانفشانی برخاست و در چه موردی نفس رحمانی اظهار کرد؟..."

#### ۲۹۵/۱۴۴ - هفت نفر شهدای ناریه

یحییٰ ازل هفت نفر از پیروان خود را به عنوان شهیدالبیان انتخاب کرد که هر یک در بلدی از کشور ایران بودند و برای او خدمت می‌کردند و تبلیغ می‌نمودند، مانند سید محمد گلپایگانی، ملقب به فتی‌الملیح، و میرزا موسی قمی، که بعداً ثابت شد، و غیرهما.

(اصطلاح شهدای بیان در آثار حضرت ربّ اعلیٰ آمده است. از جمله در باب سوم در واحد دوم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند: "... و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الان نازل می‌کند حجت می‌شوند تا یوم ظهور او...".

حضرت عبدالبهاء در باره اقدامات میرزا یحییٰ از جمله چنین می‌فرماید: "... به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت، از جمله ملا جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران...". برای ملاحظه این لوح و سایر الواح مبارکه به ذیل "اول من اعرض عن الله" در مجلد اول رحیق مختوم مراجعه فرمائید.

جناب فاضل مازندرانی در باره عمال و دستیاران میرزا یحیی در ظهور الحق، ج ۴، ص ۳۷۰، چنین نوشته‌اند: "... مکاتیب میرزا یحیی به مضادت جمال ابهی به عراق و ایران به تواتر رفت. و دست‌هایش در عراق ملاً رجب علی و میرزا علی محمد سراج، و حاجی میرزا احمد، و ملاً جعفر نراقی، و در ایران ملاً جعفر کرمانی، و ملاً هادی قزوینی، و حاجی میرزا هادی اصفهانی، و امثالهم، و در اسلامبول و ادرنه سید محمد اصفهانی مذکور به تحریر و تقریر در اضلال اذهان بایان همی کوشیدند. و برای میرزا یحیی و ریاستش بر بایه به پاره‌ای از آثار و دلائل لفظیه تمسک همی جستند و در ایجاد ضرر و تعرض بر هیکل ابهی و احباب جد و سعی همی نمودند و ادای افتراق و اختلاف برکشیدند. و این امور در نزد دوست و دشمن این طائفه سمر شد. (...".)

### ۲۹۵/۱۴۵ - میرزا موسی قمی

یکی از مؤمنین به بیان که در اوّل پیرو ازل بود و ازل او را از جمله شهدای هفت‌گانه بیان انتخاب کرد، ولی او بعداً تائب شد و به محضر جمال ابهی جل و عز رسید و توبه کرد و با کمال ثبوت و رسوخ صعود فرمود. (جناب بالیوزی در باره حاجی میرزا موسی قمی در بهاء‌الله شمس حقیقت، صص ۱۷۱ - ۱۷۲، چنین نوشته‌اند: "یکی از کسانی که خود را رهبر روحانی میدانست و با ندامت به درگه حضرت بهاء‌الله روی آورد حاجی میرزا موسی قمی نام داشت. او نیز یکی از مؤمنین اولیه دیانت بابی بود که به عجز و ناتوانی میرزا یحیی پی برده و از وی روی‌گردان شده بود، و از آنجائی که خود را تواناتر، فاضل‌تر، جسورتر، و بی‌نیازتر از میرزا یحیی میدید و با حسرت به قدرت و اعتبار جامعه بابی در گذشته مینگریست، بخود جرأت داد که مقام رهبری را قبول کند. ولی هنگامی که آوازه شهرت حضرت بهاء‌الله

بگوشش رسید بزودی به خطای بزرگ خود پی برد و با عجله بسوی بغداد روان شد تا سر بر درگاه آن مُنجی حقیقی بنهد. حاجی چنان پاکدل و عاری از خودپسندی بود که حضرت بهاءالله فرمودند در صورتی که حاجی در ادعای خود اصرار میورزید 'ما آن را تصویب مینمودیم'. حاجی میرزا موسی برای تلافی اشتباه خود تصمیم گرفت تا پای جان روزه بگیرد، ولی حضرت بهاءالله او را از این کار منع فرمودند. حاجی میرزا موسی در بغداد رحل اقامت افکند و سه روز پس از حرکت حضرت بهاءالله به استانبول چشم از جهان فرو بست."

جناب فاضل مازندارانی نیز در اسرارالآثار، ج ۵، ص ۱۷۹، ذکر مختصری از حاجی میرزا موسی قمی نموده و عبارتی از لوح سید ابوطالب فرزند او را که حاوی محامد و نعوت حاجی میرزا موسی می باشد نقل فرموده اند. ذیلاً متن تمام لوح مزبور را مندرج می سازد:

باسمى البهى الأبهى

ان يا ابوطالب اسمع نداء ربك عن شطر البقاء ثم استمع لما يوحى اليك من هذه السدرة المقدس الأبهى لتكون ثابتاً فى نفسك ان اتبع ملة الروح فى امرى و لا تلتفت الى الذينهم كفروا و اشكروا ثم اتبع ما ينزل عليك من قلم ربك ثم اعلم بأن ابيك قد وفى بعهدة و ما نقض ميثاق الله و اتبع هذا الجمال الذى ما عرفه احد من الخلق و بذلك يشهد لسان ربك ثم ارتقى الى مقام الذى لن يعرفه احد من العرفاء و لن يبلغه نفس من البلغاء و كذلك قدرنا له فى كتاب ربك و انا ارفعناه الى هذا المقام لأنه ما استكبر حين الذى استشرق شمس التقديس عن افق هذا القميص الذى جعله المشركون محمراً بدم البغضاء و كذلك نلقى عليك من قصص ربك و اذا اشرق عليه جمال الله عن افق هذا الجبين اذا خر بوجهه على التراب و ما توقف فى اقل

من آن و كذلك سبقته رحمة ربك المنان و فضلاً من بدایع فضل ربك و انك ان تريد ان تطير في هذا الهوآء الذي ما حرّك فيه قوادم طيور العمآء قدس نفسك عمآ سوى الله ربك لتستطيع بالطيران في هذا الرضوان لتطلع بأسرار ما كان و ما يكون قبل ان يرتدّ بصره الى صنع ربك و كذلك قصصنا لك قصة الرضوان لئلا تجعل نفسك محروماً عنه و عن نفحات الرحمن و لعلّ تقصده في نفسك و تكون من الذينهم قصدوا بيت ربك ولكن انا اكتفينا في حقك بارادتك في القلب لا بالرجل لأنّ في ذلك لفتنة و لا يعلم ذلك الا نفس ربك، كذلك القيناك و اختصاصناك بين عبادنا و ارسلنا اليك هذا القميص لتجد منه رايحة ربك).

### ۲۹۶/۱۴۵ - سه نفر از آن نفوس باقی و در آن جزوه این نفوس را شهید نموده

مقصود از شهید شهیدالبیان است که یکی از مراتب روحانی شریعت بیان است و یحیی ازل از طرف خود جمعی را بنام شهیدالبیان انتخاب کرد و در بلاد ایران متفرق بودند، و ازل از قبرس و سایر نقاط که بوده در ضمن اوراق و کلمات ناریه خود که برای آنها میفرستاد آنان را امر میکرد که برای او دختران باکره بفرستند و مینوشت: ارسلوا الینا بکراً فان الله يقول انی احب ان اراک یا ثمرتی بین الفین من الحوریات ...

و حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه این مطلب را در لوحی بتفصیل بیان فرموده‌اند و در رحیق مختوم مندرج است. و از جمله شهدای بیان که ازل انتخاب کرده بود یکی سید محمد گلپایگانی ملقب به فتی‌الملیح و جمعی دیگر نیز که در مستی‌قظ و سایر کتب ازل نام آنها ضبط شده است.

(حضرت عبدالبهاء در لوح مورد اشاره جناب اشراق‌خاوری که در رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۴۹، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: "... به هفت شهید به

اصطلاح توقیع مرقوم گشت ... و در آخر هر یک توقیع 'ارسلوا لنا بکرا' مرقوم بود و هیچ‌یک هم نیز الحمدلله ارسال ننمود و در لوح مستور مرقوم گشت 'ان الله يحب ان يراک بین الفین من الحوریات'. و هرچه ممکن بود تزئید نساء شد. ..."

برای ملاحظه شرح مطالب در باره "کلمات ناریه خود که برای آنها می‌فرستاد" به ذیل "الواح ناریه" در رحیق مختوم، جلد اول، مراجعه فرمائید).

#### ۲۹۶/۱۴۵ - هیکل

معبد اورشلیم، معبد سلیمان نبی که متعلق به یهود بوده است. (جناب اشراق‌خاوری در ذیل "هیکل - عربی" نیز چنین نوشته‌اند):  
به فتح اول و سکون دوم و فتح کاف، اندام، قد و قامت، معبد، پرستش‌گاه، بنای عظیم، درخت بلند، تنومند، انسان یا حیوان فربه، مجسمه انسان یا حیوان، بت‌خانه ...

هیکل سلیمان معبدی بود که داود نبی در اورشلیم شروع به ساختن آن کرد و سلیمان پسرش آن را تمام نمود و به نام هیکل سلیمان و معبد سلیمان و هیکل اورشلیم معروف شد.

(برای مطالعه مطالب مفصل در باره هیکل به ذیل این عنوان در کتاب قاموس کتاب مقدس، صص ۹۳۱ - ۹۳۵ مراجعه فرمائید).

#### ۲۹۷/۱۴۵ - حناس، قیافا

از پیشوایان یهود و از علماء و رؤسای کهنه یهود بودند که به قتل مسیح فتوی دادند.

(حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسیة، ص ۹۲، در باره حناس و قیافا چنین می‌فرمایند:

"... در زمانی که نفس روح‌بخش مسیحائی جسم عالم را جان بخشید و نفحات قدس عیسوی عالم امکان را روان مبذول داشت، علمای بنی اسرائیل مثل حنا و قیافا بر آن جوهر وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان اعتراض گشودند و احتراز نمودند و تکفیر کردند و تدمیر خواستند. اذیت نمودند و مضرت روا داشتند. حواریون را عقوبت نمودند و اشدّ نقتم وارد آوردند. فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند. شکنجه و عقاب نمودند و به اشدّ عذاب شهید و دم اطهرشان را سیل کردند. این تعرّض و تشدد و نقتم و عقوبت کلّ از جهت علمای امت بود..."

برای مطالعه مطالب مربوط به حنا و قیافا به صفحات ۳۳۴ و ۷۰۵ - ۷۰۶ کتاب قاموس کتاب مقدّس مراجعه فرمائید. جناب فاضل مازندرانی در ذیل "حنا" در اسرارالآثار، ج ۳، صص ۱۳۰ - ۱۳۱ چنین آورده‌اند:

"(حنا) بفتح حاء و شدّ نون و قصر آخر که در عرف مسیحیان سوریّه و اعراب حرف سین با آخر ملحق کرده حناس خوانند، نامی عبری و اسم قاضی سابق یهود که به هنگام فتوی بر عیسای مسیح امضاء قتل نمود. و در لوح به شیخ محمدباقر مجتهد اصفهانی است، قوله:

'کما اتّبع قوم قبلهم من سمی بحنان الذی افتی علی الرّوح من دون بیّنة ولا کتاب منیر.'

و در لوحی دیگر است قوله:

'و حنان که اعلم علمای عصر بوده و همچنین قیافا که اقاضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند.'

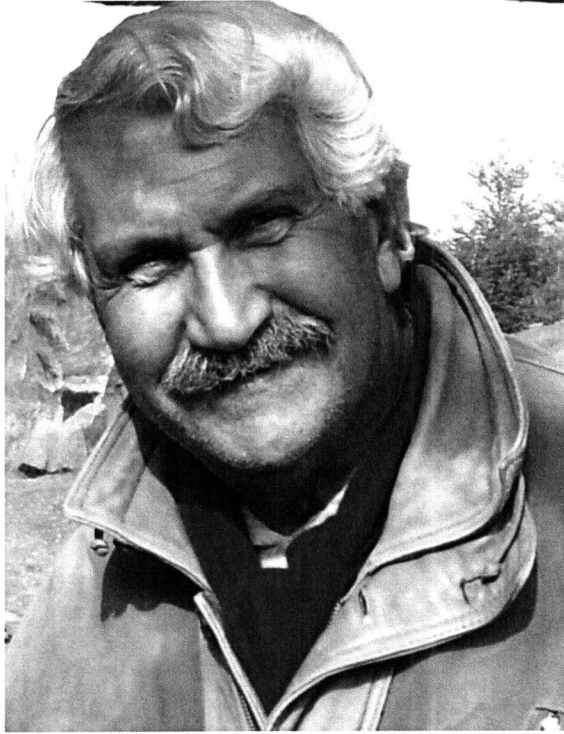
و در لوح به ناصرالدین شاه و غیرها نیز چنین مذکور و در نسخه‌ها در آخر نام حرف نون می‌باشد و شاید در آن حدود و آن ایام چنین تلفظ میشد."

۲۹۷/۱۴۵ - اریدان اموت مسمراً فیک

مسمراً به معنی میخ کوبیده. در قدیم دست و پای مصلوب را با میخ به تخته‌های صلیب می‌کوبیدند.

# يادنامهٔ عرفان





## کامران اقبال\*

(۱۹۴۶-۲۰۱۴)

دکتر کامران اقبال از همکاران صمیمی و پایدار مجمع عرفان بود و از آغاز تشکیل دوره‌های مجمع عرفان با علاقمندی در جلسات مجمع در اروپا و نیز در برخی سال‌ها در آمریکای شمالی شرکت می‌کرد و مطالبی را که تفحص و تحقیق کرده بود به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی ارائه می‌داد. کامران پژوهشگری دقیق و پرشور بود و مطالبی که ارائه می‌داد غالباً بی‌سابقه و بحث‌انگیز بود.

\* این یادنامه کوتاه برگرفته از زندگی‌نامه ایست که رامز اقبال تهیه و ارسال نموده است.

فکر تشکیل مجمع عرفان و تعیین هدف و خط مشی آن حاصل مذاکره‌ای دوستانه بود که روزی دکتر ایرج ایمن در تابستان سال ۱۹۹۲ در آکادمی لندگ در سوئیس با دکتر یودو شیفر و دکتر کامران اقبال داشت. فقدان نابهنگام دکتر کامران اقبال مایه تأسف و اندوه خادمان و شرکت‌کنندگان در مجمع عرفان است. کامران اقبال در ۱۹ مارس ۱۹۴۶ در بیروت متولد شد. از جانب پدر منسوب به خاندان محمدمصطفی بغدادی بود. جناب محمدمصطفی از جمله نوزده نفری است که حضرت ولی امرالله ایشان را حواریون حضرت بهاءالله نامیده‌اند. والده کامران، خانم مکرم‌الملوک سربندی-اقبال، یکی از شاهزادگان قاجار بود که تبارش به فتح‌علی شاه می‌رسید. این خانم کوشش فراوان نمود که زبان فارسی در خانواده‌ای که مقیم مملکت عربی‌زبان لبنان بود، پایدار بماند. به این ترتیب کامران از کودکی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی مانوس و علاقمند شد و این میراث را در خانواده خود محفوظ و مرسوم داشت.

کامران در سال ۱۹۶۳ بعد از دریافت دیپلم مدرسه متوسطه، هنگامی که فقط ۱۷ سال داشت، برای تحصیل به آلمان رفت. دو خواهر بزرگتر وی قبلاً به این مملکت آمده و مشغول تحصیل بودند. وی تحصیلاتش را در رشته روانشناسی در گراتز اطریش نیمه‌تمام گذاشت و به هامبورگ رفت و در دانشگاه هامبورگ به تحصیل در رشته اسلام‌شناسی و تاریخ پرداخت و به علت آشنایی با زبان‌های فارسی و عربی توانست به عنوان دانشیار زبان عربی به تدریس مشغول شود.

در دانشگاه هامبورگ، کامران اقبال، به نوشتن تز دکترای خود درباره دومین جنگ ایران و روس در سال‌های ۱۸۲۶-۱۸۲۸ پرداخت و قسمتی از تحقیقات خود را در دانشگاه کامبریج انجام داد و بالأخره در سال ۱۹۷۸ موفق به اخذ درجه دکترا از دانشگاه کیل گردید و توانست در همان دانشگاه به عنوان دانشیار رشته زبان فارسی و عربی مشغول تدریس شود. در سال ۱۹۷۹ عضو هیئت علمی و آموزشی بخش تاریخ دانشگاه شهر بوخوم شد و تا زمان بازنشستگی در سال ۲۰۱۰ سمت

استادی تاریخ و ریاست انستیتوی مطالعات خاورمیانه و خاور نزدیک را داشت. وی در این دوران چندین بار از طرف دانشگاه اِسِن به عنوان استاد میهمان دعوت شد. دکتر اقبال به ایراد سخنرانی و انتشار مقالات تحقیقی و علمی در آلمان و کشورهای دیگر می‌پرداخت. فعالیت‌های اجتماعی او در این زمان هم به شدت ادامه داشت و به عضویت اتحادیهٔ اعضای هیئت علمی دانشگاه انتخاب شده بود و بیش از ده سال عهده‌دار این سمت بود و برای دفاع از حقوق همکاران خود در دانشگاه بوخوم فعالیت می‌نمود.

دکتر اقبال در سال ۲۰۰۶ دچار بیماری سرطان شد و چندین بار تحت عمل جراحی و شیمی‌درمانی قرار گرفت. اما با عزمی جزم و اشتیاقی تام به پژوهش‌های علمی و نگارش مقالات و ایراد سخنرانی در داخل و خارج آلمان ادامه داد. و در اثر پشتیبانی و تشویق و محیط گرم خانوادگی که همسر وفادارش هدی خانم بغدادی- اقبال و سه پسرانش باسل و رلمز و سیروس برایش فراهم آورده بودند توانست با روحیهٔ قوی در دانشگاه تدریس کند و در کنفرانس‌ها مقالات جدیدی ارائه دهد. حتی هنگامی که معلوم بود بهبودی حاصل نخواهد شد، دکتر اقبال پروژه‌های جدیدی را به عهده می‌گرفت، سخنرانی‌هایی در داخل و خارج از کشور می‌کرد که آخرین آن در سال ۲۰۱۱، زمانی کوتاه بعد از عمل جراحی مجدد، در دانشگاه تورنتو انجام گرفت. دکتر اقبال تا آخرین لحظهٔ حیات با تمرکز شدید و با قوایی که برایش باقی بود، در تکمیل کتابی کار می‌کرد که شامل ۱۶۰ لوح از الواح حضرت بهاء‌الله به اعزاز جناب محمدمصطفی بغدادی است و مطالب جدیدی و اطلاعات بدعی را در دسترس می‌گذارد. علاوه بر این دکتر اقبال کتاب خاطرات دکتر ضیاء بغدادی را نیز برای چاپ و انتشار آماده می‌ساخت که امید است هر دو کتاب بزودی طبع و نشر شود.

در همین اوقات توان‌فرسای زندگی، دکتر اقبال دربارهٔ همهٔ این مطالب و دانستنی‌ها که برای او منبع کسب انرژی بود، می‌نوشت و نوشته‌هایش را منتشر

می‌کرد. و بعد از مبارزه طولانی با بیماری جان‌گزایش در ششم اکتبر ۲۰۱۴ به  
ملکوت ابھی صعود نمود.  
روحش شاد و یادش جاوید باد.

ضمائم

## کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

### آثار امری

- آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ، مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوم، ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی)
- ادعیه حضرت محبوب حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ ه.ق.
- ادعیه مبارکه حضرت بهاء‌الله، ادعیه مبارکه (ریودوزانیرو: دارالنشرالبهائیه، ۲۰۰۳ م)
- اسرار الآثار فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع)
- اشراقات حضرت بهاء‌الله، اشراقات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر)
- اقتدارات حضرت بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر)
- الواح ملوک حضرت بهاء‌الله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)
- امر و خلق اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق، در ۴ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)
- انوار هدایت ترجمه‌ای از مجموعه Lights of Guidance: A Bahá'í Reference File Compiled by Helen Bassett Hornby, 5<sup>th</sup> ed., 1997, Bahá'í Publishing Trust, India
- ایقان حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۸ م)

- بدایع الآثار  
میرزا محمود زرقانی، بدایع الآثار، در ۲ جلد (چاپ  
مجدد، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۲)  
بیان فارسی  
حضرت نقطه اولی، بیان فارسی  
پیک راستان  
وحید رافتی، پیک راستان، عصر جدید، دارمشتات،  
آلمان، ۲۰۰۵ م
- توقیعات  
حضرت ولی عزیز امرالله، توقیعات مبارکه (لجنة ملی نشر  
آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان،  
۱۹۹۲ م)
- تولد مدنیت جهانی  
حضرت ولی عزیز امرالله، تولد مدنیت جهانی  
(مندرج در توقیعات)
- جنات نعیم  
محمد نعیم، جنات نعیم، مؤسسه ملی مطبوعات امری،  
۱۳۱ بدیع
- حضرت باب  
نصرت الله محمد حسینی، حضرت باب، مؤسسه معارف  
بهائی، کانادا، ۱۹۹۵ م
- حضرت عبدالبهاء  
محمد علی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث  
دوره میثاق (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸  
بدیع)
- خطابات  
حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء  
(لجنة ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی،  
لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۴ م)
- دریای دانش  
حضرت بهاء الله، دریای دانش (مجموعه ای مختصر  
مرکب از بعضی از الواح فارسی حضرت بهاء الله، مؤسسه  
مطبوعاتی بهائی هند، ۱۹۸۵ م)
- رفاه عالم انسانی  
بیانیه رفاه عالم انسانی، ترجمه بیانیه دفتر روابط عمومی  
جامعه بین المللی بهائی (از انتشارات محفل روحانی ملی  
بهائیان ایالات متحده امریکا، ویلمت ایلینوی، ۱۹۹۶ م)
- روز موعود فرا رسید  
قد ظهر یوم الميعاد ترجمه توقیع *The Promised Day is  
Come*

- رحیق مختوم  
عبدالحمید اشراق‌خاوری، رحیق مختوم (در ۲ جلد)،  
مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع
- ظهور عدل الهی  
حضرت ولی امرالله، ظهور عدل الهی (تجدید چاپ و  
تغییرات توسط لجنة امور احبای ایرانی - امریکائی،  
دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده،  
ویلتم ایلینوی، چاپ دوم، ۱۹۸۷م)
- ظهور الحق  
اسدالله فاضل مازندرانی، ظهورالحق (در ۹ جلد)، مؤسسه  
ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱ - ۱۳۲ بدیع
- قرن بدیع  
حضرت ولی عزیز امرالله (ترجمه جناب نصرالله مودت)،  
کتاب "قرن بدیع" (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۹  
بدیع)
- کتاب اقدس  
حضرت بهاءالله، کتاب اقدس، (مرکز جهانی بهائی،  
حیفا، ۱۹۹۵م)
- کتاب بدیع  
کلمات فردوسیہ  
کتاب بدیع، لجنة ملی نشر آثار، لانگنهاین، آلمان، ۲۰۰۸م  
حضرت بهاءالله، کلمات فردوسیہ (مندرج در مجموعه‌ای  
از الواح)
- گنج شایگان  
عبدالحمید اشراق‌خاوری، گنج شایگان (مؤسسه ملی  
مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)
- گوهر یکتا  
امه‌البهاء روحیه خانم (ترجمه از انگلیسی: ایادی امرالله  
ابوالقاسم فیضی)، گوهر یکتا (بدون تاریخ و محل طبع)  
لثالی الحکمة، در ۳ جلد (طبع برزیل: ج ۱، ۱۹۸۶م؛  
ج ۲، ۱۹۹۰م؛ ج ۳، ۱۹۹۱م)
- لوح اشراقات  
حضرت بهاءالله، لوح اشراقات (مندرج در مجموعه‌ای از  
الواح)
- لوح دنیا  
حضرت بهاءالله، لوح دنیا (مندرج در مجموعه‌ای از  
الواح)



- لوح شیخ  
حضرت بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی  
مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی (مؤسسه ملی  
مطبوعات امری، طهران، ۱۱۹ بدیع)
- لوح مقصود  
حضرت بهاء‌الله، لوح مقصود (مندرج در مجموعه‌ای از  
الواح)
- مآخذ اشعار  
وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، مؤسسه معارف  
بهائی، دانداس، کانادا، ۱۹۹۰-۲۰۰۹ م، در ۵ جلد
- مائده آسمانی  
عبدالحمید اشراقخاوری، مائده آسمانی، در ۹ جلد  
(مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع)
- مجموعه‌ای از الواح  
حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی  
که بعد از کتاب اقدس نازل شده (هوفهایم: لجنة ملی  
نشر آثار به لسان فارسی و عربی، ۱۵۶ بدیع، ۲۰۰۰ م)
- مجموعه الواح  
حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله،  
چاپ مجدد، ۱۹۷۸، ویلمت، ایلینوی
- مجموعه آثار مبارکه  
مجموعه آثار مبارکه، لجنة ملی محفظه آثار، طهران،  
۱۳۳ بدیع
- محاضرات  
عبدالحمید اشراق‌خاوری، محاضرات، لجنة ملی نشر آثار،  
لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۴ م
- مفاوضات  
حضرت عبدالبهاء (گردآوری خانم کلیفورد بارنی)  
مفاوضات (قاهره، مصر، ۱۹۲۰ م)
- مکاتیب  
حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد  
حضرت نقطه اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه  
اولی عز اسمه الاعلی (مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران،  
۱۳۴ بدیع، ۱۹۷۸ م)
- منتخباتی از آثار  
حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله (لجنة  
ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین،  
آلمان، ۱۴۱ بدیع)

- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۶ جلد  
 (ج ۱، مؤسسه مطبوعات امری، ویلمت، ایلینوی، ۱۹۷۹م؛  
 ج ۲، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴م؛  
 ج ۳، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی،  
 لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲م؛  
 ج ۴، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۰م؛  
 ج ۵، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳م؛  
 ج ۶، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۵م)
- نظم جهانی بهائی  
 ولی  
 امرالله، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم (مؤسسه  
 معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا، ۱۹۸۹م)  
 نمونه حیات بهائی  
 نفحات ظهور  
 باهر فرقانی، نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ترجمه‌ای از  
 Revelation of Bahá'u'lláh، تألیف ادیب طاهرزاده  
 محمدرسول دریاگشت، قائم مقام نامه، تهران، مؤسسه  
 انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷
- قائم مقام نامه  
 یاران پارسی  
 یاران پارسی، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله و  
 حضرت عبدالبهاء، به افتخار بهائیان پارسی، مؤسسه  
 مطبوعات امری آلمان، ۱۵۵ بدیع
- یادنامه مصباح منیر  
 وحید رأفتی، یادنامه مصباح منیر، لانگنهاین، لجنه ملی  
 نشر آثار، ۲۰۰۶م.
- دور بهائی  
 حضرت ولی امرالله، لانگنهاین آلمان، ۱۹۹۸م.

## سایر مآخذ

Le XXe siècle des guerres

قرن بیستم جنگ‌ها

- Les Éditions de l'Atelier / Éditions Ouvrières,  
Paris 2004  
*The Cambridge History of the First World War*  
(Volume 1) by Jay Winter  
جنگ اول جهانی
- مرتضی نصرت، آیین مطالعه و یادگیری (جهاد  
دانشگاهی، طهران، ۱۳۷۱)  
آیین مطالعه
- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر  
سپهسالار  
اندیشه ترقی
- (انتشارات خوارزمی، طهران، ۱۳۵۱)  
تاریخ بیداری
- ناظم‌الاسلام کرمانی (به اهتمام علی‌اکبر سعیدی  
سیرجانی)، تاریخ بیداری ایرانیان (چاپ سوم) (انتشارات  
آگاه، طهران، ۱۳۶۱)  
میرزا ملکم خان
- اسماعیل رائین، میرزا ملکم خان (چاپ دوم)  
(بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه، طهران، ۱۳۵۳)  
فرهنگ بزرگ
- احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین (مجلد ۳ و ۴)  
(کتابفروشی اسلام)  
فرهنگ علوم عقلی
- دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی  
(انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۱)  
تاریخ ایران زمین
- دکتر محمدجواد مشکور، تاریخ‌خیران‌زمین / از  
روزگار باستان تا انقراض قاجاریه (چاپ سوم)  
(انتشارات اشراقی، ۱۳۶۶)  
دانشنامه قرآن
- Encyclopedia of the Qur'an*, edited by  
Jane Dammen McAullife, Brill  
Publications, 2001 – 2005  
منشآت
- به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، منشآت قائممقام،  
انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۷.ش.  
فرهنگ سخنوران
- دکتر عبدالرسول خیامپور، فرهنگ سخنوران،  
انتشارات طلایه، ۱۳۶۸ – ۱۳۷۲

- دایرةالمعارف تشیع      دایرةالمعارف تشیع، بنیاد اسلامی طهر، ۱۳۶۶ -  
 امروز
- فهرست مقالات فارسی به اهتمام ایرج افشار، فهرست مقالات فارسی،  
 ۱۳۴۸ - امروز
- نامه‌های پراکنده      جهانگیر قائم مقامی، نامه‌های پراکنده قائم مقام  
 فراهانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، طهران،  
 ۲۵۳۷ شاهنشاهی
- دیوان محتشم کاشانی      کمال‌الدین محتشم کاشانی، دیوان محتشم  
 کاشانی، کتاب فروشی محمودی، طهران
- دیوان قائم مقام      قائم مقام فراهانی، دیوان قائم مقام فراهانی،  
 تهران، انتشارات اوستا فراهانی، ۱۳۸۰

## فهرست مقالات سفینه عرفان

### دفتر اوّل

منوچهر سلمان پور	رسالة حضرت ربّ اعلیٰ در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»
وحید بهمدی	صحیفه بین الحرمین
محمد افنان	در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در کتاب مستطاب اقدس
وحید رأفتی	مراتب سبعة و حدیث مشیت
شاپور راسخ	کتاب عهدی
کامران اقبال	انگیزه «حوریّه» یا «دئینا» و «دین» و ردّ پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس
منوچهر مفیدی	اسرار علم و حکمت الهی
ایرج ایمن	احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند

### دفتر دوّم

شاپور راسخ	عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص و الواح مبارکه امر بهائی
ایرج ایمن	مقاصد دین و مأموریت آیین بهائی
منوچهر سلمان پور	مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله

- آثار منزله از قلم اعلیٰ در ایران- قصیده رشح عما وحید رافتی  
 فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد داریوش معانی  
 هفت وادی فریدالدین رادمهر  
 از مسکن خاکی - مآخذ مطالب منقول در هفت وحید رافتی  
 وادی  
 لوح مبارک جواهرالاسرار وحید بهمدی  
 کتاب مستطاب ایقان شاپور راسخ  
 مستغاث محمد افنان  
 روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه حبیب ریاضتی  
 آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳-  
 ۱۸۶۳)

## دفتر سوّم

- مباحث ایام در ادرنه - ملاحظاتی در لوح نازله وحید رافتی  
 به اعزاز ملا عبدالرحیم  
 توصیف کلمة الله در آثار قلم اعلیٰ ایرج ایمن  
 ذیلی درباره مبانی احکام محمد افنان  
 بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و معین افنانی  
 قصیده عزّ ورقاییه  
 لوح کلّ الطّعام نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام وحید بهمدی  
 گلگشتی در رساله چهار وادی محمد قاسم بیات  
 مثنوی مبارک شاپور راسخ  
 مروری بر لوح مبارک سلطان ایران منوچهر سلمان پور

کتاب بدیع و مسئله تکمیل بیان  
نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ در اسلامبول و ادرنه  
رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ  
دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)

نادر سعیدی

حبیب ریاضتی

## دفتر چهارم

مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس  
مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی خطاب به  
ملوک و رؤسا و زعمای دنیا  
سوره غصن و عهد و میثاق بهائی  
زمینه تاریخی لوح احتراق  
مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت  
سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف  
برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی -  
لوح رئیس و لوح فؤاد  
شان و لزوم اجزای احکام الهی  
ملاحظات در باره لوح و حدیث کنت کنت  
نظری بر لوح قناع  
مروری بر الواح حضرت بهاءالله خطاب به  
محمد مصطفیٰ بغدادی  
الف. از آثار عبدالحمید اشراق خاوری  
ب. نقطه و حرف در معارف بیانی

شاپور راسخ  
شاپور راسخ  
محمد افنان  
روح الله خوش بین  
منوچهر سلمان پور  
مونا علی زاده  
سیامک ذبیحی مقدم  
ایرج ایمن  
معین افغانی  
وحید رأفتی  
کامران اقبال  
تنظیم و تدوین:  
وحید رأفتی  
محمد افنان

- ج. سراج و سراج محمد افنان  
 د. نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم به ذبیح وحید بهمدی  
 کاشانی  
 شرح تشرف میرزا محمدباقر هائی به حضور  
 حضرت بهاء‌الله جلّ جلاله  
 موهبت‌الله هائی  
 فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ نازله در اوایل  
 دوره عکا (۱۲۸۵-۱۳۰۰ ه.ق.)

## دفتر پنجم

- مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره «بسیط الحقیقه»  
 راهنمایی برای مطالعه «بسیط الحقیقه»  
 وحید رأفتی  
 مجملی در باره «کلمات فردوسیّه»  
 شاپور راسخ  
 سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی  
 و دلیل حکمت  
 محمد افنان  
 مروری بر مواضع زیارت‌نامه حضرت سیدالشهداء  
 منوچهر سلمان‌پور  
 مضامین «لوح دنیا»  
 شاپور راسخ  
 مروری بر سورة الزیارة «زیارت‌نامه جناب  
 باب‌الباب»  
 مونا علی‌زاده  
 ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن  
 شاپور راسخ  
 نگاهی به ادعیّه شفا و ادعیّه مخصوصه در امر  
 کیان سعادت  
 بهائی  
 مروری بر دو زیارت‌نامه از آثار قلم اعلیٰ  
 شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم  
 آرمن اشراقی  
 فتحیه رشیدی  
 وحید بهمدی  
 چهار نکته مختصر راجع به رساله ابن ذئب



- ع. صادق‌ان  
ایرج ایمن  
وحید رأفتی
- موسیقی کلام در بزخی از آثار حضرت بهاء الله  
اصول و اهداف تعلیم و تربیت در  
منتخباتی از آثار قلم اعلی  
رشحات عرفان از آثار عبدالحمید اشراق خاوری  
(بخش سوم)
- وحید بهمردی  
وحید بهمردی
- چهل بیت از یک مثنوی تاریخی نا تمام از نبیل  
زرندی  
نامه ای تاریخی از میرزا ابوالفضل گلپایگانی به  
آقا محمد مصطفی بغدادی  
فهرست مراجع منتخبی از آثار قلم اعلی نازله در  
عکا (بخش دوم)

## دفتر ششم

- محمد افنان  
مهری افنان  
شاپور راسخ  
شاپور راسخ  
ع. صادق‌ان
- کلیات مقدماتی در باره «قیوم الاسماء»  
نظری بر مندرجات رساله دلایل سبعة  
از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱. رساله مدنیّه  
۲. رساله سیاسیّه  
مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی  
و سوابق تاریخی پارسیان در ایران  
مروری بر تفسیر بسمله  
لوحی در شرح «لا یسعی...»  
ماء الحقیقه  
مقاله شخصی سیاح  
مرکز میثاق و عرفان
- فتحیه رشیدی  
آرمین اشراقی  
فریدالدین رادمهر  
فاروق ایزدینیا  
فریدالدین رادمهر

- سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء  
پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب  
آقا شیخ محمدعلی نبیل اکبر
- مونا علی‌زاده  
وحید رأفتی

### دفتر هفتم

- منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی  
نظری اجمالی بر مندرجات «صحیفه عدلیه»  
نظری بر محتوای لوح مبارک «افلاکیه»  
تشریح و تبیین  
علم و علما از منظر حضرت عبدالبهاء  
تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از  
آیات قرآن و احادیث اسلامی
- فریدالدین رادمهر  
مهری افنان  
محمد افنان  
وحید رأفتی  
شاپور راسخ  
مونا علی‌زاده
- جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت  
عبدالبهاء  
برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی  
حضرت عبدالبهاء  
تأملی در باره علم تعقلی
- فاروق ایزدی‌نیا  
فلاور سامی (کاوایانی)  
محمد افنان

### دفتر هشتم

- مروری بر سوره غصن  
مروری بر مضامین لوح هودج  
برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند
- وحید رأفتی  
سنا روحانی  
مهری افنان

محمد افنان	سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولیٰ
شاپور راسخ	پیام‌های حضرت نقطه اولیٰ به حکام زمان
محمد افنان	معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولیٰ
فریدالدین رادمهر	بحثی در باره تویق حضرت نقطه اولیٰ در معرفت الهی
تورج امینی	نظریه هنر در دو آیین بابی و بهائی
شاپور راسخ	دو ندای نجات و فلاح
علاءالدین قدس جورابچی	سوابق و مضامین لوح عمه
فاروق ایزدی‌نیا	نقطه بیان در آثار طلعت پیمان
فرانک نیکوکار	عالم ملک و جهان ملکوت
شراره تاج ترقی	محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
فتحیه شیرازی	پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء

### دفتر نهم

شیوا الهیون	روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد
آرمین اشراقی	ارتباط کریم‌خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی
محمد افنان	مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی
فاروق ایزدی‌نیا	جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء در مروری بر آثار ایشان
محمد قاسم بیات و ساطع بیات	مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ
لادن پاکدامن	مرحبا! مرحبا!
فریدالدین رادمهر	تحلیل بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق

شاپور راسخ	لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی
شاپور راسخ	ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رأفتی	سیری در آثار مبارکه بهائی

## دفتر دهم

محمد افنان	نظری اجمالی بر مضامین لوح رضوان العدل
محمد افنان	شرحی در باره کتاب الاسماء
فریدالدین رادمهر	شرح حدیث کنت کتزاز حضرت اعلیٰ
مهری افنان	توقیعات حضرت نقطه اولیٰ نازله به افتخار خال اکبر
وحید رأفتی	مآخذ چند حدیث در کتاب «بیان فارسی»
فاروق ایزدی نیا	کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال
سنا علی زاده روحانی	مروری بر مضامین سورة البیان
مینا یزدانی	کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی
علی نخجوانی	صلح اصغر و صلح اعظم
شاپور راسخ	مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی
شاپور راسخ	دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	آیات: معیار سنجش حقانیت ظهور الهی
	مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان
یولی ایوانسیان	علوم روسیه در سن پترزبورگ
شراره ذبیحیان	حفظ استقلال اطفال در تحرّی حقیقت و تربیت بهائی

## دفتر یازدهم

محمد افنان	لوح هرتیک «از آثار قلم اعلیٰ» مروری بر مضامین لوح هرتیک
مهری افنان	معرفی کتاب «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ»
فریدالدین رادمهر	تفسیر آیه نور از آثار حضرت نقطه اولیٰ
علاءالدین قدس جورابچی	سخنی در باره لوح ملا عبدالرزاق
مونا علی زاده	مروری بر لوح ظهور از آثار قلم اعلیٰ
فاروق ایزدی نیا	عدالت سلاطین در کلام ربّ العالمین
علی نخجوانی	عهد و میثاق در امر بهائی
شاپور راسخ	نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء
	سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و در عهد اعلیٰ و عهد ابهی
شاپور راسخ	مفهوم و نقش برنامه ریزی در امر بهائی
شاپور راسخ	اخلاق بهائی
محمد افنان	وحدت در کثرت
شراره ذبیحیان	راه و روش های تفکر و تعمق در آثار الهی
ژیلا شهریار	از راهزنی تا رهرویی
فریدالدین رادمهر	حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی
وحید رأفتی	ارکان اربعه بیت توحید
محمد افنان	جنّ و اجنه
محمد افنان	یک نامه تاریخی از جناب محبّ السلطان
وحید رأفتی	

مسمط مسعود قزوینی

وحید رأفتی

## دفتر دوازدهم

مختصری در باره لوح رحمت	محمد افنان
مروری بر الواح شعرات	مونا علی زاده
سخنی در باره لوح قناع	علاءالدین قدس جورابچی
مقام الوهیت و عبودیت مظهر ظهور	فاروق ایزدی نیا
کیفیت تقریر و تحریر کتاب مفاوضات	شاپور راسخ
جایگاه فلسفه در دیانت بهائی	شاپور راسخ
آفتاب عرفانی در آسمان عقلانی	فریدالدین رادمهر
ادراکات عالم انسانی در پرتو مفاوضات عبدالبهاء	ناصر نبیلی
تبیین رموز مندرج در «کتاب مقدس»	فاروق ایزدی نیا
تبیین بشارات در کلام مرکز میثاق ربّ البینات	فاروق ایزدی نیا
موضوع «جرم، مجرم، و مجازات» در کتاب مفاوضات	علاءالدین قدس جورابچی
صفیر سیمرخ	فریدالدین رادمهر
نگاهی به زندگی لورا دریفوس - بارنی	مونا خادمی
هیپولیت دریفوس: بزرگ مردی از مبشرین میثاق	شاپور راسخ
نظری به دامنه خدمات بیت العدل اعظم الهی - ترویج و توسعه مطالعات بهائی	علی نخجوانی
دیانت اسلام - مذهب شیعه - امر بهائی	محمد افنان

## دفتر سیزدهم

محمد افنان	نظری بر سوابق و متون سورة الامر و لوح الامر
فاروق ایزدی نیا	خطاب ربّ الارباب به پاپ
مهری افنان	سوابق و مضامین تفسیر سوره کوثر
محمد قاسم بیات	مروری بر عناوین و مقام حضرت نقطه اولی
فریدالدین رادمهر	یک نکته از هزاران: دفاع از مرکز عهد و میثاق
علاءالدین	عهد و میثاق در مسیر تاریخ
قدس جورابچی	
شاپور راسخ	بررسی تطبیقی تعالیم و احکام بابی و بهائی
مهرداد نبیلی	وجود شناسی در مفاوضات
محمد افنان	دین و عقل و علم: تطابق یا توافق
شاپور راسخ	تأثیر امر بهائی بر ادب و فرهنگ ایران
ایرج ایمن	آزادی فکر و بیان در آئین بهائی
فاروق ایزدی نیا	تکمله بر «سخنی در باره لوح قناع»
و علاءالدین	
قدس جورابچی	

## دفتر چهاردهم

محمد افنان	مقدمه‌ای درباره سورة القلم از آثار قلم اعلی
شاپور راسخ	نگاهی به خطوط کلی مدنیت جهانی
	اسرار و رموز حروف مقطعه قرآن در
مهرنوش فیروزمندی	تفسیر حضرت بهاء الله

- نظری کوتاه بر الواح اعیاد از آثار قلم اعلیٰ  
چونان شعله آتش از برای دشمنان  
دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت  
خطابات مرکز میثاق در اقطار غریبه  
حیطه‌های اختیار در زندگی انسان  
در منظر حضرت عبدالبهاء  
ریاضیات و روحانیات  
برخی مفاهیم مشترک کتاب اصول آموزش و  
پرورش و کتاب مفاوضات  
آماده کردن جوامع بهائی شرق و غرب  
برای تساوی حقوق رجال و نسا  
مفهوم نوی از خدا در دیانت بهائی  
انسان باید قوه تعمق و تفکر داشته باشد  
اعطای حق انتخاب شدن و عضویت بانوان در  
محافل روحانی  
اظهار نظر در مورد مسائل اجتماعی  
ظهور بدیع  
حروف نفی و اثبات  
بحثی در باب برخی عبارات لوح هزار بیتی  
درک کلام الهی؛ نظری گذرا به برداشت  
مخاطب لوح هرتیک
- مهری افنان  
فاروق ایزدی نیا  
فریدالدین رادمهر  
فاروق ایزدی نیا  
ناصر نبیلی  
مهیاره‌نمایی  
مژگان ملکان  
بهاریه روحانی معانی  
رامین وصلی  
از بیانات شفاهی  
حضرت عبدالبهاء  
از توفیعات  
حضرت ولی امرالله  
دارالانشاء  
بیت العدل اعظم  
هوشمند فتح اعظم  
فاروق ایزدی نیا  
فاروق ایزدی نیا  
فاروق ایزدی نیا



## دفتر پانزدهم

- رسالة فی تشخیص الغناء از آثار حضرت باب  
 مهری افنان  
 مروری بر لوح غوغا از آثار قلم اعلیٰ  
 علاءالدین  
 قدس جورابچی
- جهانی به رنگ زعفران در شرح "ارض زعفران"  
 فریدالدین رادمهر  
 در لوح حکمت  
 ارض الکاف و الرّاء در کتاب اقدس و در مسیر  
 ناصر نبیلی  
 تاریخ
- مراحل تدریجی دعوت حضرت باب  
 محمد افنان  
 انتخاب غرب برای سفر سرنوشت‌ساز  
 بهاریه روحانی معانی  
 حضرت عبدالبهاء
- سفرهای حضرت عبدالبهاء به اروپا و آمریکا  
 حشمت شهریاری  
 و ترویج جهان‌گرایی
- سبک سخن حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه  
 شاپور راسخ  
 نگرش بهائی نسبت به ادّعی خاتمیّت در اسلام  
 خاضع فناپذیر و  
 سینا فاضل
- بدیع اوّل در امر بابی (به مناسبت دویستمین سالگرد  
 فاروق ایزدی‌نیا  
 تولد جناب باب‌الباب)
- عقل و ایمان از نظر دیانت بهائی  
 رامین وصلی  
 جایگاه نیایش در ادب فارسی و ادبیات بهائی  
 شاپور راسخ
- معرفی نسخه‌ای خطّی از آثار حضرت باب  
 محمد افنان  
 حروف علیّین و حروف سجّین  
 محمد افنان  
 عالم وجود و مراتب آن در آثار مبارکه بهائی  
 محمد افنان

فاروق ایزدی‌نیا

وفای خدا و بی‌وفایی اهل دنیا

فاروق ایزدی‌نیا

لن‌ترانی و انظرترانی

## دفتر شانزدهم

- فریدالدین  
رادمهر  
ژیلا شهریاری  
مهرنوش  
فیروزمندی  
فاروق ایزدی‌نیا  
ماشاءالله  
مشرف‌زاده  
فریدالدین  
رادمهر  
فاروق ایزدی‌نیا  
شاپور راسخ  
ولی‌الله کفّاشی  
ناصر نبیلی  
رامین وصلی  
آرین یزدانی  
امید نیکویی
- لوح اقدس و مسیحیت  
تعبیری از لوح حوریه در لوح مبارک حوریه  
آیه نور در تفسیر حضرت بهاءالله  
مروری بر مضامین لوح خطاب به ملکه ویکتوریا  
مروری بر مندرجات لوح طبّ از آثار قلم اعلیٰ  
نمونه‌ای از اندیشه کلامی در لوحی از حضرت  
عبدالبهاء  
سکوت قلم  
اثرات روانی و درمانی دعا و مناجات  
مفهوم واژه «بیان» در آثار حضرت باب  
مفهوم سعادت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء  
نقش دین در رشد و ترقی تمدن در  
آثار حضرت عبدالبهاء  
مقایسه رساله «هفت وادی» و زبان عرفان اسلامی  
(و غنّ عندلیب البهاء ...) تأملی بر آیات به امید نیکویی  
احسن‌الالحان

بیت العدل اعظم	بالاترین وظیفه هر فرد بهائی
محمد افنان	کاربرد واژه «بهاء» در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	لفظ غمام و غیوم در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	قیامت - قائم - قیوم
فاروق ایزدی نیا	امانت عظمای الهی
فاروق ایزدی نیا	رجوع نور به شمس

### دفتر هفدهم

فؤاد صدیق	بررسی تحلیلی برخی مفاهیم در لوح مدینه الصبر
مهرنوش	جعد محبوب سرچشمه عیون حیوان
فیروزمندی	سخنی در باره لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز
علاءالدین	میرزا محمد ملقب به عبدالبهاء
قدس جورابچی	مفهوم خوارق عادات در ظهور اعظم
فاروق ایزدی نیا	مفهوم محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
ناصر نبیلی	روش های استدلال در آثار حضرت عبدالبهاء
ناصر نبیلی	آثار مبارک حضرت شوقی افندی در دوره نخستین
شاپور راسخ	ولایت
رامین وصلی	برخی از تأثیرات و نتایج سفر حضرت عبدالبهاء به غرب
فاروق ایزدی نیا	کاربرد نماد حیوان در کتب مقدسه
فرزانه ثابتان	وجوه فردی و روان شناختی انتخابات
محمد افنان	«یا صاحبی السجن»

محمد افنان	نگاهی به یک واژه «خوف»
محمد افنان	«فعرزنا هما بثالث»
محمد افنان	«تَعَنَّ» در لوح احمد
عبدالحمید	توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش دوم)
اشراق خاوری	
باهتمام	
وحید رأفتی	

## انتشارات مجمع عرفان

ایرج ایمن، *سقیة عرفان*، مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی، دفتر اول تا دفتر هفدهم،

۱۹۹۸-۲۰۱۴

وحید رأفتی، *آفتاب آمد دلیل آفتاب*: استمرار مآثر کمیل بن زیاد نخعی، عصر جدید، ۲۰۱۰  
وحید رأفتی، *بدایع معانی و تفسیر*: مجموعه‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء در تفسیر آیات قرآنی و احادیث اسلامی، عصر جدید، ۲۰۱۳

Moojan.Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

MoojanMomen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions*(Oxford: George Ronald, 2005)

Iraj Ayman (ed.), *The Lights of 'Irfán*, Books One to Fifteen, 1999–2014

Farah Dustdar (ed.), *Beiträge des 'Irfán – Kolloquiums: Compilations of Papers Presented at 'Irfán Colloquia* (in German) Books one to Five, 2004– 2009

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of 'Abdu'l-Bahá*, 2004

Wolfgang Klebel, *Revelation of Unity, Unity of Revelation*, (Reyhani Verlag, 2009)

ShahbazFatheazam, *The Last Refuge*, (ReyhaniVerlag, 2015)

## فروشندگان انتشارات مجمع عرفان

### **Bahá'í Distribution Service (BDS)**

415 Linden Ave., Wilmette, IL 60091-2886, USA

Tel.: (847)425-7950

Fax: (847)425-7951

E-mail: [BDS@usbnc.org](mailto:BDS@usbnc.org)

### **ReyhaniVerlag**

Benzweg 4, 64293 Darmstadt, Germany

Tel: 49-6151-95170

Fax: 49-6151-9517299,

E-Mail: [druck@reyhani.de](mailto:druck@reyhani.de)

### **Bahá'í Verlag** (برای انتشارات عرفان به زبان آلمانی)

Eppsteiner Str. 89, D-65719, Hofheim, Germany

Tel.: (49) 6192-22921

Fax: (49) 6192-22936

E-mail: [office@bahai-verlag.de](mailto:office@bahai-verlag.de)

## آرمان و هدف و چگونگی مجامع عرفان

تشکیل مجامع عرفان به منظور ترویج و تقویت مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه ادیان الهی و اصول معتقدات بهائی توسط صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند در سال ۱۹۹۳ آغاز شد. حاج مهدی ارجمند از دانشوران و مروجان امر بهائی بود که در تسلط در استدلال از کتب مقدسه ادیان و اتیان دلیل و برهان بر حقانیت امر بهائی شهرت داشت. در سال ۲۰۱۲ با استفاده از هدایت بیت‌العدل اعظم اداره امور صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند به هیئت مدیره‌ای تحت توجهات محفل روحانی ملی امریکا و گذار گردید. این مجامع همه ساله بطور جداگانه به زبان‌های فارسی، انگلیسی، و آلمانی در اروپا (ایتالیا و آلمان) و در آمریکای شمالی (میشیگان و کالیفرنیا) برگزار می‌شود. برنامه جلسات مجمع عرفان شامل سخنرانی‌ها و ارائه مقالات تحقیقی و مطالعات تفصیلی و تحلیلی در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مطالعات تطبیقی در نحله‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی و مسائل و مشکلات اجتماعی از دیدگاه امر بهائی و بخش ویژه بزم عرفان است. مجمع عرفان محیطی است دوستانه برای بحث و مشورت، برنامه‌ریزی و همکاری در مطالعات امری، و استفاده از نغمات موسیقی و آواز و نمایش فیلم. مقالات تحقیقی که در مجمع عرفان (به فارسی) ارائه می‌گردد، در دفترهای **سفینه عرفان** درج و نشر می‌شود. سفینه عرفان همچنین محتوی الواحی است که قبلاً طبع و نشر نشده و منابع و مراجعی است برای مطالعات امری. به هریک از شرکت‌کنندگان در مجمع عرفان یک جلد **سفینه عرفان** و دفترچه شامل خلاصه سخنرانی‌ها اهدا می‌شود.

برای اطلاع در باره هدف‌ها، برنامه‌ها و انتشارات مجمع عرفان به [www.irfanco colloquia.org](http://www.irfanco colloquia.org) رجوع کنید.

### PART THREE

#### *Rashahát-i `Irfán (Elucidations)*

“ <i>Zulamát-i Thalath</i> ”	Faruq Izadinia	358
“ <i>Dhákir va Madhkúr</i> ”	Faruq Izadinia	363
“ <i>Adad-i Hasht</i> ”	Faruq Izadinia	364
“ <i>Ammeh Kist</i> ”	Faruq Izadinia	368
“ <i>Yawm-i Jum`h Yawm-i Zuhúr</i> ”	Faruq Izadinia	376
“ <i>Kadar Áshám</i> ”	Hassan Mumtaz	387

### PART FOUR

#### *Shakhsar-i `Irfán*

<i>A Brief Account of World Upheavals</i>	Khossrow Dehghani	395
<i>Explanatory Notes on Kitáb-i Badi` (Part Three)</i>	`Abdu'l-Hamid Ishraq-Khavari, edited by Vahid Rafati	399

### PART FIVE

#### *In Memoriam*

Kamran Iqbal		441
--------------	--	-----

### PART SIX

#### *Appendices*

Bibliography and References		446
Tables of Contents of Safíni-yi-`Irfán, Books One to Seventeen		453
`Irfán Publications and Distributers		469
`Irfán Colloquia – Aims and Activities	Iraj Ayman	471
English Pages		472



## CONTENTS

Sweetness of the Words of God	5
Preface	7

### PART ONE

#### *La'ály-yi 'Irfán (Pearls of Knowledge)*

Writings of the Supreme Pen	12
Writings of `Abdu'l-Bahá	15

### PART TWO

#### *Gulchín-'Irfán (Research Papers)*

A Review of the Contents of Kitáb-i Badí` (Part One)	
Brief Survey of the Manner in Which the Errors of Some Bábís Were Formed	<i>Massoud Keshavars Rahbar</i> 24
A Review of the Contents of Kitáb-i Badí` (Part Two)	
Brief Survey of the Manner in Which the Errors of Some Bábís Were Formed	<i>Massoud Keshavars Rahbar</i> 61
The Use of Metaphores and Allegories	<i>Suheyl Kamali</i> 103
An Attempt at Deciphering the Symbols in the Tablet of Huríyyih and Kalimát-i `Áliyyat	<i>Suheyl Kamali</i> 143
The Inner Essence of the Holy Books in the garment of Brevity	<i>Ruhollah Taefi</i> 200
A Brief Review of Messages of Shoghi Effendi:	
Second Period of Guardianship (1929-1941)	<i>Shapour Rassek</i> 217
Divine Blessings Resulted from Enduring Tribulations	
	<i>Fatimeh-Zahra Hedayat</i> 232
Qáem-Maqám-e Farahani in Bahá'í Writings	<i>Vahid Rafati</i> 268
Centenary of World War I	<i>Shapour Rassek</i> 294
Disconnection of the Created from the Creator	<i>Faruq Izadinia</i> 316
How to Live the Bahá'í Life	<i>Iraj Ayman</i> 341

*Safíniy-i-`Irfán* is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at `Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861–1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. `Irfán is a Persian–Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. `Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

`Irfán Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: 1 (847) 733-3501  
Fax: 1(847) 733-3527  
E-mail: [contact@irfancolloquium.org](mailto:contact@irfancolloquium.org)

*Safíniy-i-`Irfán*

A Collection of Papers Presented at `Irfán Colloquia  
Book Eighteen  
Copyright © 2015 by `Irfán Colloquium  
ISBN 978-3-942426-02-2

'Irfán Colloquium Publications

# SAFÍNIY-I 'IRFÁN

Studies in Principal Beliefs  
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

*Book Eighteen*



'Asr-i-Jadid Publisher  
Darmstadt, Germany